

پژوهش های

ایـــــــران شنـــــــاسی

پـرســش و پــاســـخ

پیرامون پیشینه ی تاریـخی فرهنگی تمـدنی ایران

******

مجموعه مقالات وبگاه ایران شنــاسی

www.iranologi.blogfa.com

IRANOLOGY11@GMAIL.COM

سال های

۱۳۹۲-۱۳۸۶

نوشته ی دکترمحمودرضاافتخارزاده

******

شامــــلو در تـــــرازو!

نگارش و نمایش نخست: دیماه ۱۳۸۹ خورشیدی

ویرایش و نمایش دوم : آبان ماه ۱۳۹۱ خورشیدی

پرسش:

با سلام ! شما در هيچيك از نوشته هايتان درباره تاريخ ، فرهنگ و ادبيات ايران اشاره اي از دور يا نزديك به آقاي احمد شاملو نداشته ايد و اين براي من به عنوان دانشجوي ادبيات كه آثار ادبی و تاريخي شما را ديده ام جاي شگفتي است!! شما كه به تاريخ و فرهنگ ايران آشنا بوده و دستي در ادبيات كلاسيك ايران داريد و همچنين «شرح لغات و اصطلاحات ديوان حافظ» و «تدوين موضوعي شاهنامه» را در كارنامه خود داريد، درباره مقدمه آقاي شاملو بر ديوان حافظ و سخنان او درباره فردوسي چه نظري داريد؟ آيا سخنان وي را قبول داريد و يا خير؟ لطفا در مورد صحت و سقم مطالب ايشان، من و ساير دوستانم را راهنمايي فرماييد. با تشكر و سپاس!

پاسخ:

در دهه ی شصت خورشیدی که سخنی از نامبرده در باره ی« فردوسی و شاهنامه و تاریخ ایران باستان(داستان بیوراسپ یا اژی دهاک) »دریکی از مجلات چاپ شده بود به فوریت پاسخی نوشتم که آن مجله از چاپ آن نوشته خوداری کرد . اما این که در نوشته هایم به فرد یادشده اشاره ای نشده ، بدیهی است که نوشته های ادبی تاریخی من به تاریخ و ادبیات معاصرایران نپرداخته تا به این مناسبت اشاره یا یادی از نامبرده و آثار او شده باشد! لیک همه ی آثار آن زنده یاد را خوانده ام به ویژه « مقدمه ی حافظ شیراز » و متن سخنرانی او را در «دانشگاه برکلی آمریکا »با دقت و حوصله خوانده ام ! آن زنده یاد یکی از قربانیان طاعون طولانی هفتاد ساله ی «چپ» درایران بود! سزد که بدانی اصولا خاستگاه روشنفکری ایرانخاستگاهی چپ بوده و هست! طاعون مرگبار و ویرانگری که تنها به طعمه های خویش بسنده نکرد و به ساحت معنویت ایرانی تاخت و همه ی کانون های معنوی و اخلاقی ایران را آلوده و تباه ساخت ! آری آن زنده یاد دچار قانقاریای چپ زدگی شده بود و «جهان و تاریخ» را از روزنه ی تنگ و تاریک و قالبیماتریالیسم فلسفی و تاریخی مارکسیسم می دید و مانند همه ی روشنفکران جهان سوم عموما و ایران خصوصا ، آن را «جهان بینی علمی » می پنداشت و می نامید ! از این رو مانند همه ی مارکسیست های درون و برون میهن و بنا به آموزه های مارکسیسم ، تاریخ را بر اساس منطق دیالکتیک، تحلیلی ماتریالیستی طبقاتی می کرد ! اگر به میراث هفتاد ساله ی چپ در ایران بنگری درخواهی یافت که همه یچپ زدگان مارکسیست ، هم صدا و هم جهت با یک رسالت ، به تحریف و تخریب تاریخ و فرهنگ ملی ایرانپرداخته اند ! از فرآورده های حزب توده(از ارانی تا تبری) بگیر تا دستاوردهای مارکسیست لننیست ها ومائوئیست ها و....در دهه های چهل و پنجاه خورشیدی در قالب فدائی و پیکاری و طوفانی و مجاهدی و فرقانی و آرمانی و....بی گمان در این

ویرانگری و تباه سازی رهنمودهای حزب کمونیست شوروی و میراث فلسفی چپِ غرب راهنمای چپ در ایران بوده است ! دهه ی پنجاه خورشیدی نقطه ی اوج آشوب چپ در ایران بود ! در این آشوب خشن فرهنگی تلاش برآن بود تا فرهنگ ملی و تاریخ ایران تحلیل و تفسیری ماتریالیستی شود و شد ! در این یورش همه سویه ، نه تنها تاریخ سیاسی اجتماعی ایران تحلیلی مارکسیستی می شد ، بلکه آیین و فرهنگ و عرفان ایران نیز تفسیری ماتریالیستی شد ! همه ی معنویت ایرانی به بازی دنیوی و مادی گرفته شد ! فرایند این طاعون فرهنگی چپ این بود که«علی میر فطرس»(یکی از قربانیان طاعون چپ) ،« حلاج »را یک ماتریالیستِ ملحدِ مبارزِ چریک معرفی کرد! و آن یکی که نامش از یادم رفته«طریقت عرفانی حروفیه» سده ی نهم و دهم مهشیدی(= قمری) را «نهضت چریکی حروفیه » معرفی نمود ! بدیهی بود تا شاملو «حافظ» را یک ملحدِ ماتریالیستِ ضدِ معنویت معرفی کند و برای«حافظ »متاسف باشد که«جهان بینی علمی»نداشته اگر نه یک ماتریالیست مارکسیست دو آتشه می شد ! تمام سخن شاملو در مقدمه ی« دیوان حافظ »همین است و تمام کوشش او دردستکاری و تحریف« دیوان حافظ» با همه ی صحنه سازی های« تحقیقی علمی» و آن همه آه و آخ های دلسوزانه در هیئت و هیبت« دانای زمانه» و اشک تمساح ریزی برای همین است ! چرا مارکسیسم به سراغ عرفان ایرانی وشاهنامه رفت ؟ زیرا می دانست که دست پروردگا نش در قلمرو«آیین» کارشان را می کنند و تفسیر ماتریالیستی دین (توسط روشنفکران چپ زده ی مذهبی) به انجام رسیده بود !« دیوان حافظ» تالی تلو« قرآن» بود که در خانه ی هر ایرانی و به تعبیر زنده یاد شاملو در تاق خانه ی قشری ترین فرد ایرانی در کنار قرآن قرار داشت و بی گمان بستر خوبی بود برای کشت و ورز بذر«ماتریالسم فلسفی»تا حافظی که در ژرفای باور و ایمان ایرانی عارفی است مقدس و متعالی و الهام بخش «معنویت ناب ایرانی»، یک ماتریالیست ملحد بی بند و باری معرفی شود که از برکت «جهان بینی علمی مارکسیسم»و همت« نابغه ای تاریخ شناس و همه چیز دانی!!» چون شاملو شناخته شده و ازلابلای تحریف تاریخ درآورده شده و برتاق خانه ی هر ایرانی نهاده شده ! شاهنامه نیز که به دلیل نفرت از «شاه» از تاخت و تاز «چپ» نسبتا مصون مانده بود باید تفسیر و تحلیلی ماتریالیستی تاریخی طبقاتی می شد ! چراکه شاهنامه؛ شناسنامه و شناسه ی ملی ایرانی است و هر ایرانی از شاهنامه هویت و اعتبار می گیرد که در آن گذشته به حال و آینده ی ایرانی پیوند می خورد و این یعنی «هویت» ! باید که در این« سند هویت »دستکاری و تحریف روا داشت تا ایرانی از ریشه اش بریده شود و معلق گردد تا شکار ش آسان باشد! بی گمان ورود به مباحث اساطیری شاهنامه زمینه ی مناسبی برای جولان «منطق دیالکتیک» بود و می شد براساس ابزار« تز و آنتی تز وسنتز» اسطوره ی«اژی دهاک یا ضحاک »را در تخته نرد دیالکتیک ریخت و بازی جالبی را ارایه کرد که برد با ماتریالیسم تاریخی و مارکسیسم باشد ! در این نمایش تبلیغاتی تحریفاتی باز شاملو در سیمای« دانای زمانه » ظاهر می شود و با هیئت و هیبتی مسلط ، شعبده بازی شگفتی را به نمایش می گذارد و آه ِحیرت و حسرت را از نهاد نسلِ بی هویت ، بی دانش و بیگانه با تاریخ و فرهنگ ایران در می آورد ! بی گمان پیش از شاملو نویسندگان کمونیست روس از« مانی و مزدک» چنین تحلیلی ماتریالیستی داشته اند ! که برخی از آن فرآورده ها به فارسی ترجمه شده است ! به هر روی این رسالت و ماموریت زنده یاد شاملو بود که اگر نه بنا به یک دستور حزبی و سازمانی لیک بی گمان بنا به رسالت مارکسیسم به انجام چنین ماموریتی پرداخته است ! البته ریشه و پیشینه ی عقده های مزمن فَعلَه زادگی و عَمَله زادگی را در انتقام ناخودآگاه و خودآگاه از اشرافیت سیاسی تاریخی ایران نباید از یاد برد !

رئالیسم ادبی درادبیات کلاسیک پارسی!

نگارش و نمایش نخست : دی ماه ۱۳۸۶خورشیدی

ویرایش و نمایش دوم :آبان ماه ۱۳۹۱خورشیدی

پرسش :

رئالیسم در ادبیات کلاسیک پارسی (نثر صنعتی سده ی هشتم هجری) چگونه بوده است ؟

پاسخ :

نثرپارسی این دوره رااین ویژگی هاست: « تکلّفاتِ بدیعی ، واژگانِ تازی و اصطلاحاتِ علمی» کهنــثرپــارسی رامشکل و فهم آن را دشوار می سازد. نمونه :

"به سبب تغییرِ روزگار، و تأثیرِ فلکِ دوّار ، و گردشِ گردونِ دُون ، و اختلافِ عالم بوقلمون ، مَدارس درس مُندرس ، و معالمِ علمِ مُنطمس ، و طبقاتِ عاقل و عالِم و طالب و فاضل لگد کوب حوادث ، و مغضوب و محسودِ اجامِر و اوباش ، و پای مال زمانه ی غدّار و روزگارِ مکّار گشته به صُنُوف فِتَن و صُروف مِحن گرفتار ،پراکنده و پریشان در آفاق عالم ، سر در گریبان ، گمنام و بی نشان و یا در حجاب و نقابِ تراب پنهان ! بدین سانِ ساحتِ این ارضِ قُدس که مَنبع علما و مَجمع فضلا و مَربَع هنرمندان و مَرتَعِ خردمندان و مَشرعِ کُفاة و مَکرعِ[1] دُهاة بود از عقل و علم و هنر خالی شد و جمعی که به حقیقت تامّ و تمام مصداقِ آیه ی شریفه ی»: وَ خَلَفَ مِن بَعدهم خَلفٌ اَضاعوُا الصّلوة واتّبعوا الشّهوات « دارند باقی ماندند تا آنجا که کذب وتزویر را وعظ و تذکیر دانند ، تحریز و نمیمت را صرامت و شهامت نام نهند و لودگی و ژولیدگی و پلیدی و لمشتی را فضل و هنر شناسند ، هریک از اَبناءُ الّسوق در زیِّ اهلِ فُسوق امیری گشته و هر مزدوری دُستوری و هر مُزّوری وزیری و هر مُدبری مُدیری و هر مُسرفی مُشرفی و هر شیطانی صاحب دیوانی و هر پاچالداری خداوند حُرمت و جاهی و هر خَسی کسی و هر خَسیسی رئیسی و هر غادری قادری و هر حمّالی از مساعدت بخت و اقبال با فُسحَت حالی و هر فرومایه ی بی ریشه ای در قالب گرانمایه ی با پیشینه ای . در چنین زمانه ای که قحط سالِ مروّت و فتّوت باشد و روز بازارِ ضلالت و جهالت ، اَخیار ممتحن و خوار، و اَشرار متمکن و سرِ کار . کریمِ فاضل، تافته ی دامِ محنت است و لئیمِ جاهل، یافته ی کامِ نعمت ، هر گرانمایه و عزیزی در دستِ فرومایه ای گرفتار . در این میان فرومایگان افسار پاره کرده گستاخی از حد گذرانده ،رُقی و کنیز و قلی و غلام ، شده اند : یلدا و ناهید و فریبرز و نیما ! در این غوغا و فوضی و اعوجاج جمعی بی اصل و نسب ،ناروازاده و ناروا لقمه و بس فرومایه ، فرار را بر قرار ترجیح ، شرق را از لوث وجود عاری ، به فرنگ تاخته در آن دیار پس از عمری تن بارگی و قوّادی و قحبگی و مزدوری ، سپرچوبین و بوقِ سفالین به دست گرفته ، بر فراز امواج شیطانی رعایای بی نوای بی سر و پا را مخاطب ساخته ، از خود فروشی خسته و به میهن فروشی جسته ، غیرت دینی و ناموس ملی را به حراج گذاشته ، چون سگان یله ، پاره استخوان های باستان به دندان گرفته نیش می نمایند و بَرُوت[2]تیز می کنند"

۱

خُلق و خُوی ایرانی؛ فراخوانِ بیگانه!

پرسش:

با سلام و عرض ادب خدمت استاد عزیز؛ شعری از«اخوان» بمضمون «کاوه‌ای پیدا نخواهد شد امید- کاشکی اسکندری پیدا شود» امروزه از سوی برخی در درون و برون مرز و کسانی که باصطلاح زیبای شما «مرتد ملّی» نام گرفته و برای اینکه به آمال و آرزوهای خود - حق یا ناحق- برسند حقا گاه بیش از آن بیگانگان طرفدار گزینه ی آخر و سرداری «سکندر» شخصی میگردند . شما اوضاع و احوال امروز و رویه ی این جماعت و نیز «اخوان» و شعرش را) درهر برهه ای از زمان (و حتی شخصیتِ شاعر را چگونه تحلیل میکنید. و شما درباره ی رویه این افراد که رسیدن به آرزوهای خودرا از بدترین راهها دنبال میکنند چه رای و نظری دارید و به جوانان چه توصیه هایی در مقابل اینچنین کسانی یا آرایی دارید و نیز اینگونه رفتار چقدر در میان برخی ایرانیان و خوی و خصلت اینچنینی انها ریشه ی تاریخی داشته است؟

پاسخ:

شعر «اخوان» بیانگر خُلق و خُوی تاریخی و نمایانگر روح جمعی توده ی ایرانی است که هماره در بزنگاه های تاریخی در انتظار ظهور چکمه پوشی قُلدر در سیمای »قهرمانی ملی «و یا دُلدُل سواری فرامرزی است» !فردوسی «در» شاهنامه «پیشینه ی باستانی تاریخی این خلق و خوی ایرانی را به روشنی نشان داده در قالب» منجی «است که گاه رو به» خاقان چین «داشته و گاه به» قیصر روم « فراخوان داده است» ! تازش سکندر «پیامد یک فراخوان است که از سوی سران قبیله ی» ماد «و اشرافیتِ منحط مادی و اپوزیسیون هخامنشی بسیار زیرکانه به ایران فراخوانده شد! اگر»تاریخ «در این باره سکوت کرده لیک آه و اشک و نفرین» مغان «و»موبدان «در میراث آیینی باستان گواه این حقیقت است»!فردوسی «نیزاشارتی به این گونه حقایق تاریخی روزگار باستان دارد آنجا که می فرماید »:چو ایرانیان ایمنی یافتند ـــ همه رُخ سوی رومیان تافتند«!آن سان که به پیامد این» بیگانه پذیری « اشاره دارد »: ببستند آذین بشهر اندرون ـــ پر از خنده لب ها و دل پر ز خون .«! و آن گونه که»تازش تازیان «پیامد بی درایتی، بی کفایتی ، بی تدبیری و نیز جنگ قدرت و تصفیه و تسویه حساب های فرماندهان ارشد ارتش و دربار ساسانی است !و آن گونه که» تازش مغولان «نیز پیامد یک فراخوان و بی خردی و حماقت خوارزمشاهیان است»!اساطیرایران «نیز همین محتوا و مضمون را دارند» ! کاوه «یک» اسطوره «است که ایرانی هماره در انتظار ظهوراو در سیمای قهرمانی ملی بوده است ! تا آنجا که در روزگارتازش تازیان و ستم و بیداد امویان ، نخست» مختارثقفی «و سپس»بومسلم خراسانی «در چشم و دل و باور توده ها» کاوه «است ! دراین «فراخوان» ها از آغاز تا کنون؛ «توده» ها که «تفاله» های جامعه اند تابع نادانی واحساس شکمی و انفعالِ روانی خویش بوده و«لُمپَن های جامعه» موسوم به«نخبگانِ قدرت طلب»، که شیفته و شیدا و حسرتمندِ«قدرت» اند ، هماره کارشان جاسوسی و مزدوری و خیانت به ایران بوده و هست ! در این میان آنچه قربانی این «امیالِ توده ای» و قدرت پرستی لُمپَن ها یا «نخبگانِ بیگانه پرست» شده ،» ایران «و» منافع و مصالح ملّی ایران «بوده است» !اخوان «برجسته ترین» شاعرِ نُستالژیکِ « معاصرایران است! بی همتا و بی پیشینه و بی پسینه ! او شاعری است که با «سرشتِ آیینی» زاد و

نوجوانی کرد لیک در پگاه جوانی دچار» طاعون چپ «شد و در تب و طاعون سال ها سوخت و ساخت تاکه در میان سالی از این بلیه رست و چون بی پشتوانه ی فلسفی بود از» چاهِ چپ «درآمد و به »چاله ی باستانگرایی کور «افتاد و درآن دست و پا زد ! بی گمان در چاله ماندن و مردانه مُردن بهتر از در چاه فتادن و تباه شدن است !

۲

خُلق و خُوی ایرانی؛ فراموشی تاریخی!

پرسش:

در نوشتارهای ایران شناسی از«عدم شعور و حافظه ی تاریخی» یاد کرده اید و گویا مشکل دایمی را هم در همین می دانید .پرسش این است که: آیا این مشکل ، ذاتی این قوم نیست ؟ وآیا هر کوششی بی نتیجه نخواهد بود و تکرار مکرر تاریخی این خطا ،مصداق بارز«سزیف»قهرمان نمایشنامه «کامو» نیست ؟!

پاسخ :

واقعیت تاریخی همین است . حکمت آریایی همین را می گوید. ظهور سوشیانت در آیین آریایی یعنی همین.زیرا ناکامی ها ، آرمان ها ، آرزوهای نابراورده یا دست نیافتنی و مدینه ی فاضله، به پایان تاریخ و ظهور سوشیانت موکول شده است.خاطره ی قومی آریایی این آموزه را در گوش نجوا می کند . ولی کو گوش شنوا وحافظه و شعور ؟ آن آموزه این است که می گوید : تجربه تاریخی هزار و پانصد ساله ی باستان عموما و تجربه ی چهارصد و بیست ساله ی ساسانی خصوصا به آریایی آموخت که باید ساحت معنویت آریایی را از آلودگی های دنیوی مصون داشت . این آموزه در پی باستان توسط نخبگان شریف و گرانمایه ی ایرانی به کار گرفته شد و شالوده معنویت ایرانی بر این پایه ریخته شد .بدین سان ، معنویت ناظر اجرای عدالت شد نه مجری عدالت.

خواننده بداند که "افسانه ی سزیف "Le Mythe de Sisyphe= نوشته ی فیلسوف فقید فرانسوی آلبر کامو ALBERT CAMUS (1913-1954)=است. سزیف از سوی خدایان محکوم است تا تخته سنگ بزرگی را از دشت بر دوش گیرد و به نوک قله کوه رساند . سزیف وقتی به نوک قله می رسید تخته سنگ سقوط می کرد و به پایین می افتاد. و او باید دوباره وسه باره و ...این تخته سنگ سنگین را بر دوش گیرد و به نوک قله رساند. این سرنوشت نهضت های انسانی تاریخ است. کامو در اواخر عمر کتاب " انسان عاصی)" L,Homme Revolte(1954= ترجمه انگلیسی(The Rebel: را نوشت .زیرا به این نتیجه رسید که اگر عصیان نکند نیست وگفت : من هستم چون عصیان می کنم.

۳

خُلق و خُوی ایرانی ؛ اِفراط و تفریط!

پرسش:

بادرود و تبریک عیدنوروز .استاد گرامی چرا ما ایرانیان اینقدر دچار افراط و تفریط هستیم ؟ گروهی برای تحویل سال به دشت مرغاب می روند و گروهی دیگر حتی از نواختن ساز و کرنای سنتی و دیرینه ایرانی هم دریغ می ورزند و ... چرا ما مردم اینگونه متضاد رفتار می کنیم ؟ نتیجه این افراط ها چه خواهد شد ؟

پاسخ:

این خوی بس دیرینه ی ماست که در گذر هزاره ها همواره دچار آن بوده ، هستیم و خواهیم بود !بیماری بس کهنه ای که در خون ما روان است و ناخوشی بس دیرینه ای که در روح و روان ما ریشه دارد. آنچه ما را دچار فروماندگی تاریخی کرده همین درد بی دردمان است.آنچه ما را هماره برباد داده و از چاله به چاه انداخته همین افراط و تفریط ماست .یعنی که از ماست که بر ماست ! برای دریافت این حقیقت تلخ کافی است به ادوار بلند تاریخ ایران از پگاه باستان تا کنون نگاهی بیندازیم . ما در بزم و رزم ، در سوگ و شیون ، در برخورداری و نداری ، در روشنایی و تاریکی ، در دوستی و دشمنی ، همواره دچار افراط می شویم و پیامد زیان بار و خانمان سوز آن را بارها تجربه کرده ایم ولی هرگز درس نگرفته ایم . راز خوشبختی ما در اعتدال و میانه روی است که آن را نمی شناسیم و با طبع سرکش ما سازگار نیست ! شگفتا که ما در تقویم زمانی " حال " ، حاضر نیستیم تا از" گذشته ی نزدیک" درس بگیریم !! ما در نظام پیشین دچار باستان گرایی افراطی ، خام ،نسنجیده و نیندیشیده ای شدیم که از سوی حاکمیت سیاسی تحمیل می شد و با هویت ملی فرهنگی ما بیگانه وناآشنا بود . پیامد آن ، مظلومیت مذهب ، فرهنگ ملی و حسرت ملی مذهبی بود که آه از نهاد ما برآورد و همه ی ما را مفرطانه برآشفت ! در پی آن رویداد ، دچار افراطی دیگر شدیم و همچنان داریم به پیش می تازیم ! فرآیند آن تاکنون باستان گرایی کورافراطی تر از پیش ، بیگانه با هویت ملی فرهنگی ما ، ناپخته ، نسنجیده و نیندیشیده ای شده است که دارد یک نسل چند ده میلیونی را با خود به ژرفا می برد !بی آن که مفید به حال منافع و مصالح ملی ما باشد و یا بتواند کاری از پیش برد ! نسلی انبوه را بازیچه ی دست گروهی شیاد درون و برون مرز کرده ایم که فرایند آن پوچی و پریشانی وفرجام آن نومیدی فلسفی فرهنگی است!

٤

خُــلق و خُـــوی ایـــــــــرانـــی :

۱-آسیب رســانی تـــوده هــا!

نگارش و نمایش نخست : ۲۹/۱۱/۱۳۸۶. ویرایش دوم :۱/۲/۱۳۹۱

پرسش :

با درود و ادای احترام ! در جایی نوشته اید :" تا پیش از غلبه ی تفکر غربی بر جوامع شرقی ، در شرق عموماً و در آسیا خصوصاً اصل اساسی پرهیز از همتراز سازی انسان از دیرباز زیربنای ساخت قدرت و جامعه را تشکیل می داد و بقا و استمرار همین اصل به قوام قدرت و استقرار جامعه می انجامید . در ایران باستان فرهنگ و آیین ، مبتنی بر خلق و خوی انسان آریایی بود و همین اصل ساختار طبقاتی قدرت و جامعه ، اقتدار و بقای شاهنشاهی را در پی داشت" مستدعی است این کلام سربسته را برای خواننده بگشایید.

پاسخ:

در آیین نوین نیز به گزند و آسیب رسانی توده های فرومایه توجه بسیار شده است . در آموزه های شیعی در اوصاف توده های فرومایه آمده است :"آنان کسانی هستند که هرگاه گردآیند چیره شوند و هرگاه پراکنده گردند شناخته نشوند!" ن.ک: نهج البلاغه . کلام قصار ۱۹۹ . **در شرح این سخن آمده است»: غوغاییان ؛ توده های فرومایه و عوام الناس هر جامعه را گویند که هوچی گرند و هیاهوگر ، سیاهی لشکرند و آتش افروز معرکه ! در قالب دسته ها و گروه ها و احزاب سیاسی به جان جامعه و اجتماع می افتند! حسن بصری در توصیف توده های فرومایه گوید :« اینان سیاهی لشکر ارباب قدرت و ثروت و قاتلان پیامبران و آگاهان اند " . در وصف توده ها گفته اند :« توده های فرومایه مانند دریا اند که هرگاه توفانی شود سواره اش را غرق می سازد !» برخی گفته اند :« توده ها را ناسزا نگویید که آنان آتش را خاموش سازند و غرق شده را نجات دهند و رخنه ها را می بندند . « جاحظ گوید :« توده ها ؛ هیاهوگران و نادانان اند ، همه شان سر و ته یک کرباس اند که در هر عصر و نسلی از هر جا باد وزد به همان سو روند و اگر باد در باد وزد و فتنه در فتنه خیزد از این سو به آن سو شوند . بامدادان مرگ باد گویند و شام گاهان درودباد و زنده باد ! اینان افرادی پست ، بی اصل و نسب ، فرومایه ، بی نام و نشان ، بی هویت و نادان جوامع اند .« مأمون عباسی می گفت :« همه ی بدی ها و تیرگی ها و ستم ها در جهان از همین توده های فرومایه ی هیاهوگر بر می خیزد . اینان قاتلان پیامبران و اختلاف انگیزان میان دانشمندان و سخن چینان میان دوستان هستند . دزدان و راهزنان و شیادان و کلاه برداران و جاسوسان و مزدوران قدرت های سیاسی ، مذهبی حاکم بر روزگاران اینان می باشند.«...** ن.ک: ابن ابی الحدید/ شرح نهج البلاغه ۳/شرح کلام ۱۹۹ **.و نیز در آموزه ی دیگر شیعی آمده است «:ناخوش باد چهره هایی که دیده نشوند مگر به هنگام بدکاری»!** ن.ک: نهج البلاغه . کلام قصار ۲۰۰ **. در شرح این سخن آمده است »: پیامبران و پیشوایان دین هرگز عوام پرور نبوده اند ، اما صاحبان قدرت و ثروت همیشه عوام پرور و فرومایه پرور بوده و هستند تا آنجا که در ستایش توده های فرومایه و**

اراذل و اوباش که سپاهی لشکر قدرت طلبان هستند حدیث ساخته و در مدح شان گفته اند :« خداوند این دین را به وسیله ی مردمی یاری کرد که از خیر بهره ای نداشتند ». و دیگری گفته :« سفیهان و فرومایگان تان را گرامی دارید که آنان شما را در نار و عار یاورند«! ن.ک:ابن ابی الحدید/ شرح نهج البلاغه ۳/شرح کلام ۲۰۰.

فیلسوفان غربی نیز دهه هاست که در نقد از تفکر غربی مبنی برهمترازسازی انسان و پیامدهای آن به این نتیجه رسیده اند ! فیلسوف معاصر اسپانیایی خوزه اورتگا ای گاست (= Jose Ortega y Gasset) در کتاب « شورش توده ها (La revolte des mass , Paris . 1956 =)«می گوید »: زوال تدریجی ارزشها و سلسله مراتب و اصول ، از بین رفتن اشرافیت فکری و سرآمدان) الیت (متفکر موجب می شود که انسانهایی پدید آیند که نه تاریخی دارند و نه ریشه ای . این انسان ها به علت نداشتن هیچ پیوند با هیچ آرمان متعالی و تهی بودن ، می توانند به آسانی بازیچه ی هر تجربه ی نو و ، در نتیجه ، طعمه ی بت های بازاری گردند . اینان چون هویت ندارند ، مقهور هوی و هوسند ، مدعی اند بی آنکه وظیفه ای بشناسند ، طالب رفاه اند بی آنکه به هیچ ارزشی اعتقاد داشته باشند . این افراد فاقد هرگونه اشرافیت فطری اند ، به عبارت دیگر ، به معنی راستین کلمه « اسنوب » هستند . این پدیده ی نو ظهور شامل هیچ طبقه ی خاص و معینی نیست . مانند این افراد میان مایه - که افق دیدشان محدود به حصار دلگرم کننده ی یک شغل یا یک حرفه ی تخصصی است و از ندای بیکران هستی دلهره دارند - در هر جا و هر طبقه یافت می شوند. این سبکباران ساحل ها را می توان در میان طبقه کارگر جستجو کرد یا طبقه ی بورژوا یا میان دانشمندان یک بعدی که راز هستی را محدود به حوزه ی حرفه ای خود می دانند . اینان را می توان بالاخص میان عالمان علوم جدید که به نظر اورتگا " عالمان جاهل اند " به خوبی باز شناخت . زیرا این افراد در آنچه که مربوط به رشته ی تخصصی شان می شود ، عالم اند ولی در آنچه مربوط به فرهنگ و تفکر و آرمان های ممتاز بشریت می شود افرادی میان مایه یا به قول اورتگا " انسان های توده ای " هستند . این توده ها نه فقط متوسط اند و فرومایه بلکه گستاخ نیز هستند . چه این ها ذوق مبتذل ، ارزش های متوسط و خواسته های بی مایه ی خود را بر همگان تحمیل می کنند و همه ی اقلیت ها را زیر آوار خود می گیرند و با یورشی که بی شباهت به غریزه ی هندسی حشرات نیست ، همه چیز را یکسان و همتراز می کنند «. ن.ک : L'ASIE FACE A L'OCCIDENT . pp. 78-79

هویت ملی،عناصر،عرفان،فرهنگ وموسیقی ایران

ویرایش و نمایش دوم :۲۱/۹/۱۳۹۱خورشیدی / نگارش و نمایش نخست :۲۰/۱/۱۳۸۷خورشیدی

پرسش:

۱-عناصرهویت ملی و جها ن بینی برخا سته از آن چیست؟ آیا موسیقی و ادبیات وعرفان ایرانی را می توان در فضای برون از این ۱۴قرن داشت یا اصلا می توان تصور کرد ؟؟۲-آیا نوا ، نغمه ، نوروز ، گنبد آبی ، حافظ ، سعدی و گروه عارفان به نام و بی نام ایرانی را که در این۱۴قرن پدید آمده ، می توان در برون از این ۱۴قرن دید ؟؟ ۳-آیا فضا و محتوای دستگاه های موسیقی ملی ایران را می شود شنید ، لذت برد و در عین حال به میراث این ۱۴قرن حمله کرد ، دشنام داد ، دروغ گفت ؟! یعنی همین کاری را که "قلی ننه جگرکی" موسوم به"حرامک مشیری" می کند؟!

پاسخ:

هویت ملی ، کلی منحصر به فردی است که اجزای آن لازم و ملزوم یکدیگرند به گونه ای که اگر یک جزء آن را برداریم ، آن کلی ، از کلیت می افتد . اجزای این کلی را متعالی ترین عناصر هویتی ، آیینی ، فرهنگی تاریخی تشکیل می دهند . این عناصر مقدس و متعالی عبارتند از : آیین ها ، اسطوره ها ، ودایع ، سنن وخاطره ی قومی که ساختار هویت ملی را می سازند . شناسه ی عمومی و نماد گویای این اجزاء زبان فارسی است که زبان شفاهی و کتبی عناصر هویت ملی و گزارنده ی ادبیات ، فرهنگ و تاریخ آن است . اقوام در این کلی منحصر بفرد ، هویت می یابند و سپس پسوند ایرانی می گیرند . درصد هویت ملی هر قومبه درصد جذب ،اُنس و وفاداری آن قوم به این کلی منحصر به فرد بستگی دارد . بدیهی است اقوامی که حتی در چارچوب جغرافیای طبیعی ایران حضور دارند ولی از این کلی بریده اند یا در جغرافیای زبان فارسی قرار دارند ولی از این کلی که تجلی روح جمعی ملی است بریده اند ، بی گمان دچار بحران هویت اند . در روزگار پایانی ساسانی یکی از اقوامی که در چارچوب جغرافیای طبیعی و زبانی ایران می زیست بنا به دلایلی ازهویت ملی آن روزگار برید و تغییر هویت داد . از آن پس این قوم هرگز نتوانست در چارچوب هویت ملیجای گیرد و همواره یک قوم بیگانه تلقی شده و می شود . بنابراین جغرافیای طبیعی و زبان همواره ظرفاست و هویت ملی که آن کلی منحصر به فرد باشد مظروف است . آنچه ظرف جغرافیایی و زبانی را گرامی و مقدس و محترم می سازد مظروف است . در آیین آریایی ، جغرافیا و زبان ظرف بود و آیین و فرهنگمظروف . در یسنا ها و یشت ها می خوانیم : آن قلمروی گرامی و مقدس ستودنی است که اهورامزدا ، امشاسپندان ، ایزدان ، فرشتگان و دیگر عناصر مقدس آیینی حضور دارند . توران ، مازنی و ورن ، قوم و قبیله و سرزمین آریایی اهریمن زده بود ! چرا که در آنجا فروغ اهورامزدا نمی تافت و افراسیاب بدکار و نابکار مظهر این اهریمن بدخوی بود که در سراسر اوستا به ویژه یسناها و یشت ها نفرین شده است) ن.ک:فهرست آثار : ایران،آیین و فرهنگ. مقاله ی ملیت ایرانی . **(در گذر هزاره ها ، هویت ملی ، ساختار روح متعالی جمعی قوم آریایی شد و جان مایه ی این روح متعالی ودایع و خاطره ی قومی گردید ، جان مایه ای که گذشته را به حال و حال را به آینده می پیوندد و بر این اساس ایجاد هویت می کند . در پی یورش تازیان به ایران ،هویت ملی فعال شد و سرانجام ظرف مناسب مظروف خویش را یافت و آن را پرورد . و آنگونه که در کتاب» اسلام و ایران؛مذهب و ملیت ایرانی «گفته ام ، در این نقل و انتقال چیزی از قلم نیفتاد ، همه ی عناصر آیینی و اسطوره ای هویت ملی جایگاه خویش را بازیافتند و با**

گوهر و محتوایی ناب و نوین ، روح جمعی قومی را از نو ساختند و بدین سان»تشیع امامیه «جان مایه ی هویت ملی گردید) ن.ک: فهرست آثار : اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی صص ۱۲۷ - ۱۳۰ . **(جهان بینی برخاسته از این هویت ملی را در فرآورده های فرهنگی آن باید دید . این جهان بینی متعالی در پنج اقلیم حضور خلاصه می شود : فردوسی ؛ قلمرو حضور حماسه پهلوانی و غرور ملی . خیام ؛ قلمرو حضور زیبایی و زیبا نگری زندگی دنیوی و غنیمت لحظه های حال . سعدی ؛ قلمرو حضور انسان خردمند پندآموز و بهره مند از آزمون ها . حافظ ؛ قلمرو حضور انسان عارف و آگاه و رند . مولوی ؛ قلمرو حضور انسان اندیشمند و فرهمند حاضر در همه حال . بدین سان فضای این جهان بینی را پنج اقلیم حضور می سازند و این پنج اقلیم در همه ی زوایای روح ، محتوا و شکل هنر ایرانی حضور دارند . این جهان بینی متعالی ایرانی که در پنج اقلیم حضور خلاصه می شود خویش را در شکوه عرفان و ادبیات ومعماری ایرانی در کاشی و نقاشی و خطاطی آبی آسمانی گنبد ها ، گلدسته ها ، محراب ها،درشکوه گلستان قالی ایرانی و ... نشان می دهد . این جهان بینی متعالی با پنج اقلیم حضورش در» هفت دستگاه موسیقی ملی «و آوازها وگوشه هایش متجلی است : در» دستگاه شور « که در روح متعالی ایرانی شوری از حضور به پا می کند که گویی دستگاه رستاخیز روح و روان است . در دستگاه های گرانمایه و سر افراز »ماهور «و» راست پنج گاه «حضور دارد که تنها با سر پنجه و صدای مفاخر موسیقی ملی در روح و روان ایرانی ایجاد شور و حال می کند . در نوای» سه گاه « حضور دارد که رامش بخش است و راز و رمز خلوتگه عرفان ایرانی را در خود دارد و هم بزم آفرین لحظه های شور و شادی و طرب است . هم به خلسه ی خیال می برد و هم به رقص روح و روان و پیچ و تاب تن وا می دارد . در» چهار گاه «حضور دارد که توده ای ترین دستگاه موسیقی ملی است و همه ی ابعاد روح و روان اقوام ایرانی را در بر دارد ، هم آهنگ پیچ و تاب تن را دارد و در شادی ها حضور می یابد و هم موسیقی حماسی شاهنامه خوانی و تعزیه خوانی است . در صدای فاخر و متعالی »دستگاه نوا «حضور دارد که تعالی روح و گرانمایگی روان ایرانی را نمایندگی می کند و همراه در عرصه ی رزم و بزم و سوگ حضور دارد . در» دستگاه همایون «حضور دارد که آوای بزم اقوام ایرانی را در خود دارد . در آواز» بیات اصفهان «حضور دارد که جایگاه حماسه خوانی است . در آواز»ابوعطا «حضور دارد که با آن بزم عارفانه و عامیانه ی ایرانی را می توان شنید . در آواز»بیات ترک «حضور دارد که آوای ملکوتی اذان ایرانی را با صدای دل انگیز و جاودانه ی مرحوم «موذن زاده ی اردبیلی» می توان شنید . آن سان که آوای بزم عامیانه و اشرافی ایرانی را در این آواز می توان شنید . در» آواز افشاری «حضور دارد که نغمه های آسمانی و نیایش های باشکوه ایرانی را چون نیایش افطار ایرانی با صدای جاودانه ی «استاد شجریان» می توان شنید . در» آواز دشتی «حضور دارد که آوای روح سوگوار ایرانی و زبان حال ترانه های اقوام ایرانی را در بزم و رزم و حماسه و غم نمایندگی می کند !بنابراین ، خواننده ی مخالف یا ایرانی افسرده از روزگار ، به خاطر زدگی از واقعیت تلخ ،از حقیقت شیرین نگریزد وبداند که این رو و آن روی سکه ناشی از طبیعت خام و سخت ایرانی است!**

پیشینه ی ادبی،علمی فرهنگی ایران درعهد باستان

پرسش:

آیا در دوران باستان شاعر ، ادیب و دانشمند داشتیم و آیا پیشرفت علمی ناشی از قدرت

پاسخ:

آریایی ها ذاتاً شاعر پیشه بودند . از این رو سرزمین های آریایی همواره شعر خیز و شاعر پرور بوده است . زرتشت شاعر بود و آنچه گفت به شعر سرود ، اوستا نیز به شعر سروده شده است . در دوران باستان سواد و دانش آموزی ویژه نخبگان قوم بود و رعایا چنین حقی و یا چنین اندیشه ای در سر نداشتند . از این رو دانشمندان و ادیبان در طبقه روحانیان که دانش در انحصار آنان بود حضور داشتند . پیشرفت علمی و ادبی در ایران باستان علاوه بر استعدادهای ذاتی داخلی، گسترش مرزها و حضور فرهنگ ها در تعالی فرهنگ و تمدن ایرانی نقش داشت . آریایی ها خط را از اقوام بیگانه آموختند آنگونه که از فرهنگ و تمدن بومی فلات قاره که همین سرزمین باشد سود بردند . پناهنده شدن دانشمندان هندی ، چینی ، رومی و یونانی به ایران ، مغلوب شدن اقوام متمدن پیرامون و استخدام اسرای جنگی در عرصه های گوناگون ، در پیشرفت علمی ایران باستان نقش مهمی داشت اما مشخصه اساسی فرهنگ و تمدن ایرانی ، کشاورزی و دامپروری بود که به سراسر جهان باستان صادر می شد و در گذر هزاره ها و جنگ های چند صد ساله ، ایران هرگز گوشت و گندم وارد نکرد بلکه اسب و گندم و برنج به روم و چین و یونان صادر می کرد.

فروکاستی غنای فرهنگ،ادبیات وهنر!

پرسش:

چراازغنای فرهنگ کاسته می شود؟ چرا شعر ، موسقی،نقاشی و...رنگ باخته ؟ و...

پاسخ :

فرهنگ هر قوم مانند دیگر ثروت ها و ذخایر ملی آن قوم است که کشف و بهره وری از آنها مستلزم دانش ،درایت و مدیریت است.جایگاه فرهنگ عرصه ی روح متعالی و سرشت گرانمایه است. در همه ی موارد ملی اگر جز این باشد ،ثروت های مادی ملی به باد می رود،می سوزد ، تباه می شود و ثروت های معنوی ملی که در مجمو عه ی فرهنگ جای دارند نیز سرنوشتی مشابه پیدا می کنند . توده ها به راهی می روند که برده می شوند . با همان معیار بالا باید د ید جلو دار کیست ؛ گرانمایه است یا فرومایه .

بازیابی فرهنگ ایرانی!

پرسش: آیا احیای فرهنگ اصیل ایرانی ممکن است ؟ آیا آب رفته رامی توان به جوی باز آورد ؟

پاسخ: نخست باید دانست که فرهنگ پدیده ای ایستا نیست تا نقبی زد و تونل زمان و تاریخ را در نوردید ، به عقب رفت و به سرچشمه رسید . اگر چنین کنیم به تاریکی محض خواهیم رسید ، آب را بسیار گل آلود و غیر قابل مصرف خواهیم یافت .فرهنگ پیامد تعالی و تکامل جمعی یک قوم است . فرهنگ ایران یکی از دیرینه ترین فرهنگ های جهان است . این فرهنگ عناصر بنیادین خویش را در گذر زمان باز یافته و همواره در خود دارد : ۱- ودایع قومی . ۲- خاطره قومی . این دو عنصر سازنده فرهنگ ایرانی در روشن ترین و زلال ترین شکل ممکن ، خویش را در عرصه روح و روان ایرانی نشان می دهند . بنابراین باید از یک سو به خاطره قومی وفادار بود و از دیگر سو ودایع قومی را شناخت و به کارایی و پویایی آن اندیشید بی آنکه از قافله تمدن عقب ماند و یا دچار خودباختگی و شیفتگی محض به فرهنگ بیگانه گردید . احیای فرهنگ اصیل ایرانی در همین است با توجه به این اصل مهم که فرهنگ بان باید دانا و گرانمایه باشد تا بتواند این دو عنصر بنیادین فرهنگ ایرانی را تفسیر و تحلیل و به روح و روان جامعه بدمد .

پرسش : خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟

پاسخ : ۱ -منظور از "**خاطره ی قومی**" همان«Archetype »یا "**صورت اَزَلی**" است که عبارت است از :**صُوَرخیال**، باورها و تصاویرموروثی روحی روانی ناشی از هزاران سال آزمون های پیاپی نیاکان یک قوم در گذر تاریخ و روند تکامل اندیشه و فرهنگ جمعی آن قوم! بنا براین : **خاطره ی قومی** ؛ **مجموعه ای است از یادها ، آیین ها ، آموزه ها و درس هایی که یک قوم در تاریخ تکامل خویش آموخته وباید به یاد داشته باشد تا احساس هویت کند** . **ودایع قومی؛ مجموعه ای است از میراث های فکری فرهنگی آیینی نیاکان یک قوم که پشتوانه ی خاطره ی قومی است و عناصر هویت ملی را می سازد!** **خاطره ی قومی همواره در نهاد ناخودآگاه افراد یک قوم نهفته است که در گذر تاریخ و در پی تازش بیگانه واشغال سرزمین و تحقیرجمعی جامعه و هنگامه های رستاخیز تکوین هویت و فرهنگ ملی ، به گونه ی غریزی درنهاد ناخودگاه نخبگان آن قوم ، فعّال می شود !**

پرسش: چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟

پاسخ: پاسخ به این پرسش را سال ها پیش در دو جلد کتاب داده ام : ۱ -ایران ؛ آیین و فرهنگ. ۲- اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی . حقیقت این است که انسان ایرانی همواره از افراط گرایی آیینی

خسته و فرسوده می شود ، راه گریز می جوید و سرانجام علیه آیین می شورد . آنگونه که از ولنگاری و بی بند و باری نیز زود زده و خسته می شود و به معنویت گرایی روی می آورد . شاهنشاهی آیینی ساسانی که یاد و خاطره اش هماره در تاریخ گرامی باد ، در آیینی کردن کشور بسیار کوشید و در اجرای احکام آیین به مدت چهارصدوبیست سال سخت گیری بسیار کرد . این افراط به ناسپاسی و عصیان رعایا انجامید و شورش های محلی و منطقه ای بسیاری را در پی داشت تا که رعایا راه گریز یافتند و خواه ناخواه آنچه را که تازیان با خویش آوردند پذیرفتند . بدیهی است که این پذیرش عمومیت نداشت و فراگیر نبود اما آنچه چشم و دل رعیت را می ربود سادگی مطلق آیین نوین بود که همه قید و مرزهای آیین پیشین را برداشت و بدین سان رعایا احساس آسایش و آرامش کردند . شرح این داستان را در کتاب های بالا و نیز در این اثرم : شعوبیه؛ناسیونالیزم ایرانی نگاه کنید.

کورش پارسی درادبیات سامی!

پرسش:

تازیان در باره ی کورش هخامنشی چه می گویند ؟

پاسخ:

برخلاف پندار برخی بی مهران نادان داخلی ، تازیان ذو القرنین را که در قرآن آمده همان کورش هخامنشی می دانند . در کتابی که به تازگی از یک نویسنده ی مسلمان مصری بسیار وفادار به فرهنگ تازی و سامی ترجمه کرده ام ، در دو جا از کورش یاد کرده که برای من شگفت انگیز و غیر قابل انتظار بود ! این نویسنده آ قای دکتر محمد حسنی مصطفی است که کتاب قصص القران ویژه نسل جوان را نوشته است . او در باره ی کورش می نویسد : " تاریخ جهان باستان چهار امپراتور بزرگ را به خود دیده است : ذوالقرنین که همان کورش بزرگ پادشاه پارس باشد و او مومن بود و نیکوکار و منجی بشریت ... کورش پارسی ، بنیان گذار شاهنشاهی هخامنشی در کشور پارس بود . کورش بر ساردیس و بابل دست یافت و امپراتوری سامی را در غرب آسیا برانداخت و وارث امپراتوری آشور شد و بر آسیای مرکزی چیره گشت ، تا آنجا که شاهنشاهی هخامنشی همه ی آسیا را شامل شد ! کورش پارسی شاهنشاه پارس ، بزرگ مردی مهربان و دل سوز انسان بود . او بر هر جا چیره می شد با مردم آن سرزمین با مهربانی و احترام بسیار رفتار می کرد ، مردم مغلوب را در عقاید و آداب شان آزاد می گذاشت ، معابدشان را گرامی می داشت و به آنان آزادی عقیده و رفتار و کردار و پوشاک و خوراک می داد . کورش پارسی شاهنشاه پارس بر این باور بود که دیانت فراتر و نیرومندتر از سیاست و حکومت است و نباید دیانت را به پلیدی سیاست آلود .کورش پارسی ، شاهنشاه بزرگوار پارس ، به خداوند یکتا ایمان داشت . در تفسیرهای قرآن آمده که کورش پارسی همان ذوالقرنین است که در سوره کهف از او به نیکی یاد شده است " : و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند ، بگو : به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند . ما در زمین به او مکانتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای به او بخشیدیم" ... "

هویت ملی و عناصرآن

هویت وعناصر آن؟اسلام و هویت ملی ؟آیا اسلام را می توان نادیده گرفت؟

پرسش : ۱ -هویت و عناصر آن ؟ ۲- اسلام و هویت ملی ؟ ۳- آیا اسلام را می توان نادیده گرفت؟

۱ -هویت ملی و عناصر بنیادین آن چیست ؟

پاسخ: هویت ملی ، شناسه میهنی یک قوم است . هویت یا شناسه آمیزه ای است از عناصر سازنده روح جمعی یک قوم که در عرصه ی فرهنگ آن قوم آشکار می شود . عناصر سازنده هویت عبارتند از : ودایع و خاطره ی قومی . (ن. ک: پرسش : ودایع و خاطره قومی چیست ؟(

۲ -آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است ؟

پاسخ: اسلام عنصر پایه ای یا بنیادین هویت ملی است . بدیهی است که منظور ، اسلام ایرانی است که به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هویت ملی است . (ن. ک: اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی (

۳ -آیا می توان این عنصر را از هویت ملی حذف کرد یا نادیده گرفت ؟

پاسخ: اصلا چنین امکانی وجود ندارد . حذف اسلام ایرانی از فرهنگ و هویت ملی مانند گرفتن آب از بوستان و نور از شبستان است . اگر اسلام ایرانی را از فرهنگ و هویت ملی برداریم باید از فردوسی تا حافظ را از تاریخ و فرهنگ ایران حذف کنیم . باید میراث باشکوه چهارده قرن ادبیات ، عرفان ، شعر و موسیقی و ... را از فرهنگ ایران حذف کنیم.

صداهای درون و برون مرز!

پرسش: پس صداهایی که از درون و برون مرز به گوش می رسد چه می گویند ؟

پاسخ: از یک نگاه ، اصولا در دوره ی جراحت و عفونت ، آنچه پدیدار می شود و رشد می کند باکتری ها یا قارچ هایند که درد را مضاعف و نعره ها را بلند می کنند . بنابراین این نعره ها تا پیدایش پزشکی درد شناس و آغاز دوره نقاهت ادامه خواهد داشت . از زاویه و نگاهی دیگر این هیاهو ها همه یک سمفونی را می نوازند و آن ، گفتار آن شیاد بی سوادی است که در جمع جاهلان بوق به دست گرفته و در آن می دمید که : آهای مردم ! می دانید که امامزاده یعقوب را در شهر مصر ، برفراز مناره ، شیر درید ؟! و جمع جاهل ، شیفته و شیدای افاضات این شیاد بی سواد ، کف می زدند و هورا می کشیدند ! تا که روزی فرد دانایی پیداشد و گفت : ای شیاد ، نخست این که امامزاده نبود و پیامبر زاده و خود نیز پیامبر بود ، دوم این که یعقوب نبود و یوسف بود ، سوم این که مصر نبود و کنعان بود ، چهارم این که برفراز مناره نبود و ته چاه بود ، پنجم این که شیر نبود و گرگ بود و ششم این که اصل داستان دروغ بود! امروز این صداها و بوق ها در درون و برون ، چنین وضعی دارند . گروهی فرومایه ی شیاد بی سواد در این آشفته بازار ، زمانه و زمینه را مساعد دیده ، از غیبت و سکوت دانایان بهره جسته و توده های بینوا را این چنین به بازی گرفته اند . به راستی شرم آور نیست که مثلامصطفی لره = رضا فاضلی نقش واقعی اش را کنار گذاشته و نقش ایران شناس و اسلام شناس را بازی می کند ؟! مردکی که متن فیلم نامه را به زور و زحمت یاد می گرفت و اینک از سر خشم و انتقام کور به هویت و فرهنگ ملی ایران می تازد ! عجب آشفته بازاری است این بازار!

حمله روشنفکران مذهبی به صفویه ؟!

نگارش و نمایش : ۱۳۸۶/۸/۲۰خورشیدی

۱-پرسش: آیا راهی برای این آشفتگی هست ؟

پاسخ : گفته شد که تا جراحت و عفونت باقی است ، این پریشانی و آشفتگی پایدار است . به ویژه که زخم کاری است و مرهم گذاران فرو مایه و بینوایند وتوان تحلیل و ارایه ی طریق ندارند . در چنین فضا یی بازار شیادان داغ است و کسب و کار شعبده بازان پر رونق!

۲ - پرسش : خدمات متقابل ایران و اسلام چیست ؟

پاسخ: ایران باپشتوانه ی عظیم اسطوره ای ، کلامی ، آیینی هزاره ها ، بستری مناسب برای آیینی بس ساده ، بی پیرایه و جوان بود ، چون بذری در زمینی مستعد ، که آن را پرورد و به برگ و بار رساند ؛ نخستین محدثان ، فقیهان ، ادیبان ، مفسران ، مورخان ، متکلمان ، عارفان ، مترجمان ، نویسندگان ، منجمان ، موسیقی دانان ، نقاشان ، نوازندگان ، هنرمندان و ... ایرانی بودند . این زمین حاصل خیز از همان پگاه نخستین تا کنون همچنان محصول می دهد . از آن سو اسلام جوان ، جان مایه میراثی عظیم شد که به شدت فرسوده ، دچار کهولت ، آخرین نفس ها را کشیده و از کارایی باز ایستاده بود ! آن همه را در صافی توحید ریخت و سرانجام معنویت ناب ایرانی اسلام را در عرصه عرفان نمایان ساخت و خاطره ی قومی را رقم زد و به ودایع ملی جاودانگی بخشید و همه آنها را در معانی ژرف و الفاظ نوین به ارمغان آورد و جهان بینی زیبای ایرانی را در این پنج حلقه از اقلیم حضور ترسیم کرد : فردوسی ، خیام ، سعدی ، حافظ و مولانا !اسلام قلمه ای بود در دل درخت فرهنگ کهن سال ایران که به برگ و بار نشست و شکوفه های معنویت ناب ایران پدیدار شد و میوه های آبدار تازه و شیرین برآورد!

۳-پرسش : صفویه و نجات ایران ؟

پاسخ: کافیست بدانیم که ایران از پگاه اشغال تا آغاز سده دهم هجری در اختیار تسنن بود . تسنن به دلیل تعرب ، تصلب ، تعصب و تعلق خاطر به عربیت نمی توانست عامل ، حامی و حافظ تمام داشت که ایران و ایرانی چون دیگر سرزمین های اشغالی عرب شده ، از بیخ و بنیت ارضی ، استقلال ، فرهنگ

و ملیت ایرانی باشد . تسنن از همان آغاز همواره آرزو عرب شوند ، میراث ملی طرد و زبان پارسی زبان عربی گردد ! تسنن در راه تحقق این آرزو بسیار کوشید تا آنجا که در آستانه سده دهم داشت به این آرزو می رسید چراکه ایران از جنوب و شرق داشت به کام تازیان می رفت و از شمال و غرب عثمانی ها داشتند ایران را می بلعیدند و در میان ؛ ازبکان ، بقایای تیمور و ترکمانان به ترک تازی پرداخته و خاک ایران را با توبره می بردند . در چنین هنگامه ای از پریشانی و شوربختی ، ظهور و نهضت صفویه یک ضرورت سرنوشت ساز تاریخی بود که در تقدیر تاریخ ایران نهفته بود .نهضت صفویه به این شور بختی پایان داد و استقلال ، تمامیت ارضی ، هویت و فرهنگ ملی ایران را بیمه کرد . اگر صفویه نبود چیزی به نام استقلال ملی و ارضی ایران وجود نداشت و به فرموده ی محققانه ی استاد ادب پارسی مرحوم ملک الشعرای بهار» : هرگاه ایرانی سنی می بود اتحاد ملی و استقلال ایران باقی نمانده بود ، ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود« ...

۴-پرسش : حمله روشنفکران مذهبی به صفویه ؟!

پاسخ : این حمله ها ناشی از تازی زدگی مفرط و جهل به تاریخ و فرهنگ ایران بود و هست . از آنجا که روشنفکری در ایران ، خاستگاه و خمیرمایه ای بیگانه و بینشی» ایدئولوژیک «و »چپ «دارد ، فرایند این بینش بیگانه» آگاهی کاذب «است . روشنفکران ایرانی عموماً و روشنفکران مذهبی خصوصاً دچار آگاهی کاذب و جهل به تاریخ و فرهنگ ملی ایران بوده و هستند . بدیهی است که دشنام ، ناسزا و حمله همواره ناشی از جهل است !

۵-پرسش : چرا رسانه های تازی به صفویه حمله می کنند ؟!

پاسخ: ۱ - نخست باید دانست : این بدیهی است که تازیان از آغاز اشغال ایران آرزو داشتند که ایران ، عربستان شده و بخشی از سرزمین های خلافت عربی گردد . آنان در پی اشغال تا آغاز سده دهم هجری برای تحقق این آرزو بسیار کوشیدند . این نهضت صفویه بود که این آرزو را برای همیشه بر باد داد . بنابراین حمله به صفویه ناشی از یک کینه ی دیرینه است .

۲ -متاسفانه دستاویز پان عربیست های افراطی تازی در حمله به «صفویه» و «تشیع» که «اسلام ایرانی» را نمایندگی می کند و ضامن استقلال ، تمامیت ارضی ، هویت ، زبان و فرهنگ ملی ایران است ، نوشته ها و شعارهای جاهلانه ی روشنفکران مذهبی دیروز و امروز ماست ! بنابراین از ماست که بر ماست!

۶-پرسش : منظور شما ازاسلام ایرانی چیست ؟

پاسخ : وقتی می گویم اسلام ایرانی یعنی اسلامی که حافظ و ضامن استقلال ، تمامیت ارضی ، هویت و فرهنگ ملی ایران است . و این اسلام ، «تشیع امامیه» است که همه میراث ملی ، ودایع و خاطره قومی ایرانی را در خود دارد .

ویژگی های فرهنگ ملی ایران!

۱ -پوشش ، ایرانی است یا اسلامی ؟

نخست باید دانست که آریایی سرشتی آیینی داشته و همواره در حریم و حیا زیسته است . این واقعیت را پیش و پس از نهضت حضرت زرتشت ، در سیره و سنت آریایی می توان یافت . بهترین سند ، «اوستا»ست که از آغاز تا انجام بر این واقعیت تاکید دارد . معنای پوشش در فرهنگ آریایی عبارتست از: حریم و حیا . شکل پوشش در فرهنگ آریایی نیز حفظ حریم و حیا است . از آنجا که جامعه آریایی از همان آغاز در همه معانی ، الفاظ و اشکال ، دارای ساخت طبقاتی بود ، پوشش نیز مراتب طبقاتی داشت . اما آنچه در همه طبقات ، اصلی مشترک بود همان حفظ حریم و حیا بود . چرا که آریاییان همواره نسبت به ناموس ، غیرت و تعصب ویژه ای داشتند . اشرافیت آریایی دارای پوشش ویژه ای بود . شاید بشود امروز در گوشه و کنار ایران نمود و نمایی از چگونگی پوشش رعایای آن روزگاران را دید ؛ در شالیزارهای شمال ، در کشتزارهای جنوب خراسان ، لرستان و کردستان که زنان و مردان دوشادوش هم به کار مشغولند . پوشش زنان اشراف آریایی نیز مراتبی داشت : جامه ی بزم ، جامه ی رزم ، جامه ی سوگ ، جامه ی تابستانی و جامه ی زمستانی . ولی اصل مشترک این جامه ها همان حفظ حریم و حیا بود . برای اشرافیت آریایی پوشش یک ارزش اشرافی بود و شکل و رنگ و وزن آن بستگی به مناسبت ها و موقعیت ها داشت . اما در همه این موارد چه رسمی و چه غیر رسمی ، اصل حریم و حیا رعایت می شد . برجسته ترین مقام رسمی را ملکه داشت . ملکه مظهر عفت و عصمت آریایی بود . مستند ترین شاهد تاریخی در این مورد داستان وشتی (=vashti) همسر خشایارشا و ملکه ی هخامنشی است) ن.ک : تورات . کتاب استر . باب ۱ ، ۲ ، ۳ **(که ملکه دعوت شاهنشاه را برای حضور در بزم شاهانه نپذیرفت . زیرا شاه که از باده سرمست بود خواست تا ملکه با لباس رسمی و تاج بر جمع درآید و زیباییش را به حاضران نشان دهد .اما چون ملکه نیت مستانه ی شاه را دریافت نپذیرفت وپیامد این نافرمانی را به جان خرید .**

استناد به قالیچه ی هخامنشی نیز مؤید همین حریم و حیا و عفت و عصمت زنان آریایی است . به تازگی شیاد فرومایه ی مفلوکی از برون مرز دست به تحریف تاریخ ایران زده و با نشان دادن چند مجسمه ی زن یونانی منسوب به روزگار اشکانی ، خواسته بگوید که آریایی در برهنگی از غرب جلوتر بوده است ! شگفتا که این فرومایگان مفلوک دارند هویت ملی و خاطره ی قومی را تحریف می کنند . این فرومایگان گویا نمی دانند که دوره ی اشکانی ، دوره یونانی مآبی یا یونانی گرایی است که به تعبیر دقیق و جالب اردویرافنامه سرزمین آریایی دچار آفت اهریمنی شد و فرهنگ برهنگی یونانی تنها در قلمرو قدرت اشکانی جا یافت و تندیس الهه ها و اسطوره های برهنه ی مذکر و مونث یونانی بر سر هر کوی و برزن نهاده شد . این رویداد از نگاه آیین آریایی ، رویدادی اهریمنی بود که آفات برهنگی و هرزگی سرزمین مقدس آریایی را آلوده ساخت و سبب شد تا رستاخیز آیینی ساسانی از

پارس برخیزد و شاهنشاهی آیینی ساسانی را برقرار سازد و به همه مظاهر یونانی زدگی پایان دهد . این مظاهر یونانی مآب برای ساسانیان آن چنان ناگوار بود که همه ی آن میراث عظیم را نابود ساختند تا نشانی از آن ننگ برجای نماند.

۲ -سلمان فارسی ؟

سلمان پل انتقال فرهنگ آریایی به فرهنگ سامی است . سلمان موبد زاده و خود موبدان موبدی بود دانای به آیین و بینای به حکمت آریایی که آیین های رایج روزگارش را نیز به درستی می شناخت . سلمان خسته از صلابت و سنگینی آیین نیاکان گریخت تا که تقدیر او را بر سر راه آیینی نوین قرار داد . آیینی بسیار ساده و بی پیرایه که داشت از راه می رسید . سلمان نقش مهمی در این انتقال داشت . چراکه بزرگ زاده ای علیم و حکیم بود . گنجینه ای آریایی ، سرشار از اسطوره و کلام و حکمت و شریعت و لبریز از معنا و محتوا و اندیشه . سلمان به تمامی معنای کلمه نماینده ی یک فرهنگ و تمدن بزرگ بود . عظمت سلمان را در کلامی از رسول(ص) بشنویم که فرمود : «... سلمان دریایی است بی کران ، گنجینه ای است بی پایان ، سلمان از ما خاندان است ، سلمان چشمه ی جوشان و گوارای حکمت است و برهان) " .ن.ک: مفید / الاختصاص ۳۴۱ **. (به همین دلیل هرگاه سلمان به مجلس رسول و اصحاب پای می نهاد ، همه به پاس احترام و عظمت او از جای برخاسته وی را در بالای مجلس کنار رسول می نشاندند) .** ن.ک: همان ۳۴۱ **(آنگونه که روزی در حضور حضرت صادق(ع) سخن از سلمان و جعفر طیار) جعفر پسر ابوطالب ، برادر امام علی(ع) (شد . برخی یاران ، جعفر را بر سلمان برتری دادند . حضرت صارق(ع) به خشم آمد و فرمود که : «... سلمان برترین است ، درودهای خدا بر سلمان باد) «** ن.ک: همان ۳۴۱ **. (این ها همه حکایت از همان حقایقی دارد که گفته شد . درهمه ی منابع روایی تاریخی سلمان فارسی آمده است . تنها برخی شرح حال نویسان از زبان سلمان ، سلمان محمدی نوشته اند . بنا بر احادیث و روایات موجود ،سلمان پیش از مسلمانی ، بر آیین مزدیسنا بوده است.**

۳ـ ریش ، ایرانی است ؟

ایرانی است . تازیان ریش نمی هشتند ، همواره می تراشیدند و اینک نیز می تراشند . در فرهنگ آریایی ریش یک ارزش و بخشی از اشرافیت و نشان مردانگی و زیبایی مرد بود . اسناد آیینی باستان نشان می دهد که تراشیدن ریش یکی از انواع کیفر ها بوده است!

جلوه های عـــــرفان ایـــــرانی!

پرسش۱- جلوه های عرفان ایرانی چیست؟

همه ی جلوه های جغرافیای طبیعی ایران نمادهای عرفان ایرانی است . این نمادها وقتی معنا پیدا می کنند که در جهان بینی ایرانی جای گیرند و با معانی و مفاهیم اثیری اسطوره ای آیینی فرهنگ ایرانی به خاطر آیند . ادبیات و موسیقی ایرانی کانون این جهان بینی اند . گل ها ، رنگ ها ، معماری ، نقاشی ، کاشی ، گنبدآبی، مناره ، جویبار ، چشمه ، کاریز ، کویر ، درخت و سبزه، نقطه های احساس عرفانی اند .در ادبیات : از فردوسی تا مولوی . در هنر : از نقاشی های مانی تا آثار کمال الملک . در معماری : از ایوان مداین تا مسجد جامع اصفهان . در موسیقی : از الحان باربدی تا گل های رنگارنگ و... همه جلوه های عرفان ایرانی اند!

پرسش۲- موسیقی و هنر همواره در اسارت بوده اند ؟

گاه آری . ولی بیشتر این خود توده ها بوده اند که چنین می خواسته و می کرده اند . بسیاری از مفاخر مو سیقی ملی معاصر را همین توده ها فراری داده اند .به لحاظ تاریخی اجتماعی ،جامعه ایرانی هرگز تعادل و توازن نداشته و همواره دچار افراط و تفریط بوده است .این وضع ، همیشه فرهنگ و مظاهر آن را تحت تاثیر قرار داده است!

پرسش۳-آیا مدرنیزه کردن آیین رواست ؟

سوگمندانه کار روشنفکران مذهبی در سده ی معاصر همین بوده است تا آیین را مدرنیزه کنند ! یعنی آیین و معانی و مفاهیم آن را با علم و عقل و تاریخ تحلیل نمایند یا که اقیانوسی از معانی را با فنجان و لیوان پیمانه زنند !! مدرنیزه کردن آیین برابر است با مادی کردن معنویت و در نتیجه گرفتن ایمان و اخلاق جامعه یا بی دین کردن مردم!

پرسش۴- آیادموکراتیزه کردن آیین رواست ؟

این مقوله نیز از همان مغلطه های جاهلانه روشنفکری است که می پندارند دموکراسی صنعت مونتاژ است تا وارد کنند و سرهم نمایند !! دموکراتیزه کردن آیین به معنای دنیوی سازی و قداست زدایی از آیین و نفی اوامر و نواهی الهی و اصول اخلاقی و معانی معادی و اخروی آیین است . دموکراسی پدیده ای است عرفی و دنیوی ، و آیین فرایندی است الهی آسمانی ، فرا تاریخی و فرا زمانی!

پرسش۵- آیا خاطره قومی آویزه ای است از درس ها و تجربه ها ؟

آری ! اما مشکل ، همواره حافظه ی تاریخی است که توده ها ندارند ، و شعور و شناخت تاریخی است که نخبگان از آن محرومند ! تاریخ این سرزمین ، سرچشمه تاریخ جهانی است . از این رو ، یکی از دیرینه ترین تاریخ های جهانی را دارد که سرشار از درس و لبریز از تجربه است . اما هرگز این درس ها و تجربه ها از خاطره ی هیچ نسلی در هیچ عصری نگذشته است . نتیجه آن بوده که این قوم همواره از چاه به چاله و از چاله به چاه افتاده است!

معانی بیکرانه ی آیین

در پیمانه های کرانمندعلم وعقل وتاریخ!

پرسش: آیا نسزد که آیین را با علم و عقل و تاریخ سنجید ؟

پاسخ: این جمله فرآیند سال ها تجربه تلخ و مطالعه سخت و اندیشه ژرف است . در پی بیماری سالها ماجراجویی و منورالفکری و افول دوره حرافی و سرآمدن مستی گفتار و نوشتار و آغاز دوره نقاهت و سرانجام آمدن بصیرت و رفتن جهالت و رویش معرفت و پیدایش صمت و سکوت ، دریافتم که آیین را نباید و نمی توان با علم و عقل و تاریخ سنجید و اگر چنین شود که شد آیین را بر سر خویش آوار کرده ایم . از این رو هرگاه صمت و سکوت را می شکنم تنها به همین جمله بسنده می کنم . چرا که آن سه ، پیمانه ای دنیوی اند و آیین در تجربه چند هزار ساله ی آریایی ،فرا زمانی ،فرا تاریخی ، فرا عقلی و فرا علمی است یعنی فرا دنیوی است . در فرهنگ آریایی ، آیین بر اسطوره مبتنی است و باورهای آیینی خاطره ی قومی اند . سیاوش یک اسطوره آیینی است که همواره حضور نیرومند خویش را در عرصه ی باورها حفظ کرده و خاطره ی قومی شده است . سیاوش اسوه ی عصمت ناب است ، مظهر جوانمردی و منشاء ارزش های اخلاقی است . اگر سیاوش را از عرش اسطوره به فرش تاریخ و تحلیل دنیوی فرو آوریم از او قداست زدایی کرده ایم ، وی را ویران ساخته ایم ، زشت نموده ایم ، تباه ساخته ایم . چرا که باور های اسطوره ای همواره باید امید بخش باشند و پشتوانه ی نیرومند نسل ها در گذر عصرها گردند.

واژه ی «گبر» و آیینِ مَزدیَسنا!

پرسش : معنای واژه ی« گبـــــــــــــر» در زبان و ادبیات پارسی چیست ؟ و آیا اهانتی به آیین زرتشت می باشد ؟

پاسخ : واژه ی گبر از واژه ی آرامی «گبره = gabra »گرفته شده که در واژگان پهلوی نیز فراوان دیده می شود و به معنای «مرد» آمده است و معادل واژه اوستایی« نر=nar »می باشد. در" فرهنگ واژگان پهلوی"(Concise Pahlavi Dic / By : D.N.Mackenzie/1971.p.34 A=)به معنای گودی و گودال نیز آمده است! واژه ی «مرت=mart »پهلوی به معنای «مرد» در برابر «زن» آمده است.معادل آرامی آن «گبره=gabra »به معنای مطلق «مرد» است در مقابل زن ، چنین پیداست که این واژه از همان آغاز پیدایش بر «زرتشتیان» اطلاق می شده است.در متون سغدی نیز واژه ی «گبر» به کار رفته است : «... گبریت و معاونانش به تضرع و نماز ایستادند...گبریت به حال عبادت در برابر یسوع ایستاد ... » . واژه ی «گبر» در ادبیات و فرهنگ های فارسی بسیار آمده است .در شاهنامه این واژه بسیار به کار رفته و معانی گونا گونی از آن اراده شده است . مولف کتاب «دبستان المذاهب» که خود زرتشتی است می نویسد : «...اکنون مزدکیان در لباس گبری هستند ... » ن . ک : ص ۱۰۵. استاد ارجمند و دانشمند ، شادروان ابراهیم پورداود اصرار دارد که «گبر» مشتق از «کافر» است !. چنین پیداست که استاد پورداود از فرهنگ های غربی متاثر شده چراکه فرهنگ نویسان فرنگی واژه ی «گبر» را مشتق از«کافر» دانسته و مترادف با آن می دانند . در فرهنگ های فرانسه و انگلیسی ، «گبر» به معنای «کافر» آمده است. فرهنگ «وبستر=webster »واژه ی «گبر» را این گونه ثبت کرده :« Ghebre,Gheber »ومی نویسد : «فارسی آنGabr و عربی آنKafir است »، و معنا می کند : « نامی اسلامی برای فرد زرتشتی ! =A moslem name for Zoroastrian »فرهنگ معروف فرانسه «روبر =Robert »نیز «گبر =gueber »را به همین معنا گرفته است . اما خوشبختانه دانشنامه ی« لاروس» درمعنای «گبر = Guebre »نوشته : «واژه ای پارسی است که بر فرد زرتشتی اطلاق شود= gueber: (persan ghebr) .perse de Zoroastre qui appartient a la religion .» ن. ک : Nouveau petit Larousse . paris. 1968 . p .490 . باید یاد آور شوم که: واژه ی« گبر» چگونه می تواند مشتق یا معرب «کافر» باشد ؟ و طبق کدام قاعده و قانون تعریب ، چنین چیزی ممکن است ؟! و از طرفی چه نا همگنی میان حروف گبر و کافر وجود داشته که چنین تعریب بی ربط و نا موزونی صورت گرفته باشد ؟! و از دیگر طرف در کدام کتاب فقه و تاریخ تازی دیده شده که آنان برای زرتشتیان واژه ی کافر را به کار برند و یا کدام ایرانی مسلمان از ادای کلمه ی کافر ناتوان بوده که واژه ی گبر را به کار برده است ؟! واژه ی گبر هیچ رابطه ای با کافر ندارد و مفید هیچ معنای زشت و توهین آمیزی نیست . واژه ی گبر واژه ای است پهلوی پارسی باستان واز همان آغاز برای زرتشتیان وضع شده است و مدلول خاص لفظ گبر ، زرتشتی است . شادروان استاد پورداود از« فرهنگ بارتلمه» آلمانی نیز متاثر است که چون او در« فرهنگ لغات ایران باستان»= Christian Bartholomae/Altiranisches Worterbuch.straosburg.1994 واژه ی گبر را نیاورده استاد نتیجه گرفته که گبر اصالت آریایی ندارد !! اخرین ویرایش ۱۳۹۲/۱۱/۱۵

تشیّع امامیّه

پاسدارفرهنگ،هویّت،استقلال وتمامیّت ارضی ایران است !

این حقیقت و واقعیت خطاب به کسانی است که به راستی برای ایران و فرهنگ ایرانی دل می سوزانند و نگرانند !

یادآوری !

در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی و در حقیقت پس از نهضت مشروطیت ، بی آنکه صدر و ذیل تاریخ پیوسته ی خویش را به درستی بدانیم و مبانی فرهنگ ملی خویش را به روشنی بشناسیم آنچنان دچار چپ زدگی و آفات حاصل از آن شده بودیم که ناخود آگاه و ناخواسته با جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی وآگاهی کاذب، به تاریخ و فرهنگ ملی ایران می نگریستیم . این بدیهی است که این جهان بینی بنا به ماهیت و خاصیت خود ، با ابزار شک و نقد و نفی ، همه ی میراث ملی را از بیخ و بن می زد و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناخت و در اندیشه ی ساختن یک ایدئولوژی بود . نگاه این جهان بینی از ِآغاز تا انجام این بود که فرهنگ ملی را با همه ی معانی ، مفاهیم و جان مایه های اسطوره ای اش به ایدئولوژی دنیوی مادی سیاسی تبدیل کند و چنین کرد . این واقعیت با خلق و خوی قومی توده ای مساعد ما در آمیخت و ادبیاتی را پدید آورد که هنوز کم و بیش ورد زبان هاست . علوی صفوی کردن تشیع نیز از همین مقوله است . از دیگر سو افراط و تفریط ما ایرانیان همواره در تاریخ کار دست ما داده است . در این رویداد ، افراط پیشین به تفریط پسین انجامید و باستان گرایی افسار گسیخته و جاهلانه به مظلومیت مذهب گرایید و حسرت معنویت ، آه از نهاد توده ها بر آورد و چند نسل را شیفته و دلباخته ی جاذبه های حماسی سیاسی خویش کرد و این فرآیند آگاهی کاذب بود که روشنفکران ما دچار آن بودند بی آنکه با حقیقت تاریخ و فرهنگ ملی انسی داشته باشند !

طرح موضوع !

با حضور اسلام در ایران و غلبه ی پان عربیسم اموی عباسی که مبانی آن مبتنی بر قومیت عربی بود و به هر سرزمینی که پای می نهاد نخست می کوشید تا آن سرزمین را از بیخ و بن عرب کند و می کرد . شگفتا که گویا پیشینه ی بلند تاریخی تمدنی هم کارساز نبود زیرا مصر با وجود پیشینه ی فرهنگی تمدنی تاریخی چند هزار ساله مغلوب پان عربیسم شد و از بیخ و بن عرب گردید .

اما در ایران وضع به گونه ای دیگر رقم خورد ! نخبگان شریف، دانا و بس گرانمایه ی ایرانی از یک سو از همان آغاز با درایت هرچه تمام به تحلیل مقاومت ها پرداختند و از سرنوشت نهضت های مقاومت ملی ایران درس ها آموختند . از دیگر سو با ارادت و ایمانی که به حقانیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر اسلام داشتند ، در تشیع خویشاوندی و همسویی بسیاری یافتند . چراکه علاوه بر گوهر دادخواهی و دادگری آن ، در تشیع زمینه های بسیار مساعدی برای پیوند ملیت و مذهب وجود داشت . زیرا امامان شیعه از همان آغاز، شعائر ملی ایران را به رسمیت شناختند ، مهرگان و نوروز و دیگر

آیین های ایرانی را گرامی داشتند ، هدایای نوروزی را می پذیرفتند ، زبان فارسی را ارج می نهادند و به آن زبان سخن می گفتند ، پشتیبان ایرانیان بودند ، در ماجرای کشتار ایرانیان مقیم مدینه پس از ترور خلیفه ی دوم ، امام علی و فرزندانش به دفاع مسلحانه از ایرانیان پرداختند ، در پی قتل هرمزان سردار ایرانی توسط هواداران خلیفه ، امام علی سوگند یاد کرد که قاتل هرمزان را (که پسر خلیفه بود) کیفر خواهد داد و قاتل در خلافت آن حضرت به شام نزد معاویه گریخت !در ماجرای اشغال ایران توسط خلیفه ی دوم و اسارت بزرگ زادگان ایرانی ، امام علی از خرید و فروش اسیران جلوگیری کرد . در اینجاست که خاطره ی قومی که پاسدار ودایع است می گوید دختری از یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی (ع)ازدواج می کند ، پیوندی بس مقدس و گرامی و میمون که تاریخ نیز با وجود عنادی که دارد آن را تایید می کند .

با این همه بر ایران از آغاز اشغال تا آغاز سده ی دهم هجری (۹۰۶ ق) تسنن حاکم بود . در این نه قرن ، تشیع که تمامیت فرهنگ ، هویت و ملیت ایرانی را در بر داشت در اقلیت و مظلومیت محض بود .

تسنن در ایران به دلیل سرشت عربی و تعصب و تصلب قومیت عربی اش همواره به خلافت عربی وفادار بود و ایران را بخشی از قلمرو خلافت عربی می دانست و آرزو داشت که ایران و ایرانی روزی از بیخ و بن عرب شوند . تسنن از همان آغاز فرهنگ و میراث ملی ایران را میراث مجوس می دانست که اسلام آن را نسخ و محو کرده است . از این رو جشن ها و آیین های ملی ایران را به رسمیت نمی شناخت .

مشایخ ایرانی تسنن از بخاری تا غزالی به شدت عرب زده بودند و برای خویش هویتی عربی قائل بودند و پیشینه ی تاریخی خویش را نقد و نفی می کردند .فردوسی توسی راکه شیعه بود و با سرایش شاهنامه ، شناسنامه ملی تاریخی فرهنگی و خاطره ی قومی ایرانی را زنده کرده بود ، مرتد ، زندیق و کافر خواندند وچون بمرد او را در گورستان مسلمانان راه ندادند ومی خواستند به جنازه ی او بی احترامی کنند که شبانه توسط سه نفر از دوستان اش در کشمان توس به خاک سپرده شد.

مولفان و مورخان سنی ایرانی همواره در فضائل تازیان و زبان تازی می نوشتند و به تحقیر میراث ملی و نفی آن می پرداختند . و از آنجا که می دانستنداهل بیت پیامبر(ص)رادرکاراشغال ایران دستی نبوده است و تشیع امامیه را پاسدار میراث ملی ایران می دانستند به ستیز با تشیع می پرداختند و آشکارا از اشغال ایران توسط خلفای عرب دفاع می کردند . نویسنده ی سنی ایرانی سده ی ششم هجری در کتاب فضائح الروافض (تالیف ۵۵۵ هجری) می نویسد :

" اکنون که روافض (=شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر

خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک:قزوینی/النقض ۱۵۰، ۱۴۹ ۱۶۵،۴۳۸،۴۴۰،۴۴۲،۴۵۶.

و در دفاع از جفاکاری سرداران تازی به هنگام اشغال ایران از جمله در قتل عام مردم گرگان رجز می خواندند و می نوشتند :

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد(= پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک:همان۱۵۳،۱۵۲،۱۴۸،۱۴۷

و از آنجا که می دانستند پیوند تشیع و میراث ملی ایران ناگسستنی است می نوشتند :

"... و حد دوم این خانه (=تشیع)با گبری است (=زرتشتیان) زیرا هم چنان که گبران به یزدان و اهرمن گویند ... رافضی(=شیعه) همین گوید ... و چنان که گبرکان خود را مولای آل ساسان دانندرافضیان خود را مولای علویان دانند . هم چنان که گبرکان ملک به نسبت و به فر یزدان دانند ، رافضیان خلافت به نسبت و نص گویند به جای فر یزدانی . و هم چنان که گبرکان از همه صحابه ، عمر را دشمن تر دارند ، رافضی عمر را دشمن تر دارد به نسبت گبرکی و هم چنان که گبرکان گویند کی خسرو بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند ، رافضی گوید قائم زنده است بیاید و مذهب رفض را قوت دهد ..."ن.ک:همان۴۰۷،۴۰۶

و در تایید سرکوبی نهضت های مقاومت ملی شیعه می نوشتند :

"... و آن جماعت که مذهب رفض نهادند(=تشیع)چنان که گفتیم ملحدان بودند،سر به گریبان رفض بر آورده دعوت به رفض کردندی ، آن گاه در الحاد کشیدندی و میل شان به کیش گبرکی بود ، کینه ی دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان اسلام ، و در رسول ، طعن نمی یارستند زدن ، که کس قبول نمی کرد ، در یاران و زنان اش طعن زدند تا بدین ، غمران(=گول خوردگان و ابله هان) را به خود کنند ...و باز چون عهد کریم ملکشاهی (=ملک شاه سلجوقی) بود ، نظام الملک از سر عقیدت اینها آگه بود ، همه را خوار و مهین داشتی ... " ن.ک:همان۱۴۲،۱۴۱،۳۴۷،۳۴۶

و در ستیز با نفوذ اشرافیت ایرانی شیعه در دستگاه خلافت عربی عباسی در جهت دفاع از فرهنگ ملی ایران و به قدرت رساندن خاندان ایرانی آل بویه می نوشتند :

"... شرح استیلای روافض در عهد مقتدر خلیفه از سنه ی ۳۰۵ تا سنه ی ۳۲۳ که مقتدر را بکشتند چنان بود که وزیر مقتدر بوالحسن فرات بود و سلطان خلیفه بودی و مرجع همه ی جهان با درگاه خلافت بودی و این بوالحسن فرات به عوانی و شریری معروف بود و در مذهب رفض چنان بود که به الحاد منسوب اش کردند ... در این پنج سال که او وزیر بود پنهان رسولان به دیلمان می فرستاد و ایشان را(= آل بویه) بر ملک حث می کرد (= بر می انگیخت) ..." ن.ک:همان۸۸،۷۹

این نمونه ها نشان می دهد که تسنن در آن نه قرن در ایران ، دل به تازیان و خلافت آنان داشت و در این راه سخت می کوشید .

تا که در آستانه ی سده ی دهم هجری ، خلافت عثمانی که خود را جانشین عباسیان می دانست از یک سو برای بلعیدن ایران دهان گشوده بود و از دیگر سو اقوام بیابان گرد ترک و تاتار در ایران مرکزی و خراسان بزرگ و ازبکان از شمال خراسان داشتند خاک ایران را با توبره می بردند و این نقطه ی اوج فلاکت ایران و ایرانی بود و چیزی به نام استقلال و تمامیت ارضی ایران وجود نداشت .

در اینجا بود که خاطره ی قومی معجزه کرد و نهضت صفویه با تکیه بر فرهنگ ایرانی تشیع قد آراست و فضای تیره و تار ایران را روشن کرد و به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران پرداخت. به تعبیر دقیق مرحوم ملک الشعرای بهار :"هرگاه ایرانی سنی می بود اتحادملی و استقلال ایران باقی نمانده ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود. "ن.ک:سبک شناسی ۳/۲۵۴ .

تا که در گذر پنج قرن، فضای ایران روشنی مطلوب خویش را بازیافت ، فرهنگ ایرانی به رو آمد،شعر و موسیقی و عرفان و ادب ایرانی جایش را باز کرد ، نوروز با حرمت هرچه تمام گرامی داشته شد و نغمه و ترانه های ایرانی در با شکوه ترین جلوه اش در گلهای رنگارنگ خود را نشان داد .

روشنفکران مذهبی ملی ما از مشروطیت به این سو به ویژه در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی به این حقایق بدیهی جاهل بودند و به دلیل آگاهی کاذب و دلخوری سیاسی تیشه به ریشه ی خویش می زدند . آن گونه که امروز در برون مرز فرو مایگانی به مراتب نادان تر از پیشینیان به تشیع ستیزی پرداخته اند . این بیچارگان فرومایه و آلت دست بیگانه نمی دانند که تشیع ستیزی یعنی ایران سوزی . امروز این فرومایگان بی ریشه هم صدا با رسانه های تازی وابسته به حزب بعث و پان عربیست های ناصری، به ایران ستیزی شگفتی دست یازیده اند !

هویت ملی،عناصر،عرفان،فرهنگ وموسیقی ایران

نگارش و نمایش: ۱۳۸۷/۱/۲۰خورشیدی

پرسش:

۱-عناصرهویت ملی و جها ن بینی برخا سته از آن ؟ آیا موسیقی و ادبیات وعرفان ایرانی را می توان در فضای برون از این ۱۴قرن داشت یا اصلا می توان تصور کرد ؟؟

۲-آیا نوا ، نغمه ، نوروز ، گنبد آبی ، حافظ ، سعدی و گروه عارفان به نام و بی نام ایرانی را که در این۱۴قرن پدید آمده ، می توان در برون از این ۱۴قرن دید ؟؟

۳-آیا فضا و محتوای دستگاه های موسیقی ملی ایران را می شود شنید ، لذت برد و در عین حال به میراث این ۱۴قرن حمله کرد ، دشنام داد ، دروغ گفت ؟! یعنی همین کاری را که قلی ننه جگرکی موسوم به حرامک مشیری می کند !!

****

پاسخ:

هویت ملی ، کلی منحصر به فردی است که اجزای آن لازم و ملزوم یکدیگرند به گونه ای که اگر یک جزء آن را برداریم ، آن کلی ، از کلیت می افتد . اجزای این کلی را متعالی ترین عناصر هویتی ، آیینی ، فرهنگی تاریخی تشکیل می دهند . این عناصر مقدس و متعالی عبارتند از : آیین ها ، اسطوره ها ، ودایع ، سنن وخاطره ی قومی که ساختار هویت ملی را می سازند . شناسه ی عمومی و نماد گویای این اجزاء زبان فارسی است که زبان شفاهی و کتبی عناصر هویت ملی و گزارنده ی ادبیات ، فرهنگ و تاریخ آن است . اقوام در این کلی منحصر بفرد ، هویت می یابند و سپس پسوند ایرانی می گیرند . درصد هویت ملی هر قومبه درصد جذب ،اُنس و وفاداری آن قوم به این کلی منحصر به فرد بستگی دارد . بدیهی است اقوامی که حتی در چارچوب جغرافیای طبیعی ایران حضور دارند ولی از این کلی بریده اند یا در جغرافیای زبان فارسی قرار دارند ولی از این کلی که تجلی روح جمعی ملی است بریده اند ، بی گمان دچار بحران هویت اند . در روزگار پایانی ساسانی یکی از اقوامی که در چارچوب جغرافیای طبیعی و زبانی ایران می زیست بنا به دلایلی ازهویت ملی آن روزگار برید و تغییر هویت داد . از آن پس این قوم هرگز نتوانست در چارچوب هویت ملیجای گیرد و همواره یک قوم بیگانه تلقی شده و می شود . بنابراین جغرافیای طبیعی و زبان هموارهظرف است و هویت ملی که آن کلی منحصر به فرد باشد مظروف است . آنچه ظرف جغرافیایی و زبانی را گرامی و مقدس و محترم می سازد مظروف است . در آیین آریایی ، جغرافیا و زبان ظرف بود و آیین و فرهنگ مظروف . در یسنا ها و یشت ها می خوانیم : آن قلمروی گرامی و مقدس ستودنی است که اهورامزدا ، امشاسپندان ، ایزدان ، فرشتگان و دیگر عناصر مقدس آیینی حضور دارند . توران ، مازنی و ورن ، قوم و قبیله و سرزمین آریایی اهریمن زده بود ! چرا که در

آنجا فروغ اهورامزدا نمی تافت و افراسیاب بدکار و نابکار مظهر این اهریمن بدخوی بود که در سراسر اوستا به ویژه یسناها و یشت ها نفرین شده است) ن.ک:فهرست آثار : ایران،آیین و فرهنگ. مقاله ی ملیت ایرانی (

در گذر هزاره ها ، هویت ملی ، ساختار روح متعالی جمعی قوم آریایی شد و جان مایه ی این روح متعالی ودایع و خاطره ی قومی گردید ، جان مایه ای که گذشته را به حال و حال را به آینده می پیوندد و بر این اساس ایجاد هویت می کند .

در پی یورش تازیان به ایران ، هویت ملی فعال شد و سرانجام ظرف مناسب مظروف خویش را یافت و آن را پرورد . و آنگونه که در کتاب» اسلام و ایران؛مذهب و ملیت ایرانی «گفته ام ، در این نقل و انتقال چیزی از قلم نیفتاد ، همه ی عناصر آیینی و اسطوره ای هویت ملی جایگاه خویش را بازیافتند و با گوهر و محتوایی ناب و نوین ، روح جمعی قومی را از نو ساختند و بدین سان»تشیع امامیه «جان مایه ی هویت ملی گردید) ن.ک: فهرست آثار : اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی صص ۱۲۷ - ۱۳۰ (

جهان بینی برخاسته از این هویت ملی را در فرآورده های فرهنگی آن باید دید . این جهان بینی متعالی در پنج اقلیم حضور خلاصه می شود : فردوسی ؛ قلمرو حضور حماسه پهلوانی و غرور ملی . خیام ؛ قلمرو حضور زیبایی و زیبا نگری زندگی دنیوی و غنیمت لحظه های حال . سعدی ؛ قلمرو حضور انسان خردمند پندآموز و بهره مند از آزمون ها . حافظ ؛ قلمرو حضور انسان عارف و آگاه و رند . مولوی ؛ قلمرو حضور انسان اندیشمند و فرهمند حاضر در همه حال .

بدین سان فضای این جهان بینی را پنج اقلیم حضور می سازند و این پنج اقلیم در همه ی زوایای روح ، محتوا و شکل هنر ایرانی حضور دارند . این جهان بینی متعالی ایرانی که در پنج اقلیم حضور خلاصه می شود خویش را در شکوه عرفان و ادبیات ومعماری ایرانی در کاشی و نقاشی و خطاطی آبی آسمانی گنبد ها ، گلدسته ها ، محراب ها،درشکوه گلستان قالی ایرانی و ... نشان می دهد.

این جهان بینی متعالی با پنج اقلیم حضورش در» هفت دستگاه موسیقی ملی «و آوازها وگوشه هایش متجلی است:

در» دستگاه شور «که در روح متعالی ایرانی شوری از حضور به پا می کند که گویی دستگاه رستاخیز روح و روان است . در دستگاه های گرانمایه و سر افراز »ماهور «و» راست پنج گاه «حضور دارد که تنها با سر پنجه و صدای مفاخر موسیقی ملی در روح و روان ایرانی ایجاد شور و حال می کند . در نوای» سه گاه «حضور دارد که رامش بخش است و راز و رمز خلوتگه عرفان ایرانی را در خود دارد و هم بزم آفرین لحظه های شور و شادی و طرب است . هم به خلسه ی خیال می برد و هم به رقص روح و روان و پیچ و تاب تن وا می دارد . در» چهار گاه «حضور دارد که توده ای ترین دستگاه موسیقی ملی است و همه ی ابعاد روح و روان اقوام ایرانی را در بر دارد ، هم آهنگ پیچ و تاب تن را دارد و در شادی ها حضور می یابد و هم موسیقی حماسی شاهنامه خوانی و تعزیه خوانی است . در صدای فاخر و متعالی» دستگاه نوا «حضور دارد که تعالی روح و گرانمایگی روان ایرانی را نمایندگی می کند و همواره در عرصه ی رزم و بزم و سوگ حضور دارد . در» دستگاه همایون « حضور دارد که آوای بزم اقوام ایرانی را در خود دارد . در آواز «بیات اصفهان» حضور دارد که جایگاه حماسه خوانی است . در آواز»ابوعطا «حضور دارد که با آن بزم عارفانه و عامیانه ی ایرانی را می توان شنید . در آواز»بیات ترک «حضور دارد که آوای ملکوتی اذان ایرانی را با صدای دل

انگیز و جاودانه ی مرحوم «موذن زاده ی اردبیلی» می توان شنید . آن سان که آوای بزم عامیانه و اشرافی ایرانی را در این آواز می توان شنید . در آواز افشاری حضور دارد که نغمه های آسمانی و نیایش های باشکوه ایرانی را چون نیایش افطار ایرانی با صدای جاودانه ی «استاد شجریان» می توان شنید . در آواز دشتی حضور دارد که آوای روح سوگوار ایرانی و زبان حال ترانه های اقوام ایرانی را در بزم و رزم و حماسه و غم نمایندگی می کند .

بنابراین ، خواننده ی مخالف یا ایرانی افسرده از روزگار ، به خاطر زدگی از واقعیت تلخ ،از حقیقت شیرین نگریزد وبداند که این رو و آن روی سکه ناشی از طبیعت خام و سخت ایرانی است.

نمادها و معانی اسطوره ای آیین و فرهنگ ملی ایران

پرسش:

آیا پدیده ی چاه و سرداب ، ریشه و پیشینه ی آریایی دارد یا سامی ؟

پاسخ:

سرداب ، چشمه ، چاه ،کاریز، غار، رود ، دریا ، کوه ، سنگ و دیگر عناصر و اماکن طبیعت دارای معانی آیینی ، اسطوره ای آریایی هستند . حضرت زرتشت)که درود اهورامزدا براو باد (در پی آمیزش با همسر گرامی اش هوی به چشمه ای شد و نطفه های سوشیانت های موعود را در این چشمه هشت. مادران سوشیانت های موعود در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شوند. مادرسوشیانت نهایی نیز در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شود. کی خسرو فرزند سیاوش شهید در گریز از قدرت ،به هنگام غیبت ازجهان در چشمه ای ناپدید شد .در حکمت آریایی چاه، سرداب ،کاریز وغار، رمز نگاه ژرف آریایی است به جهان وهستی. ظهور و حضور سوشیانت ها بلوکه کردن آرمان های دست نیافتنی و آرزوهای نابرآوردنی آریایی است در پایان جهان.این امید و خوش بینی آرام بخش و سرنوشت ساز است.(ن.ک: فهرست آثار : ایران آیین و فرهنگ / مقاله سوشیانس موعود نهایی در میراث دینی باستان صص+۳۱۵-۳۰۶ شاهنامه ۵/۴۱۲ : جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب)

ایران؛آیین وفرهنگ؛

زن درایران باستان

پرسش:

درکتاب زن ایرانی در گذر تاریخ خوانده ام که زنان در ایران باستان نقشی بسیار ارجمند داشته اند ، زنانی را نام میبرد که فرمانده نظامی بوده اند برای مثال زنی بنام ارتمیز و یا به سلطنت میرسیدند . با توجه به چنین فرهنگی بعد از هجوم تازیان ، چگونه ایرانیان فرهنگ پرده نشینی تازیان و دیگر موارد را پذیرفتند ؟ ایا این فرهنگ بزور شمشیر تحمیل شده است؟ براستی زن در ایران باستان چه جایگاهی داشته است؟ منتظر پاسخ روشنگرانه شما هستم .

پاسخ:

یادآوری!

منابع شناخت ایران باستان سه دسته اند:۱-میراث معنوی مکتوب. ۲-کتیبه ها و آثار باستانی.۳-شاهنامه و روایات داستانی .بدیهی است که شیوه ی برخورد با هریک از این سه ،باید فنی علمی و به دور از پیرایه های سیاسی تبلیغاتی باشد. یعنی مثلا اگر قرار باشد برای اثبات اسطوره ی فرهاد وشیرین یا خسرو وشیرین آریایی ، به تخریب لیلی و مجنون سامی بپردازیم یا اژی دهاک آریایی را بپوشانیم و ضحاک تازی بسازیم که روزگار چنین می پسندد و مخالفت با واقعیت چنین اقتضا می کند ! به تحریف و تخریب تاریخ و اسطوره پرداخته و مخاطب را ترورفکری کرده ایم. این در صورتی است که عالم باشیم و حقایق را بدانیم .فاجعه آنجاست که رمال و شیاد و نادان باشیم و به زمانه ی مناسب وزمینه ی مساعد ، خود را مورخ و مولف و محقق و...جابزنیم ودراین آب گل آلود ماهی بگیریم ! و این نسل ساده و صادق و ستم زده را مخاطب سازیم و مانند آن شیاد ، واعظ پندآموز گردیم و فاضل مآبانه جار زنیم که : «آهای ! خصن و خصین دختران معاویه هستند» ! یا که :« امام زاده یعقوب را شیر بر فراز مناره درید !» آیا براستی جار و جنجال بوق های برون و درون مرز جز این است ؟

طرح موضوع!

با توجه به یادآوری بالا، باید بدانیم که در میراث آریایی ، زن را دو جایگاه است : ۱-جایگاه اساطیری .۲- جایگاه تاریخی =) انسانی حقوقی اجتماعی (بی گمان صور خیال وقوه ی متخیله آریایی تصاویری باشکوه از زن ترسیم کرده است : از آناهیتا گرفته تا رودابه و تهمینه و سودابه و گردآفرید و...که براستی با شکوه وغرورآفرین است. پرسشی که شده پیرامون جایگاه انسانی حقوقی اجتماعی زن است .پاسخ به این پرسش را باید در میراث کلامی حقوقی مکتوب آریایی جست. من به این پرسش

، ده سال پیش در کتاب : ایران ،آیین و فرهنگ) ن.ک: فهرست آثار (پاسخ داده ام. در اینجا آن پاسخ را خلاصه می کنم" : درجامعه ی آریایی پیش از زرتشت ،زن یار و همکار مرد بود و مسئولیت نگهداری آتش خانه و پرورش فرزندان و رسیدگی به امور گله و رمه و پختن غذا با او بود ، در عین حال مورد ستم و تجاوز و تحقیر قرار داشت . بدیهی است که این وضعیت در سطوح مختلف جامعه ی طبقاتی آریایی قابل ملاحظه است . این ستم از سوی اشرافیت و روحانیت آریایی بر زنان روا می رفت : " آنان آشکارا زنان و دختران را از رعایا می ربودند یا به زور می گرفتند و به کامجویی و هرزگی می پرداختند " در نهضت زرتشت زن مورد حمایت قرار گرفت : مادینگی زن و زمین و چارپا ستوده شد و در جهت تشویق و تقدیس کشاورزی ، زمین دختر مزدا معرفی گردید و سپندارمذ صفت محبت و مهربانی مزدا ، استعاره ی زمین شد . زرتشت زنان ومردان را به طور یک سان مورد خطاب قرار داد
...جهان بینی روشنی که جهان گاثه ها به روی آریایی گشود ، در پی نظام دینی دگرگون شد : در حکمت دینی آریایی که پدیده ی دوران دینی و تاریخی است ، تصاویر نوینی از سرشت حقیقی و سرنوشت حقوقی زن ارائه گردید که مبنای احکام دینی دوران بلند تاریخی شد و خلق و خو و نگرش آریایی و ایرانی را نسبت به زن ساخت . در حکمت دینی آریایی آمده است که :" اهورامزدا زنان را به نیکوکاران واگذاشت ، اما زنان گریختند و به اهریمن روی آوردند . مزدا چاره ای اندیشید و نرسه خدای نر پانزده ساله را آفرید و او را برهنه در پی اهریمن آویخت تا زنان به او روی کنند و چنین شد و نخستین ختودت اهریمنی حاصل گشت . از این روی زنان زاده ی اهریمن و اهریمنی منش هستند "...همین تصاویر از زن در نظام دینی مبنای تلقی حقیقی و حقوقی از زن شد . در میراث دینی ، آشکارا اصالت از آن نرینگی است ؛ فرزندان نر ؛ اسبان نر ؛ شتران نر ؛ گاوان نر ؛ سگان نر .در نظام دینی زنان یا نائیریکا=نیک هستند و یا جهیکا =بدکار می باشند . زنان نیک آنانی هستند که نیک گفتار و نیک کردار باشند ، فرزندان نر بزایند و فرمانبردار شوهر خویش باشند . در یسناها و یشتهای اوستا این کلیشه ها مکرر آمده است " : گروه زنان دارنده ی فرزندان نر ، زنان دارنده ی پسران ، پسران نامور ، را می ستاییم ، زنی که خوب گوید و خوب کند و فرمانبردار سرور ، فرمانبردار شوهر ، مطیع بزرگ خویش باشد ". زنان جهی اصولا حق حیات ندارند و باید برانداخته شوند . در میراث دینی ، این کلیشه تکرار شده است :" زن پست جادوگر جهی باید برانداخته شود ..." در دوران دینی ، زنان نوعی کالا بودند و بر آنان اصل مالکیت و انحصار مترتب بود . بر این اساس زنان احتکار می شدند ، مبادله می گردیدند ، به قرض داده می شدند ، فروخته می شدند ، به خارج از کشور صادر می گردیدند... در سراسر دوران بلند تاریخی ، تعدد زوجات و انواع صیغه های شرعی ، بخشی از سرنوشت حقوقی و قانونی زن بود . بدیهی است که این امکانات نیز در انحصار اشرافیت ایرانی و حاکمیت سیاسی-اقتصادی بود . احکام دینی موجود نشان می دهد که رعایای مرد و زن حتی از داشتن یک همسر محروم بوده اند... در منابع حقوقی دوران دینی و تاریخی سخن از استقراض ، اجاره و مبادله ی زنان است . در این منابع آمده است که یک مرد می توانست بر خلاف رضایت زن عقدی خود او را به افرادی که نیاز به زن داشتند ، برای مدت معینی واگذار کند . این واگذاری شرایط خاص خود را داشت و درخواست قرض یا اجاره یا مبادله باید قانونی ارائه می شد ... بدون شک میراث دینی دوران تاریخی محصول اندیشه ی روحانیت و اشرافیت ایرانی و میراث تکامل یافته جاهلیت آریایی است . اما این واقعیت محسوس و ملموس را نمی توان انکار کرد که آنچه فکر و فرهنگ و میراث ایرانی نامیده می شود همین میراث دوران تاریخی است . همین آیین و فرهنگ بود که خلق و خو و جهان بینی ایرانی را ساخت و پرداخت و هم اکنون ایرانی با همه ی استحاله ای که شده هنوز با این نگرش و بینش حیات و حضور دارد و می بیند و می نگرد . «ن.ک: ایران ؛ آیین و فرهنگ / مقاله ی زن در میراث دینی . صص ۳۵.

***

پرسش :

من از ان پیام خصوصی چیز زیادی متوجه نشدم ، اما با خواندن این پست دریافتم که شما میفرمایید ان کتاب بدون منابع تاریخی و مستند است و نویسنده ان انگیزه سیاسی و تبلیغاتی داشته و حقایق را پنهان کرده است ؛ شما برعکس تصور من پاسخ داده اید و ادعای بزرگی نموده اید مبنی براین که زنان در ایران باستان نوعی کالا بودند و فروخته میشدند .. و منبع را کتابتان معرفی کرده اید.

پاسخ:

گفته ام :" فاقد اعتبارتحقیقی تاریخی است " ذکر منبع و آوردن منابع کارساده ای است و اصولا از آنجا که ذهن جامعه ی ما در این سه دهه آماده شده تا هر یاوه و دروغی را با" منبع "(؟) بشنود و به راحتی بپذیرد و به سختی وبا تعصب از آن دفاع کند ، ترفند دلپذیری شده است . درست مانند قالب کردن کالاهای تقلبی با مارک های معتبر که از مشروطیت تا به امروز همچنان ما را دارد می فریبد !

پرسش:

شما در ان پیام خصوصیتان به مدرک و منابع قابل استناد تاکید میکنید و نوشته اید که ان کتاب فاقد چنین چیزی است ، حال من مطالبی چند از ان کتاب را میاورم تا ببینیم ایا بدون منبع تاریخ است !!؟ نقل قول : با اندوه بسیار که بزرگترین کتابخانه های ملی و تاریخی و علمی ایران) گندی شاپور – کسروی (توسط تازیان)اعراب (به آتش کشیده شد و هزاران کتاب ایرانی به گفته مورخ و جامع شناس بزرگ عرب) ابن خلدون(نابود شد و به دریا ریخته شدند و بسیاری از بزرگان این سرزمین گمنام ماندند اثری از آنان یافت نشد ولی با شادی تمام خداوند را سپاسگزاریم که با همه این فراز و نشیب های یورش اسکندر گجستک ، یورش تازیان، چنگیز مغول و تیمور لنگ و . . . دهها یورش وحشیانه دیگر به این سرزمین هنوز نام چنین زنان بزرگی ازسرزمین مقدس ایران برای ما به جای مانده است .....ایا چنین نوشته ای دروغ است

پاسخ:

دروغ نیست ولی شعار است ! در حالی یک محقق باید بی طرف باشد و در تبیین حقیقت ازشعار بپرهیزد .واقعیت تاریخی این است که تازیان مهاجم به ایران و سپس اسکندریه وقتی با انبوهی از کتب ناشناخته و نامانوس روبرو شدند در ماندند که چه کنند. از خلیفه ی دوم پرسیدند که چه کنیم؟ خلیفه نوشت که : اگربا قران موافق اند که قرآن مارابس است واگر مخالف اند نیازی به آنها نیست. کارگزاران خلیفه کتاب سوزی راه انداختند که شش ماه ادامه داشت). ن.ک: فهرست آثار : شعوبیه ۳۰۰-۲۹۷)

پرسش:

در این کتاب گفته شده است ، نمونه زنان : یوتاب : سردار زن ایرانی خواهر اریو برزن سردار نامدار ارتش شاهنشاهی داریوش سوم بوده است وی در نبرد با اسکندار همراه اریوبرزن فرماندهی بخشی از ارتش را به عهده داشته است . از او به عنوان شاه اذربایجان در ۲۰ قبل از میلاد تا ۲۰ بعد از میلاد یاد شده است.ارتمیز : نخستین و تنها زن دریاسالار امروز جهان تا به امروز او به سال ۴۸۰ پیش از میلاد مقام دریاسالاری ارتش خشیارشا رسید و در نبرد ایران و یونان ارتش شاهنشاهی ایران را از مرزهای دریایی هدایت میکرد ."" تاریخ نویسان یونان"" از او در زیبایی برجستگی و متانت سرامد همه زنان ان روزگار نامیدند. اتوسا : ملکه ۲۸کشور اسیایی در زمان داریوش بزرگ . هردوت پدر تاریخ از وی به نام شهبانوی داریوش بزرگ یاد کرده است...چند نبرد و لشکر کشی مهم تاریخی ایران به فرمان ملکه اتوسا صورت گرفته است.ارتا دخت : وزیر خزانه داری و امور مالی دولت ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی. به گفته کتاب اشکانیان اثر دیاکونوف روسی و خاور شناس بزرگ او مالیات ها را سامان بخشید و در اداره امور مالی خطایی مرتکب نشدو اقتصاد امپراتوری پارتیان را رونق بخشیداذر اناهید : ملکه ملکه های امپراتوری ایران در زمان شاهنشاهی شاهپور یکم بنیانگذار سلسله ساسانی . نام این ملکه بزرگ و اقدامات او در قلمرو ایران در کتیبه های کعبه زرتشت در استان فارس بارها امده است و اورا ستایش کرده است).۲۵۲ساسانیان(پرین : بانوی دانشمند ایرانی . او دختر کیقباد که در سال ۹۲۴ یزدگردی هزاران برگ از نسخه های اوستا را به زبان پهلوی برای ایندگان از گوشه و کنار ممالک اریایی گرد اوری نمود و یکبار کامل انرا نوشت و نامش در تاریخ ایران زمین برای همیشه ثبت گردیده است . از او چند کتاب دیگر نیز گزارش شده است که به احتمال زیاد در اتش سوزی های سپاه اسلام از میان رفته است)کتاب فرزانگان برگ ۱۱(زربانو : سردار جنگجوی ایرانی . دختر رستم و خواهر بانوگسب . او سوراکاری زبده بوده است که در نبردها دلاوری ها بسیاری از خود نشان داده است.(زن ایرانی ۱۹۴(آزرمی دخت : شاهنشاه زن ایرانی در سال ۶۳۱ میلادی . او دختر خسرو پرویز بود که پس از " گشتاسب بنده" چندین کشور آسیایی پادشاهی کرد . آذرمیدخت سی و دومین پادشاه ساسانی بود. واژه این نام به چم) معنی (پیر نشدنی و همیشه جوان است.آذرآناهید : ملکه ملکه های امپراتوری ایران در زمان شاهنشاهی شاپور یکم بنیانگذار سلسله ساسانی .نام این ملکه بزرگ و اقدامات دولتی او در قلمرو ایران در "" کتیبه های کعبه زرتشت"" در استان فارس بارها آمده است. و او را ستایش کرده است). ۲۵۲ ساسانیان (فرخ رو : نام او به عنوان نخستین بانوی وزیر در تاریخ ایران ثبت شده است وی از طبقه عام کشوری به مقام وزیری امپراتوری ایران رسید.کاساندان : پس از شاهنشاه ایران او نخسین شخصیت قدرتمند کشور ایران بوده است. کاساندان تحت نام ملکه۲۸ کشور آسیایی در کنار همسرش کورش بزرگ حکمرانی میکرده است .مورخین یونانی)گزنفون (از وی با نیکی و بزرگ منشی یاد کرده است.گردآفرید : یکی دیگر از پهلونان سرزمین ایران . تاریخ از او به عنوان دختر گژدهم یاد میکند که بالباسی مردانه با سهراب زور آزمایی کرد. فردوسی بزرگ از او به نام زنی جنگجو و دلیر از سرزمین پاکان یاد میکند.آریاتس : یکی از سرداران مبارز هخامنشی ایران در سالهای پیش از میلاد . مورخین یونانی در چند جا نامی کوتاه از وی به میان آورده اند .گردیه : بانوی جنگجوی ایرانی . او خواهر بهرام چوبینه بود . فردوسی بزرگ از او به عنوان همسر خسروپرویز یاد کرده که در چند نبردها در کنار شاهنشاه قرار داشته است و دلاوری بسیاری از خود نشان داده است). ساسانی ۳۴۸ + شاهنامه فردوسی(هلاله : پادشاه زن ایرانی که به گفته کتاب دینی و تاریخی بندهشن) یشتها +۱/۳۹۱ یشتها ۲/۲۷۴ (کیانیان بر اریکه شاهنشاهی ایران نشست . از او به عنوان هفتمین پادشاه کیانی یاد شده است که نامش را " همای چهر ازاد) "همای وهمون (نیز گفته اند .او مادر داراب بود و پس از " وهومن سپنددتان" بر تخت شاهنشاهی نشست .وی با زیبایی تمام سی سال پادشاه ایران بود و هیچ گزارشی مبنی بر بدکردار بودن وی و ثبت قوانین اشتباه و ظالمانه از وی به ثبت نرسیده است. سات

اسپ ، یکی از خویشاوندان درباره شاهنشاهی هخامنشی بود که به دلیل تجاوز به دختر باکره ای در ایران محکوم به مرگ شد . سپس مادر وی نزد شاهنشاه رفت و شفاعت پسر را نمود . شاهنشاه ایران فرمان داد که اگر نمی خواهی او اعدام شود باید دور آفریقا را با کشتی بگردد و ماجرای آنجا را به رشته تحریر درآورد . ولی او از ترس بیابانهای آفریقا و سفرهای داراز دریایی از سفر پرهیز کرد و به دروغ پس از مدتی وانمود کردکه آفریقا را کامل دیده است . ولی داستانهای او با دید بزرگان ایران خیالی شناخته شد و درنهایت وی به جرم تجاوز به دوشیزه ای ایرانی به دار آویخته شد).آرمانهای شهریاران ایران باستان – دلفگانگ کنادت۱۸۴ (پس از نشستن شاهنشاه پوران دخت بر اریکه پادشاهی امپراتوری ایران با مردمان تهی دست چنین سخن میگوید : اینک که من بر تخت شاهنشهی نشستم سوگند یاد میکنم که انجمن ها و گروهها کشور رامتلاشی نکنم و آنان ر ا یاری دهم . مردمانی را که از گنج ها و ثروتهای ایران بهره ای نجستند را یاری دهم و سهم هر ایرانی را به مساوات تقسیم کنم . مبادا کسی در سرزمینهای ایران مستمند و تهی دست باشد که من از این کار اندوهناک میشوم) .فردوسی بزرگ(نمونه ای دیگر در رابطه با برابری زنان و مردان میتوان به این گزارش سازمان میراث فرهنگی ایران اشاره نمود :این سازمان پس از کاوشهای طولانی خود در شهر سوخته در سیستان ایران به صورت رسمی اعلام نمود که چندین سال در این شهر بیش از پنج هزار سال پیش زنان پادشاه ایران بودند و بر کشورایران حکمرانی میکرده اند .شاهنشاهان ایران باستان زنان خود را احترام بسیار می گذاشتند و در امور کشوری بسیاری آنان نقش داشتند .زن شاهنشاه بزرگ یا ملکه ایران همانند خود شاهنشاه تاج بر سر می گذاشته است رفتارش باید گونه ای باشد که سرمشق همه زنان کشور باشد . ملکه باید در جشنهای نوروز – مهرگان و سده زنان مختلف کشور را دعوت کند و از آنان پذیرایی کند . کتیبه های بدست آمده از نقش رستم و کعبه زرتشت حاکی از آن است که ملکه اردشیر دارای ارزش بسیار بوده است و الگوی کشورهای منطقه نیز بوده است.قضاوت زنان :در کتاب دینی دینکرد آمده است زنانی را که تحصیلات و دوره های قضاوت دیده اند و در کار دادگستری مهارت دارند را بایستی به مردان ترجیح داد و آنان را بر مسند دادگستری نشاند . به روشنی از اجرای عدالت توسط آنان طرفداری می کرده اند(دینکرد – جلد ۱۵ - کتاب ۸ – قسمت ۲۱)

پاسخ:

در این تردیدی نیست که شاه دخت هایی به قدرت و سلطنت رسیده اند . اما این ها استثناست . این بدیهی است که زنان اشرافیت آریایی که طبقه ی ممتاز جامعه را تشکیل می دادند بنا به ضرورت و گاه ذکاوت به قدرت دست می یافته اند. اما این عرف عمومی وگردش آزاد قدرت نبوده است و رعایا هرگز چنین آرزو و اراده وحقی نداشته اند که شما طرفدار ومدافع آن هستید و من به شدت مخالف توده ای کردن قدرت و گستاخی رعایا و در نتیجه روی کارآمدن فرومایگان بی اصل و نسب فکری و فطری هستم!

پرسش:

احترام به جایگاه زن در ایران باستان :در دوران شاهنشاهی هخامنشی زنانی بوده اند که در چندین مورد بالاتر از مردان قرار داشته اند . نمونه های بارز ان کتیبه های پرپولیس) تخت جمشید (یا دریا سالاری بانو ارتمیز است . طبق گفته پرفسور گیل استاین – دکتر دیوید استرباخ- پرفسور ریچارد فرای و پرفسور علیرضا شاپور شهبازی) موسسه شرق شناسی شیکاگو و موزه ایران باستان(

پاسخ:

در رابطه با ایران شناسان غربی عموما و آلمانی خصوصا باید دانست که جریان ایران شناسی دو گرایش دارد : گرایش آریایی گرا و گرایش سامی گرا. در میان این دو دسته افراد تقلبی نیز وجود دارند . از آنجا که ما را عادت داده اند تا همواره کالای تقلبی را با مارک معتبر مصرف کنیم ، پسوندهای دهان پر کن می تواند مارا قانع سازد. بنابراین اگر اصلی را از تقلبی باز شناختیم تازه باید بدانیم که این ایران شناس آیا برای تخریب فرهنگ سامی به اثبات فرهنگ آریایی پرداخته یا به عکس.

پرسش:

داریوش بزرگ برای بنا نهادن کاخهای پارسه از زنان به عنوان یکی از مهمترین نیروهای کاری استفاده میکرد . به شکلی که در چندین مورد کتیبه بدست امده نوشته شده است که زنی در اینجا مسئول بیش از ۱۰۰ نفر کارگر مرد بود و یا زنی دیگر به دلیل مهارت شغلی اش حقوقی معادل ۳ مرد دریافت میکرده است . یا در کتیبه ای دیگر امده زنان کارگر باردار در ساختن پارسه از حقوق شاهنشاهی برای استراحت و بارداری استفاده کردند.خب میبنیم که این کتاب با منابع بسیاری اینها را گفته است.

پاسخ:

این نیز بدیهی است که زنان دوشادوش مردان کارمی کرده اند و حتی بیش از مردان .از دیدگاه زن معاصر ایرانی با گرایش های فمنیستی ، سخن بر سر جایگاه حقوقی و اجتماعی اکثریت جامعه است نه نخبگان و اقلیت شریف یا طبقه ی ممتاز. نکته دیگر این که نباید ادوار تاریخی باستان را به صورت یکنواخت نگریست .دوره ۲۵۰ساله هخامنشی ویژگی های خاص خود را دارد . دوره ۵۵۰ساله ی سلوکی اشکانی دارای ویژگی های منحصربفردی است. دوره ۴۲۰ساله ساسانی با همه ی ادوار پیشین فرق اساسی داشت . مشترکات این سه دوره ی مهم تاریخی نیز با یکدیگر متفاوت اند. در" دوره انتقال "یک جامعه آنچه سرنوشت ساز است دوره آخر است . دوره ۴۲۰ ساله ساسانی مهم ترین دوره درساختار سرشت و سرنوشت آریایی است.

پرسش:

حال سخنم با شماست عالی جناب : ایا شما در کتابتان از گزارش های فردوسی بزرگ یاد کرده اید یا به ان استناد جسته اید ؟ یا شاید به زعم شما این ها جز منابع به جساب نمی ایند و جز اساطیر و صور خیالند.

پاسخ:

من هم از شما می پرسم سرکار خانم ! آیا شما کتاب مرا که ۱۰سال برای تالیف آن زحمت کشیده ام خوانده اید تا ببینید چه کرده ام؟ من در آن کتاب همه ی منابع معتبر غربی و شرقی را معرفی و نقد کرده ام و سرانجام آن کتاب را تنها براساس اوستا و کتب دینی باستان نوشته ام.

پرسش:

ایا کتیبه های باستانی از منابع تاریخی نیستند ؟ ایا اوستا دینکرد و یشتها جز منابع تاریخی مورخین نیست ؟ ایا گزارش های مورخین یونان باستان جز منابع تاریخی نیست ؟ ایا گزارش میراث فرهنگی که از کارشناسان خبره استفاده میکند ارزش تاریخی ندارد و بی اعتبار است ؟ حالا من نمیدانم چگونه زنان کالا بوده اند و فروخته میشدند!!!!!! چگونه نام دهها زن را نادیده میگیرید و میفرمایید زنان نوعی کالا بودند و فروخته میشدند در حالی که می دانیم کوروش بزرگ بردگی را برانداخت.

پاسخ:

در پاسخ پیشین گفته ام که منابع ایران باستان سه دسته اند :۱- میراث معنوی مکتوب)اوستا وکتب دینی(۲ -الواح وکتیبه های باستانی ،۳- شاهنامه و روایات داستانی .اگر باز شما به همان کتاب بنگرید خواهید دید که چگونه منابع را طبقه بندی و معرفی کرده ام. وخواهید دانست که اوستا چیست و دینکرت و بن دهشن ایرانی و هندی کدام است و هرکدام چه در بر دارند و چه زمانی تالیف شده اند و درجه اعتبارهریک چقدر است . و برای این که بدانید زنان رعایا و توده های فرومایه چگونه مبادله می شدند و کالا بودند به همان کتاب و گرنه به برجسته ترین کتاب حقوقی دوران باستان نگاه کنید : ماتیکان هزار داتستان/Matikan.e.hazar Datastan=متن پهلوی و ترجمه ی انگلیسی توسط موبد بلسارا/S.J.Bulsara=چاپ بمبایی . هند.چاپ اول ۱۹۳۷.چاپ دوم ۱۹۷۶/

پرسش:

شگفتا که شما چه میگویید میفرمایید "" مخاطبین ساده " شاید دیری نپاید که مارا همچون ان مرد تازی ناقص العقل بخوانید!!!!

پاسخ:

ساده از آن رو که بی پیرایه اند ، بی غل و غش اند ، تشنه ی حقیقت اند نه آگاهی کاذب ، در روزگاری می زیند که پریشانی ارمغان آن است . نسلی مخلص و صمیمی و مظلوم ، که همه ی باورهایش به بازی گرفته شده و او اینک در این برهوت زمانه ، تنها و یک تنه باید به ساحل نجات برسد.

هویت و وحدت ملی ، تمامیت ارضی ، فرقه گرایی و چندفرهنگی

پرسش:

در این هیاهوی سی ساله، هیاهوگران درون و برون مرز به دلیل فرومایگی ، نادانی ، مزدوری و سرسپردگی به بیگانگان ، از حقایق تاریخی و ویژگی های هویتی فرهنگی ایران که در واقع راز بقای ایران است بی خبرند و بی گمان هیچ یک ازاین فرومایگان ، الفبای فرهنگ ایران را نمی دانند. آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پاسخ:

بی گمان در آیین و فرهنگ ملی ایران ، فرقه گرایی یک بدعت است. آنچه بنیان وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید کند و اقتدار ملی را به خطر اندازد همواره غیر قابل گذشت بوده است .در آیین آریایی باستان یکی از گناهان کبیره که کیفر مرگ داشت فرقه گرایی بود . شاهنشاهی های ایران که ابر قدرت های روزگار خویش بودند هرگز فرقه گرایی را بر نمی تافتند و با قاطعیت بدعت گزاران را سرکوب می کردند. برای دریافت این حقایق ، کافی است شاهنامه را بخوانیم . در روزگار ساسانی ، اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان همه ی اقوام ناسپاس و بدعت گرای آریایی را قلع و قمع کرد . انوشه روان ساسانی نیز اقوام سرکش و بدعت گرای آریایی را سرکوب نمود .(ن.ک :شاهنامه ۶/۱۳۸). برجسته ترین بدعت های آیینی روزگارساسانی آیین مانی و آیین مزدک بودند .با وجودی که اولی اندیشه ی متعالی عرفان آریایی را نمایندگی می کرد و نوری بود در ظلمت شریعت ، ولی به دلیل تهدید هویت و تمامیت ارضی و اقتدار ملی ، باید سرکوب و برانداخته می شد و شد. نهضت یا آیین مزدک که از دل آیین زرتشت برخاسته بود و نوعی نهضت اصلاحی یا اعتراضی در دل آیین رسمی بود ، به دلیل تهدید هویت ملی و اقتدار زدایی ملی ، باید سرکوب می شد وشد. مشکل در فهم و درک پیشینه ی تاریخی ایران و راز بقای آن این است که اسناد میراث ملی رامرتدان ملی (مارکسیست ها و متاثران از این اندیشه ی سیاه)و بقایای پیدا و پنهان حزب منفور توده تفسیر و تحلیل کنند . به ویژه که بوی دموکراسی هم مانند پیاز داغ دماغ رعایای بی نوا را تشحیذ کرده باشد. این حرامیان نادان و پیروان و مخاطبان پفیوزشان که زباله های پیشین و تفاله های پسین اند و شعار ایران، ایران و... می دهند ، همه ی درد شان مزدوری برای بیگانگان است. این حرامیان ایران فروش دردشان جیره ی ماهانه شان است تا در تجزیه ایران بکوشند و با پوشش دفاع از اقوام ایرانی و اشک تمساح برای آزادی و دموکراسی قصد تفرقه و تجزیه دارند . وگرنه اقوام شریف ایرانی به درستی می دانند که راز بقای تاریخی شان در تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران است .مزدوران برون مرز و ابلهان درون مرز نمی دانند که راز بقای ایران در طول تاریخ ، وحدت ملی و فرهنگی بوده است .فرقه گرایی آیینی و فرهنگی بلای جان ایران است. کافی است به سرنوشت دردناک کشور های منطقه بنگریم. کافی است تا اوضاع و احوال ایران پیش از صفویه را بدانیم . براین کشور پس از باستان نه قرن فرقه

گرایی مذهبی حاکم بوده است . آن وضعیت، ایران را به تباهی مطلق فرهنگی کشانده بود و داشت به نابودی مطلق ارضی می کشاند که آن معجزه روی داد یعنی ظهور نهضت ملی صفویه و نجات ایران از تجزیه و تباهی .(ن.ک : همین وبلاگ. مقاله: تشیع و هویت ملی.(به فرزندان ایران ، به دل سوزان ایران می گویم . به آنان که به دستور دشمنان ایران نسخه نمی پیچند و تنها نپخته و خام و جاهلانه حرف می زنند. درگیری و دلخوری از واقعیت سیاسی اجتماعی فرهنگی ، شما را برآن واندارد که تیشه به ریشه هویت ملی و تمامیت ارضی ایران بزنید . واقعیت ها همواره چون کف روی آب می روند. آنچه باید بماند ایران و فرهنگ ملی ایران است.به ایران سوگند! تشیع ستیزی یعنی ایران سوزی. تشیع یعنی هویت ملی. زبان پارسی یعنی زبان فرهنگ ملی که میراث تاریخی ایران را نمایندگی می کند . با احترام به همه ی اقوام ایرانی و زبان و فرهنگ قومی شان ،حمله ی به این دو بنیان بقای ایران ناشی ازنادانی و عقده حقارت است ! عناصر بیمار و زبونی که دچار بحران هویت و احساس حقارت فرهنگی اند ،آلت دست بیگانه شده و به ستیز احمقانه ای با این دو بنیان پرداخته اند.اما ایرانی اصیل و شریف به درستی می داند که راز بقای ایران در وحدت ملی و اسلام ایرانی یعنی تشیع است.

پرسش:

یکی از بزرگان اندیشه ی معاصر به" چند فرهنگی" یا به تعبیر خودشان " هویت چهل تکه" می اندیشند و در کتابی این موضوع را به بحث گذاشته اند و به گونه ای از آن دفاع کرده اند. آیا چند فرهنگی به بحران هویت نمی انجامد ؟ و آیا این موضوع با هویت ملی و فرهنگ ایرانی سازگار است ؟

پاسخ:

آن بزرگ که به حق یکی از بزرگان اندیشه ی جهانی معاصر است کاش همچنان در "آسیادربرابرغرب" می ماند و پارادکس نهفته در آن اثر گرانقدررا حل می فرمود. گویا که در این اثر اخیر کوشیده اند تا آن پارادکس را حل کنند و گویا به "چند فرهنگی و هویت چهل تکه" رسیده اند . "چند فرهنگی" به معنای مدرن معاصر ، فرآیند تمدن و فلسفه ی انسانی غرب است .انسان غربی به دلیل ماهیت فلسفه ی غرب ، انسانی است "بی تعلق " ، همه زمانی و همه جایی و همه قومی ، بی آن که هویت و فرهنگ ویژه ای داشته باشد یعنی بی ریشه است و در نتیجه تعلق خاطری به جایی پیدا نمی کند . هویتی چند گانه دارد . گویی حرامزاده ای است چند پدره ! بی آن که احساس بحران هویت کند . هرچند که با گذشت یکی دو نسل ، احساسی ناسیونالیستی پیدا می کند و برایش نژاد و رنگ و قومیت ، ارزشمند و اثر گذار است ! واقعیتی که امروز غرب به آن گرفتار است . بی گمان برای انسان شرقی عموما و ایرانی خصوصا چند فرهنگی و هویت چند گانه مطلوب و مقبول نیست ونمی تواند باشد. در ایران ، فرهنگ فرایند آیین است و مبتنی بر خاطره قومی که در آن ، عنصر "زمان" ، از پیوستگی گسست ناپذیری بر خوردار می باشد . یعنی زمان" گذشته" در "حال" و" حال" در" گذشته" معنا و حضور پیدا می کند. تعالی روح و تجلی اندیشه و بروز جهان بینی ایرانی در چنین فضایی از زمان کرانمند شکل می گیرد . ادوار تاریخی ایران مبین این حقیقت است : روزگار اشکانیان(به مدت ۵۵۰ سال) یکی از برجسته ترین فصول عبرت انگیز تاریخ انسان ایرانی است . دوره ی بلندی که چند فرهنگی حضوری تحمیلی یافت و نظام ارزشی ساخت و چند نسل را پرداخت و همه ی ارزش های یونانی و رومی را پذیرفت و انسانی یونانی ماب پرورد.اما این دگر دیسی یا تحول، بی ریشه و پوشالی بود . زیرا انسان ایرانی یونانی مآب ، آن فرایند را بر نتافت و در بازگشت به

هویت ملی خویش ، به نهضت آیینی ساسانی پیوست و حکومتی آیینی برقرار ساخت که ۴۲۰ سال دوام داشت . افراط اشکانی به تفریط ساسانی انجامید.

هـويّـتِ مـــلّی و«مسیـحیّـــت»!

نگارش و نمایش ۱۳۸۷/۴/۱۱خورشیدی

پرسش:

با توجه به معنا و مفهوم»هویت ملی«، آیا مسیحیت و یهود یت می توانند «هویت ملی» را نمایندگی کنند ؟ و اصولا آیا آن گونه که یک ایرانی شیعه احساس هویت ایرانی می کند ، آیا یک مسیحی ایرانی می تواند احساس هویت ایرانی کند ؟ آیا مسیحیت وصله ی نا چسپ یا بیگانه ای در بستر هویت ملی ایرانی نیست ؟ باسپاس.

پاسخ:

یهودیت اصولا یک آیین منزوی قومی است و قصد تبلیغ و تکثیر نداشته و ندارد لیک ابعاد تخریبی نفوذ ناشناخته ای دارد که خطر آن از تهاجم آشکار ویرانگر تراست! در مقاطعی ازتاریخ ایران بویژه تاریخ پانصد ساله ی معاصر ایران، افرادی که از این قوم بنا به دلایلی، خواسته یا ناخواسته ، حساب شده یا بی حساب مسلمان شده اند فرزندان یا نوه و نتیجه های این یهودیان نو مسلمان[۱] توانسته اند در عرصه های اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران نفوذ کنند و خواسته یا ناخواسته ، آگاهانه یا ناآگاهانه به» ویرانگری «بپردازند! در این نوشتار، تنها به یک مورد از ده ها مورد می توان اشاره کرد و شاهد آورد : زنده یاد» شجاع الدین شفا «کتابدار»کتابخانه ی پهلوی» و یکی از ارکان برجسته و مهم فرهنگی سیاسی رژیم» پهلوی دوم «بود ! وی ریشه و تباری یهودی داشت و نیاکان اش ازیهودیان کاشان بوده اند که در اوایل رژیم«قاجاریه» به ناچار» مسلمان «شده اند! زنده یاد» شجاع الدین شفا «یکی از ویرانگر ترین عناصر نفوذی» یهودیان نو مسلمان «بود که مشاور فرهنگی» محمدرضا شاه پهلوی «شد! همو بود که به شاه آموخت تا به» اسلام ستیزی «بپردازد و »تقویم تاریخ اسلامی«ایران را» تقویم تاریخ باستانی «کند! همو بود که به شاه توصیه کرد تا» جشن های دوهزار و پانصد ساله ی شاهنشاهی «را در ستیز با »افتخارات اسلامی ایران «برگزارکند! و همو بود که سرانجام فاتحه» رژیم پهلوی«را خواند و خود متواری شد! آنگاه بنا به» خوی ستیزه جو «و »خُلقِ ویرانگرنژادی «اش کمر به دشمنی با» فرهنگ و هویت ملی ایران«بست و تا آخرین روز زندگی اش از این»دشمنی شگفت «دست باز نداشت! سوگمندانه از این عوامل نفوذی ویرانگر در همه ی عرصه های سیاسی اقتصادی فرهنگی ایران حضور داشته و دارند!

اما وقتی می گوییم»مسیحیت «باید بدانیم که از یک عنصر ذاتا غربی سخن می گوییم . مسیحیت که در آغاز پیدایش یک آیین سامی شرقی بود ، در همان سده ی نخست پیدایش ، استحاله گردید و غربی شد . و از آن پس ، اندیشه و فرهنگ غربی را نمایندگی می کند . تا آنجا که یک غربی پیش از این که» نیهیلیست «باشد یا» مارکسیست «یا» اگزیستانسیالیست «یا هر ایست و ایسم دیگری ، یک»مسیحی «است ! و این نکته ی قابل توجه و تاملی است». مسیحیت «بلحاظ مبانی کلامی نیز یک »افسانه ی غربی «است» . تثلیث «که ارکان مسیحیت را تشکیل می دهد ، ریشه در» امانیسم افلاطونی «یونان دارد . چرا که مسیحیت شرقی در سال هفتاد میلادی وارد یونان شد . در آن مقطع تاریخی ، یونان از عصر اساطیر و خدایان گذشته و وارد دوران فلسفی خویش شده بود . »امانیسم«نقطه ی اوج این تفکر فلسفی بود . مسیحیت در یونان دچار دگردیسی شد و مروّج»انسان

خدایی «یا» تثلیث«گردید . و با همین موجودیت دوباره در شرق گسترش یافت و مسیحیت شرقی را تشکیل داد .بنا بر این یک مسیحی شرقی ذایقه ی غربی دارد ، جهان بینی و فرهنگ غربی دارد و با میراث شرقی بیگانه است و نمی تواند رابطه بر قرار کند ، تظاهر به شرقی بودن می کند . نمی تواند نوروز را مانند کریسمس مزه کند ، احساس کند بفهمد و با آن رابطه برقرار کند .در این واقعیت هیچ تردیدی نیست. مشکل دیگر این است که مسیحیت»مدعی «است و بنا به ماهیت غربی اش تمایل به»سلطه«دارد و سلطه در تبلیغ و تکثیر مّیسر است . بدیهی است یک پدیده ی ذاتا ناهمساز با هویت ملینمی تواند نشو و نما کند . مسیحیت از دیر باز در ایران باستان حضور داشته اما همواره »بیگانه «تلقی شده است ! در اینجا سزد که به یک برش تاریخی توجه کنیم و آن مسیحی کردن «ارمن ها»ست ! به این صورت : در روزگار ساسانی که ایران ابر قدرت روزگارش بود و رقیبی غدار و ناسازگار چون امپراتوری مسیحی روم داشت ، رومیان برآن شدند تا به تجزیه و تفرقه ی ایران و ایرانی بپردازند ! از این رو دست بکار شدند تا «ارمن ها» را که از دولت مرکزی ناراضی بودند و در نوار مرزی ایران و روم شرقی قرار داشتند مسیحی کنند و کردند ! بدین سان ارمن ها که یکی از اقوام ایرانی بودند و آیین رسمی ایران =) آیین زرتشت (را داشتند ، مسیحی شدند و در خدمت منافع و مصالح روم شرقی قرار گرفتند!

---

۱ -".....یکی از مشخصه‌های یهودیان مخفی تظاهر شدید به اسلام حتی افراطی‌تر از مسلمانان دو آتشه است به‌طوری‌که برای پنهان کردن هوّیت خود نام خود را به اسلامی‌ترین نام‌ها تغییر می‌دهند، شدیداً تظاهر به اسلام می‌کنند، زندگی ظاهر ساده‌ای دارند، بسیار به خدا و پیغمبر قسم می‌خورند، بعضی از آنها خود را سّید می‌نامند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و به حج می‌روند، مراسم مذهبی از قبیل دههٔ محرّم و روضه‌خوانی برگزار می‌کنند، به مراسم مذهبی کمک می‌کنند، حتّی در فراگیری قرآن و حدیث نیز از مسلمانان پیشی می‌گیرند، شدیداً بر علیه اسرائیل و صهیونیسم صحبت می‌کنند و از همه مهم‌تر برای بدست گرفتن امور مسلمین و منحرف کردن اهداف اسلام و خواست مسلمین مدتها در حوزه‌های علمیه به تحصیل می‌پردازند و حتی تا سطح مرجع تقلید نیز کسب فیض می‌کنند».«تظاهر شدید و افراطی ..... به دین اسلام مانند آنوسی‌ها (یهودیان پنهان) به حدی است که حتی ایشان ادعای حالات روحانی از قبیل هالهٔ نور، غذا خوردن با امام زمان، منتسب کردن اعمال و سخنان خود به او، اقتدا کردن فرضی نماز به او، گذاشتن ظرف غذا بر سر میز هیأت دولت برای امام زمان، ادعای مدیریت کشور توسط او، دیدن خواب امام زمان و حتی ادعای ارتباط با امام زمان و گرفتن دستور از ایشان را نیز کرده که در روایات شیعه و سنی این امر کاملاً رد شده و شخص مدعی را دروغگو و دجال نامیده است».«دایرةالمعارف یهود «یهودیان مخفی» را چنین معرفی می‌کند: «یهودیانی که خود را پیرو دین دیگر معرفی می‌کنند ولی در خانه‌های خود در خفا مناسک یهودی را بجا می‌آورند.»سرشناس‌ترین فرقهٔ یهودیان مخفی در جهان اسلام «دونمه» نام دارد، دونمه به معنی برگشته و جدید الاسلام است که به گروهی از یهودیان ساکن عثمانی اطلاق می‌شود که در سدهٔ هفدهم میلادی به پیروی از شابتای زوی و ناتان غزه‌ای یهودی، توده وار به اسلام گرویدند.اینان بیش از دو سده در نظام عثمانی فعالیت پنهان کرده و در مراکز مهم قدرت عثمانی نفوذ کرده و سرانجام آن را از درون منهدم نمودند».«عبدالله شهبازی می‌گوید: «برای شناخت این پدیده (یهودیان مخفی یا آنوسی‌ها) سال‌ها کوشیده‌ام، دریافتم که یهودیان مخفی در بسیاری از نقاط ایران فعالیت داشته و ریشه دوانیده‌اند ولی در تنها مکانی که این پدیده با نام رسمی فرقهٔ دونمه شعبه یا شاخه پدید آورده دماوند است.در ایران پدیدهٔ «یهودیت مخفی» با پدیده‌ای با نام «بهاییت مخفی» پیوند خورده است، این گروه‌ها در ایران نفوذ و فعالیت بسیاری در مراکز مهم قدرت داشته و بسیاری از این گروه‌ها وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی از جمله موساد اسرائیل هستند.این نفوذ به ایران منحصر نیست و سازمان‌های مخالف با این نظام در خارج را نیز در بر می‌گیرد......"(«ن.ک : سایت حقایق پنهان)

فروپاشی معنویت در جوامع شرقی!

پرسش:

در جوامع شرقی هر روز بیش از پیش شاهدنابودی تدریجي ارزشهاي معنوی وحتي فرهنگي هستيم، عده اي عقيده دارند که اين پديده پيامدآشنائي دست وپا شکسته ما با فرهنگ ويا احتمالا فلسفه ي غرب است .نظر شما درباره ي ريشه ي اين نابودی فزاينده چيست؟

پاسخ:

این رویداد دردبار را چند عامل باعث است :۱-نادانی و بیگانگی توده ها با فرهنگ و ارزش های فرهنگ ملی و به همان نسبت نادانی به فرهنگ غرب. ۲- نادانی و فرومایگی متولیان به فرهنگ ملی و ارزش های آن.۳-خصومت جاهلانه با فرهنگ غرب از یک سو و شیفتگی محض به آن فرهنگ از دیگر سو . ۴-به بازی گرفته شدن ارزش های معنوی و پشتوانه های اخلاقی و مجاز جلوه دادن حقایق اخلاقی و اعتقادی . ۵- پیامد پنداری این چهار عامل این است که : فرهنگ ملی و ارزش های اخلاقی فاقد کارایی است پس باید از بیخ و بن غربی شد!

موسیقی ملی و ذائقه ی نسل معاصر!

پرسش:

نسلی که در این سه دهه شکل گرفته همه ذوایق ملی خویش را از دست داده و فاقد هرگونه احساسی است . از جمله نمی تواند با موسیقی ملی) منظورم دقیقا گلهای روزگار گذشته است که به حق موسیقی اصیل ملی ایران را نمایندگی میکند (ارتباط برقرار کند . در عوض به پدیده های نوظهوری که در این سه دهه پدید آمده دل داده است !! این فاجعه فرایند چیست ؟

پاسخ:

نخست باید دانست که موسیقی ملی ، تجلی متعالی ترین وجه عرفان ایرانی است . موسیقی ملی نماینده خاطره قومی و حافظ حریم و حیا و نظام اخلاقی است که عنصر اساسی آن "تفکر و تامل" است و فرایند احساسی و عاطفی آن ، عروج در صور خیال ایده آل می باشد . شرط شنود این موسیقی ، گرانمایگی و فرهنگ است. برقراری ارتباط روحی و عاطفی با چنین جانمایه ای از حیات معنوی دقیقا مستلزم داشتن گوهر گرانمایگی وپشیزی از فرهنگ عرفانی ایران است . نسلی که در بیغوله زاده و زیسته و جز فرومایگی ندیده ونخورده و ننوشیده ونچشیده و در بستری از لمپنیسم هنری فرهنگی رشد کرده هرگز نمی تواند با موسیقی اصیل ملی آشنا باشد .مزید بر این مصیبت ، توفان سهمگین جهانی شدن است که دیر زمانی است وزیدن آغازیده و همه ی بن ، تنه ، شاخ و برگ فرهنگ های

شرقی و بومی را ریشه کن کرده و می کند . فقر فرهنگی و بیگانگی با هویت ملی و قومی ،در این ریشه کنی ، یاور توفان است . پدیده های نوظهور، که نام موسیقی برآن هشته اند فرایند این توفان است. فرایندی ذاتا بیگانه با فرهنگ و هویت ملی و ارزش های متعالی انسان ایرانی . در فرهنگ ملی و عرفان متعالی ایرانی ، همه ی موضوع و عناصر موسیقی ، نوعی نیایش و عروج است . در این پدیده های نوظهور که صرفا تقلیدی است از فرهنگی که مقلدان و پیروان آن با فلسفه و روح آن بیگانه اند ، چیزی جز تنزل و سقوط انسان در مزبله بی هویتی بیش نیست . حرکات و کلمات این پدیده نوظهور ، نماینده لمپنیسم منحط است . ردیف کردن واژگان شکسته و بیمارگونه ای که حکایت از پریشانی و بیچارگی و فرومایگی بافنده و خواننده ی آن دارد .بیچاره آن نسلی که در این تیمارستان ، به نام هنرستان ، فرومایگی تمرین می کند.

میراث باستانی و هویت ملی!

پرسش:

تکیه بر پیشینه ی تاریخی و میراث باستانی و مفاخرملی به چه معناست ؟ و کارایی آن در ساختار هویت ملی تا چه اندازه است ؟ وچرا گذر روزگار و برخورد حکومت های بومی و بیگانه بااین میراث متفاوت است ؟

پاسخ:

پیشینه تاریخی ، میراث باستانی و مفاخر ملی ، سه عنصر یا عامل پایه ای در شناسه یا هویت ملی است.هر قوم و ملتی که از این سه محروم باشد ، بی هویت یا بی شناسه است .نبود یا کمبود این سه ، منجر به احساس حقارت ملی و موجب وابستگی و سرسپردگی فرهنگی سیاسی می شود .ترکیه مصداق بارز این فاجعه است. تلاش برای احراز هویت ، این کشور را به جنون مطلق رسانده و می خواهد از رنج بی هویتی به هر قیمتی شده برهد . از دیگر طرف همین سه عامل اساسی است که ضامن استقلال و سرافرازی ملی است . موضوع و محتوای شاهنامه همین سه عامل است .راز استقلال تاریخی ایران و بقای آن همین سه عامل است . آنچه ایران را از اشغال تازیان رهاند همین سه عامل بود. سپر تدافعی ایران در برابر توفان های سهمگین تاریخی ، همین سه عامل است .برخورد با این سه از سوی حکومت ها و سپس توده ها بستگی به درک ودریافت موضوع هویت ملی دارد. به یک قطعه تاریخی توجه کنید که نشان از شعور و درک و دریافت متعالی ایرانی اصیل دارد. منصور عباسی به هنگام ساختن بغداد ، هوس کرد تا از مسالح ایوان کسری در تیسفون استفاده کند و برآن شد تا به ویرانی ایوان پردازد . در اینجا بود که مشاور ایرانی او خالد پسر برمک با هوشیاری هرچه تمام کوشید تا نظر خلیفه را عوض کند و ایوان کسری را از ویرانی برهاند .این نمونه و ده ها نمونه تاریخی دیگر ، حکایت از اصالت و درایت ایرانی دارد که به میراث ملی در سرشت و سرنوشت هویت ملی ایران کاملا آگاه است.

نگاهی به مقاله ی هفته نامه آلمانی« اشپیگل»

در باره ی کورش هخامنشی

پرسش:

مقاله ی «اشپیگل» در باره ی «کورش» و نقد آن را چگونه دیدید ؟ آیا مقاله ای متین ومستند بود ؟ وآیا پاسخ به آن را شایسته دیدید؟

پاسخ :

هردو را دیدم . مقاله محتوایی سفارشی تبلیغاتی داشت و فاقد هرگونه اعتبار علمی تحقیقی بود . پاسخ دهنده متوجه این واقعیت نگردیده بود و از این رو پاسخ ،آن کارایی لازم را نداشت .در این باره باید به دو نکته مهم توجه داشت :۱-پیشینه این بینش یا کورش ستیزی در غرب.۲-حوزه های تاریخ نگاری در غرب .پیشینه این بینش در تاریخ معاصر به روزگار«هگل» می رسد.باید بدانیم که «هگل» طراح وبنیانگذار«فلسفه ی تاریخ» و تاریخ فلسفی در غرب است . در همین جا سزد که بگوییم»فیلم۳۰۰«با الهام از آموزه های فلسفی تاریخی هگل نوشته شده که هیچ ناقدی به آن پی نبرده است .هگل در تحریر فلسفی تاریخ ایران باستان به ویژه هخامنشیان درس هایی دارد که خواندنی است .هگل یک مورخ به معنای آکادمیک آن نیست او فیلسوف تاریخ است .کسی که به تاریخ نگاه ، سمت ، سو ، روح، عقل و سرشت فلسفی داده است . و این بزرگترین تحول و تکامل اندیشه در غرب است که هنوز کسی برتر و بهتر و نوتر از آن نگفته است و به گمانم نخواهد گفت . آنچه در کارگاه فلسفی هگل مهم است ، روح وعقل تاریخ است نه منابع و اخبار تاریخی . از این رو هگل به اعتبار اسناد توجهی ندارد . او براحتی هیزم کارگاه اش را از خاک اره های«هرودت» و گزارشگرانی چون او گرفته است .هگل در تحریر فلسفی تاریخ هخامنشیان ، بسیار فیلسوفانه به بی اعتباری مطلق هخامنشیان پرداخته و نبرد »ماراتن «و»سالامیس «را نقطه سرنوشت می داند که» نور بر ظلمت «پیروز شد و ۳۰۰ سوار، دومیلیون تن را شکست دادند ! به این گفته ی فیلسوفانه هگل توجه کنید و فیلمنامه و تصاویر هالیودی» فیلم ۳۰۰«را از نظر بگذرانید ... » : هنگامی که همه ی جنگجویان گرد می آمدند ، لشکر کشی با آن حالت نا آرامی و خوی کوچ نشینی که ویژه پارسیان بود آغازمی شد . بدین سان بود که ایرانیان بر سرزمین سکاها و تراس ها و سرانجام یونان ، که مقدر آن بود که نیروی شگرف ایشان آنجا در هم شکسته شود ، تاخت بردند . این گونه لشکر کشی ها بیشتر به کوچی می مانست ،...هرودت از این چشم انداز رنگارنگ... پردهای استادانه کشیده است . گویا دو میلیون تن در این لشکرکشی همراه خشایارشا بوده اند. با این حال چون این اقوام از حیث نظم و نیز نیرو و دلاوری ، نابرابر بودند ، به آسانی می توان دریافت که چگونه سپاه اندک ولی آزموده ی یونانیان که از روحیه میهن پرستی الهام می گرفتند و رهبری بی مانند داشتند توانستند در برابر آن سپاه پرشماره ولی آشفته ایستادگی کنند ."هگل ، «شاهنشاهی هخامنشیان» را«حکومت مردان کوهستان» می شناسد که فاقد

هرگونه فرهنگ و تمدنی بودند ! بر اساس همین دریافت و تحریر، از قول هردوت می گوید که : «... چون کورش به جنگ بابل رفت و رود «گنید» یکی از اسپ های گردونه ی خورشید را در کام خود فرو برد ، کورش یک سال به کیفر دادن آن رود سرگرم بود ، به این صورت برای آن که رود را از نیرویش محروم کند مسیرش را به آبراهه های کوچک کشانید . ونیز همین گونه وقتی دریا پل هایی را که خشاریاشا ساخته بود درهم شکست ، فرمان داد تا آن دریا را همچون جانوری پر آزار و زیانکار و اهریمنی به زنجیر کشند .« هگل در تحلیل فلسفی تاریخ ایران باستان ، نخست با مدحی سزاوار تحسین ، می گوید :«با امپراتوری ایران ،نخستین گام را به پهنه «تاریخ پیوسته»می گذاریم. ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند ، ایران نخستین امپراتوری از میان رفته ی تاریخ است ...تنها ایران میدان آن رویدادها و دگرگونیهایی بوده است که از وضع راستین تاریخی حکایت دارد... از ایران است که نخستین بار آن فروغی که از پیش خود می درخشد و پیرامونش را روشن می کند سر بر می زند ، زیرا «روشنایی زرتشت» به جهان آگاهی ، به روح ، به عنوان چیزی جدااز خود متعلق است ...اصل تکامل با «تاریخ ایران» آغاز می شود. پس آغاز «تاریخ جهانی» به معنای درست ، از اینجاست . زیرا صلاح اصلی «روح» در تاریخ آن است .«... هگل در ادامه ی این تحلیل فلسفی تاریخ ، به درخشان ترین فصل تاریخ باستان شاهنشاهی هخامنشیان اشاره ای تلویحی دارد و به آزادی عمل اقوام در قالب تحلیل اعتراف می کند هرچند که این اعتراف مقدمه ای است برای نقد فلسفی اندیشه ایرانی که خواهد آمد. هگل می گوید» : در جهان ایرانی یگانگی ناب و والایی را می یابیم که هستی های خاصی را که جزء ذات آنند به حال خود آزاد می گذارد ...این یگانگی تنها از آن رو بر افراد فرمان می راند که ایشان را برانگیزد تا خود نیرومند شوند وراه تکامل در پیش گیرند و فردیت خویش را استوار کنند. «منظور هگل شاهنشاهی هخامنشیان است که بربیش از پنجاه قوم حکم می راندند و به یازده زبان رسمیت داده بودند.

رسانه های تازی در ستیز با فرهنگ ملی و تمامیت ارضی ایران

پرسش:

رسانه های ماهواره ای تازی تمامیت ارضی ایران را دارند تهدید می کنند و از تجزیه مام میهن سخن می گویند. در این میان مرتدان ملی فراری برون مرز با حمله های جاهلانه به مبانی هویت ملی و پشتوانه های آن آب به آسیاب دشمن می ریزند . مایلم در اینجا از مزدوری خاین و جاهل به نام .... یاد کنم که سخنان زهرآگینش گویی برگردان یاوه های تازیان است . می خواهم دقیقا بدانم شبکه هایی مانند الجزیره ، العربیه ، المستقله و...در ستیزتبلیغاتی با ایران چه اهدافی را دنبال می کنند ؟

پاسخ:

سوگمندانه چنین است که گفته ای . رسانه های تازی عموما و شبکه های وابسته به حزب بعث صدام تکریتی و پان عربیست های افراطی خصوصا، کارزار تبلیغاتی ضد ایرانی گسترده ای را دیر گاهی است که آغاز کرده اند و هر روز بر شدت آن می افزایند . این ستیز تبلیغاتی دو بعد دارد: از یک سو به مبانی فرهنگ و هویت ملی ایران حمله می کنند و دستاویز شان در این حمله تبلیغاتی سخنان پوشالی و یاوه های یکی از روشنفکران مذهبی گذشته ماست ، و از دیگر سو چشم طمع به تمامیت ارضی ایران دارند و با حمایت همه جانبه از مرتدان ملی و حرامی تجزیه طلب ، آشکارا نیات خصمانه خویش را ابراز می دارند . شبکه های یاد شده در سطح جهانی ومنطقه ای به این رسالت پان عربیستی مشغول هستند .بدیهی است که هریک ازاین سه شبکه ی یادشده رسالت ویژه ای بر عهده دارد:

اولی در خدمت *قومیت عربی* وسخنگوی القاعده است و در راه اقتدار و غلبه ی قومیت و فرهنگ عربی می کوشد و عناصر وابسته به حزب بعث مانند فیصل قاسم و ...در این شبکه ی شیطانی حضور دارند .این شبکه در همین راستا هراز چند گاهی که بهانه و سرنخی پیدا می کند به یاد عرب های محترم ایرانی می افتد و اشک تمساحی می ریزد و کاهی را کوهی می کند و دست به تحریکات قومی می زند تا آب را گل آلود کند شاید ماهیی گرفته شود .همین شبکه ی شیطانی به جزیره های ایرانی خلیج فارس نظر دارد و تحریکات و تبلیغاتی می کند .

دومی وابسته به *دار و دسته وهابی های حاکم بر حجاز* است و با پول و مدیریت آنان از*دوبی* به ستیز مستقیم با *مصالح و منافع ایران* پرداخته است و در راه تجزیه ایران می کوشد ، تا آنجا که گویی رسالتی جز این ندارد .از این رو بیشترین تبلیغات را علیه *مصالح ملی ایران* دارد و رسالت اش تحریک اقوام محترم ایرانی است.

سومی نیزبه همان جای دومی وابسته است و رسالت دو گانه ی ویژه ای را دارد . این شبکه ارگان رسمی افراطی "*پان عربیسم و وهابیت* "است و برای مبارزه ی مستقیم با فرهنگ ملی ایران تاسیس شده است . از این رو یکی از دشمن ترین دشمنان رسانه ای *مصالح ملی ایران* است . رسالت دوم این شبکه آشکارا تجزیه خوزستان عزیز از آغوش ایران است ! آرزوی دیرینه ای که تازیان در طول تاریخ در دل داشتند و هرگز برآورده نشد ، اینک می کوشند تا شاید کامیاب شوند!

دیگر رسانه های تازی رسالتی کم و بیش مشابه دارند و همگی در راستای قومیت عربی و دشمنی با ایران هم داستانند!

تقیّـــــه وصـــــفویّـــــــه!

نگارش و نمایش :۱۳۸۱/۶/۲۵خورشیدی

پرسش:

دیشب در یکی از رسانه های بیگانه .... جاسوس ومزدوری چند جانبه موسوم به«الی رزا ظلمت زاده» می گفت که : در اسلام تقیه وجود ندارد!! تقیه ساخته و پرداخته صفویه است !! مرا به جاسوسی و مزدوری این روسپی زاده و اهرمن زاده کاری نیست ، مشکل من با این «روسپی زاده»این است که به خاطر دانستن چند واژه شکسته بسته عامیانه ی تازی که در روسپی خانه های قاهره یاد گرفته ، خود را« اسلام شناس»هم می داند !آیا این حرامی بالفطره را تو دهنی شایسته ای نمی سزد؟

پاسخ:

تقیـــّه در لغت : این واژه را در زبان عربی اشکالی گونه گون است : وقایه ، تقیه ، تقاء ، تقاة ، تقی ، تقوی ، تقی ، اتقیا» . تقیه«اسم است برای فعل : اّتقی ، یّتقی . پیرامون این واژه در ادبیات عرب سخن بسیار است)ن.ک: *ابن منظور/ لسان العرب ۱۵/۴۰۲. + طریحی/ مجمع البحرین ۹۱.+ طوسی/التبیان۲/۴۳۵ و*...)« **تقیـــّه در لغت عرب به معنای : «مداراة و کتمان» است . عرب گوید : رجل تقی ! یعنی : مردی که با پرهیز از گناه و با کردار نیک جان اش را از کیفر می رهاند . در زبان پارسی »تقیه «به معنای» : سرزبانی ، پنهان کاری ، راز داری «است. در زبان انگلیسی و فرانسه به معنای=*Dissimulation*»:کتمان و راز داری»،است)** . ن.ک: Oxford Dic.vol.1.p.765 .+ Le Robert.vol.2.p.259.+ Larousse.Enc.vol.4.p.129.)

تقیـــّه در اصطلاح: تدبیر وتاکتیکی است برای «حفظ جان» در شرایط و مواقع ضروری وجدی که بیم تباهی رود .این تدبیر و تاکتیک اصلی است پذیرفته شده و بس دیرین نزد همه ی اقوام ، ملل و نحل ، که در مبارزه رهایی بخش و داد خواهانه ، برای« حفظ جان مبارز» ، به کار رفته و می رود.) ن.ک : المولفون/ الموسوعة العربیة المیسرة۵۴۰(

تقیـــــّه در قرآن: مبانی » تقیـــّه « در قرآن مبتنی بر ســـه آیـــه است: ۱ -آیه ۲۸ آل عمران : «لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین ... الاّ ان تتقوا منهم تقاة.»... ۲ -آیه ۱۰۶ سوره نحل :« من کفر بالله من بعد ایمانه ، الاّ من أکره و قلبه مطمئن بالایمان .»...۳ -آیه ۲۸ سوره مومن »:و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه.»...

شان نزول آیه ی اول در باره دو نفراز یاران رسول‌ﷺ است که به دست »مُسَیلمه کذّاب «گرفتار شدند. یکی از آن دو برای «حفظ جان «تقیـــــّه کرد و جان بدر برد و دیگری» تقیـــــّه «نکرد و جان باخت.شان نزول آیه ی دوم درباره ی خانواده یاسر و گروهی از مسلمانان اولیه در مکّه است .«عمار پسر یاسر» زیر شکنجه بود ، مشرکان مکه از او می خواستند که «کفر» گوید و او که از شکنجه ها بی تاب شده بود ، سر زبانی کفر گفت و جان بدر برد . شان صدور آیه ی سوم پیداست که به روند تـاریخی تقیـّه در نظام فرعونی اشاره دارد و داستان نبرد موسی ویاران او با فراعنه است . پس تقیه یک اصل قرآنی است، نه ساخته و پرداخته ی شیعه و صفویه!

عظمت سلمان فارسی!

پرسش:

بادرودبسیار . دریکی از رسانه های برون مرز ، فردی مفلوک به نام "علی اکبر جعفری" که پادویش" پارسا" نامی او را استاد و ... خطاب می کرد و پیدا بود که "استاد"(؟!) ازدانش تهی و از گویش بس ناتوان است!! با زبانی نارسا می گفت که :" سلمان فرد گمنامی بوده و صفویان اورا گنده کردند . اگر سلمان آدم مهمی بود باید نامش در قرآن می آمد و چون نامش در قرآن نیامده پس آدم مهمی نبوده است" و نیز پرت و پلا های ناهمساز دیگری می بافت که نشان از پریشانی و بی دانشی این فرد داشت .چند و چون سخنان این فرد از چه قرار است ؟

پاسخ:

فرد یاد شده آدم عامی و شیاد بی سوادی است که در این آشفته بازار روزگار که هر خسی کسی شده و هر خاشاکی استادی ! او نیز از این زمانه و زمینه ی مساعد بهره جسته ، دامی گسترده به شکار نوباوه گان بی پر و بال پرداخته و گویا که این صیادی ناجوانمردانه حرفه ی دیرینه ی اوست ، در ایران که بوده به همین حرفه گرفتار و آدم ربایی می کرده است .در باب یاوه ها و پرت و پلا های او هر شنونده ای که پای سخن هر نقال قهوه خانه ای نشسته با شد می خندد ! در باره ی سلمان در همین وبلاگ نوشته ام و در شرح عظمت او"سند" ها نموده ام . عظمت سلمان چنان عظیم است که اعراب از همان آغاز او را به سوی خویش کشیدند تا کسب اعتبار کنند . شرح حال سلمان در منابع دست اول تاریخ اسلام آمده است . سلمان فارسی از مشهور ترین شخصیت های تاریخ اسلام و ایران است . جایگاه تاریخی سلمان را از"السیره النبویه" تالیف ابن هشام تا "الاستیعاب فی معرفه الاصحاب "تالیف ابن عبد البر و صدها کتاب تاریخ و رجال و حدیث ، می توان دید.اتفاقا در دوره صفویه یک سطر هم درباره ی سلمان نوشته نشده است . بر خلاف پندار این شیادان فرومایه ، در دوره صفویه چیزی خلق نشد بلکه میراث گرانقدری که در گذر نه قرن پیش از صفویه پراکنده و نا مدون به یادگار مانده بود ، گردآوری و تدوین شد.

طــاعـــون چـــپ در ایـــــران

نگارش این مقاله : آذر۱۳۸۷خورشیدی/ویرایش : دی۱۳۹۰خورشیدی

پرسش:

در سراسر این وبلاگ از«چپ زدگی » ، « بلای چپ زدگی » ، « طاعون چپ زدگی » و... یاد کرده اید . می شود معنای«چپ»و «چپ زدگی »و «تاریخچه چپ زدگی » را به اجمال بیان فرمایید ؟

پاسخ:

یادآوری!اصطلاح »چپ «در ادبیات سیاسی جهان دارای معانی تعریف شده ای است . اما منظور من از بیماری ، بلا یا طاعون چپ ، هرگونه پندار ، اندیشه و باوری است که با سنت های استوار و بنیان های متین فرهنگ ملی و هویت قومی ایرانی ناساز گار ودر ستیز بوده و هست ! مقاله ی زیر ، گزیده ای است از یک پژوهش گسترده که در دهه ی شصت خورشیدی به انجام رسانده بودم.

پیشینه تاریخی طاعون چپ درایران

(۱)

..."منابع مارکسییسم مدعی اند که پیش از نهضت مشروطیت)۱۹۰۵-۱۹۱۱**(، آثار مارکسیستی از راه ایران)** تبریز **(وارد روسیه می شد و کتاب هایی از برلین به مقصد تبریز ارسال می شده است .**ن.ک : غفوروف/لنین۳۷-۳۳ **.به گفته ی بازرگان" در آن زمان غیر از افکار ماتریالیسم ...خوراک دیگری به جوانان درس خوان مملکت عرضه نمی شد "** ن.ک :بازرگان/ مدافعات ۱۲۴ **.بنا بر این ابتکار عمل در دست ایدیولوژی جوان وتازه نفس و بی رقیب یعنی مارکسیسم بود. این ایدیولوژی جدید آشکارا و کارا از سال۱۳۱۲خورشیدی عرصه فرهنگی جامعه را تسخیر نمود و نبرد تاریخی خویش را با فرهنگ ، هویت و نهاد های ملی و معنوی ایران آغاز کرد و بی هیچ مانعی بر سر راه پیش می تاخت . رهبران این ایدیولوژی در نخستین نشریه تبلیغاتی خویش اعلام کردند که آنان " در مسایل علمی ، صنعتی ، اجتماعی و هنری از نظر اصول مادی بحث " می کنند و قصد دارند " فکر خواننده خود را با درجه تمدن امروزی بشر آشنا" کنند و " مرتبا جریان تکامل این تمدن رانشان "دهند.**ن.ک :دنیا/۱۳۱۲/۱۱/۱/۱/۱.ص۱و۲ **.آنان در نخستین شماره ی نشریه ی خود علاوه بر تحلیل تمدن و تحول بر اساس اصول ماتریالیسم تاریخی ، به نقد و نفی و نبرد با فرهنگ ملی ایران پرداختند و نامش را "نبرد با ایده آلیسم و عقاید پوسیده آن" گذاشتند.** ن.ک : همان. **این در حالی بود که چپی ها تا پست وزارت فرهنگ و صنایع و... راه یافته بودند.** ن.ک : بازرگان/پیشین ۱۲۰ **.منابع مارکسیسم خاطر نشان می سازند که" شالوده ی سازمان سوسیال دموکراسی در ایران) اجتماعیون عامیون (به دست" جمعیت همت" ریخته شد .این جمعیت در سال ۱۹۰۴) یک سال پیش از انقلاب مشروطیت**

ایران (از طرف سوسیال دموکرات های باکو برای کار)فکری(در میان کارگران ایران تشکیل گردید و حلقه ی واسطه میان کارگران ایران و حزب سوسیال دموکرات کارگری بلشویک روس بود " ن.ک : کامبخش/تاریخ۱۷.مورخان مارکسیست تاکید دارند که صدور اندیشه انقلابی از آن سوی مرزها به واسطه ی مهاجرت و معاودت کارگران ایرانی صورت گرفته است. ن.ک : کامبخش /همان+۱۴-۱۳ ابراهیموف/پیدایش حزب کمونیست ایران ۲۴۵-۲۴۰.+مقایسه کنید : بازرگان/پیشین ۳۲۴ .این همکاری پرولتری به اندازه ای است که " عده ی قابل توجهی از سوسیال دموکرات های بلشویک قفقاز در بحبوحه ی انقلاب مشروطیت به ایران شتافتند " و بنا به گزارش ۳ فوریه ۱۹۰۷ سفیر روسیه در ایران"رابطه ی انقلابیون ایران به ویژه نواحی مرزی گیلان و آذربایجان با کمیته های قفقاز بدون شک برقرار"بوده و"شب نامه های فراوانی"که در ایران "با شعارهای عدالت ،آزادی ، مساوات منتشر" می شد در" چاپ خانه انقلابی شهر باطوم طبع" می گردید.ن.ک : کامبخش/پیشین ۱۶ .مورخان مارکسیست مدعی اند که سوسیال دموکرات های روس به انقلاب مشروطیت ایران کمک ارزنده ای کرده اند و "عده ای از آنان بطور مستقیم در مبارزه شرکت کردند" ن.ک : کامبخش/ پیشین ۲۵ +غفوروف/پیشین ۴۱-۴۷ .یک مورخ مارکسیست از فردی به نام "سر کی ارژنیکیده" نام می برد که در" راس عده ای قرار داشت و فعالیت دامنه دار سیاسی انجام می داد و به هنگام توقف درگیلان قسمتی از مانیفست مارکس و انگلس را به فارسی ترجمه کرد "ن.ک :کامبخش/ پیشین.+غفوروف/پیشین .از این رو انقلاب مشروطیت در ایران به باور مارکسیست ها " نخستین انعکاس انقلاب روسیه درخاور " می باشد .ن.ک : کامبخش/پیشین۱۴.هرچند که مورخان غربی می نویسند :"احزاب سیاسی رسمی از قبیل دمکرات ، اتحاد و ترقی ، اعتدالیون و... فقط از دوره ی دوم مشروطیت پدیدار گشتند... در دوره اول مشروطیت ، یگانه حزب متشکل ،سوسیال دموکرات بوده و "مجاهد" ارگان مطبوعاتی آن در تبریز انتشار داشت."ن.ک :براون/ تاریخ ادبیات۲/۱۶۱.+ کامبخش۱۸-۱۷ .رهبران اولیه چپ در ایران مدعی اند که " کوشش های رضا خان" در دوران پیش از سلطنت که "برای جلب افکار عمومی از طریق تظاهر به آزادی خواهی و دموکراسی" صورت می گرفت"تسهیلاتی برای کار حزب فراهم می آورد". ودر سایه همین تسهیلات بود که " حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ بر اساس حزب عدالت تشکیل شد " و در نخستین کنگره حزبی که از۲۲ تا ۲۴ ژوین ۱۹۲۰ در انزلی تشکیل گردید" نام حزب را به حزب کمونیست ایران تغییر دادند"ن.ک : کامبخش/ پیشین۲۹ .بدین سان نخستین نهاد تشکیلاتی چپ در ایران پدید آمد.فعالیت های فرهنگی تشکیلاتی چپ در ایران چشم گیر بود . چراکه نسل جوان جامعه را یکجا بلعید و زقوم خویش را در کام نسل نوخاسته ریخت : "مترقی ترین نیروها که جویای راه انقلابی تری بودند رفته رفته خودرابه حزب کمونیست ایران نزدیک کردند"ن.ک : کامبخش/ پیشین ۲۹-۲۸.در سال های۱۳۰۶-۱۲۹۹خورشیدی روزنامه ی "حقیقت" با شعار " رنجبر روی زمین اتحاد" آغاز به کار کرد. درسال ۱۳۰۰خورشیدی روزنامه ی" کار"و روز نامه ی "پیمان درآمدند و ارگان رسمی چپ گردیدند. هفته نامه "خلق" به چاپ الفبای کمونیسم اقدام کرد. مجله "جرقه" به تحلیل مارکسیستی مسایل سیاسی اقتصادی پرداخت . این روز نامه ها " در زمینه ی تبلیغات و تشکیلات حزب و بسط افکار و عقاید مارکسیستی و تربیت سیاسی عناصر پیشروی طبقه ی کارگر وجلب روشنفکران به سوی حزب و برقراری رابطه با توده ها نقش مهمی بازی کردند"ن.ک : کامبخش/پیشین۲۹-۲۷. + کشاورز/من متهم می کنم۳۵ .+ایوانف/تاریخ نوین -۴۰-۴۲و۳۰-۲۹.+ابراهیموف/پیشین۲۴۵-۲۴۰.مرحله ی نخست فعالیت فرهنگی چپ تا سال ۱۳۰۶ خورشیدی ادامه داشت. بدین سان بذرشوم چپ پاشیده شد و شجره خبیثه مارکسیسم رویید و زقوم های تلخ خویش را به بار می آورد .مرحله ی دوم فعالیت چپ در ایران با انتشار نشریات برون مرزی حزب در میان دانشجویان اعزامی به اروپا آغاز شد .در سال۱۳۰۶ خورشیدی روزنامه "پیکار" در برلن و مجله" ستاره سرخ" در وین انتشار یافت . در این مرحله از فعالیت فرهنگی سیاسی که تا

سال ۱۳۱۰ خورشیدی ادامه داشت چپ ایران در قالب حزب کمونیست موفق شد تا اعتصاب های کارگری رابا خواسته های صنفی سیاسی در تهران و شهرستان ها ترتیب دهد. گویا همین اقدامات بود که مجلس شورای ملی در خرداد ماه ۱۳۱۰خورشیدی قانون ضد کمونیستی را تصویب کرد:"رضاشاه حزب اجتماعیون و هرگونه حزب سیاسی را قدغن کرد."ن.ک : کامبخش/پیشین۳۰ -۳۵.+ ایوانف/پیشین۴۲-۴۱ **.واین پایان مرحله دوم فعالیت چپ در ایران بود.**

طاعون چپ در ایران

(۲)

مرحله سوم فعالیت چپ در ایران با انتشار مجله" دنیا" به مدیریت" ارانی" آغاز شد.این مرحله مخرب ترین دوره فعالیت چپ در ایران است .در این دوره ی سیاه ، یورش گسترده ی ویرانگر فرهنگی فلسفی ماتریالیستی چپ آغاز شد و نوباوگان بیشتزی به سراب و چاه چپ درافتادند و پرپر شدند .در همین دوره سیاه بود که حزب شیطانی و سرسپرده" توده "برآمد. در این دوره از یورش ماتریالیستی ، نهادهای ملی و معنوی ایران هدف قرار گرفت ." ارانی "با نگارش زهرآگین ترین مباحث به اصطلاح فلسفی ، اذهان نسل ساده و صادق این سرزمین را مسموم کرد و دامی بزرگ گسترد و ماهی بسیار صید کرد.در این دوره بود که نطفه های مرتدان ملی وشورشیان بعدی ریخته شد.در این دوره بود که طاعون چپ ، نهادهای ملی و معنوی ایران را آلود و زمینه های دراز مدت چپ زدگی و چپ گرایی را فراهم ساخت.ارانی و همدستان اش چون شیادانی حرفه ای با بهره گیری از همه ی ترفند های مجرب مارکسیسم ، به جان فرهنگ معنوی اخلاقی اسطوره ای ایران افتادند و شعار می دادند که : " قرن بیستم عصر فتح قطعی ماتریالیسم است " چرا که برگسون گفته : "مذهب ، باوری استاتیک است و ماتریالیسم ، واقعیتی دینامیک " و اشپنگلر فرموده : "انحطاط اروپا در اعتقاد به قضا و قدر بوده است " و نتیجه می گرفتند که : "کهنه پرستانی که اشعار و احادیث و اخبار گذشته را محتوای جمیع پیشرفت ها و اکتشاف های جدید می دانند مجنون اند ".ن.ک : دنیا۱۱۰-۱۰۹/۴ .+ ارانی/پسیکولوژی۲۸۰-۲۷۱.+دنیا ۱۰/۳۲۱**.ارانی با طرح ماتریالیسم فلسفی و تشریح اصول دیالکتیک ، همان کاری را کرد که آن شیاد بیسواد برای ساده دلان مار می کشید و می گفت : م ا ر است!!جاذبه های کاذب ماتریالیسم فلسفی و تاریخی که مبتنی بر <u>آگاهی کاذب</u> بود "روشنفکر" می ساخت و شیفتگی و شیدایی می آفرید !! تا آنجا که وسوسه در دل <u>مذهبی ها</u> افکند تا دست به کار شده از نهضت روشنفکری مارکسیسم عقب نمانند و کم نیاورند.بدین سان بود که <u>روند دنیوی سازی دین</u> آغاز شد. کتاب های "<u>باد و باران در قرآن</u>" و" <u>راه طی شده</u>" و...پیامد رقابت وانفعالی بود که مذهبی ها در برابر چپ داشتند. مذهبی ها ی درس خوانده کوشیدند تا با ابزار تنگ وتاریک و باریک علم وعقل و تاریخ و تحلیل و تاویل و تفسیر و توجیه به جان مقولات معادی اسطوره ای دین بیفتند.همین روند بود که سرانجام به <u>ایدیولوژی سازی دین</u> انجامید و از دل این آش شله قلمکار، دار و دسته های تبهکارمسلح برآمدند تا از چریک های چپ عقب نمانده باشند !**

اقـدامــات و عقاید صــفویــان

(۱۱۴۸ - ۹۰۸ مهشیدی)

نگارش ونمایش نخست : شهریور۱۳۸۷خورشیدی/ ویرایش و نمایش دوم :خرداد۱۳۹۰خورشیدی.

پرسش:

درود بر شما استاد ارجمند و پرمایه . گرچه من با «دین» ، یکسره و سراسر، مشکل دارم ولی آن را برای - به گفته ی شما- توده ها بلیسته و لازم میدانم. و گرچه با اسلام هم ، چنین.... ولی شیعه را دینی ساخته پرداخته ی ایرانی و فرهنگ ایرانی و باورهای چندهزارساله ی باستانی ایرانی - آریایی میدانم. گرچه صفویان با تعصب دینی، روی خلفای سنی و شاهان ترک نژاد وابسته به خلافت و ضد رافضیان و علویان، را اندکی سپید کردند. و گرچه ادبیات پارسی و دانش و فرهنگ ایرانی و فلسفه و عرفان ایرانی اسلامی و ... در این دوره به نابودی گرایید تا...... نیما و پیروان در شعر و صادق هدایت و جمالزاده در داستان و بزرگانی دیگر در ۱۵۰ سال گذشته تا کنون، به داد ایران و فرهنگ و هنر و دانش و ادب آن رسیدند. ولی به باور و نگر شما و هچنان که از استاد بهار بازآوده اید، اگر نبودند این شاه صوفیان شیعه) یا شیعه شده به مصلحت سیاسی،!!! که این نگر برخی تاریخنگاران است (ایرانی دیگر نبود در میان آسیا و بخشی می شد از سرزمین بزرگ عربستان که آرمان بنیانگذاران بعث)از سوری ها تا عراقی ها (بود ___ آنچنانکه در نقشه ی خیالیِ و خام پندارنه ی آنان از مصر تا آنسوی ایران را یک کشور یگانه ی عربی می خواستند. و اما پرسشم که در لابلای نوشتارم اشارتی بدان شد)گرچه پرسشها بسیارست و چیزهایی بسیار هست که نمیدانم و هنوز نوپایم و جوانی درجسنجوی حقیقت گرچه تلخ باشد به کام میهن دوستی و ایران گرایی من. پرسش هایم را سپس تر خواهم پرسید از شما . ولی یک گله دارم از شما که _ هرچند شاید تا اندازه درست گفته باشید_ ولی توهین و بدزبانی به دیگراندیشان) مانند آنچه درباره کسروی و دشتی و ... گفته اید(نازیبا میکند چهره خوب حقیقت جوی و راستی خواه شما را که در میهن دوستی تان بیگمان هستم و استوان.پرسشم این است که :برخی نوشته وگفته اند که صفویان درپایه و بتیاد خود نیز سنی آیین بودند و برای مصلحت سیاسی خود را شیعه خوانده و تبار خود را _ ساختگی - به پیشوایان شیعیان رساندند. آیا شما دراین باره چیزی شنیده یا خوانده اید و نگر و رای شما چیست. خواهشمندم با برهان و دستاویزِ معتبر پاسخم را بدهید) .البته باید بگویم که نمیدانم در آن جوّ ضد شیعه ی آن هنگامه ها چه مصلحتی بوده؟؟؟ و من نیز چنین نمی پندارم ولی درست هم نمی دانم و آنچنان دروغ و درنگی و دوگانگی و چندگانه گویی در سخنان و نوشتارهای پیشینیان و امروزیان دیده ام که پایه ی اندیشه ام را بر شک استوار کردم و : شک میکنم پس هستم (!!!پدرود باشید استاد گرامی و امیدوارم انتقاد مرا گستاخی ندانسته باشید و آن را از سر مهر یک شاگرد کوچک و هم میهن ایران دوست بدانید.

پاسخ:

نخست به همه ی فرزندان فرهیخته ی ایران سفارش می کنم که به انگیزه های جوانی و احساس مندی ، دچارآگاهی کاذب که پیامد طبیعی و منطقی آن ، سراب های روشنفکری است نشوند و کام اندیشه ی خویش را با زقوم های روشنفکری نگشایند و نیک بدانند که باید عارف شوند تا ژرف بین و باریک بین گردند و با پیچیدگی ها، ظرافت ها و ژرفای فرهنگ ملی خویش آشنا گردند. آنچه سرنوشت ساز

بود ، اقدام بجا ، به هنگام و بسیار بسیار ضروری صفویان بود که به نجات و بقای ایران انجامید . این دوره ی از تاریخ پانصد ساله معاصر ایران ، از پر تالیف ترین و پر منبع ترین دوره های تاریخی ایران است . هیچ دوره ای از ادوار سابق و لاحق تاریخ ایران به اندازه ی دوره صفویه ، اذهان و افکار پژوهندگان و نویسندگان داخلی و خارجی را به خود جلب نکرده است. در باب نژاد ، تبار و عقاید صفویان کتاب های بسیاری نوشته شده است . این اقدام از پگاه اقتدار صفویه آغاز شد. انگیزه تالیف این آثار ، شک وشبهه هایی بود که سنیان به ویژه ازبکان و ترکان سنی شکست خورده ایجاد کرده بودند . شیبک خان ازبک نخستین کسی بود که رسما این شبهات را ساز کرد و هیاهویی گسترده به پا کرد . منابع دست اول در این موضوع عبارتند از :۱- کتاب صفوه الصفا /تالیف ابن بزاز/ نخستین تالیف در این موضوع .۲-تذکره شاه تهماسپ / تالیف شاه تهماسپ / . ۳- عالم آرای صفوی / مولف ناشناخته است /.۴- سلسله النسب صفویه / دو یا چند کتاب به همین نام وجود دارد / ۵- تاریخ گزیده / تالیف حمدالله مستوفی ۷۴۵ق / درباره شیخ صفی نیای صفویان .وکتاب های بسیار دیگر.لازم است بدانیم که از آغاز اشغال ایران توسط تازیان تا آغاز سده ی دهم قمری نود درصد توده های ایرانی سنی بودند و تشیع یک جرم و گناه نابخشودنی بود . از این رو صوفیان ، مذهب اهل سنت و جماعت داشتند و تقیه که تاکتیک راز بقا بود در میان صوفیان و شیعیان در آنجا که می سزد و ضروری می نمود رایج و شایع بود . به دلیل وجود صوفیان شیعی بسیاری در میان سنیان ، فقیه نامدار شیعه امامیه در سده هشتم قمری ، محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اول) ۷۸۶ق (در کتاب فقهی الدروس فتوا فرمود که : "... وقف بر صو فیان جایز است ..." ن . ک : الدروس .کتاب الوقف ۲۳۳ .شیخ صفی الدین اردبیلی)مرگ ۷۳۵ ق (نیای صفویان ، ازمشایخ بزرگ تصوف ایران است . او ادامه ی طریقت تصوف سهروردیه است . صفوی ستیزان تلاش داشته و دارند تا او را سنی شافعی نشان دهند . می دانیم که در میان امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت ،امام شافعی پیشوای مذهب شافعی ، مهر و محبت بیشتری به خاندان پیامبر و تشیع امامیه دارد. اگر شیخ صفی الدین ، مذهب شافعی داشته یا بنا به تقیه به آن مذهب تظاهر می کرده مشکل ساز نبوده ونیست . عقاید این خاندان از شیخ جنید و شیخ حیدر معاصر تیمورلنگ آشکار می شود که اعلام می داشتند آنان مذهب امامیه دارند و در اشاعه این مذهب می کوشند و بیمی ندارند. سیادت این خاندان نیز از همان آغاز ، دستخوش شایعه ، شبهه و هیاهوی تبلیغاتی ازبکان سنی قرار گرفت و پاسخ های شایسته ای داده می شد . می دانیم که سنیان بسیاری داعیه سیادت دارند و خود را از خاندان پیامبر اسلام می دانند . مثلا ملک حسین پادشاه اردن هاشمی خود را از سادات اصیل می دانست و به آن مباهات می کرد . بسیاری از علما و فضلای اهل سنت در گذشته و حال خویش را سید می دانند . امویان به ویژه عباسیان نیز خود را سید می دانستند . بنا براین سیادت در انحصار پیروان مذهبی خاص نبوده ونیست . اما از آنجا که در باور توده ها به ویژه ایرانیان از همان آغاز ، اهل بیت پیامبر اسلام(ص) (مشخصا امام علی) (ع) و فرزندان آن حضرت ، سمبل دادخواهی و آزادگی و انسانیت بودند ، سیادت ویژه زادگان آنان و پیروان مذهب آن حضرات بود و هست.آن گونه که گفتم آنچه کار صفویه را در تاریخ و سرنوشت تاریخی ایران ممتاز می کند ، تمامیت ارضی ، اقتدار ملی ، وحدت ملی ، حکومت مرکزی و سیادت زبان و فرهنگ پارسی است . اقدامی بسیار حیاتی و سرنوشت ساز که ایران بقای خویش را پس از اشغال تازیان ، مدیون و مرهون صفویه است. در میان شاهان صفوی باید از کفایت و درایت شاه اسماعیل اول ، تا حدودی شاه تهماسب و به ویژه درایت براستی تحسین انگیز شاه عباس بزرگ یاد کرد که سرنوشت تاریخی و نجات و بقای ایران را رقم زدند.

اقدامات ملی صفویه

هر ایرانی ایران شناسی که با تاریخ این سرزمین آشنا باشد اعتراف دارد که شاهکار صفویان که نجات و بقای ایران است ، آن چنان گرانقدر و بزرگ است که اگر صفویان آجری روی آجر و سنگی روی سنگ نمی گذاشتند از خدمت بزرگ آنان به ایران نمی کاست و نقش آنان در تاریخ ایران جاودانه و فراموش ناپذیر بود.خداوندگارتاریخ وادب پارسی مرحوم ملک الشعرای بهار که بحق منصفانه و محققانه قضاوت فرموده و نوشته ، در باب خدمات ملی فرهنگی صفویه می فرماید " : شعر قدری نامرغوب شد ولی نه چنانست که شهرت دارد ، بلکه شعرایی مانند فغانی ،هلالی ،قاسمی ، امیدی ، رازی ، اهلی ، حیرتی ، محتشم ، حکیم ، رکنا ، وحشی بافقی ، عرفی ، زلالی خوانساری ، وحید قزوینی ... وغیرهم پیدا شدند که امروز ایران از داشتن نظیر هریک محروم است ونویسندگانی چون اسکندربیک ، وحید قزوینی ، ملامحمدباقر سبزواری ، شیخ بهایی و مجلسی داشت که کتب آنان مورد استفاده ی همه است و علمایی چون شیخ بهایی ، مجلسی دوم ، محقق ثانی ، شیخ حرعاملی ، میرداماد ، میر فندرسکی ، ملامحسن فیض ،عبدالرزاق لاهیجی... وبالاخره حکیمی چون ملا صدرا پیدا کرد که هریک افتخار ملت و نژادی توانند بود." ن.ک:بهار/ سبک شناسی ۲۵۵-۳/۲۵۴.به عنوان نمونه باید از آثار مرحوم علامه مجلسی یاد کرد که دانشنامه ی اندیشه ی ایرانی است . دراین آثار، فضایل و محسنات و افتخارات ایران باستان آمده به گونه ای که امروز دستاویز پان عربیست های دشمن ایران گردیده تا به صفویه دشنام دهند و دق دل خالی کنند!! حال امروز بگذار تا جاهلانه و احمقانه ، درماندگانی مفلوک وورشکسته به تقصیرجهل ، وکهترانی قبیح و مخبث و مخنث و فرومایه در ذات و تبار و قوم و قبیله و ایل ، چون "قلی ننه جگرکی" با نام مستعار«حرامک مشیری "(!!)و جاهلانی شیاد و بیسواد چون "حاجی روغنی"با نام مستعار«علی اکبر جعفری» و لمپن های عقده ای بیماری چون"مصطفا لُرَه"با نام مستعار"رضا فاضلی" [1]هم صدا با پان عربیست های دشمن ایران به بنیان های هویت ملی و خدمات ملی صفویه ناسزا گویند و دشنام دهند! اقدام ملی بس شگفت انگیز و براستی تحسین انگیز صفویه احیای چهار حرف پارسی : ژ ، پ ، چ ، گ بود. این چهار حرف در الفبای فارسی تازی زده ما تا روز گارصفویه وجود نداشت. مرحوم علامه ی بهار با شرح بسیار،می فرماید که اصلاح خط در دوره صفویه روی داد(ن.ک :سبک شناسی۳۰۸-۳/۳۰۶)

فرزند فرهیخته ی ایران ، با گلایه از من ، فرموده اید: "توهین و بدزبانی به دیگراندیشان (مانند آنچه درباره کسروی و دشتی و ... گفته اید)نازیبا میکند چهره خوب حقیقت جوی و راستی خواه شما را که در میهن دوستی تان بیگمان هستم و استوان".

فرزند گرامی ! یاد شدگان را تنها با سرشت و خلق و خوی شان یاد کرده ام! اما در این هیاهوی سی ساله و دراین آشفته بازار شیر تو شیر ! که صمد وعین الله و برجعلی و قوچعلی و کنیز رختشو و شعبون بی مخ و مصطفا لره و صادق خله و بهجت تیغی و قلی ننه جگرکی و ننه آغا و اقدس چهارچشم واحمد بی کله و حسن جغجغه و حسن کچل وممل امریکایی و مش باقر ومش قاسم وقنبرک و قمرخانوم و قوزی خانوم وغلوم چهارشاخ و حاجی روغنی و حاجی لته ای و تقی بوقی و علی ذوقی و عزت دست پاچه و عباس سگ دست و این دار و دسته در درون و برون مرز، «ایران شناس» و «اسلام شناس» وهمه چیز شناس شده اند آیا جایی برای مماشات هست ؟ !آیا این اندوه جانکاه و این سکوت دردناک را«اُفی»هم نه ؟ در اندرون من خسته دل ندانم کیست * که من خموشم و او در فغان و در غوغاست ! فرزند عزیزایران !کدام ایرانی فرهیخته را توان این هست که ببیند و بشنود که این تیره و طایفه ی فرومایه ی یاد شده بر کرسی وعظ نشسته و یاوه می گویند و این نسل چهل میلیونی پریشان و خسته جان را مخاطب ساخته ریشه های هویت ملی را به بازی گرفته اند !

سراب روشنفکری!

پرسش:

قربان من سردر نیاوردم همه روشنفکر نمایی می کنند و شما از سراب روشنفکری سخن میگویید ؟! می شود لطف کرده فرق عارف و روشنفکر را برای ما روشن فرمایید؟

پاسخ:

"عارف" ، قله کوه است ودریایی ژرفا دارد و«روشنفکر» توده ی انباشته ی خاک است و ژرفایی میلیمتری دارد !«عارف»ژرف بین ، باریک بین ، عاقبت اندیش و بس شکیباست و روشنقکر کوتاه بین و سطحی نگر و بی ظرفیت و بی تاب است ! عارف فرآیند آگاهی گوهری و ذاتی عرفان است و روشنفکر برآمده از آگاهی کاذب و احساس نفسانی و انفعال غریزی است !از این رو عارف همواره عارف است و جاودانه و جاوید ، در حالی که دوام روشنفکری بس کوتاه و ناپایدار وتابع احساس و انفعال اوست.

پرسش:

اجازه می خواهم صریح بپرسم : پس چرا شریعتی با آن همه ادعا !! این حقایق را نفهمید یا از آن غافل بود ؟ خواهشمندم بی پرده پاسخ دهید!

پاسخ:

به دلیل» آگاهی کاذب «و» بی دانشی مطلق «و» چپ زدگی محض «و» تازی گرایی مفرط «!بر این مصایب باید» عقده های اجتماعی سیاسی«و» پایگاه پایین طبقاتی«یا»فرومایگی اجتماعی «رانیز افزود ! اما آنچه به این حماقت محض منجر شد بلای خانمان سوز»چپ زدگی «بود که فضای آن روزگار ، آن را تقویت و تشدید می نمود !

---

(۱)- به انفعال شگفت این فرد و غایت بی خردی و حماقت مطلق او و لمپنی محض وی بنگرید» : به گفته .... وی پس از ترور تنها پسرش در بمب‌گذاری بنابر اعتقادات خود اصرار داشت که مراسم یادبود وی در مسجد برگزار و سخنران نیز یک روحانی باشد. فاضلی پس از مرگ پسرش دارای یک دختر شد که این دختر اندکی پس از تعطیلی تلویزیون آزادی درحالی‌که تازه ازدواج کرده بود و انتظار می‌رفت به‌زودی فاضلی را صاحب نوه کند، براثر بیماری درگذشت. پس از این حادثه بود که فاضلی در برابر *خداوند* حالت انفعالی پیدا کرد و اعتقادات خود را از دست داد و چنین می‌اندیشید که مگر چه گناهی انجام داده‌است که مستوجب چنین مجازات سنگینی است و اگر خداوند عادل و مهربان است چرا با وی چنین چنین کرد. وی از آن پس خشم خود را متوجه خدا، ادیان وخرافات نمود«!ن.ک :ویکی پدیا- رضافاضلی.

علت ستیز بی امان تازیان با صفویه !

پرسش:

این فدوی از دور ارادت دیرین دارم و با آثار سابق و لاحق شما آشناهستم.بسیار خرسندم بپرسم : چرا اعراب محترم به صفویان حمله می کنند ؟ آیا پای منافع و خرده حساب های قومی و نژادی در میان بوده است ؟ گویا منظور جناب عالی از "نوشته های روشنفکران مذهبی" نوشته های مرحوم شریعتی است؟ مستدعی ا ست خاطر فدوی را روشن فرمایید.

پاسخ:

ایران از پگاه اشغال توسط تازیان تا پایان سده ی نهم قمری ،دارای استقلال، تمامیت ارضی و حکومت ملی مرکزی نبود. هرپاره ای در دست قوم و قبیله ای بود و در گذر سده ها دست به دست می شد. نود درصد توده های ایرانی سنی بودند و ازآنجا که تسنن ذاتا دارای ماهیت، خاصیت و هویت پان عربیستی است، هماره و در هرحال به عربیت و حکومت های عربی تعلق خاطرداشته و دارد . از این رو تازیان امیدواربودند که سرانجام ایران، مانند مصر و... ازبیخ و بن عرب شود، زبان فارسی و فرهنگ ملی ایران از میان برود و همه چیز به کام تازیان گردد . در پایانه ی سده ی نهم قمری این آرزوی شوم داشت برآورده می شد)ن.ک :همین وبلاگ : مقاله ی تشیع پاسدار هویت ملی **(در چنین هنگامه ای بود که نهضت صفویه پدیدار شد و آرزوی تازیان را برباد داد و برای نخستین بار پس از ساسانیان ، وحدت ملی ، تمامیت ارضی و حکومت مرکزی به ایران عرضه شد و شاهان باکفایتی چون شاه اسماعیل اول و شاه عباس بزرگ ، عظمت باستانی ایران را پس از نهصد سال به آن برگرداندند . تازیان کینه ای سخت سیاه به دل گرفتند و کوشیدند تا آرزوی برباد رفته را برآورده سازند . ازاین رو گرازهای وحشی افغان را از بند رهاکردند و به جان ایران انداختند و از دیگر سو فتنه سیاه وهابیت را ساز کردند تا با پشتوانه های آیینی ایران بستیزند که این ستیز هنوز ادامه دارد و فاجعه می آفریند . در این میان روشنفکران مذهبی چپ زده ی تازی گرای ما در دهه های ۲۰تا۵۰ خورشیدی با طرح بدعتی ناروا و نسنجیده و ناصواب به حال منافع ومصالح ملی ایران ، به صفویه تاختند و سخنانی گفتند که امروز دستاویز دشمنان دیرین ایران شده است.**

راز بقـــــای ایــــــــران در گذرتاریخ!

پرسش:

قربان شما گردم ! یعنی حضرت عالی می فرمایید :«رعایا را باید خر نگه داشت ! » قربان شما گردم مفهوم و محتوای مجموعه مطالب شما در این وبلاگ همین است ! حضرت عالی به«نخبگان و اشرافیت فطری و فکری» باور دارید و راز بقای ایران را در طول تاریخ ، همت و تدابیر فرهنگی سیاسی نخبگان ایرانی می دانید! شما یک شعوبی شیعی شده اید ! یعنی از روشنفکری و انترناسیونالیستی و اسلامیستی و علویستی و دیگر توابع آن خسته و رسته و از گذشته و نوشته ها تان سخت پشیمان و نالان و توبه کنان فریاد می زنید که : نه اسلام عربی و علوی ، بلکه اسلام ایرانی !! جل الخالق !! یکصد هشتاد درجه چرخش !! و می کوشید تا حقایق تاریخی را که خودتان در کتاب های تان)مجموعه ایران ها (برای نخستین بار افشا کرده اید اینک کتمان کنید و می فرمایید :" انچه را که در دوره روشنفکری نوشته ام به صلاح ایران و مصالح ملی ایران نمی دانم " !! شما مدافع سرسخت صفویه شده اید !! در حالی که تا دیروز با" تشیع صفوی و اسلام ایرانی" در نبرد بودید!!

پاسخ:

آری ! درست می فرمایید ! من به "اسلام ایرانی" باور دارم و آن را ضامن بقا و تمامیت ارضی ایران می دانم ! من به نخبگان گرانمایه و اشرافیت فطری و فکری باور دارم و معتقدم که در طول تاریخ ،این نخبگان گرانمایه بوده اند که ایران را از «توفان حوادث» رهانده اند نه رعایای بی سر وپا و توده های فرومایه که همواره سیاهی لشکر تازی وترک وتاتار و... بوده اند . من وحدت ملی ، تمامیت ارضی و احیای فرهنگ ملی ایران را مرهون نهضت صفویه می دانم . اگر صفویه نبود ایران نبود . من اینک از این که شبکه های ماهواره ای پان عربیستی در حمله به ایران و صفویه از نوشته های «روشنفکران جاهل مذهبی چون شریعتی» بهره می گیرند ، سخت متاسفم!

ویرانگران فرهنگ ملی ایران!

پرسش:

گفته اید : «هرگونه بازی روشنفکرانه با این میراث گرانقدر و... خیانت به ایران و فرهنگ ملی ایران است»بنا بر این ، کار و آثار افرادی چون « فتحعلی آخوند زاده« ،»حکیمی قمی «در کتاب» اسرار هزار ساله »،«سید برقعی ، شریعت سنگلجی ، احمد کسروی ، علی دشتی ، علی شریعتی و بسیاری دیگر چگونه است که در این یکصد ساله اخیر آگاهانه و ناآگاهانه با بازی روشنفکرانه در تخریب آیین و دنیوی کردن دین و بی پشتوانه کردن توده ها سخت کوشیدند و پیامد های شومی داشتند که هنوز آثار این ویرانگری ادامه دارد و از میراث شوم همین ویرانگران است که حرامیان برون مرز تغذیه می شوند و در بوق های شیطانی می دمند و توده های بینوا و ازرده را مسموم می سازند و از میان این نسل انبوه بی هویت سی ساله، ماهی می گیرند. بدیهی است که آلودن آیین به قدرت و سیاست ، در این ویرانگری نقش اول را دارد . آیا می شود نقش هریک از این ویرانگران را به اجمال بیان کنید ؟

پاسخ:

اینان که برشمرده و ردیف کرده ای هرکدام معرکه پرداز موضوع و مطلبی هستند : اولی فرد عامی فرومایه ای بود که سر در آخور بلشویک ها داشت و شیفته و شیدای نیهلیسم به قدرت رسیده ی روس بود . مردکی یاوه گو که دچار عقده ی »حقارت قومی «بود و از نژاد و زبان اش رنج می کشید و برای اثبات خویش به تخریب یک میراث گرانقدر و ریشه دار پرداخت .اما کَی شود از پوزِ سگ دریا نجس!

دومی نیز پیامد آگاهی کاذبی بود که ریشه در دریافت های لیبرالیستی سوسیالیستی دهه های ۲۰و۳۰ داشت و با تاثیر از ماتریالیسم تاریخی به نقد فرهنگ ملی ایران پرداخته بود و ره به جایی نبرد . عِرضِ خود برد و زحمتِ ما داشت!

سومی و چهارمی فریب خوردگان فریبکاری بودند که با الهام از آموزه های وهابیت و اخوان المسلمین مصر ، به تخریب فرهنگ ملی ایران روی آورده بودند، که سرانجام : سیه روی شد هرکه در او غش بود!

پنجمی فردی بود چون اولی که او نیز دچار عقده ی» حقارت قومی و نژادی و زبانی «بود و از درد بی درمان بی هویتی رنج می برد . او به دلیل داشتن مایه ای بس اندک ، دچار»تورم حماقت «شد تا آنجا که ترکید و خود و نژاد و تبارش را به نجاست کشید . او پای از گلیم اش برون نهاد و یاوه های بسیار گفت و کوشید تا آنها را مستند نشان دهد تا چلاق چپ چشمی چون او در شهر کوران ، بینا جلوه کند و کرد و کوری عصا کش کوران گردید!

ششمی دزدی بود که با چراغ آمده بود و گزیده می ربود !شرح حال او نشان از روان پریشی او دارد . عقده های دیرینه در نهاد او عصیان کرد و تبر به دست اش داد تا ریشه های فرهنگ ملی را بزند و پوچستانی از بی هویتی بسازد و به توفان الحاد کمک رساند!

هفتمی از قماش آن شش تای پیشین نبود . در»آگاهی کاذب «سرآمد بود .او مصداق بارز قربانی آگاهی کاذب بود که فضای اندیشه ی دهه های ۲۰ تا ۵۰ خورشیدی را پوشانده بود. فزون بر چپ زدگی دچار تازی زدگی نیز شده بود! بلای چپ زدگی که پیامد منطقی اش بیگانگی مطلق با فرهنگ ملی ایران بود و نتیجه نهایی اش آنارشیسم و شورشگری ! و پیدایش تاریکی از پی تاریکی!

شعـــــــوبیــه ؛

پرسش:

در یکی از سامانه های فرقه گرایان مرتد ملی وابسته به حزب بعث منحل صدام تکریتی در مورد شعوبیه و داستان شهربانو از کتاب شما به نام» : شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران)«چاپ ۱۳۷۲خورشیدی (آمده است:

"المؤرخ الإيراني محمودرضا افتخارزاده يرى ان هذا الاختلاف في الروايات عمل متعمد من قبل الشعوبية وهويدل على مهارة الكتّاب الشعوبيين وتخصصهم في صنع الروايات فهم أرادوا بهذا الاختلاف ان يؤكدوا الأسطورة لا نفيها . كما أنهم أرادوا من خلال خلق التناقض بين هذه الأسانيد والمتون والتلاعب بالزمان والمكان إعطاء صفة التواتر لهذه الأسطورة وإبعاد فكرة المؤامرة عن مخيلة الناس حتى يتحقق لهم الهدف السياسي منها . المصدر) :الشعوبية نهضه المقاومة الوطنية في ايران".(

می خواستم نظر شمارا در این باره بدانم که ایا در این کتاب هم تجدید نظر کرده اید و نظر نهایی شما چیست ؟

پاسخ:

سوگمندانه نویسنده ی آن نوشتار، بخشی از کتاب مراربوده و به تازی گردانده است .. مباحثی که در آن کتاب آمده است صرفا یک پژوهش تاریخی است که در دوره ی روشنفکری و تازی زدگی من تحقیق و تالیف شده است .من پس از آگاهی به هویت ملی و فرهنگ و تاریخ ایران در یافتم که آنچه ضامن بقای ایران ، وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است ، همان است که نیاکان هوشمند و دانشمند ما صلاح دیده و همت کرده اند . از این رو هرگونه بازی روشنفکرانه با این میراث گرانقدر و سرشار از خاطره قومی و ملی ، خیانت به ایران و فرهنگ ملی ایران است . ن.ک : همین وبگاه مقاله : تشیع پاسدار هویت ملی.

پرسش:

از این شهامت شادمانم .چنین دریافتم که شما در یک چرخش یکصد و هشتاد درجه ای با گذشته ی فکری تان خداحافظی کرده اید و به نقد و نفی آن پرداخته اید و بر هویت ملی در قالب اسلام ایرانی سخت تاکید دارید .آیا درست دریافته ام ؟

پاسخ:

کاملا ! من و ما اشتباه کردیم که پشتوانه های آیینی اسطوره ای هویت ملی و خاطره قومی را از عرش معنوی به فرش دنیوی آوردیم و با قالب های تنگ و تاریک علم و عقل و تاریخ ، تحقیق و تحلیل کردیم که فرجامی جز ویرانی و تباهی دنیوی و اخروی نداشت.

تاریـــــــخ و تحریـــف!

پاسخ به یاوه های پورپیرار!

پرسش:

بسیار مناسب و به موقع است که از شما درباره آقای ناصر پور پیرار بپرسم .آیا آثارجنجالی و دیدگاه های تاریخی شگفت ایشان را می دانید که به یقین می دانید . ایشان دیدگاه ویژه ای در باره تازیان دارند و اصولا تاریخ ایران باستان را دروغ محض و ساخته و پرداخته ی یهود می دانند . ایشان می کوشند تا دست و دامن تازیان را از کشتار ملل مغلوب پاک کنند. می خواستم نظر شما را بدانم.

پاسخ:

در باره ی فرد یادشده سخن های بسیار گفته شده و می شود . روزگارما در این سه دهه شاهد شگفتی های بسیاری بوده و فرد یاد شده نیز یکی ازهمین *شگفت* هاست ! تا آنجا که به کردار تازیان مربوط است تاکنون هیچ پژوهنده ای تازی نتوانسته داستان اشغال و کشتار را تکذیب یا تضعیف یا تحریف کند . تنها اختلاف در ارقام است . برخی پژوهندگان تازی کوشیده اند ارقام را اندکی کاهش دهند اما هرگز در اندیشه ی تحریف یاتکذیب نبوده اند. البته گویا فرد یاد شده این گستاخی یا شهامت را به پان عربیست های معاصر داده تا انکار کنند.برخی رسانه ها و نشریه های *پان عربیستی* از فرد یاد شده تجلیل کرده اند و برخی نوشته های اورابه تازی گردانده اند . در باب *تاریخ ایران باستان* به اجمال بگویم : حقایقی را که فرد یاد شده انکار کرده درست مانند *انکار بلندی قله دماوند* است ! بنا براین ارزش نقد و نظر ندارد . موجی است کوتاه و زود گذر که محو خواهد شد و حتی میلیمتری از تاریخ اندیشه را هم اشغال نخواهد کرد!

ارزیـــــابی کتـــــاب

دوقـــــــرن ســـــکـــــوت!

پرسش:

کتاب دو قرن سکوت را تا چه حد بر مبنای واقعیت میدانید ایا به واقع چنین بوده است ؟وضع رعایای ایرانی در ایران ساسانی چگونه بوده است ؟ دامنه گستردگی علوم مختلف در این دوره تا به چه حد بوده است ؟ ایا رعایا هم میتوانستند سواد داشته باشند ؟ دانشمندان ایرانی در این زمان وجود داشته اند که نامشان مانده باشد ؟

پاسخ:

کتاب یاد شده کتابی تحقیقی است . خواننده ی مسلمان وقتی با این کتاب دچار مشکل می شود که یورش تازیان به ایرانرا حضور اسلام تلقی کند . در چنین صورتی دچار انفعال و جبهه گیری می شود . روشنفکرهای مذهبی در گذشته و حال ، در برخورد با این کتاب ، چنین وضعی داشته و دارند. آن کتاب گزارشی از چگونگی یورش تازیان به ایران و شیوه کشور گشایی آنان است.

در روزگار چهارصد و بیست ساله ساسانی ، توده ها دریک نظام طبقاتی هوشمند می زیستند . نظامی که ریشه در ژرفای تاریخ آریایی داشت و برآمده ازسرشت و آیین آریایی بود . در این نظام ، جایگاه هر طبقه ای معلوم و معین بود و کسی پای از گلیم خویش بیرون نمی گذاشت . هر فردی پای بند سرنوشت و تقدیری بود که اهورامزدا برایش مقدر فرموده بود . از این رو برزیگر هماره برزیگر بود و آهنگر هماره آهنگر و... یعنی جایگاه و پایگاه طبقاتی پدر به پسر می رسید و در نسل او ادامه می یافت . سواد و دانش نیز طبقاتی بود . برزیگر زاده باید آداب و اصول برزیگری می آموخت زیرا اورا با خواندن ونوشتن کاری نبود و اصولا چنین آرزو و خواسته ای نداشت و هرگز حسرت آن راهم در دل نداشت . او باید برزیگری را خوب می آموخت زیرا اهورا مزدا برزیگران نکوکار را ستوده بود . دوام ملک و بقای دولت آریایی هم در همین بود زیرا بنا به فرموده ی متین موبد اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان ، گستاخی رعیت و بهم ریختگی طبقات برابر است با تباهی ایران ! چراکه : وای به حال ملتی که فرومایه ای از پایین تنه ی اجتماع ، به قدرت دست یابد ! یعنی فرومایگان جای گرانمایگان را بگیرند و قدرت در دست نااهل بیفتد .فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در نظام طبقاتی نبود، درسخت گیری ها و فشارهای توان فرسای مذهبی بود . آری ! دانشمندانی بس گرانمایه و شریف بوده اند که نام شان جاودانه است: بزرگمهر حکیم و برزویه پزشک دو نمونه ی سرآمد و زبان زد آن روزگارند!

علت غایی سقوط ساسانیان!

پرسش:

۱-گفته اید :"نظام طبقاتی علت فروپاشی دولت ساسانی نبود" لطفا بیشتر توضیح دهید. ۲-گفته اید :" نظام طبقاتی آریایی برآمده از سرشت و آیین آریایی بود " لطفا به این موضوع مهم که برای نخستین بار دارم از شما می شنوم ! توضیح لازم بدهید.

پاسخ:

۱ -درسلسله عللی که موجب سقوط ساسانیان شد ، نفس نظام طبقاتی *علت غایی* نبود . یعنی *نظام طبقاتی* به خودی خود ، علت فروپاشی نبود . سخت سری ،خشک مغزی و سخت گیری های توان فرسای آیینی موجب خستگی،فرسودگی و دل مردگی توده ها شده بود و سرانجام علت غایی فروپاشی گردید . دولت ساسانی *نظامی* سراسر آیینی بود و شاهان آن همه" موبدشاه" بودند و همه امور بر پایه ی آیین اداره می شد .

در حکمت آریایی ، جایگاه وپایگاه *فرد* را *تقدیر* رقم می زند . از این رو نظام طبقاتی زاده ی تقدیر است . بنا براین اعتراضی به مشیت و تقدیر نمی تواند وجود داشته باشد .آنچه این تقدیر را برآشفت فشاری بود که موبدان بر توده ها وارد می ساختند!

فرهنگ نام گذاری در ایران باستان!

پرسش:

با سلام . بنده محمدعلی موحد اصلِ تهرانی هستم که متاسفانه در شناسنامه «طهرانی»نوشته اند .خواستم بدانم«فرهنگ نام گذاری» در ایران باستان چگونه و بر چه اساس و معیاری بوده است ؟ آیا مانند امروز ذوقی و سلیقه ای بوده که مثلا در همین تهران خودمون می بینیم اماکن کسب و کار را نام می گذارند : پنچرگیری علامه حلی؟ یا: مبلمان ابوذر یا :«آپاراتی ....» و نامهایی از این دست که بسیار است .ویا اسامی معصومین و امامان را بر هر کوی و برزن نهادن آیا کار درستی است ؟ آیا در ایران باستان هم این آشفتگی و بد سلیقگی وجود داشته و نام ایزدان و فرشتگان و مقدسان را بر کوی و برزن می گذاشتند؟ آیا در پای تخت های هخامنشی، سلوکی ، اشکانی و ساسانی ، خیابانهایی به نام شاهنشاهان و بزرگان بوده است ؟

پاسخ:

این آشفتگی و بد ذوقی و بد سلیقگی از یک سوبرخاسته از نادانی و بی فرهنگی نام گذاران و از دیگر سو برآمده از دوستی گزافانه و ابراز ارادت کورانه است !«نام گذاری»خود یک« فرهنگ» است و فرایندی فرهنگی می باشد . در روزگار باستان ، نام گذاری ریشه در فرهنگ آریایی داشت و اصولا نماد فرهنگی بود . نام ها جایگاه ویژه خویش را داشتند و اصول ادبی :« اسم» و «مسمی»و«وجه تسمیه» کاملا رعایت می شد . نام گذاری سلسله مراتبی داشت و پایگاه طبقاتی و جایگاه اجتماعی فرد تعیین کننده بود . اوستا ی موجود سند و شاهد خوبی است بر این واقعیت که چگونه نام ها حساب شده و بسیار دقیق گذاشته می شده است . نام عناصر مقدس آیینی هرگز بر کوی و برزن نهاده نمی شد . زیرا نام امشاسپندان ، ایزدان ، فرشتگان و مقدسان و مقدسات آیینی بسیار گرامی و محترم بود و رعایت حرمت شان بر همه واجب بود.تا آنجا که اسناد مکتوب موجود نشان می دهند نام شاهان و بزرگان آریایی بر کوی و برزن نهاده نمی شده است. حتی نام گرامی و مقدس ایزدان بر اماکن مقدس مذهبی گذاشته نمی شده است . آنچه مایه شگفتی و بالیدن است این است که در فرهنگ آریایی وجه تسمیه اساس نام گذاری بود. سرشت نیک و گرانمایگی اهورایی ، نام نیک می طلبید و سرشت اهریمنی ، نامی مناسب خویش می گرفت !مثلا قاتل حضرت زرتشت که فردی از قبیله ی آریایی تور بوده ، برات روکرش= Barat Ravekaresh نام داشت . تاکید می کنم که اصولا پیش و پس از نهضت حضرت زرتشت نام هر فرد از هر طبقه و هر جایگاه ، معرف همان طبقه و جایگاه و پیشه ی فرد بود .این واقعیت را «اوستا» به روشنی نشان می دهد!

ایـــــــــــران ؛ آییـــــــــن و فرهنـــــــــــگ!

پرسش:

درود بر استاد گرامی و سپاس از مهرورزیتان که من شایسته اش نیستم. در اینترنت نام شما را برای یافتن نوشتارهایی از شما جستجو می کردم به یکی از وبلاگهای پان ترکیستی راه یافتم که از نوشتارهای شما درباره جایگاه زن در ایران باستان و دین های باستانی ایران بد بهره برده و به سود خواستهای شوم خویش بهره برداری کرده (بخشی از همان نوشتارها را در وبلاگتان در پاسخ به پرسشی درباره زن در ایران باستان خوانده بودم.) درخواست دارم روشنتر در این باره سخن بگویید و این که زن در همه ی جامعه های باستانی دوران پدرسالاری جایگاهی همسان داشته و جنس دوم درشمار بوده است ولی ترکها که چنین به فرهنگ آریایی می تازند خود چه دارند از فرهنگ و شهرآیینی و دین؟ آیا ترکها تا پیش از پذیرش اسلام بیشترشان مردمانی بیانگرد و به دور از شهریگری نبودند و آیا جایگاه زن د نزد ترکان کهن بهتر از ایرانیان بود ؟ آیا جایگاه زن در اسلام و عرب بهتر از جایگاه زن ایرانی باستان بود؟ تا آنجا که من میدانم و از اوستای کهن دریافتم زنان جایگاهی بهتر از اسلام داشتند البته در دوره موبدشاهی ساسانی و اسطوره های دینی همیشه زن را به سبب برخی ویژگیهای زنانه اش نکوهیده اند و این ویژگانه ی ایران باستان نیست. نشانی این وبلاگ با نام " ......" را برایتان می نویسم که خود آن را ببینید:پیوند مستقیم به آن نوشته......:در پایان پرسشی دیگر هم درین زمینه و هم درباره شاهنامه :نگر شما درباره ي ريشه ي نژادي توراني ها در شاهنامه چیست. ؟ پان ترکها برآنند که توراني ها ترک بوده و تورج=تورگ=تورک=ترک. بي آنکه پاسخ دهند که چرا حتا یک نام از توران ریشه ترکي ندارد و همه از دید زبانشناسي تاريخي و ريشه شناسي نشانگر آريايي بودن و همتيار بودن آنان با ايراني ها است و نيز ميدانيد که نامگذاري ها_بويژه درباستان_ريشه در باورهاي بومي و ديني و آييني و به فرهنگ هر گروه از مردمان داشته است براي نمونه به سبب ارزش "اسب" پسوند بسياري از نامهاي ايراني کهن نام اين جانور ارزشمند بوده و نيز "گاو" که خود بهتر ميدانيد که درباره تبار فريدون در نوشته هاي گوناگون کهن به دنبال نام نياکانش واژه گاو افزوده شده(در بندهشن و نيز در کتابهای تاریخی پس از اسلام چنین نوشته شده است) و این که فریدون را _ برپایه گزارش شاهنامه، گاو پرمایه/برمایه/برمایون شیر داد و پرورانید و در اسطوره-افسانه کورش بزرگ مي بينيم که سگی در کودکي اورا پرورش داده. و نام زرتشت نيز گويا در پيوند با شتر است.خواهشمندم درباره اين نامگذاري ها و سبب آن هم توضيحي دهيد.(زيرا همين نکته هم باعث توهين پانعربيستها و پانترکيستها شده و کورش بزرگ را به سبب همين افسانه_که به گمانم نخستين بار از"کورشنامه ي گزنفون" ريشه گرفته_ به باد فسوس و ناسزا ميگيرند.

پاسخ:

فرزند فرزانه ی ایران و دانشور عزیز خوزستان ! شگفتا که من هفته ای پیش به یکی از همین وبلاگ ها که از کتاب من و مقاله ی یاد شده سوء استفاده راکرده بود (و پیداست که ازیکدیگر کپی برداری می کنند!) رسما نامه ای نوشتم و توضیح دادم که: دارید از این موضوع و مقاله ، سوءاستفاده می کنید و تاکید کردم که: خیال نکنید سرنوشت زن در تمدن های معاصر باستان بهتر بوده بلکه به مراتب بدتر بوده است . در اینجا سزد که بگویم سوگنمدانه از این کتاب بهره برداری های بسیار نادرست شده است و هرکسی بر پایه ی باورهای خویش بخشی از آن کتاب را نقل کرده است ! به برخی از بهره وران اعتراض کردم و به برخی که پروانه ی نقل خواسته اند نوشته ام که: پروانه نمی دهم چراکه آن کتاب بسیار پژوهشانه و بی طرفانه نوشته شده است و نباید دستخوش دیدگاه ها و باورهای سیاسی قرارگیرد!ولی نقل کرده اند !! و باز سوگمندانه نه تنها از آن کتاب ، بلکه از دیگر آثارم نیز چنین سوء استفاده هایی شده و می شود.

در مورد رگ و ریشه و تخمه و تبار اقوام ایرانی ، سزد که ازاین موضوعات و مسایل بپرهیزیم چراکه در شرایط کنونی ، دشمنان ایران چشم براه جنگ زبانی و نژادی و قومی اند تا به آرزوی دیرینه شان که تجزیه ایران است برسند . سوگمندانه می بینید که دشمن چقدر هم توفیق یافته و در میان اقوام ایرانی به ویژه آذری نفوذ کرده است ! من در همان نامه اعتراضی به آن وبلاگ یادشده ، که دیدم به فردوسی و شاهنامه اهانت شده ، نوشتم:فردوسی در شاهنامه به نژاد و تخمه و تباراتراک واعراب کاری نداشته بلکه تنها به تازیان اشغالگر و غزنویان یغماگر تاخته است.

در مورد نام های آریایی ، بی گمان آریاییان نخستین قومی در تاریخ هستند که فرهنگ و تمدن را به بشریت تقدیم داشتند . نهضت زرتشت پیش از آن که رستاخیزی آیینی اخلاقی و یکتاپرستانه باشد نهضت کشاورزی و دامپروری بود و در حمایت از زمین و گیاه و چارپا یا حیوانات سودمند ، حرف اول و آخر را زده است و آنچه امروزغربیان به نام نهضت دفاع از طبیعت ، محیط زیست و حیوانات راه انداخته اند ، ایرانیان چند هزاره پیش از این راه انداخته بودند و بر پایه آن نهضت ، آبادانی و خرمی به جهان ارزانی داشتند . بدیهی است که گاو و اسپ و قوچ و میش ، برجسته ترین چارپایانی بودند که مورد توجه آریاییان به ویژه حضرت زرتشت (که بر او درود باد)قرار داشت و در اوستا نام این چارپایان بیش از دیگر چارپایان آمده است . از این رو آریاییان با افتخارو بالندگی گاه نام یا پسوند این گرامی چارپایان را بر خویش می نهادند . آری آنگونه که فرموده اید یکی از معانی یا وجه تسمیه "زرتشت " دارنده شتران زرد است و این مایه افتخار و سربلندی ما ست که نخستین پیام آور تاریخ آریایی ، نوازنده وپرورنده ی انسان و گیاه و چارپا بوده است!

شاهنامه و ترکان غزنوی!

پرسش:

شما گفتی کی منظور فردوسی فقط عربهایی بوده که ایران راگرفتند و منظور نظر فردوسی از ترکها گزنویان بوده . چرا معلوم نکرده که منظورش اینا بوده است ؟ شما باید به من جواب بدی ! بعدهم به این فارسا بگو اینگدر ترکهارا مسخره نکنند ها ! معلومه شما آدم خوبی هستی اگه فارسا مثل شما بودند خوب بود.

پاسخ:

هم میهن گرامی ! چنان است که گفته ام . اگر شاهنامه را با دقت بخوانی و تحت تاثیر عوامل بیگانه قرار نگیری خواهی دید که همان است که گفته ام . یعنی به این واقعیت تصریح شده است . از دیگر طرف در ادبیات جهان عموما ودر ادبیات فارسی خصوصا قاعده ای است ادبی به نام " مجاز مرسل " که گاه "کل " را می گویی و " جزء " را اراده می کنی .فردوسی که فردی ادیب نیز بوده از این قاعده بهره برده است. اقوام محترم ایرانی مانند حلقه های زنجیر به یکدیگر پیوسته اند و در شادی و اندوه با یکدیگر هم داستانند . اگر گاه با یکدیگر شوخی می کنند جای کدورت نیست.

شـــاهنـــامـــه؛شنـــــاســـه ی میـــهنی ایـــرانی!

پرسش:

درود بر شما استاد گرانمایه و سپاس از پاسختان. درباره آقاي پورپیرار بسیار گفته اند و نوشته اند ، چه در ستایش و پذیرش انگاره هاي ایشان چه در رد و نقد آن. شما هم سخناني دراینباره گفته اید و من هم خوانده ام شان. پرسش من) ازآنجا که رشته ي ام ادب پارسي و تازه دانش آموخته ی کارشناسی ارشد این رشته هستم (و دوستار شاهنامه و فردوسي،این است که به گفته ي ایشان «شاهنامه جعل شعوبیه!! و نگاشته شده در دوران "صفویه" است!» . دلیل این سخن ایشان را هم خودتان مي توانید گمان ببرید) مانند این که خواستند فردوسي را شیعه و دشمن عرب بدانند (ولي آیا صفویان ترکنژاد نبودند و در شاهنامه هزاران بار بیش از تازیان ، ترکان را دشمن ایران نداسته و نکوبیده است) البته خود بهتر از من میدانید که توراني ها ترکِ ناب نبوده اند و از تبار «آریاییهاي هنوز بیابانگرد مانده» بودند که شاید در زمانهای سپسین با ترکها یا زردپوستان آنسوي مرزهاي

خاوري ايران و تركستان چين درآميختند .(اما آيا چگونه مي توان دربسياري از كتابهاي ديگر كه از شاهنامه و فردوسی سخن گفته اند دست برد و يا سراسر آن كتابها را جعل كرد) حتمن هم از نگر آقای پورپيرار،شعوبيانِ شيعی شده جعل كردندشان(تا ديگران بپندارند كه شاهنامه را فردوسی مامی از تابران يا باژِ توس در سده ي ۴ تا آغازينه ي سده ي پنجم نگاشته ؟؟؟ نه در زمانه صفويان(!!!!!گرچه در نسخه هايي از شاهنامه بيتهايي هست كه بيشتر شاهنامه شناسان آنان برافزوده ي ديگران و الحاقيِ سده هاي سپسين مي دانند و برخي بيتها چنان است كه من با اين دانش اندكم به آساني مي توانم دريابم كه از ديدگاه سبكشناسي و شناخت سبک دوره اي وي ازآن فردوسي نيست و همچنين با شيوه ي سخنسرايي فردوسي و انديشه ي وي ناساز است ۵ گرچه برخي از اين بيتها در شاهنامه نامور به چاپ مسكو آمده ولي _ نمونه را _ دكتر كزازي در" نامه ي باستان" بسياري از اين بيتها را در بخش برافزوده ها يا الحاقيها آورده اند يا استاد فريدون جنيدی بسياری از بيتهايی را كه حتا استاد كزّازی هم در شاهنامه ی ويراسته ی و گزارده ی خود آورده، برافزوده ميداند و نه از آنان فردوسی) مانند ستايشسروده های سلطان محمود غزنوی را .(تا آنجا كه من ميدانم نامور ترين كتابي كه از فردوسي سخن گفته و شاهنامه را بسيار ستوده؛ «چهار مقاله» نظامي عروضي است كه البته از ديدگاه سبكشناسي شايان نگرش است چون وي نميخواسته تاريخ ادبيات يا تذكره نامه بنويسد كه بر آن بوده تا دربار چهار فن) كه يكي شان شاعري بوده(سخن بگويد و نيز ترجمه ي "البنداري اصفهاني" از شاهنامه به عربي كه به گمانم از همه نسخه هاي به دست آمده ي پارسي شاهنامه كهنتر و نزديكتر به زمانه ي فردوسي باشد... چگونه ميتوان همه ي اين كتابها را جعل كرد براي اثبات كهن بودن يک كتاب؟خواهشمندم نگر خود را در اين باره بگوييد و باتوجه به اينكه پيداست شما در زمينه آثار نوشتاري پارسي و عربي كهن بسيار ژرفروي داريد بسيار پژوهيده ايد، فهرستي از آثاري كه پس از فردوسي و در سده هاي پيش از صفويان از شاهنامه و فردوسي سخن گفته اند به دست دهيد تا پاسخي باشد براي اين دشمنان ميهن) كه يا نژادپرست و قوم گرا هستند يا انديشه هاي جهان ميهني و بي ميهني)انترناسيوليسم (دارند.

پاسخ:

فرزند گرانمايه ودانشورجوان ايران ! شماخودبه ياوه های فرد يادشده پاسخ داده ايد و ياوه های پوشالی و جاهلانه اورا آشكار ساخته ايد . شما خود به آنچه من می خواستم اشاره كنم پرداخته ايد و گستره پژوهش و دانش خويش را نشان داده ايد و حق مطلب و موضوع را ادا فرموده ايد . فرد ياد شده به انكار حقايقی پرداخته تا ركورد منكران حقايق تاريخی راشكسته باشد و براستی كه ركورد شكن است و در نوآوری انكار حقايق بی مانند و بی رقيب است . آن گونه كه در همين دفتر گفته ام ياوه های فرد ياد شده ارزش نقد و نظر ندارد و پرداختن به ياوه های او، برايش كسب اعتبار می كند و از آنجا كه فرد ياد شده آموزش ديده حزب توده و برامده از آموزه های چپ روسی است كاملا می داند چه كند تا مطرح باشد . بنا بر اين ما نبايد به ساز او برقصيم و اورا همواره مطرح سازيم و صفحه ها در نقد و نفی ياوه های او بنويسيم . به ترفند های تبليغاتی او خوب توجه كنيد ! دارد بديهيات را انكار می كند ! چرا ؟ برای جلب توجه اذهان ! برای مطرح بودن و عقده گشايی ! پيشينه او وی را دچار سرخوردگی بسيار كرده و در او احساس حقارت ايجاد نموده است ! او تحقير شده فلسفه ای پوشالی و حزبی شيطانی است كه اينک دارد كورانه انتقام می گيرد ! اصراری ندارم بگويم آلت دست يا دست آموز پان تركيسم و پان عربيسم است ! اما از هرسو به او توجه شود زخم های مزمن اورا اندكی رامش می بخشد . و او چون فاقد هويت و بی پشتوانه است به ناموس فروشی ملی روی آورده و ابايی ندارد تا اسناد هويت ملی ايران را انكاركند.

کـورش وتــاریــخ!

پرسش:

درود بر شما استاد ارجمند و سپاس ازبرای پاسخ گسترده ای که به پرسش پیشینم) در وبلاگ ایرانشناسی دیگرتان (دادید.چند پرسش دارم که یکان یکان با شما درمیان می نهم .۱- چرا در نوشته های باستانی ایران) نوشتارهای پارسیک و پهلویک (از کورش هخامنشی نامی نیست؟ و نیز در نوشتارهای ایرانی پس از اسلام(تاریخنامه ها و دیگر نوشتارهای پارسی و عربی در باره ایران کهن (جز در چند نوشتار و آن هم اندک و ناچیز و مبهم همچنین است) دست کم منِ اندک مایه ندیده ام اگر هست پهرستی به دست دهید از آن کتابها و یا اگر از کورش با نامی دیگر ؟! سخن رفته بر من روشن کنید (.دیگر اینکه در شاهنامه هم من چیزی ندیدم ولی استاد گرانمایه دکتر رضا مرادی غیاث آبادی، بر آنند که " داراب در شاهنامه همان کورش است) در وبگاه "پژوهشهای ایرانی " ایشان هم نوشته شده .(نگر شما در این باره چیست؟ و درشاهنامه از هخامنشیان چگونه یاد کرده شده است) گرچه چیزهایی می دانم اما در پیشگاه شما گستاخی روا نیست. می خواهم نگر دانشورانه ی شما را بدانم به فراخی. پرسش دیگرم در پیام سپسین بازهم در باره شاهنامه . پیشاپیش سپاس می گزارم تان.

پاسخ:

نخست باید این واقعیت ناخوشایند را بدانیم که خوی سیاست در این مرز و بوم از آغاز بر کین ورزی استوار بوده و هست . چراکه در پی افول هرسلسله ای و ظهور دیگرسلسله ای ، میراث مکتوب سلسله ی مغلوب دستخوش خشم و کین سلسله غالب می شده و یک سر از میان می رفته است .درپی غلبه پارس ها بر ماد ها این سند سوزی روی داد تا آنجا که ما امروز از مادها جز چند پاره سفال زیرخاکی و یک بنچاق که دراین سده در اورامانات پیدا شده چیزی در دست نداریم . درمورد هخامنشیان علاوه براین سنت سیاست ایرانی، الکساندر و دار و دسته همراه و سوگمندانه همدستان ایرانی اش به سند سوزی گسترده ای روی آوردند و گویا همه ی میراث مکتوب را از میان بردند .بدیهی است که از جانشینان الکساندر به ویژه اشکان ها که اصولا یونانی مآب و رومی گرا بودند انتظاری نبود که اگر چیزی به یادگار مانده نگهدارند . چراکه در فترت ۵۵۰ ساله ای که پدیدارشد تلاش بر این بود تا دگردیسی فرهنگی انسانی آریایی روی دهد و توده ها با گذشته ی تاریخ و فرهنگ آریایی بیگانه باشند .بنا براین پس از آتش سند سوز خشم ، این سیاست دراز مدت ، در محو اسناد مربوط به هخامنشی عموما و اسناد مربوط به شخص کورش بنیانگذار سلسله ی هخامنشی به شدت اعمال می شده است . با ظهور موبد اردشیر پاپکان بنیانگذار سلسله ی ساسانی ، آتش خشم و کین آنچنان شعله ور و سرکش بود که براستی در تاریخ کم سابقه است ! ساسان ها در محو میراث اشکان ها افراط بسیار کردند هر چه را یافتند محو کردند . هرچند که ساسان ها خویش را در نژاد و تبار به هخامنش ها و پارس ها وصل کردند و مدعی بودند که نسب از پارس ها می برند اما بنا به عرف

سیاست و خلق و خوی ایرانی از خویش بهتر را نمی توانستند تحمل کنند و هرگونه یادی را از خاطره ها می زدودند . توجه داشته باشید که تاریخ ایران همواره شفاهی بوده و نقالان ، مورخان بوده اند .بنا براین اسناد تاریخی نیز شفاهی بوده یعنی اخبار و روایاتی که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل می شده است . در دوره ۴۲۰ ساله سا سانی ، که دوره ای سراسر آیینی بود ، موبدان دولتی یا روحانیت دولتی حکومتی نقش مهمی در بازسازی و دگرسازی اخبار و روایات شفاهی داشتند یعنی اساطیر ایرانی بازخوانی جدی شد و در نام ونقش قهرمانان تجدید نظر اساسی گردید. به جرئت می توان گفت توده های دوره ساسانی از گذشته تاریخی خویش بی خبر بودند و چیزی نمی دانستد .بدیهی است که این وضع تنها ویژه روزگار ساسانی نبود . ادوار پیش و پس نیز چنین بوده اند. در دوره پس از باستان ، این وضع ادامه داشت : نخست این که فاتحان هرچه را نمی فهمیدند یا به درد شان نمی خورد و یا با کتاب الله نمی خواند سوختند . این وضع حداقل دو قرن ادامه داشت . تا که دوره فلج اندیشه به تدریج پایان یافت و نهضت مقاومت ملی ایران) شعوبیه (دست بکار شد . در این رستاخیز ترجمه و تالیف ،آنچه پدید آمد میراث منسوب به دوره ساسانی بود زیرا ایرانی همه هویت خویش را در دوره ساسانی می دید و می دانست حتی نخبگان شعوبیه فراتر از دوره ساسانی نمی رفتند . تا که روزگار فردوسی رسید . اسناد فردوسی در سرایش شاهنامه همان روایات شفاهی ساخت دوره ساسانی بود که پس از باستان برخی مکتوب شده بود ونیز آنچه را که موبدان نسل به نسل از آن دوره در سینه داشتند .با این همه فردوسی ساختاری بسیار باشکوه از پیشینه تاریخی ایران ترسیم کرد که براستی غرورآفرین است . بنا براین اگر می بینیم در شاهنامه به ادوار تاریخی ماد ها ، هخامنش ها و اشکان ها آن سان که باید ، پرداخته نشده به دلیل نبودن اسناد و روایات بوده است. در منابع اسلامی اگر یادی و نامی از کورش شده باید مدیون شعوبیه بود . زیرا بیشتر مفسران قران و مورخان اسلامی ، ذوالقرنین را همان کورش هخامنشی می دانند . در نتیجه برای دریافت تاریخ هخامنشیان تنها باید به گزارش های یونانی پناه برد. اما در این که: داراب در شاهنامه همان کورش است ! موضوعی است اجتهادی و من به اجتهاد در تاریخ باور دارم و خود نیز اجتهاد می کنم .

کـــــــورش یا سیـــــروس؟

پرسش :

چرا غربیان به« کورش» ،« سای رس» یا« سیروس» می گویند ؟ آیا تغریب «کورش» سای رس است ؟

پاسخ:

این نام در ادبیات ایلامی «ku-rash »و در ادبیات بابلی « kura-ash» و در ادبیات یونانی «kuros»آمده است . در ادبیات تاریخی غرب ، این نام را «Cyrus»نوشته اند به ویژه در ترجمه ی میراث یونانی از جمله آثار هرودت ، سیروس Cyrus=آمده است . شاید بتوان گفت این واژه تغریب یا غربی شده ی« کورش» است!

منشـــورکـــورش پارســـی

پرسش:

با دیدگاه شما درباره ی افراد یادشده موافقم . اما می خواهم بدانم واقعیت منشور کورش چه بوده است و این همه هیاهو و سر و صدا از برای چیست ؟

پاسخ:

در روزگاری که تقریبا همه ی آسیا ، سرزمین پارس یا کشور پارس یا ایران آن روز بود ، در این سرزمین پهناور ، بیش از پنجاه قوم با بیش از پنجاه زبان ، می زیستند . بدین سان کشور به پنجاه ایالت یا استان تقسیم شده بود و هر ایالتی شاهی داشت و در راس شاهان ، شاهنشاه بود که دولت مرکزی را در دست داشت و فرمان می راند .فرامین شا هنشاه به زبان هر قومی نوشته می شد . گویا که یازده زبان رسمی وجود داشت . بنابراین فرامین شاهنشاه به یازده زبان صادرمی شد .پذیرش این وضعیت اجتناب ناپذیربود . درست مانند هند امروز که پذیرش زبان ها و مذاهب گونه گون اجتناب ناپذیراست و وجود و حضور خویش را بر هند تحمیل کرده اند .در آن روزگار ایران نیز چنین وضعی داشت . در این نیز تردیدی نیست که شخص کورش فردی متدین و متعادل بود و از کاربرد زور اجتناب می کرد و به آزادی عقیده و تنوع فرهنگی که مبین واقعیت طبیعی و جغرافیای انسانی ایران بود احترام می گذاشت . آن گونه که کشور گشایی هایش به آزادی اقوام و ملل مغلوب و اسیر می انجامید . آنچه به نام منشور کورش خوانده می شود ، در واقع بخشنامه سراسری کورش است به اقوام قلمرو شاهنشاهی هخامنشی.

ایـــران باستـــان و سکـــولاریســـم؟!

پرسش:

پس این افرادی که مدعی اند در روز گار باستان سکولاریسم و دموکراسی و خیلی چیزهای دیگر غربی بوده چه می گویند؟! فردی بنام «علی اکبر جعفری» می گوید ایران باستان از غرب امروز لاییک تر و سکولار تر بوده و منشور حقوق بشر را نوشته است و زن ایران باستان برهنه تر از زن غربی بوده است ؟

پاسخ:

فرد یاد شده را در همین دفتر گفته ام که شیاد و بی دانش است . این افراد عموما بی دانش ،عامی ، بی هویت ، خودباخته ، دچار عقده کهتری و فاقد هرگونه صلاحیتی علمی هستند و بیشتر آلت دست بیگانه می باشند . نوباوگان بی پر و بالی که می خواهند با سرشت و خلق و خوی آیینی آریایی آشنا شوند ،

سزد که تنها آثار شادروان استاد پورداود را از آغاز تا انجام بخوانند و تنها به ترجمه و تفسیر آن استاد از اوستا و میراث آیینی باستان روی آورند . ترجمه و تفسیر وندیداد به کوشش استاد هاشم رضی نیز معتبر است . بنا بر این ادعاهای افراد یاد شده ، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد.

پرسش:

این"مش اسمال نوری علا و عورتینه نامحترمش" !! به نظر شما بیش از انچه لازم است بی تابی نمی کنند؟!منظورم این است بیش از اندازه سنگ باستان را برسینه می زنند! بسیار بعید است که آلت دست جریان یا جناحی باشند ! از طرفی پیداست که آگاهی و دانش کارشناسانه ندارند و بیشتر به اخبار عامیانه تاریخی چسبیده اند . می خواستم نظر شما را بدانم.

پاسخ:

دو فرد یاد شده ، روزگار درازی چپ بوده اند و عمری در آگاهی کاذب زیسته اند .اینک نعل وارونه می زنند تا گذشته ی شان را بپوشانند . به ویژه خانم که با نظام باستانگرای پادشاهی ، برای پیروزی اندیشه چپ ، درگیر بوده و زندان رفته ! اینک نعل وارونه می زند و کاسه ی داغ تر از آش گردیده است . تحول و دگرگونی اندیشه امری مبارک است ولی کاسه ی داغ تر از آش نکوهیده و گمان انگیز است ! و فرو رفتن در گونه ای دیگر از آگاهی کاذب می باشد !این سرنوشت جریان روشنفکری برآمده از آگاهی کاذب است . یعنی روشنفکر ، ناقص الخلقه است ، نطفه آگاهی روشنفکر ، توّهم بوده است از این رو همواره دچار توّهم است. فرایند توّهم ،هزیان است . زیرا همواره سراب پیش روی اوست . از چاله به چاه است و بالعکس . از شاخی به شاخه ای می پرد. اسیر غرایز نفسانی و انفعال روانی است . از آگاهی صادق و دانش پایه ای بی بهره است . به همین دلیل مغرور ، خودشیفته و دچار "حــــرّا فـــــی" یا »مستی گفتار"است . عرفا و علما از دیرباز این جماعت را "جاهل" می نامیده اند.

درس هـــــای تـــاریـــخ ایـــــران!

پرسش:

درسی که از تجربه ساسانی گرفته شد چه بود ؟ آیا به تعبیر شما" نخبگان شریف ایرانی" از دوره باستان عموما و از روزگار ساسانی بخصوص، درس لازم را گرفتند ؟ و اگر گرفتند این درسها چه بود ؟

پاسخ:

تجربه و تاریخ همواره درس هایی دارند که گر به کار آید ، سرنوشت ساز است . آموزه های تاریخ، در همان روزگار باستان نیز آموخته و جدی گرفته شد . در همان روزگار ساسانی ، در برابر فقه متصلب وندیدادی و روحانیان مقتدر حوزه فقهی استخرپارس که قدرت سیاسی را با اقتدار فوق مطلق در دست داشتند ، چاشته ها=) حوزه ها)ی فقهی دیگری بودند که با توجه به تجربه های تاریخی و روزگار

معاصر شان دیدگاهی کاملا مخالف مقتدران داشتند . من این مبانی و مکتب های فقهی و فکری را در کتاب »اسلام وایران ، مذهب و ملیت ایرانی «آورده ام.

این آموزه ها که به گونه ی *خاطره قومی و روح جمعی جامعه* درآمده بود به پس از باستان منتقل شد و توسط نخبگان گرانمایه و شریف در ساختار اندیشه نوین گنجانده شد و به صورت یک اصل بنیادین درآمد. به این صورت:از آنجا که روح و روان آریایی هرگز جهان را وفق مراد خویش نمی یافت و در آرزوی تحقق آرمان ها و آرزوهای آیینی خویش بود ، *ایده سوشیانت* ظرف زمانی تحقق این آرزوها در *پایان تاریخ* بود . نخبگان شریف و فرهنگ ساز ایرانی ، براین ایده تاکید ورزیدند . به ویژه که آیین نوین نیز نوید چنین موعودی را می داد. بنابراین با توجه به آموزه های آیین نوین ، تحقق همه آرمان های متعالی به ظهور موعود در پایان تاریخ موکول شد تا بدین سان ساحت قدس آیین از آلودگی دنیوی مصون باشد و از تکرار روزگار موبدشاهی جلوگیری شود و بر این آموزه هاتاکید بسیارگردید.

آبـــادانـــی و خـــرمـــی ایـــــران!

پرسش:

آیا در پرورش و مهار توده ها و در نتیجه ، آبادانی و خرمی ایران ، آیین دیرین موفق تر از آیین نوین نبوده است ؟اگر به گفته شما آیین دیرین فرایند سرشت آریایی بوده آیا این قوم را همان آیین نمی سزد ؟ به عبارت دیگر : آیا آیین سهل انگار نوین ، مهار و تیمار از این قوم برنداشت و گستاخ و ولنگارش نکرد ؟

پاسخ:

بی گمان آیین دیرین مهار مطلق توده ها را در دست داشت و بر پندار و گفتار و کردارشان نظارت می کرد و گستاخی و آزادی عمل یا خودسری را از آنان گرفته بود و هرگونه پندار و گفتار و کردار نا صوابی را به سختی کیفر می داد . آموزش و پرورش توده ها از آغاز تا انجام آیینی بود و همه ی امور با هدایت و نظارت آیین انجام می شد . از این رو دامداری و کشاورزی که مشخصه ی تاریخی تمدن آریایی بود همواره رونق داشت و با وجود جنگ های چند صد ساله ، ایران هرگز گوشت و گندم وارد نکرد بلکه همواره غله و دام به روم وچین و یونان صادر می کرد . زیرا وظیفه دینی برزیگر،کاشتن زمین و باروری آن بود . وای به حال برزیگری که به عمد یا از روی تنبلی ، زمینی را ناکاشت می گذاشت . کیفرش مرگ بود . وای به حال دامداری که گوسفند و گاو را نمی پرورد وتکثیر نمی کرد یا آنها را می آزرد. کیفرش مرگ بود . زمین و گیاه و آب و خاک ، بسیار گرامی و مقدس بود و آلودن آن کیفرهای سخت داشت . از این رو رودخانه ها ، دریا چه ها ، چشمه ها ، دشت و کشتزار و سبزه زار و مطلق طبیعت ، پاک و پاکیزه بود و هرگز چیزی به نام زباله وجود نداشت . این آموزش و پرورش چنان کارساز بود که دست زدن به آب ، مستلزم پادیاب(=طهارت ، وضو) بود. هیچ فردی آلوده ، به خود اجازه نمی داد تا بر زمین که سمبل دختراهورامزدا بود پای گذارد یا دست به مطلق آب زند . رعایا این گونه تربیت شده بودند و با هر خطایی در هر زمینه ای احساس گناه می کردند و خود خواهان کیفر می شدند ! بی گمان آیین نوین ساختارچند هزار ساله طبقاتی جامعه آریایی را ویران کرد و ساختاری نوین پی هشت . معیار را پرهیزکاری قرارداد و گفت که خون و نژاد و تبار، معیار شرافت

و بزرگواری نیست . توده ها همه با هم برابر و برادرند. کسی را بر کسی برتری نیست . بدین سان آیین نوین به توده ها گستاخی و آزادی عمل داد . نظارت اجرایی برپندار و کردار و گفتار را برداشت و امور را بسیارساده و آسان گرفت . و گفت که هرکس در گرواخروی کردارخویش است. در آیین نوین ، آب و گیاه و خاک و دیگر عناصر طبیعت ، آن حرمت و قداست را نداشت . توده ها آزادی آن را یافتند تا در رود خانه و... شنا کنند و آن را بیالایند و در زمین زباله ریزند بی آنکه کیفری دنیوی و اخروی داشته باشند . کشاورزی و دام پروری امری اختیاری شد . هرکه خواهد بکارد و بپرورد و هرکه نخواهد نکارد و نپرورد، اورا گناه وکیفری نیست . دیگر ادامه ی شغل پدر بر پسر واجب نبود . از این روی رویگرزاده وبرزیگرزاده و چوپان زاده راهی دبستان شدند و بیل و کلنگ و چوب چوپانی نیاکان شان را انداختند و جای مهان و بزرگان نشستند و دبیر و مدیر و رئیس و...گردیدند . توده ها چون لگام گسستند خودسر و گستاخ شدند و از تولید به مصرف روی آوردند و دامپروری و کشاورزی رو به تباهی گذاشت . دشت و دمن را زباله فرا گرفت و رودخانه ها و چشمه ها و... به عفونت گرایید و سرانجام خشکید.

و امروز را که می نگری : کنیز را می بینی که ناچار یا به دلخواه روستا را رها کرده و به شهر آمده تا خوش نشین و مصرفی باشد و در طول سال بارها و اینک مثلا در آستانه نوروز ، گلیم لته ای یا ماشینی اش را با هزاران لیتر آب تصفیه شده ی گران قیمت ، در این بی آبی می شوید ! و قلی را می بینی که با ایل و تبارش به سیزده بدر آمده و در سرخه حصار برای پختن آش ،در برابر آن همه چشم ، با گستاخی و بی پروایی هرچه تمام ، درخت سبز را از ریشه می کند تا آش بپزد ! به درکه و دربند و توچال و ... می روی زباله ها ، آموزش و پرورش و خلق و خوی این قوم را نشان می دهد.

پرسش:

پس سخت گیری ها و فشارها لازم بود و آن ابادانی و خرمی و پاکیزگی نتیجه آن سخت گیری ها بوده است . اشکال کار در کجا بود ؟

پاسخ:

بی گمان در نفس نظام آیین مند طبقاتی و نظارت آیینی اجتماعی اقتصادی ،اشکالی نبود . مشکلات دیگری گریبانگیر بود و اصولا از روزگار قباد به ویژه پس از انوشه روان ، فتوری آغاز شد که گونه ای ریزش بود و در روزگار خسروپرویز به اوج رسید . فردوسی در شاهنامه از این مشکلات به روشنی یاد کرده است . واقعیت این است که علاوه برفرسودگی آرتش و مالیات های سنگین و شورش های منطقه ای و بی درایتی شاهان پایانی ساسانی ، موبدان در سقوط ، نقش اول را داشتند . احکام فردی ، بسیار خسته کننده و فرساینده و افراطی شده بود . موبدان سرشته احکام فردی را در دست داشتند .مثلا هر زنی که حیض می شد از آغاز تا انجام زیر نظر موبد بود و باید توسط موبد تطهیر می شد . هر مردی خودش را نجس می کرد به ویژه اگر به مرده ای دست می زد باید مانند مجسمه ای برجای می ماند تا موبد برسد و با آداب و احکام بسیار پیچیده ای اورا تطهیر کند و بسیاری احکام فرعی خسته کننده ی دیگر که در کتاب وندیداد آمده است

.

موسیـــــــقی مــــــــــلّی

پاسخ به قُلی نَنَه جگرکی(=حرامکِ مُشیری)

پرسش:

درود و انتقاد سخت ازشما !! خیلی دست به عصا راه می روید !! خیلی مماشات می کنید !! خیلی می ترسید !! خیلی سربسته و در پرده می نویسید !! در آثار شما نیز این وضع نمودار است !! آقا اگر می ترسید جمع کنید !! اگر قرار بر روشنگری است با این شیوه آبی گرم نمی شود!! من بارها ازشما پرسش های مهمی کرده ام و پاسخ نداده اید ! اکنون پای گعده»قلی ننه جگرکی «با نام مستعار »حرامک مشیری «نشسته ام این مردک بد ترکیب یا قبیح وقیح ! پس از کلی دشنام به «میراث ملی ایران» ، برای رفع خستگی به «موسیقی ملی» روی آورده و قطعه ای دلنواز با ساز «استاد جلیل شهناز» دارد گوش می دهد !! این کار همیشگی اوست . پرسش من این است که آیا این موسیقی جدای از این میراث مورد دشنام مردک است یانه جدا نیست ؟ پرسش دوم این است که آیا ضحاک در شاهنامه تازی است ؟ و اگر نه داستان ضحاک چیست ؟

پاسخ:

کاملا حق باشماست و کاملا درست می فرمایید ! اما توجه داشته باشید که !آیا کاچی به از هیچی نیست ؟!فرد یادشده آدم عامی ، بی سواد وبی دانشی است که ازفرط عقده و احساس حقارت و از روی حب و بغض یاوه می بافد . رفتار و گفتار او درست مانند کسی است که میوه ی شیرین درختی را بخورد و به شاخ و خار و کودی که این میوه ی گوارا فرایند آنهاست ناسزابگوید و به ریشه تیشه بزند ! من در همین دفتر به این موضوع پرداخته ام و به گمانم به پرسش شما یا یکی دیگر از خوانندگان پاسخ داده ام)ن.ک :آرشیو :مقاله هویت ملی ، عناصر ، عرفان، فرهنگ و موسیقی ایران/فروردین ۸۷(کسی نیست به این مردک بدترکیب عقده ای بگوید : مردک ! آگر راست می گویی چرا به زوزه ی مغان در بامدادان باستان و الحان باربدی(؟) گوش نمی دهی که لذت ببری ؟

»ضحاک»تازی شده ی واژه ی « اژدی دهاک »است . این اسطوره ریشه ای دیرینه در فرهنگ آریایی دارد . از آنجا که اساطیر آریایی بارها به ویژه در روزگار ساسانی مورد بازسازی ساختار و بازخوانی قرار گرفته اند ، بدیهی خواهد بود که از ساختار نخستین این اسطوره چیزی ندانیم . علاوه بر این ها باید به چند نکته مهم توجه داشت : خوی آریایی بر این بوده که همواره دشمن را از خویش نداند و اصالت خون و نژاد را از او بگیرد . در اوستا همه ی دشمنان از جمله افراسیاب را که از قبیله ی آریایی تور بود " گرگ نژاد ، گرگ خون ، بیگانه و..." می یابیم .از طرفی تازیان از پگاه تازش واشغال ایران تا روزگار فردوسی ، رفتاری بسیار بد و گفتاری بسیار زشت داشتند . فردوسی یک شاعر صرف نیست تا تنها شعری سروده باشد . او طراح و مدوّن هویت ملی ایران است . کسی است که باید» شناسنامه ی هویتی «بنویسد و» حماسه ی ملی «بسراید و» انسان ایرانی حماسی «خلق کند تا به احراز» هویت «پردازد . بنا براین باید در ساختار و سرایش روایات ، اسطوره ای منثور به معنای فنی و علمی آن بسراید یعنی روایتی» تک بُعدی «نباشد تا تنها» تاریخی «جلوه کند بلکه

باید» چند بُعدی «باشد تا» فرازمانی و فراتاریخی «یاهمه زمانی شود تا دشمنان ایران را همواره دربرگیرد . فردوسی چنین هنر بزرگی کرده است که هیچ یک از حماسه سرایان جهان چنین هنری ندانسته و نتوانسته اند بکنند . به گمان من به این دلیل فردوسی گفته:

نگه کن که این نامه تا جاودان   درفشی بود بر سر بخـردان

بمـــاند بسـی روزگـــاران چنین   که خوانند هرکس برو آفــرین

بنا براین فردوسی باید به این» اسطوره «سمت و سو دهد و آن را زمان شمول سازد و بسیار بجا و به موقع خواهد بود تا» ضحاک «، تازی باشد که چاشنی نهضت های مقاومت ملی گردد . بی گمان فردوسی درتقدیر تاریخ ایران بوده است . آیا تا کنون هیچ اندیشیده ایم که چرا به روز گار تازش الکساندر(=سکندر) از اسطوره ی «اژی دهاک» خبری نبود ؟

اسطوره ، افسانه ، خرافه ، خرد گرایی

پرسش:

درود بر استاد گران ارج و سپاس از پاسخ تان و پوزش به سبب دیرکرد در نوشتن دنباله سخن (به دلیل پیشامد درگذشت یکی از نزدیکان ، درست در همان هنگام نوشتن و فرستادن پیام، که به ناچار ۱۰ روزی را بیرون از اهواز گذراندم و به رایانه ام دسترسی نبود) اکنون دنباله سخن و پرسش را برایتان می فرستم تا خواست مرا از این سخنان بهتر دریابید.چنانکه نوشته بودم :«در برخورد با استوره ها و افسانه ها و بدتر از آنها خرافه های مذهبی چه باید کرد زیرا »: من در این زمینه دچار سرگردانی و دوگانگی در اندیشه و کردار و گفتار شده ام!!! گاه مانند شما به صلاح نمیدانم که همگان مردم را از باورهای ارثیِ خرافی آگاه کنم که بددینی بهتر بی دینی است (و گاهی - نه همیشه|ی از بسیاری ناهنجاری ها و تباهی های اخلاقی و اجتماعی پیشگیری می کند و البته به سبب همین باورهای نادرست و پوچ بسیاری از رهبران سیاسی از همین توده های نادان سواری می گیرند و به بیگاری شان می کشند و فرمانروایی خود را بر اندیشه و همه ی سویه های زندگی این توده های ناآگاه- حتا خصوصی ترین بخشهای زندگی - گسترش می دهند و پایه های حکومت خود را استوار تر می کنند، که کرده اند می کنند و خواهند کرد) ولی گاهی در برخورد با چنین توده ی نادان و ساده دل هم خشماگین می شوم و هم اندوهگین و خویشکاری آگاهانِ را آگاهیدن اینان میدانم البته گام به گام و اندک اندکک و خودم نیز گاه چنین کاری پیشه می کنم (دِراندازه ی آگاهی و دانشم و بی هیچ خواست و آهنگ نژادگرایانه و تعصب میهنی یا دینی ؛که سراسر با هرگونه نژادگرایی و تعصب در اندیشه همیستار هستم و نادادگری و یکسونگری را در بازگفت و بازشناساندن هرچیزی روا نمیدارم و نامردمی میدانم) و گاه بهتر میدانم خموشی پیشه کنم و احترام به باورهای هرچند خردسوز و خرافه آلود اینان(که خانواده ی خودم هم هستند باورمندن به این خرافه ها و از همین توده ها، که مرا بی دین میخوانند و نا گروا به باور های دینی)سخن بسیار است در اینباره و چگونه می توان آزادانه باورهای خویش را (حتا اگر پرسش باشند و پندار ، برای رسیدن به باور خردمندانه) گفت، بی بیم از گرفتار شدن در بند خشک مغزان کوته دید، بی خوردن چوب زندیکی (زندقه وتکفیر) در این سرزمینی که "چه حلاجها رفته بردارها" (از مزدک و مانی تا عین القضات و سهروردی روشن بین و ... (و البته این را نیز باید افزودن که شما چندین کتاب دینی شیعه را نیز به پارسی برگردانده اید که در برخی آنها نیز از این دست خرافه ها یا استوره ها و افسانه ها _ که چنانکه گفتم برخی و شاید بیشینه ی آنها ریشه در باورهای استوره ای افسانه ی و خرافی باستان ایران دارد- دیده می شود و چندان هم کم نیست. البته تنها خواندن این نوشتارها زیانی ندارد و سودمند نیز می افتد از برای آگاهی درباره ی پیشنه اندیشگی مردمانی، ولی باید روشن کرد که :««ازو هرچه اندر خورد با خرد //دگر بر ره رمز معنی برد»» گرچه چنین کاری در جایی و گاهی که فرمانفرمایی دینسالارانه، همانند موبدشاهی ساسانی و آخوندشاهی صفوی، چونین چیرگی دارد، برابر است با گرفتار شدن به فرجام "مزدکها" " روزبه ها(=ابن مقفع) و "بابکها" و "عین القضاتها" و "حلاجها" و "سهروردیها" و .. و.. و...دیگرانی دیگر از اینگونه. ولی در پرده سخن گفتن و به نماد و نمومنش و زیرکانه (چونان که فردوسی بزرگ) راستیها را روشن نمودن - به گمانم اندکی از سختی و دشواری کار بکاهد و برآنم که خویشکاری پژوهنده ی راستین است این. همانگونه که شما در سخن از ایران باستان ، شیفته وار سخن نمیگویید و زشت و زیبایش را باهم می نمایانید (گرچه شاید در باره "زن" اندکی کمتر) از ویژگی های نیکو و

جایگاه والاتر و بهتر زنان در سنجش با هنگامه های سپسین تازش تازیان و همان هنگامه ی دیگر مردمان همسایه و دیگر شهریگریهای همزمانه و نگرش دینهای سامی و دینهای دیگر به این هستیور شگرف و شگفت: زن .خواست خود را از این سخنان ، سپستر و گسترده تر با شما خواهم گفتن و شاید در پیامیهایی تنها برای خود شما استاد گران ارج ، دانشی مرد. پدرود باشید.

پاسخ:

دانشور ارجمند ! نخست درود برشما ، سپس دلداری می دهم شمارا در اندوه وابسته ی گرامی از دست رفته ، روانش شاد باد ، آنگاه برای شما و خانواده ی گرامی آرزوی تندرستی و درواخی و بهروزی دارم . پیداست که فره ایزدی یار و همراه همراه تان است چراکه فرهیختگی و بالندگی روزگارتان است و دارید یکی از فرزندان شایسته این مرز و بوم می شوید . من از این شکوفایی شادمانم و بی تاب دیدار این سرو بلند خوزستان و گل سرسبد اهوازدلنواز . امید که هرچه زودتر این آرزو برآورده شود و چشمم به شکوه این سرو بالنده روشن گردد.

آن گونه که در پاسخ پیشین گفتم ، و گویا که اندوه خویشاوند ازدست رفته و گرفتاری و پیامد این رویداد اندوه خیز ، ژرف نگری در پاسخ پیشین را گرفته ،اینک نیز یادآور می شوم که : خوشبختانه شما دانشور زبان و فرهنگ پارسی هستید و باید نیک بدانید چه می گویم .اساطیر اصولا و عموما صور خیال اند که ریشه در حقایق ، آرمان ها و ایده آل های انسان دارند . از این رو اساطیر و افسانه ها ، غنا ، محتوا وبار فرهنگی هر قوم و ملتی را می سازند و سرانجام پشتوانه و پایه های هویت و فرهنگ ملی هر قوم می شوند . نداشتن این پشتوانه ها به معنای بی ریشگی و بی هویتی است .اقوامی که از داشتن اسطوره محروم اند دچار فقر فرهنگی شده و احساس بی هویتی می کنند و برای کسب هویت و داشتن شناسنامه ی هویتی فرهنگی به این سو و آن سو می پرند تا شاید بتوانند پیشینه ی تاریخی و غنای اساطیری بیابند .ترکیه ، پاکستان و... مصداق بارز این فلاکت و فقر فرهنگی اند.

مشکل در این است که این صورخیال و اساطیر ایده آل از جایگاه بایسته و شایسته شان به در آیند و ابزار قدرت و دستاویز سیاست قرار گیرند . در پاسخ پیشین ، این رویداد را به درآوردن دل و روده و دیگر اندام زندگی بخش آدمی مثال زدم . اینجاست که ناخوشایند ، مزاحم و نفرت انگیز جلوه می کنند ودر تعبیری کاملا مجازی و بسیار توده ای به "خرافه " تعبیر می شوند . یعنی بی معنا ، ناکارامد ، ناخوشایند ، پوچ ، پوشالی . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : درست مانند آن که رستم دستان یا آرش کمانگیر را از بلندای عرش اسطوره برداریم و برای شان مصداق عینی خارجی معین کنیم . بدیهی است که با چنین حماقتی ، این اسطوره های فراتاریخی ملی را از الهام بخشی انداخته و از آنان قداست زدایی که لازمه ی الهام بخشی اسطوره است کرده ایم . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : کورش بزرگ در فرهنگ ملی ایران یک اسوه تاریخی است که اسطوره شده است تا آنجا که در فرهنگ سامی ذوالقرنین گشته و تازیان ازاو با قداست هرچه تمام یاد می کنند . اگرهمین اسوه تاریخی و اسطوره الهام بخش ملی را از عرش اسطوره فرو آوریم و تاجی سازیم و بر سر یکی از شاهان بی کفایت و بی درایت تاریخی یا معاصر گذاریم چه خواهد شد ؟! بدیهی است که به تخریب اسطوره کورش و قداست زدایی اسطوره پرداخته ایم . آنگاه اگر توده های ستم دیده و رنج کشیده و آشفته و پریشان از ویرانی و تباهی و تاریکی ، به کورش بزرگ دشنام دهند و ناسزا گویند چه باید کرد ؟! به بزرگ مردی که مظهر آزادی و آبادی بود ! آیا سزد که فرهیختگان با توده های فرومایه هم نوا شوند و بگویند : کورش یک خرافه است ! آیین کورش آیین سیاهی و تباهی و بیچارگی است ! بی گمان ستم بزرگی در

حق تاریخ ، فرهنگ و هویت ملی خویش کرده ایم اگر چنین داوری کنیم . یاد تان که نه چون بسیار جوان اید به یقین خوانده و شنیده اید که اعلی حضرت فقید می فرمودند : "کورش ! آسوده بخواب که ما بیداریم !" آیا براستی کورش بزرگ ، پایه گذار درخشان ترین تمدن و فرهنگ تاریخ ، این گونه بیدار و شهریار و کشوردار بود ؟! آیا سزد که در پیامد این بیداری ، اینک کورش را به باد ناسزا بگیریم ؟!

پرسش:

۱ -آیا در برخورد با باورهای مذهبی (چه مذهب حکومتی، چه مذهب مردمی؛ به ویژه گونه نخستین که دین و مذهب ابزار دست سیاستبازان شده)، نباید آنها را به نقد کشیده و مرز میان استوره و افسانه (که گاه به خرافه، دیگر میشود) را نمایاند؟ ساده تر بگویم آیا نباید استوره های دینی(گرچه از یک دیدگاه همه ی استوره های با دین و باورهای مذهبی در پیوندهستند) را رمزگشایی کرد تا باورهای دینی خردپذیر باشند؟

پاسخ :

بی گمان با توانایی لازم و صلاحیت بایسته و ابزار نقد ، باید نقاد بود چراکه نقادی خود دانشی است بس مهم . اما در این مورد به گواهی تاریخ و تجربه ، مشکل و نزاع در دستاویز شدن باورهای آیینی و اسطوره ای است . اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است . "خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد!

۲ -پرسش دوم این است که شما چندین بار گفته اید که : "... نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور سوشیانت یا موعود منتظر در پایان تاریخ موکول کرده اند ".کاری به سودها یا زیانهای پیآیند چنین باوری ندارم؛ می خواهم فراختر و گسترده تر خواست تان را از این سخن بگویید.(تا بدانم آیا برداشت و دریافم از این سخن شما درست بوده یانه؛ چون اندکی فشرده و گنگ است . ...دیگر این که : همین سخن بالا و سخنانی دیگر از اینگونه از شما، "...همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در تشیع امامیه جای گرفته است" آیا نشانه این نیست که همه ی دین ها و در پی آن "خدا" و "آفریدگار" ساخته و پرداخته اندیشه ی انسان است ؟.....

پاسخ:

یعنی برپایی آیین و تحقق آرمان ها و آرزوهای آیین مداران ، به ظهور" سوشیانت" موکول شده وتا آن زمان ،" عرف " حاکم است . آیین را دو بخش است : الهیات وفرهنگ . آن میراث گرانقدر در بخش فرهنگ جای گرفته است!

۳ -پرسش : همه سخن من این است:دین و مذهب را کنار می گذارم و خرد و اندیشه را جایش می نشانم. چون برخی می گویند اگر دین را از مردم بگیرند اخلاق جامعه تباه می شود. ولی مگر بیشتر

کشتارها و جنگ های بزرگ ریشه و آرمانی دینی و باورداشتی نداشته اند. آیا اگر به جای مذهب و دین (با استوره و افسانه و خرفه هایش) خرد را جایگزین نمود و خرد ورزید، جای تهی دین و آیین پر نمی شود(دست کم برای ویژگانِ مردمان و اندیشمندان)؟

پاسخ:

ای کاش می شد !" خرد" ابزار است یعنی ظرف است وانسان را این ظرف خالی چه سود ؟! غربیان در پی رنسانس به این امید بودند و آرزو داشتند که دانش و خرد جای خدا را بگیرد . "کانت "از" خرد ناب" سخن گفت ودیگر فیلسوفان نیز آوازها سردادند و چند صباحی دل خوش بودند که شاید "انسانی خردگرا" بدور از" ایده آلیسم" پدیدارشود و سرانجام نشد و "هایدگر" آمد و به میراث" سقراط "اندیشید و از" ایده الیسم و اگزیستانسیالیزم موحد" سخن گفت . و اینک غرب سخت مذهبی و اخلاقی است!

پرسش :

فرموده اید: "" اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است ."" در اینجا چند پرسش پیش می آید مرا :

۱ -شما که در شاهنامه پژوهیده اید و جسته اید و نوشته اید. فردوسی بزرگ چرا گفته : از او (= افسانه و استوره و گزافه های خرد ناپذیر)هرچه اندر خورد با «خرد»!!! دگر ، بر رهِ «رمز» معنی برد ؟؟؟؟؟؟ خواهشمندم در این باره روشنگری نمایید (نه چونان که برخی گزارندگان، تنها به معنای واژگانش می پردازند و از دستور زبان و سبک خراسانی سخن میگویند و واژگان را بر سامان جمله ی دستورمند!!! (فاعل... مفعول... فعل) می چینند ....!!!و پرسشی بزرگ: جایگاه خرد و خردورزی در آندیشه و فرهنگ ایرانیان کجاست ؟ چرا فردوسی به نام خداوند جان و خرد سخن می اغازد. و پسانگاه در ستایش خرد داد سخن داده؟ چرا نام خدای ایرانی (خدای اندیشه ی زرتشت) خردمند است .(هستی بخش بزرگ دانا= اهورِه مزد). آیا "خداوند جان و خرد فردوسی" و " اهورامزدا"ی زرتشت (=" بزرگ جان بخشِ دانا)یکی نیستند.؟؟؟

پاسخ:

خرد در حکمت آریایی سه گونه است و سه قلمرو دارد : ۱- خرد آیینی(که قلمرو آن شامل معانی و مفاهیم آیینی یا شرعی می شود). ۲- خرد عرفانی (که قلمرو آن فراتر از دایره ی خرد آیینی است و شامل ادراک یا تحمل معانی گرانبار و پر راز و رمز عرفانی می شود) .۳- خرد علمی (که قلمرو آن محدود و معین است به قلمرو دریافت های مادی تجربی وعلمی بشر). منظور فردوسی معانی و مفاهیمی است که در قلمرو این سه خرد باشد .و این همان است که در پاسخ پیشین گفته بودم : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، در جهان معنوی نیز هیچ پندار و باور و صوری از خیال نیست که در یکی از این سه قلمرو قرار نگیرد!

۲- روشنتر بفرمایید ما، انسان امروز، که خردِ گروهی مان (شاید)گسترده تر از هزاره ها ی استوره یی است؛در برخورد با استوره چه واکنشی نشان بدهیم.

پاسخ:

به همان اندازه که خرد جمعی انسان متکامل و متعالی معاصر رشد کرده به همان اندازه راز و رمز و ژرفای اسطوره ها نیز بیشترفهمیده شده وآشکار گشته که اسطوره ها توان درک و فهم ژرف تری را می طلبند . دقیقا به همین دلیل دانش" میتولوژی" یا اسطوره شناسی گسترده ترین دانش در قلمرو علوم انسانی گردیده و بیشترین تحقیقات و تالیفات را به خود اختصاص داده است . واکنش انسان خردمند دانای معاصر دربرابر راز و رمز و ژرفای اساطیر ، حیرت است و اندیشه و سرانجام ادای احترام و سکوت!

۳ -از همه اینها گذشته و برتر و مهمتر، خویشکاری استوره در روزگار ما چیست؟ آیا نمی توان گفت هنگامه استوره ها به سر رسیده است؟ یا چونان که برخی استوره شناسان بزرگ بر آنند " استوره ها در هر زمان متناسب با ویژگیها و نیازهای آن زمانه خویشکاری شان دیگر می شود و یا این که انسان، استوره های تازه و امروزی می سازد و می آفریند و این دگردیسی و زادمُرد استوره ها همواره می پاید ؟

پاسخ:

اسطوره ها هماره به ویژه در این روزگار ، نیرومند ترین پشتوانه ی معنوی اخلاقی فلسفی انسان بوده و هستند .در هیچ دوره ای از ادوار تاریخ زندگی بشر ، اسطوره ها این اندازه که امروز نقش دارند نقش نداشته اند . زیرا از یک سو هرچه گرفتاری های روحی روانی اخلاقی بشر بیشتر شود و انسان احساس یاس فلسفی عرفانی و در نتیجه احساس تنهایی و ناکامی کند ، حضور اسطوره ها در زندگی انسان بیشتر می شود . و از دیگر سو هرچه خرد و اندیشه آدمی کمال یابد و دانش آدمی فزون شود و سرچشمه های عرفان آدمی روان گردد به اساطیر بیشتر نزدیک می گردد و انس می گیرد!

نیز فرموده اید که" > :خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد<!ولی نگرش من به استوره چنین نیست که سد در سد عامیانه باشد و خرافه. مگر نه این است که استوره ها درسدی و بخشی از راستاد و حقیقتی را در دل خویش دارند؟ (به سخن استاد دکتر کزازی) «مازهای راز» هستند. آیا گشودن رازها و پی بردن به حقیقتهایی کهن از اندیشه و نگاه مردمان پیشین،- به سخن شما - بازی با استوره است؟ باز هما پرسش نخست : پس کارکرد استوره برای انسان امروزی چیست؟.....نیز فرموده اید " خرد ابزار یا ظرف است" . می پرسم: این ابزار به چه کار باید آید و چه در این ظرف می گنجد. ؟؟؟ اگر در آوند خرد نخستینگان مفاهیمی نمی گنجید وکه به استوره دیگر گشته است و یا این که انسان چند هزاره پیش این ابزار را به اندازه ی بایسته آماده کار نکرده و از آن کار نکشیده، آیا امروز هم، چنین است و نمی تون خرد را ورز داد و خردورزیی بایسته نمود؟؟؟

پاسخ:

منظور خرد خام یا نخستین است که کمال نیافته و هنوز بسیار ابتدایی است و توان و تحمل بار گران اسطوره را ندارد(بیشتر آدمیان چنین اند به ویژه روشنفکران که فرایند آگاهی کاذب اند) خردی که با بینش تنگ و تاریک و باریک مادی به قضایا می نگرد و به اصطلاح تا نوک بینی بیش نمی بیند. از

این رو بی تابی می کند ، نفی و انکار می کند ، بر نمی تابد ، هوار می کشد ، هیاهو می کند . بدیهی است با چنین خردی به سراغ اسطوره رفتن و تحلیل عقلی و علمی (؟!!) کردن ، بازی با اسطوره است . و گرنه کدام خردمند فرهیخته است که نداند راز و رمز و ژرفای اسطوره بیش از توان عقل و دانش اوست!

آیا جایگاه خردورزی و عقل در نزد شیعه، میراث خرد ناب یا جاودان خرد آریایی/ ایرانی نیست؟؟؟ (و همچنین است جایگاه خردورزی در برخی از دبستانهای کلامی تسنّن (مانند مکتب اعتزال یا معتزله) که به پیروانش ایرانی بودند.(

پاسخ :

بی گمان چنین است با این توضیح که در تشیع به معنای شریعت ، خرد آیینی غالب است ودر طریقت ، خرد عرفانی .در قرآن بر خرد ورزی تاکید بسیار شده (تعقل ، تدبر ، تفکر ، تذکار ، تذکر، تذکیر ، تامل و...) تا آنجا که به گونه ی پسوند آیه ها در آمده است(افلا تعقلون ، افلا تفکرون و...) و هرسه گونه ی" خرد "را شامل می شود. و این برترین امتیاز اسلام بر دیگر ادیان سامی است .در ادبیات شیعه امامیه ، بر" خرد" ورزی تاکید بسیار شده و در متدلوژی کلام و فقه شیعه امامیه ،" خرد" نقش اول را دارد .برترین امتیاز تشیع بر دیگر مذاهب اسلامی در" ملازمه ی عقلیه" است که می گفت :تنها هرچه را "خرد" بپذیرد آیین می پذیرد! همین ویژگی بود که مکتب کلامی معتزله از تشیع تاثیر پذیرفت و بر" خرد" تکیه کرد!

****

پرسش:

با پوزش و درود ددوباره یادم رفت نگرتان را درباره رایها و اندیشه های استاد منوچهر جمالی بپرسم. من بسیاری از نوشت های ایشان را از اینترنت دریافت کردم گرچه همه را نخواندم و گرچه برخی از نگرشهایشان را درنمی توانم یافت. ولی به گمان درخور نگرش است و ارزش خواندن و نقد و بررسی دارد که البته از همچو منی بر نمی آید این گستاخی اکنون ، تا سپستر چه شود و چه شوم... امیدوارم در دریافت اندیشه های ایشان یاریگرم باشید.

پاسخ:

اصولا پالیدن و پژوهیدن در فراورده های اندیشه و فرهنگ انسانی ، کاری است شایسته و بایسته ، چراکه تکامل در گرو چنین کرداری است ! اما این پالیدن و پژوهیدن هنگامی کارساز است که هر اندیشه و فرهنگ را در ظرف زمان و مکان یا جغرافیا یا قلمرو خود آن بپالیم و بپژوهیم .این دانشور ارجمند که پیداست دارای ذوق و شوق سرشاری است باحال وهوای روشنفکری و متدلوژی فلسفه نوین غرب در میراث بس دیرین آیینی آریایی شرقی به این پژوهش و نقالی پرداخته است . این روش را سال ها پیش از او ایران شناسان غربی با گرایش های کاملا ماتریالیستی -اومانیستی خالص آغاز کردند و راه به جایی نبردند و کارشان چون بی خاصیت و بیگانه با سرشت میراث آریایی بود نگرفت و

یخ زد ! من در تلاش این دانشور گرامی گونه ای تحمیل دیدگاه های اومانیستی ماتریالیستی گزافه گویانه ی سفسطه آمیز و در نتیجه تحریف جهان بینی و فرهنگ آیینی آریایی می بینم!

پرسش:

درود بر استاد گرامی.یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن" تشیع (= اسلام ایرانی) به عنوان پاسدار هویت ملی ایران " است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان.آنگونه که پیشتر هم - درنخستین پیامم در وبلاگ شما - گفته بودم من هم در این باره با بنیان و پایه نگره ی شما همرایم. و البته انتقادهای بسیار از اسلام و تشیع و فرمانروایی صفویه دارم . ولی پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟ (البته همه ی دین و مذهب ها سرشار از خرافه ها و افسانه ها و استوره ها است و در زمینه ی شیعه گری، ریشه ی بسیاری از این خرافه ها و افسانه و استوره ها در ایران پیش از اسلام ــ به ویژه در بهدینی ساخته موبدشاهی ساسانی است و البته برخی هم نه چنین است و ویژگانه ی همگانی دین است از کهن ترین دین ها تا نوین ترینِ آنها ...) و آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟ (به نگر من که چنین است). و آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟؟آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد (گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟ آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟ (البته شاید بخش از پاسخ شما این باشد که" توده های مردم " توان درک و فهم و جنبه دانستن این چیزها را _ به دلیلهای بسیار ندارند _ و این سخن از سویی درست است _ ولی تا به کی باید این توده ی ناآگاه کم-دریافت را در ناآگاهی نگه داشت ؟(....دنباله در بخش سپسین(...

پاسخ:

درود بر شما دانشور گرامی و ارجمند! موضوعات گرانباری رابه پرسش گرفته اید که پاسخ شایسته ی به آنها مستلزم ساعت ها گفتار و صفحه ها نوشتار است . اما سزد که در حد حوصله ی این دفتر به این پرسش های اساسی پاسخ دهم . امید که روزی از نزدیک شما را دیدار کنم و همه آنچه را که باید گفت ، بگویم.

فرموده اید": یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن" تشیع (= اسلام ایرانی) به عنوان پاسدار هویت ملی ایران " است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان."

دانشور گرامی ! نخست باید بدانید که من خود به گواهی آثار چاپ شده ام ، در دوره روشنفکری ، یکی از ستیزنده ترین نویسندگان و سخنوران ضد صفوی بوده ام . و در ستیز با آنچه به نا صواب " تشیع صفوی " گفته می شد، پیشگام و پیشتاز بودم (ن.ک : شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران . چاپ اول. + شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی. چاپ دوم) و در شرح مبانی و اندیشه های صاحب آن شعار ، بیش از سه هزار صفحه نوشتم که خوشبختانه توفیق چاپ آنها فراهم نشد ، تا امروز بیش از این ها که چاپ

شده شرمنده و افسرده و پشیمان باشم . ودر راستای همان سیتیز نابخردانه ، از آغاز دهه شصت تا هم اکنون، ده ها برچسپ خورده بایکوت، محاکمه و بازخواست شده ام و آثارم مورد موشکافی و نقد جدی قرار گرفته است (ن.ک :فهرست آثار: پیوند: اسلام ایرانی) بی آنکه آن رویداد ها مرا در صفوی ستیزی سست کند یا بترساند . من در اوج برچسب و تهدید و بایکوت و...بر باورهای خویش سخت پا بر جا بودم و به دلیل تسلط برآن باورها ، دستاویزهای سفسطه آمیز کلامی روایی تاریخی بسیاری داشتم .(ن.ک :وبلاک اسلام ایرانی / نقد کتاب مباهله +کتاب شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران + ن. ک : مقدمه ی کتاب تاریخ سیاسی صدر اسلام و...). من از اواسط دهه ی هفتاد خورشیدی از سراب روشنفکری رستم . بی گمان این تحول ، پیامد مطالعات ژرفی بود که من در تاریخ و فرهنگ ملی ایران داشتم و به درستی دریافتم که صاحب شعار تشیع صفوی و طراح و نظریه پرداز تشیع علوی ، به دلیل تاثر از اندیشه و فلسفه ی غربی به ویژه مارکسیسم با تاریخ و فرهنگ ملی ایران بیگانه بوده واین بیگانگی اورا دچار تازی زدگی افراطی نیز کرده بوده است .بدین سان ستیز با فرهنگ و هویت ملی ایرانی در قالب شعار ستیز با تشیع صفوی و چپ زدگی و تازی گرایی افراطی در قالب تبلیغ و ترویج موضوعی موهوم به نام تشیع علوی رخ نموده بود و هیچ کس متوجه این فاجعه ملی نشده بود .مشکل در این بود که ما" فهم زمان" خویش را فراتر از فهم تاریخی و روح جمعی نیاکان فرهیخته خویش که نخبگان برآمده از تاریخ و تجربه قوم ایرانی بودند می دانستیم و می پنداشتیم که به کشف و کرامتی نوین دست یافته ایم که اگر آیین را ایدئولوژی و تئوری قدرت و ابزار سیاست سازیم ، به مدینه ی فاضله ای دست خواهیم یافت که تاریخ و بشریت از آن محروم بوده است ! غافل از آن که قوم ایرانی در گذر هزاره های باستان آیین سیاسی را تجربه کرده و درس های لازم را گرفته است و بر اساس آن تجربه تاریخی بوده که نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور سوشیانت یا موعود منتظر در پایان تاریخ موکول کرده اند .از دیگر سوی همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در تشیع امامیه جای گرفته است . بدیهی است که آنچه تشیع علوی با مشخصه های تازی خوانده می شد با فرهنگ ملی و میراث قومی ایرانی بیگانه و در ستیز بود.و این پنداربسیار کودکانه ، از نادانی یا آگاهی کاذب و بیگانگی با تاریخ و فرهنگ ملی ایران ناشی می شد.

فرموده اید" : پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟"..."آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟..."آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد (گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟"

بنیان اخلاق ، آیین است و پایه های آیین بر اسطوره بنا شده است . آیین پشتوانه ملی و معنوی توده هاست . اگر باورهای اسطوره ای آیین را در ترازوی عقل و علم و تاریخ و تحلیل و تفسیر دنیوی گذاریم چیزی باقی نمی ماند .دیگر چیزی به نام فرهنگ ، اخلاق ، حریم و حیا ، عرفان ،ادبیات و دیگر جان مایه های معنوی که در مجموع ،هویت ملی نامیده می شود نداریم . توجه داشته باشید که :جان مایه روح و موضوع ذهن آریایی "اسطوره" است .روح متعالی آریایی هرگز به "وقایع" قانع

نیست ، "اسوه" را اسطوره می کند تا فرا تاریخی و فرا دنیوی شود.فرهنگ گرانبار چند هزاره ی آریایی سرشت و ساختاری اساطیری دارد. غنای هر فرهنگ به بار اساطیری آن بستگی دارد . فرهنگ سامی بی ژرفا و بس ساده و بی پیرایه است از این رو هرچه را درنمی یابد یا برنمی تابد اسطوره یا خرافه می نامد . زیرا فرهنگ سامی اصولا رئال (در برابر ایده ال)است و در" وقایع" می ماند .ذهن ساده و بی مایه آدمی نیزهرچه را در نمی یابد خرافه یا افسانه می پندارد و یا هرچه را در قالب های تنگ و تاریک عقل و علم و تحلیل و تاریخ نیابد خرافه =پوچ می پندارد .این در حالی است که همین دانش که محک و معیار سنجش او شده امروز " میتولوژی یا اسطوره شناسی" را مادر همه ی علوم می شناسد!!توجه داشته باشید : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، دقیقا در جهان معنوی نیز هیچ موضوعی نیست که راز و رمزی از معنویت و فرهنگ را در خود نداشته باشد . پس بنا براین ما آنچه را نمی شناسیم یا نمی دانیم یا نمی فهمیم آن را خرافه یا اسطوره می نامیم بی آنکه بدانیم معنای خرافه یا اسطوره چیست !مشکل در آنجاست که اساطیر و باورهای اسطوره ای از ژرفای ذهن و دل به عرصه قدرت و حکومت کشانده شوند . درست مانند آنکه دل و روده و دیگر اندام های زندگی بخش فردی را از جایگاهش کنده و بر سر کوی و برزن آویزیم! در منطق زبان ،هر حقیقتی می تواند واقعیت داشته باشد ولی هر واقعیتی حقیقت ندارد .اسطوره ها همواره بار یا رمزی از حقایق را در خود دارند. درست مانند سنگ ها که هرکدام می توانند گونه ای فلز را در خود داشته باشند .بنا براین اساطیر برتر از وقایع اند . وقایع می توانند منشاء آگاهی کاذب شوند . درست مانند آنکه مردم دژخیمی را که نقاب قدیس زده به جای قهرمان بگیرند . در حالی که اسطوره چند بعدی است و به همین دلیل فرا زمانی ، فراتاریخی ، الهام بخش و رمزی از حقیقت است . با نگاهی کوتاه به میراث علمی کلامی سیاسی گذشته ی معاصر از پگاه مشروطیت تا پایانه ی دهه ی پنجاه خورشیدی در خواهید یافت که تمام تلاش ها بر روندی به نام" خرافه ستیزی"و در حقیقت اسطوره شکنی و قداست زدایی از نوامیس ملی و معنوی ایرانی بوده تا ایدئولوژی قدرت دنیوی ساخته شود . و اصولا طرح شعار ستیز با تشیع صفوی یعنی ویرانی معنویت ایرانی و طرح شعار تشیع علوی یعنی دنیوی سازی معنویت ایرانی. توجه داشته باشید که : روح متعالی ایرانی اسوه های تاریخی تشیع به ویژه علی (ع) و حسین (ع) را اسطوره های ایمانی و اخلاقی خویش کرد تا هماره فرادنیوی و فراتاریخی والهام بخش ارزش های والای انسانی باشند . در حالی که شعار تشیع علوی کوشید تا این اسطوره های فرادنیوی و فراتاریخی را دنیوی تاریخی سیاسی انقلابی حکومتی کند و کرد و آنان را در ردیف قهرمانان تاریخی قرار دهد و داد . به سخنان یکی از چریک های چپ در دادگاه شاه توجه کنید که می گوید : "سخنم را با درود برحسین نخستین شهید خلق های خاورمیانه آغاز می کنم" تلقی دنیوی را بنگرید ! و یا به کتاب : "راه حسین راه انسان ها"بنگرید که تحلیل و تفسیری است مارکسیستی ماتریالیستی تاریخی دنیوی سیاسی ، و امام حسین را هموزن چگوارا و فیدل کاسترو و... قرار می دهد . این بیماری چپ زدگی و دنیوی سازی آیین دامن روحانیت را هم گرفت و کتاب " شهید جاوید " را پدید آورد که فرایندی سیاه داشت!

فرموده اید " : آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟"

این روح و سرشت معنویت گرای فرهنگ آریایی و ایرانی است که چنین اقتضا می کند . ما چه بخواهیم و نخواهیم روح متعالی و سرشت فرهنگ آریایی معنویت گرا و آیینی است. مشکل اساسی در افراط و تفریط این قوم است.در تاریخ ایران مقاطعی بوده که افراط را بر می تافته و سزاواربوده است . مثلا پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آریاییان و بازگشت به

هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است . اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است . چراکه تسنن بنا به سرشت تازی گرای خویش هماره با هویت ملی و فرهنگ ایران در ستیز بوده و همواره دل به زبان و فرهنگ تازی داشته و از هر فرصتی برای پیوستن به تازیان بهره جسته است . بنا براین به تصریح گرانبهای مرحوم ملک الشعرای بهار : "هرگاه ایرانی سنی می ماند استقلال و تمامیت ارضی ایران برجای نمانده بود "! و اگر امروز ایرانی از آیین ها و عناصر فرهنگ ملی خویش لذت می برد و به موسیقی فاخر ملی و ادبیات و زبان فاخر پارسی خویش می بالد از برکت اقدام صفویه است و اگر ایرانی سنی می ماند نه از نوروز چیزی می فهمید و نه چیزی به نام موسیقی ملی داشت و نه از ادبیات وعرفان بهره ای داشت و حداکثر چیزی مانند افغان های سنی بود که موسیقی شان بر فرض وجود، ملغمه ای است از هندی و چینی و نوروز را میراث مجوس می دانست که حرام است و از حجاز الهام می گرفت و گوش به فرمان آن سوی آب های خلیج فارس بود!

سنّـــــــیان و نـــــــــــوروز!

پرسش:

بادرود برشما . خواهشمندم برای آگاهی آن دسته از سنی گرایانی که به خاطر ستیز با .... که همان موبدان باستانی اند، با تشیع امامیه در ستیزند، عبارت زیر را ترجمه کنید و توضیح بفرمایید که چرا بر تشیع امامیه به عنوان اسلام ایرانی تکیه و اصرار دارید . نشانی سایت........

" ....ولا نعلــم نحــن المسلميــن أن نيروزا هذا من ايام الله وأنه يغفر لنا خمسين سنــة بسبب هذا اليوم فالعيد عندنا هو عيد الأضحى وعيد الفطــر ولكنهم) الفرس (أعطوا عيد النيروز) عيد المجوس (هالــة وتقديس أكبر من أعياد المسلمين فقط لأنــه عيـــــــد فارســـــي!! كما لا ننسى عيــد النيــروز) عيد الفـرس ... (ويتطرق السيد محمد حسين فضل الله الى أنه لا يقر بشرعيــة هذا العيــد .الى أننا نختلـف مع المرجــــع العربــي) محمد حسين فضل الله (لنوضــح أنه لا قيمــة لــه أمام مراجــع الفــرس وأمام روايات الأئمــة التي ألفهــا مراجــع الدين الفارسييـــن....".

پاسخ:

آن گونه که بارها در این دفتر و دیگر جاها نوشته ام ، تسنن به دلیل سرشت و خاستگاه اش همواره تازی گراست و به سرشت خویش وفادار است و دقیقا به همین دلیل هرچه غیر عربی باشد و یا تازیان آنرا به رسمیت نشناخته باشند برای سنیان سراسر جهان مقبول و مطلوب نیست . تسنن بنا به همان سرشت و وابستگی ذاتی اش به عربیت و قومیت عربی ، هیچ زبان و فرهنگی راجز زبان و فرهنگ تازی به رسمیت نمی شناسد . در این باره در کتاب های »:اسلام و ایران ، مذهب و ملیت ایرانی) مقاله نوروز«(، »فضایل نوروز در ادبیات شیعه «، »نوروز باستانی «،»شعوبیه؛ ناسیونالیسم ایرانی «به گونه ی مشروح و مستند سخن گفته و نوشته ام . به ویژه در همین وبلاگ ، مقاله ی : اسلام ایرانی : تشیع و هویت ملی برگردان پارسی متن تازی بالا چنین است » : ما مسلمانان سنی باور نداریم که عید نوروز از ایام الله است و باور نداریم که به خاطر بزرگداشت عید نوروز خداوند گناهان پنجاه ساله مارا) که شیعه امامیه می گوید (می آمرزد. عید نزد ما سنیان تنها عید قربان و عید فطر است ولی ایرانیان شیعه، عیدنوروز را که عید زرتشتیان است بیش از عید های مسلمانان قداست و حرمت داده اند و آن رابه عنوان بزرگترین عید ، جشن می گیرند زیرا نوروز عیدی پارسی است ، وما سنیان هرگز فراموش نمی کنیم که نوروز، عید پارسیان است. محمدحسین فضل الله که یک مرجع عرب شیعی است شرعی بودن نوروز را قبول ندارد ولی ما سنیان بر این سخن او ایراد و انتقاد داریم زیرا فتوای او در برابر فتوای مراجع ایرانی شیعه امامیه و احادیث و روایاتی که مراجع ایرانی شیعه مبنی بر قداست و حرمت نوروز از امامان نقل می کنند، بی اعتبار و بی ارزش است.«.... آنچه ضروری بود ترجمه شد . در آثار یاد شده ی بالا ، منابع و مواضع روایی کلامی فقهی سنیان را در برابر زبان ، فرهنگ و آیین های ملی ایران شرح داده ام . تاکید می کنم که دقیقا به همین دلایل مذاهب تسنن ضد هویت ملی ، زبان و فرهنگ ایران هستند. فرومایگان بی دانش برون مرز و درون مرز که علاوه بر نادانی نوکر بیگانه نیز هستند بدانند که با تبلیغ سنیگری آب به آسیاب دشمنان ایران می ریزند!

اسطوره و خرافه

(۲)

پرسش:

درود بر استاد گران ارج و سپاس از پاسخ تان و پوزش به سبب دیرکرد در نوشتن دنباله سخن) به دلیل پیشامد درگذشت یکی از نزدیکان ، درست در همان هنگام نوشتن و فرستادن پیام، که به ناچار ۱۰ روزی را بیرون از اهواز گذراندم و به رایانه ام دسترسی نبود (اکنون دنباله سخن و پرسش را برایتان می فرستم تا خواست مرا از این سخنان بهتر دریابید.چنانکه نوشته بودم :«در برخورد با استوره ها و افسانه ها و بدتر از آنها خرافه های مذهبی چه باید کرد زیرا »: من در این زمینه دچار سرگردانی و دوگانگی در اندیشه و کردار و گفتار شده ام!!! گاه مانند شما به صلاح نمیدانم که همگان مردم را از باورهای ارثیِ خرافی آگاه کنم که بددینی بهتر بی دینی است) و گاهی ـ نه همیشه|ی از بسیاری ناهنجاری ها و تباهی های اخلاقی و اجتماعی پیشگیری می کند و البته به سبب همین باورهای نادرست و پوچ بسیاری از رهبران سیاسی از همین توده های نادان سواری می گیرند و به بیگاری شان می کشند و فرمانروایی خود را بر اندیشه و همه ی سویه های زندگی این توده های ناآگاه- حتا خصوصی ترین بخشهای زندگی ـ گسترش می دهند و پایه های حکومت خود را استوار تر می کنند، که کرده اند می کنند و خواهند کرد (ولی گاهی در برخورد با چنین توده ی نادان و ساده دل هم خشماگین می شوم و هم اندوهگین و خویشکاری آگاهانِ را آگاهیدن اینان میدانم البته گام به گام و اندک اندکک و خودم نیز گاه چنین کاری پیشه می کنم) دراندازه ی آگاهی و دانشم و بی هیچ خواست و آهنگ نژادگرایانه و تعصب میهنی یا دینی ؛که سراسر با هرگونه نژادگرایی و تعصب در اندیشه همیستار هستم و نادادگری و یکسونگری را در بازگفت و بازشناساندن هرچیزی روا نمیدارم و نامردمی میدانم (و گاه بهتر میدانم خموشی پیشه کنم و احترام به باورهای هرچند خردسوز و خرافه آلود اینان)که خانواده ی خودم هم هستند باورمندن به این خرافه ها و از همین توده ها، که مرا بی دین میخوانند و نا گروا به باور های دینی(سخن بسیار است در اینباره و چگونه می توان آزادانه باورهای خویش را) حتا اگر پرسش باشند و پندار ، برای رسیدن به باور خردمندانه (گفت، بی بیم از گرفتار شدن در بند خشک مغزان کوته دید، بی خوردن چوب زندیکی) زندقه وتکفیر (در این سرزمینی که "چه حلاجها رفته بردارها) "از مزدک و مانی تا عین القضات و سهروردی روشن بین و ...)و البته این را نیز باید افزودن که شما چندین کتاب دینی شیعه را نیز به پارسی برگردانده اید که در برخی آنها نیز از این دست خرافه ها یا استوره ها و افسانه ها _ که چنانکه گفتم برخی و شاید بیشینه ی آنها ریشه در باورهای استوره ای افسانه ی و خرافی باستان ایران دارد- دیده می شود و چندان هم کم نیست. البته تنها خواندن این نوشتارها زیانی ندارد و سودمند نیز می افتد از برای آگاهی درباره ی پیشنه اندیشگی مردمانی، ولی باید روشن کرد که :««ازو هرچه اندر خورد با خرد //دگر بر ره رمز معنی برد»» گرچه چنین کاری در جایی و گاهی که فرمانفرمایی دینسالارانه، همانند موبدشاهی ساسانی و آخوندشاهی صفوی، چونین چیرگی دارد، برابر است با گرفتار شدن به فرجام "مزدکها" " روزبه ها=)ابن مقفع (و "بابکها" و "عین القضاتها" و "حلاجها" و "سهروردیها" و .. و.. و...دیگرانی دیگر از اینگونه. ولی در پرده سخن گفتن و به نماد و نمومنش و زیرکانه) چونان که فردوسی بزرگ (راستیها را روشن نمودن ـ به گمانم اندکی از سختی و دشواری کار بکاهد و برآنم که

خویشکاری پژوهنده ی راستین است این. همانگونه که شما در سخن از ایران باستان ، شیفته وار سخن نمیگویید و زشت و زیبایش را باهم می نمایانید) گرچه شاید در باره "زن" اندکی کمتر (از ویژگی های نیکو و جایگاه والاتر و بهتر زنان در سنجش با هنگامه های سپسین تازش تازیان و همان هنگامه ی دیگر مردمان همسایه و دیگر شهریگریهای همزمانه و نگرش دینهای سامی و دینهای دیگر به این هستیور شگرف و شگفت: زن .خواست خود را از این سخنان ، سپستر و گسترده تر با شما خواهم گفتن و شاید در پیامیهایی تنها برای خود شما استاد گران ارج ، دانشی مرد. پدرود باشید.

پاسخ:

دانشور ارجمند ! نخست درود برشما ، سپس دلداری می دهم شمارا در اندوه وابسته ی گرامی از دست رفته ، روانش شاد باد ، آنگاه برای شما و خانواده ی گرامی آرزوی تندرستی و درواخی و بهروزی دارم . پیداست که فره ایزدی یار و هماره همراه تان است چراکه فرهیختگی و بالندگی روزگارتان است و دارید یکی از فرزندان شایسته این مرز و بوم می شوید . من از این شکوفایی شادمانم و بی تاب دیدار این سرو بلند خوزستان و گل سرسبد اهوازدلنواز . امید که هرچه زودتر این آرزو برآورده شود و چشمم به شکوه این سرو بالنده روشن گردد.

آن گونه که در پاسخ پیشین گفتم ، و گویا که اندوه خویشاوند ازدست رفته و گرفتاری و پیامد این رویداد اندوه خیز ، ژرف نگری در پاسخ پیشین را گرفته ،اینک نیز یادآور می شوم که : خوشبختانه شما دانشور زبان و فرهنگ پارسی هستید و باید نیک بدانید چه می گویم .اساطیر اصولا و عموما صور خیال اند که ریشه در حقایق ، آرمان ها و ایده آل های انسان دارند . از این رو اساطیر و افسانه ها ، غنا ، محتوا وبار فرهنگی هر قوم و ملتی را می سازند و سرانجام پشتوانه و پایه های هویت و فرهنگ ملی هر قوم می شوند . نداشتن این پشتوانه ها به معنای بی ریشگی و بی هویتی است .اقوامی که از داشتن اسطوره محروم اند دچار فقر فرهنگی شده و احساس بی هویتی می کنند و برای کسب هویت و داشتن شناسنامه ی هویتی فرهنگی به این سو و آن سو می پرند تا شاید بتوانند پیشینه ی تاریخی و غنای اساطیری بیابند .ترکیه ، پاکستان و... مصداق بارز این فلاکت و فقر فرهنگی اند.

مشکل در این است که این صورخیال و اساطیر ایده آل از جایگاه بایسته و شایسته شان به در آیند و ابزار قدرت و دستاویز سیاست قرار گیرند . در پاسخ پیشین ، این رویداد را به درآوردن دل و روده و دیگر اندام زندگی بخش آدمی مثال زدم . اینجاست که ناخوشایند ، مزاحم و نفرت انگیز جلوه می کنند ودر تعبیری کاملا مجازی و بسیار توده ای به "خرافه " تعبیر می شوند . یعنی بی معنا ، ناکارامد ، ناخوشایند ، پوچ ، پوشالی . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : درست مانند آن که رستم دستان یا آرش کمانگیر را از بلندای عرش اسطوره برداریم و برای شان مصداق عینی خارجی معین کنیم . بدیهی است که با چنین حماقتی ، این اسطوره های فراتاریخی ملی را از الهام بخشی انداخته و از آنان قداست زدایی که لازمه ی الهام بخشی اسطوره است کرده ایم . پروانه دهید تا بی پروا بگویم : کورش بزرگ در فرهنگ ملی ایران یک اسوه تاریخی است که اسطوره شده است تا آنجا که در فرهنگ سامی ذوالقرنین گشته و تازیان ازاو با قداست هرچه تمام یاد می کنند . اگرهمین اسوه تاریخی و اسطوره الهام بخش ملی را از عرش اسطوره فرو آوریم و تاجی سازیم و بر سر یکی از شاهان بی کفایت و بی درایت تاریخی یا معاصر گذاریم چه خواهد شد ؟! بدیهی است که به تخریب اسطوره کورش و قداست زدایی اسطوره پرداخته ایم . آنگاه اگر توده های ستم دیده و رنج کشیده و آشفته و پریشان از ویرانی و تباهی و تاریکی ، به کورش بزرگ دشنام دهند و ناسزا گویند چه باید کرد ؟! به بزرگ مردی که

مظهر آزادی و آبادی بود ! آیا سزد که فرهیختگان با توده های فرومایه هم نوا شوند و بگویند : کورش یک خرافه است ! آیین کورش آیین سیاهی و تباهی و بیچارگی است ! بی گمان ستم بزرگی در حق تاریخ ، فرهنگ و هویت ملی خویش کرده ایم اگر چنین داوری کنیم . یاد تان که نه چون بسیار جوان اید به یقین خوانده و شنیده اید که اعلی حضرت فقید می فرمودند : "کورش ! آسوده بخواب که ما بیداریم !" آیا براستی کورش بزرگ ، پایه گذار درخشان ترین تمدن و فرهنگ تاریخ ، این گونه بیدار و شهریار و کشوردار بود ؟! آیا سزد که در پیامد این بیداری ، اینک کورش را به باد ناسزا بگیریم ؟!

هــویّت مـــــلّی ایــــــرانی!

پرسش:

درود . مسئله" هویت ملی" یکی از پر حرف ترین مباحث معاصر است . آیا تعریف جامع و مانعی از" هویت ایرانی" وجود دارد؟آیا ادیان و مذاهب موجود در ایران هرکدام با توجه به پیروان شان می توانند بخشی از" هویت ملی فرد" باشند ؟آیا هویت ملی" اعتباری و قراردادی "است ؟ آیا هویت ملی یک" کلی چهل تکه" ای است ؟ آگر چنین است مسئله" وحدت ملی "چگونه فراهم می آید و اگر گفتیم" چهل تکه" است آیا تمامیت ارضی ایران را تهدید نکرده ایم؟ و بسیاری آیا ها و اگر های دیگر که در این موضوع مطرح است و خلاصه این که آیا : وحدت مذهب و زبان شرط اصلی وحدت ملی است یا نه ؟ مایلم تعریف شمارا از" هویت ملی" با توجه به این همه "اما" و "آیا" و "آگر" ها بدانم.

پاسخ:

در این متن چند پرسش مهم آمده که هرکدام را پاسخی ویژه می سزد:

۱ -آیا تعریف جامع و مانعی از" هویت ایرانی" وجود دارد؟

پاسخ:

در تعریف هویت ملی هرکسی از ظن خود چیزی گفته و نوشته است . اما جدای از هرگونه گرایش سیاسی مذهبی ، هویت ملی در تعریفی منطقی عبارت است از یک" کلی منطقی" که دارای اجزایی است لازم و ملزوم ، که در مجموع معرف هویت است.

۲-آیا ادیان و مذاهب موجود در ایران هرکدام با توجه به پیروان شان می توانند بخشی از" هویت ملی فرد" باشند ؟

پاسخ:

هویت ملی را ودایع قومی ، سنن ملی ، یادمان ها ، گوهر و روح جمعی جامعه تشکیل می دهند . از این رو آن آیینی معرف هویت و فرهنگ ملی است که همه ی عناصریادشده را در بر داشته باشد. یعنی همان کلی متحد الاجزاء باشد.

۳-؟آیا هویت ملی" اعتباری و قراردادی "است ؟

پاسخ:

به هیچ روی . وقتی قراردادی و اعتباری می شود که براساس منافع حزبی و گروهی و مسلکی و انگیزه های سیاسی تعریف شود . و گرنه هویت یک کلی منطقی از پیش تعریف شده است که گوهر ذاتی و روح جمعی جامعه آن را ساخته است .هویت عبارت از شناسه یا مشخصه ی ملی است که سرشت و روح جمعی جامعه آن را می سازد.

۴ -آیا هویت ملی یک" کلی چهل تکه" ای است ؟آگر چنین است مسئله" وحدت ملی "چگونه فراهم می آید و اگر گفتیم" چهل تکه" است آیا تمامیت ارضی ایران را تهدید نکرده ایم؟

پاسخ:

به هیچ روی و به لحاظ منطقی نمی تواند چهل تکه باشد. هویت یک کلی منطقی است که اجزای آن دارای وحدت ذات یا سرشت اند . هرگز کریسمس و والانتاین نمی توانند سرشتی ملی بگیرند و با نوروز یکی شوند . بی گمان هرگونه تحریفی در تعریف منطقی هویت ملی به تفرقه و تجزیه ملی می انجامد .

۵-آیا وحدت مذهب و زبان شرط اصلی وحدت ملی است یا نه ؟

پاسخ:

بدون تردید شرط اصلی است. تلاش دشمنان دانا و دوستان نادان ایران همواره بر نابودی این اصل بوده و هست .دشمن در این سه دهه دارد از آب گل آلود ماهی می گیرد و با ترویج فرقه گرایی و تبلیغ مذاهب ضد هویت ملی ایران ، به تفرقه و تجزیه ملی می اندیشد.

اسطـــــــــــــوره و خــــــرافــــــــه!

نگارش و نمایش:۲۳/۸/۱۳۸۷خورشیدی

پرسش:

درود بر استاد گرامی.یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن »تشیع =) اسلام ایرانی (به عنوان پاسدار هویت ملی ایران « است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان.آنگونه که پیشتر هم - درنخستین پیامم در وبلاگ شما - گفته بودم من هم در این باره با بنیان و پایه نگره ی شما همرایم. و البته انتقادهای بسیار از اسلام و تشیع و فرمانروایی صفویه دارم . ولی پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟) البته همه ی دین و مذهب ها سرشار از خرافه ها و افسانه ها و استوره ها است و در زمینه ی شیعه گری، ریشه ی بسیاری از این خرافه ها و افسانه و استوره ها در ایران پیش از اسلام – به ویژه در بهدینی ساخته موبدشاهی ساسانی است و البته برخی هم نه چنین است و ویژگانه ی همگانی دین است از کهن ترین دین ها تا نوین ترینِ آنها (... و آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟) به نگر من که چنین است .(و آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟؟آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد) گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟ آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟) البته شاید بخش از پاسخ شما این باشد که" توده های مردم " توان درک و فهم و جنبه دانستن این چیزها را _ به دلیلهای بسیار ندارند _ و این سخن از سویی درست است _ ولی تا به کی باید این توده ی ناآگاه کم-دریافت را در ناآگاهی نگه داشت ؟....)دنباله در بخش سپسین(...

پاسخ:

درود بر شما دانشور گرامی و ارجمند! موضوعات گرانباری رابه پرسش گرفته اید که پاسخ شایسته ی به آنها مستلزم ساعت ها گفتار و صفحه ها نوشتار است . اما سزد که در حد حوصله ی این دفتر به این پرسش های اساسی پاسخ دهم . امید که روزی از نزدیک شما را دیدار کنم و همه آنچه را که باید گفت ، بگویم.

فرموده اید »: یکی از انگاره های بنیادین و شاید پایه ای ترین نگره ی شما در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران _ چنان که خود بارها گفته اید _ دانستن" تشیع =) اسلام ایرانی (به عنوان پاسدار هویت ملی ایران " است و درپی ان پشیبانی و بزرگداشت صفویان.«

دانشور گرامی ! نخست باید بدانید که من خود به گواهی آثار چاپ شده ام ، در دوره روشنفکری و تازی زدگی ، یکی از ستیزنده ترین نویسندگان و سخنوران ضد صفوی بوده ام . و در ستیز با آنچه به نا صواب »تشیع صفوی « گفته می شد، پیشگام و پیشتاز بودم) ن.ک : شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران . چاپ اول. + شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی. چاپ دوم (و در شرح مبانی و اندیشه های صاحب آن شعار ، بیش از سه هزار صفحه نوشتم که خوشبختانه توفیق چاپ آنها فراهم نشد ، تا امروز بیش از این ها که چاپ شده شرمنده و افسرده و پشیمان باشم . ودر راستای همان سیتیز نابخردانه ، از آغاز دهه شصت تا هم اکنون، ده ها برچسپ خورده بایکوت، محاکمه و بازخواست شده ام و آثارم مورد موشکافی و نقد جدی قرار گرفته است) ن.ک : نقد آقای جویا جهان بخش ازمقدمه ی من درترجمه ی کتاب مباهله در مدینه/همین وبگاه (بی آنکه آن رویداد ها مرا در صفوی ستیزی سست کند یا بترساند . من در اوج برچسب و تهدید و بایکوت و...بر باورهای خویش سخت پا بر جا بودم و به دلیل تسلط برآن باورها ، دستاویزهای سفسطه آمیز کلامی روایی تاریخی بسیاری داشتم). ن.ک : نقد کتاب مباهله +کتاب شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران + ن. ک : مقدمه ی کتاب تاریخ سیاسی صدر اسلام و .(...من از اواسط دهه ی هفتاد خورشیدی از سراب روشنفکری رستم . بی گمان این تحول ، پیامد مطالعات ژرفی بود که من در تاریخ و فرهنگ ملی ایران داشتم و به درستی دریافتم که صاحب شعار تشیع صفوی و طراح و نظریه پرداز تشیع علوی ، به دلیل تاثر از اندیشه و فلسفه ی غربی به ویژه مارکسیسم با تاریخ و فرهنگ ملی ایران بیگانه بوده واین بیگانگی اورا دچار تازی زدگی افراطی نیز کرده بوده است .بدین سان ستیز با فرهنگ و هویت ملی ایرانی در قالب شعار ستیز با تشیع صفوی و چپ زدگی و تازی گرایی افراطی در قالب تبلیغ و ترویج موضوعی موهوم به نام تشیع علوی رخ نموده بود و هیچ کس متوجه این فاجعه ملی نشده بود .مشکل در این بود که ما »فهم زمان «خویش را فراتر از فهم تاریخی و روح جمعی نیاکان فرهیخته خویش که نخبگان برآمده از»تاریخ و تجربه قوم ایرانی « بودند می دانستیم و می پنداشتیم که به کشف و کرامتی نوین دست یافته ایم که اگر»آیین «را»ایدئولوژی «و» تئوری قدرت «و» ابزار سیاست «سازیم ، به مدینه ی فاضله ای دست خواهیم یافت که« تاریخ و بشریت» از آن محروم بوده است ! غافل از آن که قوم ایرانی در گذر هزاره های باستان» آیین سیاسی «را تجربه کرده و درس های لازم را گرفته است و بر اساس آن»تجربه تاریخی روزگار بلند موبدشاهی«بوده که نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور» سوشیانت «یا» موعود منتظر «در» پایان تاریخ «موکول کرده اند .از دیگر سوی همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در» تشیع امامیه «جای گرفته است . بدیهی است که آنچه «تشیع علوی» با مشخصه های تازی خوانده می شد با فرهنگ ملی و میراث قومی ایرانی بیگانه و در ستیز بود.و این پنداربسیار کودکانه ، از نادانی یا آگاهی کاذب و بیگانگی با تاریخ و فرهنگ ملی ایران ناشی می شد.

فرموده اید » : پرسشم این است که خواست شما از این اسلام ایرانی را ، به یکبارگی با خرافات و استوره ها و افسانه هایش ـ سودمند به حال مردم می دانید ؟"..."آیا برای پاسداشت میهن و فرهنگ و کیستی و چیستی ملی- میهنی ایرانی، باید در برابر خرافه ها و هرچه خردناپذیر و یا خردستیز است خاموشی پیشه کرد و مصلحت اندیشی؟..."آیا نباید - پرده از دروغها و خرافات برداشت و مرز میان استوره و تاریخ را نمایان کرد) گرچه بر توده ها بس گران است این پرده برداریها و بسیار زیانبخش . ولی مگر نه خویشکاری یک پژوهنده این است که بی دوستاری و کین ورزی، راستی را بشناسد و بشناساند.؟آیا پنهان نمودن راستیها خیانتی بزرگ نیست از سوی یک پژوهنده اگاه بدان حقیقتها؟«

بنیان اخلاق ، آیین است و پایه های آیین بر اسطوره بنا شده است . آیین پشتوانه ملی و معنوی توده هاست . آگر باورهای اسطوره ای آیین را در ترازوی عقل و علم و تاریخ و تحلیل و تفسیر دنیوی گذاریم چیزی باقی نمی ماند .دیگر چیزی به نام فرهنگ ، اخلاق ، حریم و حیا ، عرفان ،ادبیات و دیگر جان مایه های معنوی که در مجموع ،هویت ملی نامیده می شود نداریم . توجه داشته باشید که :جان مایه روح و موضوع ذهن آریایی "اسطوره" است .روح متعالی آریایی هرگز به" وقایع "قانع نیست ، "اسوه "را اسطوره می کند تا فرا تاریخی و فرا دنیوی شود.فرهنگ گرانبار چند هزاره ی آریایی سرشت و ساختاری اساطیری دارد. غنای هر فرهنگ به بار اساطیری آن بستگی دارد . فرهنگ سامی بی ژرفا و بس ساده و بی پیرایه است از این رو هرچه را درنمی یابد یا برنمی تابد اسطوره یا خرافه می نامد . زیرا فرهنگ سامی اصولا رئال) در برابر ایده ال(است و در" وقایع" می ماند .ذهن ساده و بی مایه آدمی نیزهرچه را در نمی یابد خرافه یا افسانه می پندارد و یا هرچه را در قالب های تنگ و تاریک عقل و علم و تحلیل و تاریخ نیابد خرافه =پوچ می پندارد .این در حالی است که همین دانش که محک و معیار سنجش او شده امروز " میتولوژی یا اسطوره شناسی" را مادر همه ی علوم می شناسد!!توجه داشته باشید : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، دقیقا در جهان معنوی نیز هیچ موضوعی نیست که راز و رمزی از معنویت و فرهنگ را در خود نداشته باشد . پس بنا براین ما آنچه را نمی شناسیم یا نمی دانیم یا نمی فهمیم آن را خرافه یا اسطوره می نامیم بی آنکه بدانیم معنای خرافه یا اسطوره چیست !مشکل در آنجاست که اساطیر و باورهای اسطوره ای از ژرفای ذهن و دل به عرصه قدرت و حکومت کشانده شوند . درست مانند آنکه دل و روده و دیگر اندام های زندگی بخش فردی را از جایگاهش کنده و بر سر کوی و برزن آویزیم! در منطق زبان ،هر حقیقتی می تواند واقعیت داشته باشد ولی هر واقعیتی حقیقت ندارد .اسطوره ها همواره بار یا رمزی از حقایق را در خود دارند. درست مانند سنگ ها که هرکدام می توانند گونه ای فلز را در خود داشته باشند .بنا براین اساطیر برتر از وقایع اند . وقایع می توانند منشاء آگاهی کاذب شوند . درست مانند آنکه مردم دژخیمی را که نقاب قدیس زده به جای قهرمان بگیرند . در حالی که اسطوره چند بعدی است و به همین دلیل فرا زمانی ، فراتاریخی ، الهام بخش و رمزی از حقیقت است . با نگاهی کوتاه به میراث علمی کلامی سیاسی گذشته ی معاصر از پگاه مشروطیت تا پایانه ی دهه ی پنجاه خورشیدی در خواهید یافت که تمام تلاش ها بر روندی به نام" خرافه ستیزی"و در حقیقت اسطوره شکنی و قداست زدایی از نوامیس ملی و معنوی ایرانی بوده تا ایدئولوژی قدرت دنیوی ساخته شود . و اصولا طرح شعار ستیز با تشیع صفوی یعنی ویرانی معنویت ایرانی و طرح شعار تشیع علوی یعنی دنیوی سازی معنویت ایرانی. توجه داشته باشید که : روح متعالی ایرانی اسوه های تاریخی تشیع به ویژه علی)ع (و حسین)ع (را اسطوره های ایمانی و اخلاقی خویش کرد تا هماره فرادنیوی و فراتاریخی والهام بخش ارزش های والای انسانی باشند . در حالی که شعار تشیع علوی کوشید تا این اسطوره های فرادنیوی و فراتاریخی را دنیوی تاریخی سیاسی انقلابی حکومتی کند و کرد و آنان را در ردیف قهرمانان تاریخی قرار دهد و داد . به سخنان یکی از چریک های چپ در دادگاه شاه توجه کنید که می گوید : "سخنم را با درود برحسین نخستین شهید خلق های خاورمیانه آغاز می کنم" تلقی دنیوی را بنگرید ! و یا به کتاب : "راه حسین راه انسان ها"بنگرید که تحلیل و تفسیری است مارکسیستی ماتریالیستی تاریخی دنیوی سیاسی ، و امام حسین را هموزن چگوارا و فیدل کاسترو و... قرار می دهد . این بیماری چپ زدگی و دنیوی سازی آیین دامن روحانیت را هم گرفت و کتاب «شهید جاوید»را پدید آورد که فرایندی سیاه داشت!

فرموده اید »: آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟«

این روح و سرشت معنویت گرای فرهنگ آریایی و ایرانی است که چنین اقتضا می کند . ما چه بخواهیم و نخواهیم روح متعالی و سرشت فرهنگ آریایی معنویت گرا و آیینی است. مشکل اساسی در افراط و تفریط این قوم است.در تاریخ ایران مقاطعی بوده که افراط را بر می تافته و سزاواربوده است . مثلا پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آریاییان و بازگشت به هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است . اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است . چراکه تسنن بنا به سرشت تازی گرای خویش هماره با هویت ملی و فرهنگ ایران در ستیز بوده و همواره دل به زبان و فرهنگ تازی داشته و از هر فرصتی برای پیوستن به تازیان بهره جسته است . بنا براین به تصریح گرانبهای مرحوم ملک الشعرای بهار : "هرگاه ایرانی سنی می ماند استقلال و تمامیت ارضی ایران برجای نمانده بود "! و اگر امروز ایرانی از آیین ها و عناصر فرهنگ ملی خویش لذت می برد و به موسیقی فاخر ملی و ادبیات و زبان فاخر پارسی خویش می بالد از برکت اقدام صفویه است و اگر ایرانی سنی می ماند نه از نوروز چیزی می فهمید و نه چیزی به نام موسیقی ملی داشت و نه از ادبیات وعرفان بهره ای داشت و حداکثر چیزی مانند افغان های سنی بود که موسیقی شان بر فرض وجود، ملغمه ای است از هندی و چینی و نوروز را میراث مجوس می دانست که حرام است و از حجاز الهام می گرفت و گوش به فرمان آن سوی آب های خلیج فارس بود!

اســــــــــــــلام ایــــــــــــــــــــرانی!

پرسش:

با سلام . در وبلاگ شما مکرر تعبیر یا اصطلاح "اسلام ایرانی" بکار رفته و گویا که بر این تعبیر تاکید بسیار دارید . با وجودی که خوانندگان دیگری هم خواسته اند تا پیرامون این تعبیر توضیح دهید تاکنون طفره رفتید. شاید ملاحظاتی در کار هست که خواننده نمی داند ولی بهرحال با توجه به تکرار و تاکیدی که براین اصطلاح دارید خوب است پاسخی مناسب و تا حدی ممکن بدهید.

پاسخ:

البته ملاحظاتی در کار هست ولی آنچه باعث نپرداختن به این پرسش شده پاسخ بسیار مفصل آن است که از حوصله ی این دفتر بیرون است و پاسخ مختصر و کوتاه هم حق مطلب را ادا نمی کند . اما اگر به آرشیو این دفتر بنگرید(به ویژه مقاله : تشیع امامیه پاسدار هویت ملی ایران) درخواهید یافت که به این پرسش ، پاسخی مستقیم و غیر مستقیم داده ام .امید که در آینده ای نزدیک به گونه ی مسلسل و مفصل در چند شماره ی این دفتر به این موضوع بپردازم.

تــــاریــــــــــخ و تحقیــــــــــــــــق!

پاسخ به عبدالله شهبازی

پرسش:

السلام علیکم و رحمه الله . بنده پژوهشگر تاریخ معاصر ایران (از مشروطیت به بعد)هستم . در سایت آقای شهبازی(مورخ معاصر) در مقاله :" برخی مقدمات نظری در مبحث مشروطیت " آمده است :" ...سید جمال واعظ و ملک‌المتکلمین هر دو بابي ازلي بودند ولي در تحریف تاریخ مشروطه این‌ها را جایگزین وعاظ متنفذي مانند شیخ مهدي سلطان‌المتکلمین و شیخ محمد سلطان‌المحققین کردند) ".؟ (إنظر شما چیست و آیا آقای شهبازی مورخی بی طرف هستند ؟

پاسخ:

تاریخ معاصر ایران به ویژه مقطع مشروطیت از پر حرف ترین مقاطع تاریخ معاصر است ، آن گونه که از پر سند ترین دوره های تاریخی نیز هست . دوره ای که پیرامون آن *حرافی* بسیار شده و *اسناد* ضد و نقیض بسیار دارد. از این رو *قطعیت و قضاوت تاریخی* پیرامون این دوره، رجال یا قهرمانان و ضدقهرمانان آن ، کاری است بسیار دشوار و پر مسولیت . بدیهی است که *مورخ* این مقطع تاریخی با فرض وجود تخصص علمی ودانش لازم و ابزار تحقیق ، باید از هرگونه گرایش سیاسی، وابستگی حزبی و مذهبی به دور باشد . ادعای *بابی بودن سید جمال واعظ* می تواند یک *شایعه*

تاریخی **باشد که*مستند* شده است . تاریخ معاصر ایران که بر اساس حب و بغض نوشته شده از این *شایعات مستند* آکنده است!**

پرسش:

با سلام مجدد . مستدعی است در این باره نیز نظر دهید که اقای شهبازی در سایت خود در مقاله : "هخامنشیان و تسلسل تمدن ایرانی" آورده است:
..."ولي جنجالي كه به راه افتاده كه گويا هخامنشيان قومي مهاجم بودند و از خارج به فلات ايران وارد شدند و اقوام بومي ايراني را كشتند و تمدني به‌نام «پارس» ايجاد كردند، و حتي بعضي تعابير سخيف كه نام «پارس» با واژه «پارس كردن سگ «هم‌ريشه است و از اين قبيل، و متأسفانه هواداراني پيدا كرده و زمينه‌هايي را فراهم كرده براي توهين به مليت ايراني و تحريك گرايش‌هاي تجزيه‌طلبانه و به خصوص پان‌تركيستي در ايران؛ اين بحث قطعاً بحث مخربي است. ما هيچ دليل موجهي نداريم كه ميان ايران پيش از اسلام و ايران اسلامي تعارض كاذب ايجاد كنيم. اين همان رويه‌اي است كه در دوران پهلوي در پيش گرفته بودند و سعي مي‌كردند تاريخ ايران اسلامي را در مقابل تاريخ ايران باستان قرار دهند و از اين طريق شووينيسم باستان‌گرايانه ايراني را، كه خودشان ساخته بودند، گسترش بدهند و هوّيت ملّي ما را در مقابل هوّيت ديني‌مان و در تعارض با هم قرار دهند. اين تلاش مجدداً به شكل ديگر و اين بار از منظر دفاع از ايران اسلامي شروع شده است"...

پاسخ:

سخن درست و نظر صائبی است . با این توضیح که*تاریخ ایران* از آغاز تا انجام به هیچ روی دچار*گسست ماهوی* نشده و صدر آن ریشه در ذیل آن دارد و در آن *نقل و انتقال* چیزی از قلم نیفتاده تنها*قالب* ها عوض شده ولی*گوهره و خاطره قومی* به قوت خود باقی است . از این روی اگر اندکی دقیق شویم در خواهیم یافت که *هویت ملی و دینی* ما یکی است و این دوگانگی تعبیری کاملا مجازی است .تکیه بر *اسلام ایرانی* دقیقا به همین معناست.

اســــــــــلام و ایـــــــــــــران!

پرسش :

با سلام . دیشب در یکی از رسانه های تصویری خارج از کشور ، فردی به نام آقای ....به دفاع از تسنن پرداخت و از این که ایرانیان همگی سنی نیستند دلخور بود .اگر ممکن است مقاله ی تشیع پاسدار هویت ملی ایران را برای ما خوانندگان تکرار کنید و اجازه کپی آن را بدهید تا در چند وبلاگ دوستان منعکس نماییم .

پاسخ :

این مقاله که در بهمن ماه ۱۳۸۶ خورشیدی نوشته شده ، به تقاضای این خواننده و دیگرخوانندگانی که تقاضای شان در جریان نقل و انتقال وبلاگ(=تغییر نشانی و انتقال مطالب) ،متاسفانه پاک شده تکرار می گردد . به دلیل پرهیز از تحریف و هرگونه سرقت ، طبق اصول اخلاقی و موازین حقوقی هرگونه کپی، نقل و ترجمه (مستقیم وغیر مستقیم) باید به گونه یلینک مستند به این مصدر و منبع باشد.

تشیع امامیه پاسدارفرهنگ،هویت، استقلال و تمامیت ارضی ایران است !

این حقیقت و واقعیت خطاب به کسانی است که به راستی برای ایران و فرهنگ ایرانی دل می سوزانند و نگرانند !

یادآوری!

در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی و در حقیقت پس از نهضت مشروطیت ، بی آنکه صدر و ذیل تاریخ پیوسته ی خویش را به درستی بدانیم و مبانی فرهنگ ملی خویش را به روشنی بشناسیم آنچنان دچار چپ زدگی و آفات حاصل از آن شده بودیم که ناخود آگاه و ناخواسته با جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی وآگاهی کاذب، به تاریخ و فرهنگ ملی ایران می نگریستیم . این بدیهی است که این جهان بینی بنا به ماهیت و خاصیت خود ، با ابزار شک و نقد و نفی ، همه ی میراث ملی را از بیخ و بن می زد و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناخت و در اندیشه ی ساختن یک ایدئولوژی بود . نگاه این جهان بینی از ِآغاز تا انجام این بود که فرهنگ ملی را با همه ی معانی ، مفاهیم و جان مایه های اسطوره ای اش به ایدئولوژی دنیوی مادی سیاسی تبدیل کند و چنین کرد . این واقعیت با خلق و خوی قومی توده ای مساعد ما در آمیخت و ادبیاتی را پدید آورد که هنوز کم و بیش ورد زبان هاست . علوی صفوی کردن تشیع نیز از همین مقوله است . از دیگر سو افراط و تفریط ما ایرانیان همواره در تاریخ

کار دست ما داده است . در این رویداد ، افراط پیشین به تفریط پسین انجامید و باستان گرایی افسار گسیخته و جاهلانه به مظلومیت مذهب گرایید و حسرت معنویت ، آه از نهاد توده ها بر آورد و چند نسل را شیفته و دلباخته ی جاذبه های حماسی سیاسی خویش کرد و این فرآیند آگاهی کاذب بود که روشنفکران ما دچار آن بودند بی آنکه با حقیقت تاریخ و فرهنگ ملی انسی داشته باشند !

طرح موضوع !

با حضور اسلام در ایران و غلبه ی پان عربیسم اموی عباسی که مبانی آن مبتنی بر قومیت عربی بود و به هر سرزمینی که پای می نهاد نخست می کوشید تا آن سرزمین را از بیخ و بن عرب کند و می کرد . شگفتا که گویا پیشینه ی بلند تاریخی تمدنی هم کارساز نبود زیرا مصر با وجود پیشینه ی فرهنگی تمدنی تاریخی چند هزار ساله مغلوب پان عربیسم شد و از بیخ و بن عرب گردید . اما در ایران وضع به گونه ای دیگر رقم خورد ! نخبگان شریف، دانا و بس گرانمایه ی ایرانی از یک سو از همان آغاز با درایت هرچه تمام به تحلیل مقاومت ها پرداختند و از سرنوشت نهضت های مقاومت ملی ایران درس ها آموختند . از دیگر سو با ارادت و ایمانی که به حقانیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر اسلام داشتند ، در تشیع خویشاوندی و همسویی بسیاری یافتند . چراکه علاوه بر گوهر دادخواهی و دادگری آن ، در تشیع زمینه های بسیار مساعدی برای پیوند ملیت و مذهب وجود داشت . زیرا امامان شیعه از همان آغاز، شعائر ملی ایران را به رسمیت شناختند ، مهرگان و نوروز و دیگر آیین های ایرانی را گرامی داشتند ، هدایای نوروزی را می پذیرفتند ، زبان فارسی را ارج می نهادند و به آن زبان سخن می گفتند ، پشتیبان ایرانیان بودند ، در ماجرای کشتار ایرانیان مقیم مدینه پس از ترور خلیفه ی دوم ، امام علی و فرزندانش به دفاع مسلحانه از ایرانیان پرداختند ، در پی قتل هرمزان سردار ایرانی توسط هواداران خلیفه ، امام علی سوگند یاد کرد که قاتل هرمزان را (که پسر خلیفه بود)کیفر خواهد داد و قاتل در خلافت آن حضرت به شام نزد معاویه گریخت !در ماجرای اشغال ایران توسط خلیفه ی دوم و اسارت بزرگ زادگان ایرانی ، امام علی از خرید و فروش اسیران جلوگیری کرد . در اینجاست که خاطره ی قومی که پاسدار ودایع است می گوید دختری از یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی [ع]ازدواج می کند ، پیوندی بس مقدس و گرامی و میمون که تاریخ نیز با وجود عنادی که دارد آن را تایید می کند . با این همه بر ایران از آغاز اشغال تا آغاز سده ی دهم هجری (۹۰۶ ق) تسنن حاکم بود . در این نه قرن ، تشیع که تمامیت فرهنگ ، هویت و ملیت ایرانی را در بر داشت در اقلیت و مظلومیت محض بود .

تسنن در ایران به دلیل سرشت تازی و تعصب و تصلب عربی اش همواره به خلافت عربی وفادار بود و ایران را بخشی از قلمرو خلافت عربی می دانست و آرزو داشت که ایران و ایرانی روزی از بیخ و بن عرب شوند . تسنن از همان آغاز فرهنگ و میراث ملی ایران را میراث مجوس می دانست که اسلام آن را نسخ و محو کرده است . از این رو جشن ها و آیین های ملی ایران به ویژه نوروز را به رسمیت نمی شناخت .

مشایخ ایرانی تسنن از بخاری تا غزالی به شدت عرب زده بودند و برای خویش هویتی عربی قائل بودند و پیشینه ی تاریخی خویش را نقد و نفی می کردند .فردوسی توسی راکه شیعه بود و با سرایش شاهنامه ، شناسنامه ملی تاریخی فرهنگی و خاطره ی قومی ایرانی را زنده کرده بود ، مرتد ، زندیق و کافر خواندند وچون بمرد او را در گورستان مسلمانان راه ندادند ومی خواستند به جنازه ی او بی

احترامی کنند که شبانه توسط سه نفر از دوستان اش در کشمان توس به خاک سپرده شد.ابوالقاسم گرگانی عالم سنی آن دیار برفردوسی نمازنگزارد چراکه او مدح مجوس گفته است!

مولفان و مورخان سنی ایرانی همواره در فضائل تازیان و زبان تازی می نوشتند و به تحقیر میراث ملی و نفی آن می پرداختند . و از آنجا که می دانستنداهل بیت پیامبر(ص)رادرکاراشغال ایران دستی نبوده است و تشیع امامیه را پاسدار میراث ملی ایران می دانستند به ستیز با تشیع می پرداختند و آشکارا از اشغال ایران توسط خلفای عرب دفاع می کردند . نویسنده ی سنی ایرانی سده ی ششم هجری در کتاب فضائح الروافض (تالیف ۵۵۵ هجری) می نویسد :

" اکنون که روافض (= شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک : قزوینی/النقض ۱۵۰، ۱۴۹ ۱۶۵ ،۴۳۸،۴۴۰،۴۴۲،۴۵۶.

و در دفاع از جفاکاری سرداران تازی به هنگام اشغال ایران از جمله در قتل عام مردم گرگان رجز می خواندند و می نوشتند :

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد (= پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک: همان۱۵۳،۱۵۲،۱۴۸،۱۴۷

و از آنجا که می دانستند پیوند تشیع و میراث ملی ایران ناگسستنی است می نوشتند :

"... و حد دوم این خانه (=تشیع) با گبری است (=زرتشتیان) زیرا هم چنان که گبران به یزدان و اهرمن گویند ... رافضی(=شیعه) همین گوید ... و چنان که گبرکان خود را مولای آل ساسان دانندرافضیان خود را مولای علویان دانند . هم چنان که گبرکان ملک به نسبت و به فر یزدان دانند ، رافضیان خلافت به نسبت و نص گویند به جای فر یزدانی . و هم چنان که گبرکان از همه صحابه ، عمر را دشمن تر دارند ، رافضی عمر را دشمن تر دارد به نسبت گبرکی و هم چنان که گبرکان گویند کی خسرو بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند ، رافضی گوید قائم زنده است بیاید و مذهب رفض را قوت دهد ..."ن.ک: همان۴۰۷،۴۰۶

و در تایید سرکوبی نهضت های مقاومت ملی شیعه می نوشتند :

"... و آن جماعت که مذهب رفض نهادند(=تشیع)چنان که گفتیم ملحدان بودند،سر به گریبان رفض بر آورده دعوت به رفض کردندی ، آن گاه در الحاد کشیدندی و میل شان به کیش گبرکی بود ، کینه ی دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان اسلام ، و در رسول ، طعن نمی یارستند زدن ، که کس قبول نمی کرد ، در یاران و زنان اش طعن زدند تا بدین ، غمران(=گول خوردگان و ابله هان) را به خود کنند ...و باز چون عهد کریم ملکشاهی (= ملک شاه سلجوقی) بود ، نظام الملک از سر عقیدت اینها آگه بود ، همه را خوار و مهین داشتی ... " ن.ک: همان۱۴۲،۱۴۱،۳۴۷،۳۴۶

و در ستیز با نفوذ اشرافیت ایرانی شیعه در دستگاه خلافت عربی عباسی در جهت دفاع از فرهنگ ملی ایران و به قدرت رساندن خاندان ایرانی آل بویه می نوشتند :

"... شرح استیلای روافض در عهد مقتدر خلیفه از سنه ی ۳۰۵ تا سنه ی ۳۲۳ که مقتدر را بکشتند چنان بود که وزیر مقتدر بوالحسن فرات بود و سلطان خلیفه بودی و مرجع همه ی جهان با درگاه خلافت بودی و این بوالحسن فرات به عوانی و شریری معروف بود و در مذهب رفض چنان بود که به الحاد منسوب اش کردند ... در این پنج سال که او وزیر بود پنهان رسولان به دیلمان می فرستاد و ایشان را (= آل بویه) بر ملک حث می کرد (= بر می انگیخت) ..." ن.ک : همان۸۸،۷۹

این نمونه ها نشان می دهد که تسنن در آن نه قرن در ایران ، دل به تازیان و خلافت آنان داشت و در این راه سخت می کوشید .

تا که در آستانه ی سده ی دهم هجری ، خلافت عثمانی که خود را جانشین عباسیان می دانست از یک سو برای بلعیدن ایران دهان گشوده بود و از دیگر سو اقوام بیابان گرد ترک و تاتار در ایران مرکزی و خراسان بزرگ و ازبکان از شمال خراسان داشتند خاک ایران را با توبره می بردند و این نقطه ی اوج فلاکت ایران و ایرانی بود و چیزی به نام استقلال و تمامیت ارضی ایران وجود نداشت .

در اینجا بود که خاطره ی قومی معجزه کرد و نهضت صفویه با تکیه بر فرهنگ ایرانی تشیع قد آراست و فضای تیره و تار ایران را روشن کرد و به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران پرداخت. به تعبیر دقیق مرحوم ملک الشعرای بهار :«هرگاه ایرانی سنی می بود اتحاد ملی و استقلال ایران باقی نمانده ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود. ». (ن.ک : سبک شناسی ۳/۲۵۴)

تا که در گذر پنج قرن، فضای ایران روشنی مطلوب خویش را بازیافت ، فرهنگ ایرانی به رو آمد،شعر و موسیقی و عرفان و ادب ایرانی جایش را باز کرد ، نوروز با حرمت هرچه تمام گرامی داشته شد و نغمه و ترانه های ایرانی در با شکوه ترین جلوه اش در گلهای رنگارنگ خود را نشان داد .

روشنفکران مذهبی ملی ما از مشروطیت به این سو به ویژه در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی به این حقایق بدیهی جاهل بودند و به دلیل آگاهی کاذب و دلخوری سیاسی تیشه به ریشه ی خویش می زدند . آن گونه که امروز در برون مرز فرو مایگانی به مراتب نادان تر از پیشینیان به تشیع ستیزی پرداخته اند . این بیچارگان فرومایه و آلت دست بیگانه نمی دانند که تشیع ستیزی یعنی ایران سوزی . امروز این فرومایگان بی ریشه هم صدا با رسانه های تازی وابسته به حزب بعث و پان عربیست های ناصری، به ایران ستیزی شگفتی دست یازیده اند !

شکّ و یقین ؛ سُنّت و تَجدّد!

پرسش:

۱ _فرموده اید اصالت یقین و وجود که پیایند شک و تعقل و تدبر و... است . آیا این ویژگی از یک سو با فلسفه" شک" و کنجکاوی برای یافتن حقیقت_ در اندیشه ی "غربی" همسان است.!!!. البته فرموده اید که تفاوت در دادن اصالت به یقین و وجود در نزد شرقیان و اصالت شک و ماهیت به نزدیک غربیان. خواهشمندم این معنی را بیشتر بشکافید.

پاسخ:

در اندیشه ی فلسفی یاعرفانی شرقی ،"شک " گام آغازین است که با گام های پیاپی بعدی به " یقین " یا" قرب " و " وصال " و " خلود " می انجامد که این مراحل را سیر و سلوک یا طی طریق گویند .و این همه ، بر" وجود " مترتب است . یعنی " باید باشد"ی هست که این همه تلاش برای وصال به "او" ست. در فلسفه ی غربی ، "شک "یک اصل ایستا ست که آغاز و انجامش شک است . یک دور فلسفی است ، یک تسلسل نفی است که به *نیهیلیسم = هیچ انگاری* می انجامد و پیامدش " یاس فلسفی " است .یعنی "باید باشد"ی وجود ندارد ! در اندیشه شرقی " اصالت وجود " یعنی آفریدگار ، خداوند ، سرچشمه ی هستی ، که فرایندش : اخلاق و معنویت است و فلسفه ی ماتریالیستی غرب ، این را " ایده الیسم " می نامد ! منظور من از اصالت" ماهیت " در فلسفه ی غربی همان" ماتریالیسم فلسفی " است که فرایند "شک "است ! یعنی غربی تا آنجا باور دارد که" ماده" باشد و به "تجربه و علم و عقل مادی علمی "ثابت شود!

۱ -نقد تجدد پیش از نقد سنت) در ایران (و دوم : گسست یا پیوست تاریخی فرهنگی در ایران در برخی زمانه ی دگرگونیِ دینی فرهنگی سیاسی در ایران(

پاسخ:

بی گمان چنین باید باشد. مشکل روشنفکری در ایران همواره همین بوده و هست !خاستگاه روشنفکری در ایران ، آگاهی کاذب می باشد.آگاهی کاذب همین بینش و نگرش ماتریالیستی است به انسان و مسایلانسانی و تاریخ انسانی و جهانی و ایرانی ! روشنفکری در ایران آبشخورش "چپ " بوده وهست وهنوز "چپ "می بیند و می نگرد و در برابر غرب و جاذبه های غربی زانو می زند ! روشنفکران ایرانی به دلیلاحساس و عقده ی کهتری و داشتن پایگاه طبقاتی که عموما ریشه در فرومایگی طبقاتی دارند یعنی "فعله زاده " یا " عمله زاده " بوده اند ناخودآگاه به انتقام جویی از "سنن ، فرهنگ و تاریخ ملی ایران" پرداخته اند ! برای دریافت این حقیقت کافی است به فراورده های روشنفکری چند دهه ی اخیر از مشروطیت به این سوی بنگرید ! این در حالی است که تجدد یا

نوینگری در زادگاهش که غرب باشد دهه هاست که به نقد و نفی کشیده شده و هزاران کتاب و مقاله در نقد و نفی مدرنیته = نوینگری نوشته شده است . به گفته ی ژاک برک :غرب از مدرنیته به ستوه آمده است ! هنوز روشنفکران ایرانی در آگاهی کاذب خرامیده و خرناس می کشند ! این جهل مطلق است.

آن گونه که زین پیش در این جای و دیگرجای ها گفته ام : هویت و فرهنگ ملی ایران دچار گسست فلسفی کلامی نشده است و در هر نقل و انتقالی تنها قالب ها عوض شده است . سوگمندانه کهترزادگان فرومایه بی دانش این حقیقت را درنمی یابند و برنمی تابند و یاوه می بافند ! به عنوان نمونه ی زنده : دوش در آن بوق برون مرز وابسته به بیگانه ، سه کهترزاده ی" پا به پای تاریخ" فرومایه ! شاهنامه و فردوسی را دست مایه شیادی و رمالی خویش کرده به چشم بندی توده های نادان و نالان از روزگار پرداخته بودند و یاوه های شگفت می بافتند ! آیا این نسل پریشان آواره و بیچاره نباید هماره دچار بحران هویت گردد ؟!

میـــــــراث معنـــــــوی آریــــــــایی!

پرسش:

۱ -پرسش دارم درباره ی اوستا، بخش وندیداد(که گویند فراگفت درست آن» وی دیوداد «است به معنی قانون=)داد (ضد دیو[ها]:نست این که خوانش یا فراگفت=)تلفظ (درست آن چرا" ویدیو داد " است ؟ آیا به سبب همسانی نگارش برخی واجها د بره ی پهلوی است؟ تا آنجا که من با ایندبیره) هام دبیره (آشنایی دارم همسانی میان N و E یا I نیست . نویسه ی N همسان با V- U-O میباشد.و E یا I مانند G , D, نگاشته می شود. (البته نمیدانم که شما تا چه اندازه در زبانشناسی و زبان های باستانی ویژه دان هستید. (

پاسخ:

شادمانه شما از من به زبان دین دبیره آشنا تر و داناترید و من از این زبان بس اندک می دانم که هیچ است .من در ترجمه و تفسیر اوستا به گزارش شادروان استاد پورداود اعتماد و استناد می کنم چراکه اورا براستی به این میراث گرانقدر سخت باورمند و توانمند و چیره یافتم . در باره ی واژه وندیداد ،همانچه را درکتاب *ایران، آیین و فرهنگ* نوشته ام می گویم که : وندیداد ، تلفظ ساده و رایج کلمه ی اوستایی: *وی دیو داته* *vi.daeva.data*= است که معنای آن : *قانون ضد دیو* یا*کسی که قانونش جدایی و دوری از دیو* است.

۲ -از این پرسش گذشته و مهمتر این که:گفته میشود ویدیوداد ازدیدگاه درونمایه ای کهتر از برخی بخشهای دیگر اوستا است و در پیوند است با آیین های ایرانیِ پیش از زرشت و حتا آیین و کیش و دین و باورهای آریایی) هندیرانی .(پس چگونه است که در باره ی دادها و دستوهای دینیِ) احکام شرعی (هنگامه ساسانیان و بهدینیِ ساخته و پرداخته ی موبدان آن زمانه است

پاسخ:

دانشور گرامی ! من آنچه را به پرسش گرفته اید به گونه ی مشروح و مفصل در کتاب یاد شده آورده ام و به میراث آریایی پیش و پس از حضرت زرتشت پرداخته ام . توجه داشته باشید که میان یشتها و وندیداد مشترکاتی وجود دارد که من در آن نامه از آن ها یاد کرده و نشان داده ام.

۳ -آیا) گمان و نگر من برپایه برخی خوانده ها و دانسته هایم (درست است که موبدان ساسانی از تبار همان مغ های کهن، از خاندانهای ماد ،هستند که پدر اندر پدر و پسر پس ِ پدر، سرپرست و مسئول گزاردن و به جای اوردن آیین ها و آداب و رسوم دینی کهن _ پیش از زرتشت- بودند و گفته می شود که در آغاز رستاخیز دینی و پاکسازی و پیرایش اجتماعی و باورداشتی و آیینی زرتشت، با

وی از در ناسازگاری و ستیزه در آمدند و پس از زرتشت، دوباره آیینهای کهن را با دادن رنگ و بوی زرتشتیگرانه و گذراندن از پالوانه ی =)صافیِ (دین راستین زرتشت، زنده کرده و آنچه را که زرتشت مردمان را از آن بازداشته بود، به وی باز بسته، دوباره به دین وی اندرکردند؟.

پاسخ:

به این وقایع که به پرسش گرفته اید در آن جای ، مستند پرداخته ام . در بخش دوم آن نامه)صص۱۵۹-۱۲۴ : (*نهضت زرتشت)طلوع اندیشه ی آریایی* (، شامل : ۱ -*فراز های اندیشه* ! ۲- *مبانی نهضت* ! ۳ -*استقبال رعایا* ! ۴ -*پیروزی نهضت* ! ۵ -*پیروان و یاران* ! ۶ -*مخالفان و دشمنان* ! ۷ - *میراث زرتشت* ! ودر بخش سوم) صص ۲۹۸-۱۶۲: (*پس از زرتشت* ، شامل : ۱- ادغام میراث آریایی در آیین جدید ! ،- و...

۴ -و در یک سخن، آیا بسیاری دستورهای آمده در وندیداد)و نیز دیگر بخشهای اوستا(، با آموزه های زرتشت ناساز گار و همستار نیست؟ یا این که نه چنین است).مانند ازدواج با خویشان = خوویدودک(؟؟؟. و دیگر ان که آیا همگان مردم ، سر به سر، گردن می نهادند به برخی آیینهای نامردمانه ی مغانِ) به پندار خویش(بهدین!؟ چون از برخی نوشتارهای پهلوی بر میآید که ای موبدان ، کیفر و پادفراه برخی گناهان را - برای نمونه - زناشویی با خویشان و به همسر گزیدن خواهر و و دیگر نزدیکانِ همخون) محرم(، برنهاده و دستو داده بودند؟. آیا چنین دستوری از سوی موبدان نیرومند و درباری ، نشان این نیست که همگان یا توده ی مردمان از بسیاری از این دادهای بیدادانه، سرپیچی می کردند و بر آنها کار نمی کرند مگر اینکه به زور به انجام ان واداشته میشدند؟ و ایا یکی از دلیلهای دلزدگی مردم از آیین نیاکان و درپی آن شکستن ساسانیان از تازیان تازان به ایران، همین نیست و نشانه ی این نه که توده مردم ، بر آیین موبدان و دین ساخته ی موبدان موبد "کرتیر" نبودند، مگر به زور چوب سیاست و ترس از پرچسب بددینی و زندیکی خوردن و ... مرگ؟

پاسخ:

به این موضوعات نیز در همان نامه در مقاله ی : موبدشاهان) صص۲۲۳-۲۰۵ (و مقاله ی : ختودت)صص۲۳۷-۲۳۰ (مفصل پرداخته ام . سزد که برای دریافت دیدگاهم آن نامه را از نظر بگذرانید . در آن دو نوشتار ، به چند و چون این موضوعات و احکام پرداخته و تدابیر موبد کرتیر را با ترجمه ی کتیبه او آورده ام و پس از طرح و تحلیل پیشینه این سنت ریشه دارآریایی ، خاطر نشان ساخته ام که رعایای آریایی زیر بار این حکم نمی رفته اند .هرچند که براین باورم دین باوران آریایی به این سنت مقدس روی می آورده و آن را بسیار گرامی می داشته اند . بدیهی است که منظور اشرفیت دین باور آریایی است که در قدرت و ثروت شریک بود یا در آن دستی داشت که حفظ و حراست از خون ، قدرت ، ثروت ، چنین سنتی را ایجاب می کرد ! و در پایان سزد که بدانیم *سنت ختودت* به هیچ روی از سر هرزگی و هیزی نبوده بلکه برپایه ی داده های آیینی و عرف دیرین آریایی بوده است!

خـــاطـــره ی قــومی ایـــرانی!

پرسش:

۱ -شما روضه الشهدا ی واعظ کاشفی را ویراسته و چاپ نمودید. در باره کیش وی از همان زمان زندگانی اش دوگانه گویی بود برخی وی را شیعه و برخی سنی می دانستند.....نوشته اند که وی سنی حنفی بوده است. می خواستم نگر شما را هم بدانم.

پاسخ :

نخست آن که انگیزه ی تصحیح و تحقیق کتاب یادشده ، بوی خوش آشنایی بود که از این کتاب به مشامم رسید و آن تبلور *خاطره ی قومی ایرانی* است که در این میراث گرانقدر متجلی است .خاطره ای که در هیچ یک از میراث پیشین و پسین نیامده است .سپس آن که در پیش گفتار کتاب یاد شده شرح حال مولف را آورده ام و به آن شایعه پاسخ داده ام و گفته ام که علت آن شایعه ، ازدواج مولف با خواهر عبدالرحمان جامی عارف بزرگ ایرانی بوده است.

پرسش:

۲ -نگر شما در باره تصوف و اسلام ترکی و ریشه های تصوف) بویژه آنچه ... از تاثیر کیش و آیین تاتاران و مغولان - چنانکه بالاتر نوشته ام (- چیست؟ و درباره دین و آیین سنتی مغولان و تتاران و ترکان اندکی سخن بگویید.

پاسخ:

در پیش گفتار کتاب *تاریخ تصوف اسلامی* به ریشه ها و پیشینه تصوف عموما و *تصوف ایرانی* خصوصا پرداخته ام . سزد که بدانیم روح لطیف و متعالی آریایی عرفان خواه و عرفان خیز است و می توانم گفت که این تعالی روح و روان وهنر اندیشه تنها نزد ایرانی است . پیشینه این روح را باید از *مانی* پی گرفت و به سروده ها و نگاره های او اندیشید . توجه داشته باشید که: تسنن در هر شکل و اسم و رسم ، و نزد هرقوم و قبیله ، و در هر قلمروی که باشد ، به سرشت تازی خویش وفادار است و به گونه ای است که انعطاف ناپذیر می باشد و با هیچ فرهنگی نمی سازد و همواره درگیر است و خون ریز ! ترکان به دلیل *بحران هویت تاریخی* ، همواره از شاخی به شاخه ای پریده اند تا کسب هویت کنند . تسنن یکی از پناهگاه هایی است که ترکان به آن پناه آوردند اما به دلیل سرشت تازی تسنن و از دیگر سو به خاطر فقدان هویت و فرهنگ ترکان ، تاثیر یک سویه بوده است . از این رو چیزی به نام *اسلام ترکی* ، گزافه گویی است . این تعبیر نابجا را شرق شناسان غربی بکار برده اند و برخی از ما به تقلید از آنان بر زبان می رانیم ! مغولان نیز که با ترکان هم خوی و هم جوی هستند ، فاقد فرهنگ متعالی بودند و تاثیر پذیرفتند . تاثیر آنان تنها آسیب های روانی و زبانی بود که زبان

پارسی را آلودند . در رابطه با تاثیر و تاثر تصوف ، سزد که *کتاب تاریخ تصوف* را که در واقع تاریخ خاستگاه تصوف است از نظر مبارک بگذرانید.

پرسش:

۳ -شما درباره بابک خرم دین چه نگری دارید).و خواهشمندم درباره "خزر" ها و دین و کیش ایشان هم روشنگری بفرمایید و اگر می شود کتابی معتبر درباره تاریخ وآیین و دین و فرهنگ و زبان مردمان نژاد زرد)ترک و تتار و مغول (به من معرفی نمایید.

پاسخ:

تاکنون در باره ی بابک ، پژوهشی مستقل و بی طرفانه صورت نگرفته است . در گذشته ، مارکسیست ها در این باره تحریفات و دروغ هایی می ساختند تا بابک را فاسد و ملحد و بی آیین و سرانجام یک مارکسیست لننیست دوآتشه معرفی کنند ! آن گونه که حلاج و حافظ را و یا نهضت شیعی سربداران) دوره مغولان(و نهضت عرفانی حروفیه)دوره صفویه (را ملحد و مارکسیست معرفی کردند !چسباندن بابک به ترکان نیز یکی ازشوخی ها یا تحریفات تاریخی است ! آن گونه که چسباندن حضرت زرتشت و بوعلی سینا و مولوی و ...به ترکان شوخی و ناچسبیدنی است ! من درجایی درباره بابک جمله ای نوشته ام وآن هنگامی بود که سرنوشت اورا از آغاز تا انجام در منابع تازی دیده بودم و دریافته بودم که : نهضت بابک تنها نهضت مستقل و ملی ایران بود)...*ن.ک : شعوبیه / پیش گفتار* **. (بابک مانند هر قهرمان ملی تاریخی دیگری در دریای تحریف و دروغ و تهمت و برچسب گم شده است . این گمنامی و بدنامی از همان روزگار خود او توسط کارگزاران خلیفه و هوادران بابک آغاز شد . خواجه نظام الملک سنی در *سیاست نامه* همین شایعات و تحریفات دشمن و دوست را به عنوان سند خدشه ناپذیر گرفته و علیه بابک هرچه خواسته نوشته آن سان که تهمت هایی از خود به مزدک نیز زده است و سرانجام همه قهرمانان ملی ایران را مهدور الدم دانسته** است) *ن.ک : اسلام و ایران ، مذهب و ملیت ایرانی . و نیز : مقاله ی : تشیع امامیه پاسدار هویت ملی / همین وبلاگ / آرشیو .بهمن ۸۶* **. (در باره مغولان ، غربیان بسیار نوشته اند که برخی به پارسی گزارده شده است . اما *تاریخ مغولان* نوشته مرحوم *اقبال* هنوز بی مانند است . درباره *خزری ها* نیز می توان به منابع معاصر حیات و حضور این قوم رجوع کرد ازجمله به کتاب *مروج الذهب مسعودی*)۳۳۶قمری) ونیز به این منبع مهم** ***The Standard Jewish Encyclopedia*** **تالیف** ***D.N.Dunlop:*** **بخش** ***The History of Jowish khazars :***

جنـــــــگ زرگــــــری!

پاسخ به قلی ننه جگرکی موسوم به"حرامک مشیری"

پرسش:

پای منبر قلی ننه جگرکی (موسوم به حرامک مشیری)نشسته ام و به مغلطه های این مردکِ مخبّثِ مخنّث گوش می دهم . مستدعی است درباب" جمله خبری و استفهامی "شرحی بدهید و معلوم دارید که این خوش ترکیب خوش نقش خوش مزه !! این معارف مشعشع را از کدام قوطی عطاری برداشته و آیا درست برداشته یا که جنگ زرگری راه انداخته است.

پاسخ:

آن گونه که زین پیش گفته ام به تاکید می گویم که فرد یاد شده آدم عامی بی اطلاعی است که از زمانه و زمینه ی مساعد بهره جسته در این آب گل آلود به شکارتوده های نادان و نسل ساده دل بحران زده پرداخته است .این فرد ، مصداق بارز آن فرد شیاّدی است که در برهوت نادانی ، به کرسی شده ، جماعت نادان و نالان را مخاطب ساخته ، فریاد می زند : اهای ! دانید که امامزاده یعقوب را شیر بر فراز مناره در مصر درید ؟! تا که ناگه دانایی این شیاد را بشناخت و بر سر آن جماعت نادان و نالان ، دردمندانه ازجهل این شیاد بنالید که : ۱-یعقوب نبود و یوسف بود ! ۲- امامزاده نبود و پیامبر زاده و خود نیز پیامبر بود ! ۳- بر فراز مناره نبود و ته چاه بود ! ۴- مصر نبود و کنعان بود ! ۵- شیر نبود و گرگ بود ! ۶ -و تازه اصل داستان از بیخ و بن دروغ بود!

این فرد ، اطلاعاتی روزنامه ای دارد واز دانستن علمی زبان و فرهنگ غرب محروم است و زبان آن مرز و بوم را بسیارعامیانه می داند ! اطلاعات این فرد ، شنیداری است و به هیچ روی دانش لازم را ندارد . این فرد چیزی شنیده بی آن که بداند اصل و فرع موضوع چیست و تحریر محل نزاع چگونه است!

خوب اکنون : موضوع چیست ؟ و محل نزاع کجاست ؟

موضوع این است که : فلسفه غرب بر هیچ انگاری و شک و اصالت ماهیت مبتنی است و فلسفه ی شرق براصالت وجود و یقین استوار است . انسان غربی باید هیچ انگار، نیست انگار، کنجکاو و شکاک باشد تا پویا گردد . انسانِ نیست انگار و هیچ انگار ، انسانی بی ریشه ، بی هویت و معلق است چراکه دراین بینش فلسفی : همه حقایق ، مجاز ند . و چون حقیقتی وجود ندارد ، بنابراین چیزی به نام اخلاق و معنویت که پشتوانه ی فلسفی انسان باشد وجود ندارد .به گفته ی پرفسور ژاک برک" : باید باشد"ی وجود ندارد تا بر پایه آن ، چیزی به نام اخلاق و معنویت شکل بگیرد) ! ن.ک/ *Jacques Berque/ Relire Le Coran .Paris .1993*: این کتاب توسط من به پارسی ترجمه شده وبه چاپ رسیده است . ن.ک : فهرست آثار)

در حالی که فلسفه شرق بر *اصالت وجود* و *یقین* مبتنی است . یقینی که فرایند *شک ، تعقل ، تفکر ، تامل، تدبرو تذکر* است !فرایند این بینش : انسانی است باریشه و هویت ، با پشتوانه ی نیرومند فلسفی عرفانی اخلاقی، دارای هویت تاریخی فرهنگی ، پایدار و استوار در برابر توفان الحاد !

محل نزاع این جاست که : نخست دعوا برسر منابع و مصادر آگاهی و محتوای آنهاست ! سپس در تلقی غربیان از اخبار و اطلاعات است که آنان می پندارند جمله ی خبری مفهوم یقینی دارد و جمله پرسشی یا استفهامی مفید شک است ! غربیان را در این زمینه تالیفات بسیار است که دیرینه ترین و مهم ترین آنها که هنوز بی مانند است کتاب مشهور و معروف *The Meaning of Meaning (A Study of the Influence of Language Upon Thought and of the Science of Symbolism*: تالیف *Charles Kay Ogden, Ivor Armstrong Richards, Bronislaw Malinowski, Francis Graham Crookshank*: می باشد.

کتاب بالا در واقع برگرفته است از زبان شناسی شرقی و در مجموع گونه ای کتاب معانی بیان و بدیع است. با این تفاوت که مولفان مواد خام را گرفته اند و پالایش و پیرایش کرده و بر پایه روش شناسی نوین غرب ، شاهکاری در ادبیات آفریده اند . در حالی که در منطق زبان شرقی ، جمله خبری ذاتا مفید یقین نیست بلکه می تواند کاذب باشد . آن گونه که جمله ی استفهامی نیز گاه مجازی است گاه انکاری و گاه حقیقی ! منطق زبان شرقی از نیرومند ترین منطق های ادبی است تا آنجا که غربیان از این منطق ، الهام گرفته اند . به یاد دارم که در دهه شصت خورشیدی ، یکی از استادان گرانقدر زبان پارسی که کتاب بالا را خوانده بود و به شدت از آن کتاب متاثر شده بود و آن را بسیار می ستود ، به ایشان گفتم که فهرست موضوعات و محتوای این کتاب برگرفته است از منطق زبان و معانی بیان خود ما ! و ایشان ناگه به خود آمد و دریافت که از ما گرفته و به خودما می دهند !سزد که خواننده کنجکاو برای دریافت معانی جمله در زبان شناسی شرقی به کتاب های زبان و ادبیات)منطق ، معانی بیان، بدیع (بنگرد تا دریابد که توانمندی زبان و منطق شرقی تا به کجاست و آنگاه اگر به زبان شناسی غربی بنگرد خود داوری خواهد کرد!

۱

هنــدآریـــایــی!

پرسش:

چرا پاکستان و بنگلادش از هند جدا شدند ؟ وجوه ناسازگاری مردم شبه قاره هند که منظور مسلمانان و هندیان هستند چیست ؟

پاسخ:

آنچه به هند رفت و تبلیغ شد ، تسنن بود که سرشتی تازی داشت و انعطاف ناپذیر می نمود و نمی توانست فرهنگ هند را برتابد و با آن در آمیزد .هندیانی که سنی شدند در گذر عصرها و نسل ها سرشت هندی شان را از دست دادند و هویتی سنی تازی یافتند تا انجا که هیچ گونه احساس و وابستگی به سرشت نخستین خویش نداشتند.این استحاله هویتی با تعصب و تصلب تسنن درآمیخته و هندوها را درچشم و دل سنیان ، کافر ، نجس ، بت پرست و مهدورالدم ساخته است .نتیجه این برداشت پس از استقلال هند(۱۹۴۷ میلادی) از سلطه ی بریتانیای کبیر، به تجزیه هند انجامید و سنیان هند قلمرو ویژه خویش را پدید آوردند.بدین سان قلمروی به نام پاکستان غربی و شرقی پدید آمد و در سال۱۹۷۱ میلادی پاکستان شرقی به جدایی و استقلال اندیشید و نام بنگلادش بر خود نهاد!

۲

هنـــدآریـــایـــی!

پرسش:

چرا ارياييان هند بيشتر به فرهنگ و سنت های اريايی وفادارمانده اند تا ايرانيانی كه خودرا اريايی می دانند؟هند بيش از ايران در معرض يورش بيگانگان بوده است چرا به اندازه ايران اسيب نديده است ؟ چرا تازيان نتوانستند بر فرهنگ هند چيره شوند؟

پاسخ:

در پی کوچ آریاییان به فلات قاره ، قبایلی که نتوانستند زورگویی رقیبان را بر سر چراگاه و شکارگاه تحمل کنند و یا در نبرد و تنازع بقاء ، باختند به آن سوی سند تاختند ! و این کوچ و گریز پیش از پیدایش حضرت زرتشت بود ! هزاره های پیش از میلاد ! آنچه اینک هست، اینان آریاییان هندی اند که هنوز حضور دارند . با وجود فرهنگ و میراث مشترک نخستین ،آریاییان هند پاسداران فرهنگ آریایی به ویژه حکمت آریایی پیش از زرتشت هستند . خدایانی را که زرتشت ،*دیو* نامید و از ساحت باورآریایی راند ، در هند گرامی داشته شد و هزاران سال است که چنین است و خواهد بود.از دیگر سوی هیچ فرهنگی نتوانست در دل فرهنگ دیرین و ریشه دار آریایی هند نفوذ کند و هیچ *متنی فلسفی کلامی عرفانی* نتوانست جای*اپانیشادها* و *ریگ وداها* را بگیرد و یا در ایجاد *خلسه و خلود* ، از آنها نیرومندتر باشد .بدین سان میراث آریایی هند همچنان دست نخورده،نفوذ ناپذیر،استوار،پایدار ماند .برخلاف *زبان اوستایی ،زبان سانسکریت* زنده و جاوید ماند و میراث سترگ آریایی هند را ازگزند فرهنگ های بیگانه مصون داشت.بدیهی است که بایدهم سنت ها و آیین های آریایی در این سرزمین دست نخورده باشد .تازیان در هند کاری از پیش نبردند هرچند که شکل و شیوه حضور فرهنگ سامی در هند با اشغال وکشورگشایی همراه نبود بلکه از طریق فراخوان صوفیان مسلمانی بود که به هند راه یافته بودند.

ایــــــــران تـــــاریـــــــخی و اقتـــــــدارمــــــلی!

پرسش:

بادرود . ایا گستردگی قلمرو شرط اقتدار ملی است؟ و ایا این گستردگی مایه دردسر نیست؟ و ایا دلیل پایدار نماندن ایران تاریخی که به تعبیر جناب عالی : " آسیا ، ایران بود" ناشی از ناتوانی دولت مرکزی بود یا جبر تاریخ و زمان چنین اقتضا کرد که ایران کوچک شود ؟ زیرا برخی هم میهنان به ایران تاریخی می اندیشند و برای از دست رفتن بخش های تاریخی ایران افسوس می خورند .در پایان اقتدار ملی را تعریف کنید چون این اصطلاح را شما بسیار بکار می برید.

چند پرسش:

۱ - ایا گستردگی قلمرو شرط اقتدار ملی است؟

پاسخ:

گستردگی قلمرو شرط اقتدارملی نیست.

۲ - ایا این گستردگی مایه دردسر نیست؟

پاسخ:

گاه این گونه است . به ویژه هنگامی که فتور وحدت ملی پیش آید و جغرافیای انسانی و فرهنگی یک دست و هماهنگ نباشد.

۳- ایا دلیل پایدار نماندن ایران تاریخی که به تعبیر جناب عالی : " آسیا ، ایران بود" ناشی از ناتوانی دولت مرکزی بود یا جبر تاریخ و زمان چنین اقتضا کرد که ایران کوچک شود ؟زیرا برخی هم میهنان به ایران تاریخی می اندیشند و برای از دست رفتن بخش های تاریخی ایران افسوس می خورند!

پاسخ:

همه ی آن عوامل نقش داشته اند . سوگمندانه به دلیل ناتوانی ، بی درایتی و بی کفایتی دولت های مرکزیپس از صفویه ، ایران بخش های اصلی و تاریخی خویش را ازدست داد.

۴- اقتدار ملی را تعریف کنید!

پاسخ:

اقتدار ملی دارای تعریف کلیشه ای قالبی تاریخی ثابتی نیست .این تعریف با حفظ اصول ، تابع "زمان حال " است . اقتدارملی در : وحدت ملی است ، سپس در رفاه نسبی توده ها ، در برخورداری توده ها ازحقوق تکوینی و تشریعی ، در آبادانی کشور ، در تولید ملی ، در استقلال مطلق اقتصادی ، در شکوفایی فرهنگ ملی ، در آموزش و پرورش ملی توده ها بدور از هرگونه افراط و تفریط . در حفظ حریم و حیا ، درجدایی ، استواری و استقلال نهاد های ملی و نیروهای سه گانه ی : قانون گذاری ، کارگزاری ،داوری . در حفظ حرمت و حریم پشتوانه ی نیرومند ملی که آیین و اخلاق باشد . در گرانمایگی کارگزاران که برآمده و پرورده فرهنگ ملی وازبینش تاریخی ملی و دانش و کارایی لازم برخوردارباشند.

ایـــــران و مســایــل ایـــران!

پرسش :

پرسش۱ ...... - برپایه سخن شما درباره ی" خرد" (و سه گونه ی " آیینی، عرفانی، دانشی" آن) من می اندیشیدم که ">>خرد" ایرانی/آریایی با "عقل" عربی/سامی دوتا ست و یکی نیستند. البته بکار بردن این بجای آن در زبان همگانی چندان فرقی ندارد. خواست من از این سخن دوگانگی خرد و عقل از دیدگاه اندییشه شناسی و فرهنگشناسی است <<آیا اندیشه من درست است؟

پاسخ:

خرد و عقل دو نام اند برای یک" ابزار" ، آنچه سرنوشت ساز است محتوا یا فرهنگ است که این ابزار را می آموزد و می پرود و رشد می دهد و شکوفا می سازد . و گرنه خود ابزار به تنهایی خام است .بدیهی است که خرد آریایی از پشتوانه ی اساطیری بسیار دیرین و نیرومندی برخوردار است تا آنجا که خاستگاه و پرورشگاه خرد آریایی ، حکمت آریایی شده است.

۲ -از شما اندکی رنجیدم. درپاسخ به کسی که از اقای مشیری انتقاد می کرد و از شما نیز (آن گونه که وی گفته) "به سبب "دست به عصا رفتن و مماشات". فرموده اید: " زوزه ی مغان در بامدادن" و "الحان باربدی".!!! مگر موسیقی ایرانی را اسلام پدید آورد و ما پیش از تازش تازیان خنیاگری نداشتیم.؟.....

پاسخ:

آنچه گفتم به هیچ روی به معنای ناروایی نیست . مغان را در روزگار باستان آوایی نیایشی ستایشی بوده که بامدادان پس از خروس خوانی ، بر بلندای بام یاکه تپه یا که کوهی آوایی بسیار گنگ و رمزآلود از ژرفای دل و ته گلو برمی آوردند که کس نمی دانسته چه می گویند .چراکه سرودهای نیایشی به زبانی بس دیرین بوده که آرییاییان را با آن زبان آشنایی نبوده است و گویا که خود مغان نیز معنای آن ها را درنمی یافتند)*درست مانند اورادی که امروز توده ها بر زبان می رانند و معنای آن را نمی دانند .که من این را تایید و تاکید می کنم زیرا تاثیر روانی و اعتقادی آن سرنوشت ساز است و اصولا متون مقدس و اسطوره ای را نباید ترجمه کرد و فهمید و اگر ترجمه و عوام فهم شدند خاصیت یا تاثیر اثیری جادویی خویش را از دست می دهند* . (به الحان باربدی اشاره کردم از این رو که از آن ها چیزی نمی دانیم و به ما نرسیده و از دیگر سوی آن موسیقی سلطنتی طبقاتی ، لالایی بوده برای شخص شاهنشاه و هرگاه می خواسته اند خبری ناگوار به شاهنشاه دهند و می ترسیدند که آتش خشم شاهانه دامن دبیران و موبدان را بگیرد ، از باربد می خواستند که در قالب سرودی خبر را به عرض

شاهنشاه رساند . بنا براین آنچه بوده موسیقی ملی نبوده تا رعایا را خوش آید ! البته رعایای آریایی ساز و آواز ویژه خویش را داشتند و هر قوم و قبیله ای به ساز و آواز و ترانه های خویش دل شاد بود!

بدیهی است که تازیان از آن سوی مرزها با خود چیزی به نام موسیقی نیاوردند.تازیان مردمی بس ساده و بی آلایش و بدون پشتوانه وپیشینه ی فرهنگی نیرومند و ژرفی بودند که با دست خالی آمدند .اما(خواسته یا ناخواسته) آنچه روی داد، بسیارمهم و سرنوشت ساز بود ،و آن دگردیسی بس ژرف انسان آریایی یا ایرانی بود که در برش یا مقطعی کاملا منفصل (گسست انسانی فرهنگی تاریخی) پدید آمد.انسانی نوین برآمده از جهان بینی و بینش و نگرش نوین که در روند تکامل ، خلق و خوی و آبشخورنوینی یافت و ذوق و ذایقه بسیار متفاوتی با گذشته ی باستان پیدا کرد.موسیقی ملی ایران نیز فرایند این تغییر و تحول روح جمعی جامعه آریایی و برخاسته از این بینش ، نگرش ، فرهنگ و جهان بینی نوین است.*تکرارو تاکید می کنم که موسیقی ملی ، ادبیات ، عرفان ، هنرملی ، فردوسی ، خیام ، سعدی ، حافظ ، مولوی ودیگر نخبگان و مشاهیر علم وادب و فرهنگ ایران ، میوه های همین خاک و کود و خس و خاشاک و شاخ و برگ چهارده سده اند ! و این به معنای کندن ریشه از گذشته ی باستان نیست ، ریشه و بذر باستان بود که در زمینه و زمانه ی نوین شکوفا شد !* تنها توده های فرومایه و نادان می توانند این حقیقت و واقعیت را از سر جهل یا که از روی عقده از روزگارشان انکار کنند !

۳ -ولی گذشته از اینها یک پرسش داشتم در باره شاهنامه :
......در بسیاری جایها، هماره فرزند کوچکتر یا به سخن فردوسی "کهتر به سال " (اگر سه تن باشند سومی و اگر دو تن باشند دومین) بر بزرگتران و مهتران برتری داده می شوند. نمونه اش "ایرج" که سومین فرزند فریدون بود و بهترین بخش جهان بدو داده شد و برادران بر وی رشک بردند.(نمی دانم معنای نام "فریدون" که "سومین" است، تنیز پیوندی با این دارد یا نه(

پاسخ:

در حکمت آریایی از دیر باز گفته اند : بزرگی به عقل است نه به سال ! فردوسی در سراسر شاهنامه این آموزه ی بسیار سرنوشت ساز را آموزش می دهد زیرا سرشت کهن پذیرآریایی گاه در غفلتی نمادین پیره خرفت کهن سال کودن را بر جوان خردمند هوشیار دانا ترجیح می دهد . این آموزه در اسطوره های آریایی فراوان است.

۴ -پیشتر از شما پرسیدم که :
" آیا صفویان در بسیاری زمینه ها چه نیک و مثبت ، چه بد و منفی، همانند ساسانیان نیستند؟ "
و شما پاسخ دادید که :
این روح و سرشت معنویت گرای فرهنگ آریایی و ایرانی است که چنین اقتضا می کند . ما چه بخواهیم و نخواهیم روح متعالی و سرشت فرهنگ آریایی معنویت گرا و آیینی است. مشکل اساسی در افراط و تفریط این قوم است>>>.در تاریخ ایران مقاطعی بوده که افراط را بر می تافته و سزاواربوده است . مثلا پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آرییایان و بازگشت به هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است . اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است .<<< چراکه تسنن بنا به سرشت تازی گرای خویش هماره با هویت ملی و فرهنگ ایران در ستیز بوده و

همواره دل به زبان و فرهنگ تازی داشته و از هر فرصتی برای پیوستن به تازیان بهره جسته است. پرسشم این است که آیا - چنانکه فرمودید >>:پس از سقوط اشکانی ، افراط ساسانی در ستیز با یونانی مآبی و رومی گرایی آریاییان و بازگشت به هویت و فرهنگ ملی سزاوار بوده اما ادامه آن پس از اردشیر، نابجا و ناسزا بوده است <<. ولی درباره صفویه چنین فرمودید<>:اقدام و افراط صفویان برای نجات ایران و احیای هویت ملی و فرهنگ ایران ضروری و بجا بوده است .<<ولی نگفته اید پس از آن و از چه هنگامی این تندرویها و افراطها تابسزا و نابجا و زیانبخش بوده؟ و آیا بوده یا نه می بایست در سراسر دوره صفویه به همین روال کارکرده می شد.؟؟

پاسخ:

اقدام صفویان که لازمه ی بقای ایران بود ظرف زمانی خویش را می طلبید . زیرا روند احیای ایران و حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی زمانی دراز می خواست . چراکه تازیان آن سوی آب های خلیج فارس تا روزگار شاه عباس بزرگ دست بردار نبودند و غایله مشعشعیان را راه انداخته بودند که به تجزیه خوزستان می کوشید و خون ها ریختند تا خوزستان را از ایران جدا کنند و شاه عباس این فتنه سیاه را برانداخت . سنیان در گوشه وکنار ایران نیز در افروختن آتش فتنه فعال بودند و دل به تجزیه ایران داشتند.این وضع کم و بیش و با شدت و ضعف تا پایان روزگار صفویه ادامه داشت.

۵ -و دیگر اینکه با رویکرد به این نگر شما> " آیا دردوره ی پس از قاجارهای گجسته ی میهن فروش افراط های رضاشاه پهلوی در برخی جایها، بسزا و بایسته نبوده؟؟ گرچه من با هر گونه واداشتن و زور و خودکامگی مخالفم و با نظام پادشاهی به هرگونه ان حتا تشریفاتی ترین گونه اش سراسر مخالفم و خواهان حکومتی بر پایه رای مردم (جمهوری) هستم که برترین شخص کشور ،هر نامی که داشته باشد، هرچندسال یکبار با رای مردم یا نخبگان برگزیده مردم، دیگر شود و دیگری بر جایش بنشیند.

پاسخ:

بی گمان اقدامات اولیه رضاشاه بسیار سرنوشت ساز و ضروری بود.اصولا رضاشاه پهلوی با حمایت جدی علما و مراجع بزرگ شیعه امامیه روی کار آمد تا آنجا که حمایت از حکومت او" واجب شرعی" قلمداد شد. توجه داشته باشید که شهریاری آیینی یکی از نهاد های ملی آریایی است و در سراسر اوستا و میراث آیینی باستان از شهریاری آیینی یاد شده است و سوشیانت نهایی یک شهریار آیینی است.

۶ - پرسش پایانی: دلیل شما برای ترجمه کردن قرآن چه بوده و در این ترجمه چه کرده اید؟ و اگر می شود به کوتاهی درباره شیوه کارتان توضیحی بدهید ؟ (چون من آن را نخواندم و نیافتم و آیا این ترجمه شما در بازار پیدا می شود؟)

پاسخ:

آن گونه که در پس گفتار ترجمه گفته ام اصولا من با ترجمه ی متون مقدس مخالفم .این واقعیت را در هنگامه ترجمه بیش از پیش دریافتم .اقدام ترجمه به روزگار روشنفکری من بر می گردد .این ترجمه

سال ها ی سال به درازا کشید چراکه در میانه راه به این نتیجه رسیدم که قرآن ترجمه ناپذیر است واین تردید ، درنگ به همراه داشت . اما کاری بود که بیش آن انجام یافته بود و باید به پایان می رسید .نخست بر آن بودم تا برگردانی به پارسی سره کنم که بی مانند باشد .بخش بزرگی از این خذای نامه این سان گزارده شد . سپس دریافتم که این پارسی سرایی هرچند براستی زیباست و خواستنی ، لیک توده هارا بس دشخوار و توان خواندن نیست چراکه واژگانی پارسی کنار هم چیده بودم که بی مانند و بی پیشینه بود . به ویژه که واژگان دری خراسانی و پارتی پهلوانی درهم آمیخته چیدمانی از زیباترین واژگان ناب پارسی کهن که گویی گلستانی است رنگارنگ، پدید آورده بودم که براستی شگفت انگیز و دلربا می نمود . تا که بیم نادانی توده ها و هوار گزمه ها مرا باز داشت و از راهی که رفته بودم باز آمدم ! در این گزارش بس شگفت هنر خویش نمایاندم و چیرگی خویش نشان دادم تا رشک ورزان و آزمندان نتوانند که ربودن توانند و نام ننگین خویش برآن نهند .سوگمندانه کارگزار چاپ که خود دل بسته و شیفته ی این گزارش بود به سرمایه و سود خویش اندیشید و سرانجام از انجام چاپ پشیمان شدو من به ناچار باید شیوه ای پسند توده ها پیش می گرفتم و می گزاردم تا توده ها را خوش آید.این بود که کار گزاردن به درازا کشید و من دل تنگ از این رنجی که برده بودم وکس این گوهر پارسی را ارج نهشت.می بینی که در این نگاره های ناب پارسی نشانی از واژگان تازی نیست . و این همه را هم اکنون از روان خویش می نویسم بی آن که درنگی کنم یا دنبال واژه ای بگردم . چنان در خویش توان پارسی سرایی و آفریدن واژگان ناب از نهاد و گزاره گرفته تا بن و آوش و آوند دارم که هرآنچه را زبان زیبای مادری ام نیاز دارد بی درنگ پدید آورم بی آن که باکی از یاوه های نافرهیختگان داشته باشم. اما چه سود که توده های فرومایه از دانستن این گوهر های پارسی ناتوانند !!من زین پیش" سخن نامه ی علی پسر بو طالب" را به همین شیوایی به پارسی گزارده بودم که با دگر گونی اندکی در برخی واژگان چاپ شده است ! چنان که شگفتی همگان را درآوردم ورشک ورزان را به هیاهو واداشتم و گزارش هزار ساله سخن نامه را به چالش کشیدم و نادرستی های گزاردن آن نامه از تازی به پارسی را نمایاندم و کس نتوانست که دم بر آورد ! و خذای را براین گزاردن سپاس باذ !

آری ! سرانجام ترجمه را از سر گرفتم و به زبان توده ای فهم ترجمه کردم .در این ترجمه برای نخستین بار موضوع و مخاطب آیه هارا مشخص کرده ام و در رسایی هرچه بیشتر ترجمه کوشیدم به ویژه در آیات الاحکام که ترجمه آن بس دشوار است . در این ترجمه نقد دیگر ترجمه ها نیز نمودار است . این ترجمه در دست چاپ است!

اُسطـوره و خِــــرَد!

پرسش :

فرموده اید: "" اسطوره اگر باز گشایی یا رمز گشایی شود دیگر اسطوره نیست .و این کار، همان تحلیل عقلی و علمی اسطوره یا بازی با آن است ."" در اینجا چند پرسش پیش می آید مرا:

۱ -شما که در شاهنامه پژوهیده اید و جسته اید و نوشته اید. فردوسی یزرگ چرا گفته : از او (= افسانه و استوره و گزافه های خرد ناپذیر)هرچه اندر خورد با «خرد»!!! دگر ، بر رهِ «رمز» معنی برد ؟؟؟؟؟؟ خواهشمندم در این باره روشنگری نمایید) نه چونان که برخی گزارندگان، تنها به معنای واژگانش می پردازند و از دستور زبان و سبک خراسانی سخن میگویند و واژگان را بر سامان جمله ی دستورمند) !!!فاعل... مفعول... فعل) می چینند!!!.... و پرسشی بزرگ: جایگاه خرد و خردورزی در آندیشه و فرهنگ ایرانیان کحاست ؟ چرا فردوسی به نام خداوند جان و خرد سخن می اغازد. و پسانگاه در ستایش خرد داد سخن داده؟ چرا نام خدای ایرانی) خدای اندیشه ی زرتشت (خردمند است .(هستی بخش بزرگ دانا= اهوره مزد). آیا "خداوند جان و خرد فردوسی" و " اهورامزدا"ی زرتشت "=) بزرگ جان بخشِ دانا)یکی نیستند.؟؟؟

پاسخ: خرد در حکمت آریایی سه گونه است و سه قلمرو دارد : ۱- خرد آیینی)که قلمرو آن شامل معانی و مفاهیم آیینی یا شرعی می شود .(۲ -خرد عرفانی) که قلمرو آن فراتر از دایره ی خرد آیینی است و شامل ادراک یا تحمل معانی گرانبار و پر راز و رمز عرفانی می شود. (۳ -خرد علمی) که قلمرو آن محدود و معین است به قلمرو دریافت های مادی تجربی وعلمی بشر .(منظور فردوسی معانی و مفاهیمی است که در قلمرو این سه خرد باشد .و این همان است که در پاسخ پیشین گفته بودم : آن سان که هیچ پدیده ای در جهان مادی نیست که شکل هندسی نداشته باشد ، در جهان معنوی نیز هیچ پندار و باور و صوری از خیال نیست که در یکی از این سه قلمرو قرار نگیرد!

۲ -روشنتر بفرمایید ما، انسان امروز، که خردِ گروهی مان (شاید)گسترده تر از هزاره ها ی استوره یی است؛در برخورد با استوره چه واکنشی نشان بدهیم.

پاسخ:

به همان اندازه که خرد جمعی انسان متکامل و متعالی معاصر رشد کرده به همان اندازه راز و رمز و ژرفای اسطوره ها نیز بیشترفهمیده شده وآشکار گشته که اسطوره ها توان درک و فهم ژرف تری را می طلبند . دقیقا به همین دلیل دانش" میتولوژی" یا اسطوره شناسی گسترده ترین دانش در قلمرو علوم انسانی گردیده و بیشترین تحقیقات و تالیفات را به خود اختصاص داده است . واکنش انسان

خردمند دانای معاصر دربرابر راز و رمز و ژرفای اساطیر ، حیرت است و اندیشه و سرانجام ادای احترام و سکوت!

۳ -از همه اینها گذشته و برتر و مهمتر، خویشکاری استوره در روزگار ما چیست؟ آیا نمی توان گفت هنگامه استوره ها به سر رسیده است؟ یا چونان که برخی استوره شناسان بزرگ بر آنند " استوره ها در هر زمان متناسب با ویژگیها و نیازهای آن زمانه خویشکاری شان دیگر می شود و یا این که انسان، استوره های تازه و امروزی می سازد و می آفریند و این دگردیسی و زادمُرد استوره ها همواره می پاید ؟

پاسخ:

اسطوره ها هماره به ویژه در این روزگار ، نیرومند ترین پشتوانه ی معنوی اخلاقی فلسفی انسان بوده و هستند .در هیچ دوره ای از ادوار تاریخ زندگی بشر ، اسطوره ها این اندازه که امروز نقش دارند نقش نداشته اند . زیرا از یک سو هرچه گرفتاری های روحی روانی اخلاقی بشر بیشتر شود و انسان احساس یاس فلسفی عرفانی و در نتیجه احساس تنهایی و ناکامی کند ، حضور اسطوره ها در زندگی انسان بیشتر می شود . و از دیگر سو هرچه خرد و اندیشه آدمی کمال یابد و دانش آدمی فزون شود و سرچشمه های عرفان آدمی روان گردد به اساطیر بیشتر نزدیک می گردد و انس می گیرد!

نیز فرموده اید که" > :خرد" ظرفی است که گنجایش مظروفی چون" اسطوره" را ندارد . به همین دلیل ، به نفی و انکار اسطوره می پردازد و سرانجام آن را عامیانه "خرافه " می نامد<! ولی نگرش من به استوره چنین نیست که سد در سد عامیانه باشد و خرافه. مگر نه این است که استوره ها درسدی و بخشی از راستاد و حقیقتی را در دل خویش دارند؟ (به سخن استاد دکتر کزازی) «مازهای راز» هستند. آیا گشودن رازها و پی بردن به حقیقتهایی کهن از اندیشه و نگاه مردمان پیشین،- به سخن شما - بازی با استوره است؟ باز هما پرسش نخست : پس کارکرد استوره برای انسان امروزی چیست؟.....نیز فرموده اید " خرد ابزار یا ظرف است" . می پرسم: این ابزار به چه کار باید آید و چه در این ظرف می گنجد. ؟؟؟ اگر در آوند خرد نخستینگان مفاهیمی نمی گنجید وکه به استوره دیگر گشته است و یا این که انسان چند هزاره پیش این ابزار را به اندازه ی بایسته آماده کار نکرده و از آن کار نکشیده، آیا امروز هم، چنین است و نمی تون خرد را ورز داد و خردورزی بایسته نمود؟؟؟

پاسخ:

منظور خرد خام یا نخستین است که کمال نیافته و هنوز بسیار ابتدایی است و توان و تحمل بار گران اسطوره را ندارد(بیشتر آدمیان چنین اند به ویژه روشنفکران که فرایند آگاهی کاذب اند) خردی که با بینش تنگ و تاریک و باریک مادی به قضایا می نگرد و به اصطلاح تا نوک بینی بیش نمی بیند. از این رو بی تابی می کند ، نفی و انکار می کند ، بر نمی تابد ، هوار می کشد ، هیاهو می کند . بدیهی است با چنین خردی به سراغ اسطوره رفتن و تحلیل عقلی و علمی (؟!!) کردن ، بازی با اسطوره است . و گرنه کدام خردمند فرهیخته است که نداند راز و رمز و ژرفای اسطوره بیش از توان عقل و دانش اوست!

آیا جایگاه خردورزی و عقل در نزد شیعه، میراث خرد ناب یا جاودان خرد آریایی/ ایرانی نیست؟؟؟ (و همچنین است جایگاه خردورزی در برخی از دبستانهای کلامی تسنّن (مانند مکتب اعتزال یا معتزله) که به پیروانش ایرانی بودند.(

پاسخ :

بی گمان چنین است با این توضیح که در تشیع به معنای شریعت ، خرد آیینی غالب است ودر طریقت ، خرد عرفانی .در قرآن بر خرد ورزی تاکید بسیار شده (تعقل ، تدبر ، تفکر ، تذکار ، تذکر، تذکیر ، تامل و...) تا آنجا که به گونه ی پسوند آیه ها در آمده است(افلا تعقلون ، افلا تفکرون و...) و هرسه گونه ی" خرد "را شامل می شود. و این برترین امتیاز اسلام بر دیگر ادیان سامی است .در ادبیات شیعه امامیه ، بر" خرد" ورزی تاکید بسیار شده و در متدلوژی کلام و فقه شیعه امامیه ،" خرد" نقش اول را دارد .برترین امتیاز تشیع بر دیگر مذاهب اسلامی در" ملازمه ی عقلیه" است که می گفت :تنها هرچه را "خرد" بپذیرد آیین می پذیرد! همین ویژگی بود که مکتب کلامی معتزله از تشیع تاثیر پذیرفت و بر" خرد" تکیه کرد!

****

پرسش:

با پوزش و درود ددوباره یادم رفت نگرتان را درباره رایها و اندیشه های استاد منوچهر جمالی بپرسم. من بسیاری از نوشت های ایشان را از اینترنت دریافت کردم گرچه همه را نخواندم و گرچه برخی از نگرشهایشان را درنمی توانم یافت. ولی به گمان درخور نگرش است و ارزش خواندن و نقد و بررسی دارد که البته از همچو منی بر نمی آید این گستاخی اکنون ، تا سپستر چه شود و چه شوم... امیدوارم در دریافت اندیشه های ایشان یاریگرم باشید.

پاسخ:

اصولا پالیدن و پژوهیدن در فراورده های اندیشه و فرهنگ انسانی ، کاری است شایسته و بایسته ، چراکه تکامل در گرو چنین کرداری است ! اما این پالیدن و پژوهیدن هنگامی کارساز است که هر اندیشه و فرهنگ را در ظرف زمان و مکان یا جغرافیا یا قلمرو خود آن بپالیم و بپژوهیم .این دانشور ارجمند که پیداست دارای ذوق و شوق سرشاری است باحال وهوای روشنفکری و متدلوژی فلسفه نوین غرب در میراث بس دیرین آیینی آریایی شرقی به این پژوهش و نقالی پرداخته است . این روش را سال ها پیش از او ایران شناسان غربی با گرایش های کاملا ماتریالیستی -اومانیستی خالص آغاز کردند و راه به جایی نبردند و کارشان چون بی خاصیت و بیگانه با سرشت میراث آریایی بود نگرفت و یخ زد ! من در تلاش این دانشور گرامی گونه ای تحمیل دیدگاه های اومانیستی ماتریالیستی گزافه گویانه ی سفسطه آمیز و در نتیجه تحریف جهان بینی و فرهنگ آیینی آریایی می بینم!

نیــــــــایش و زبـــــــان!

پرسش:

.......»چرا باید به زبان تازی» خــــــــدا «را یاد کنیم حال آنکه او به هیچ قوم و زبانی تعلق ندارد؟«

پاسخ:

نخست باید بدانیم که زبان عقیدتی را نباید با زبان قومی یکی بدانیم ! زبان آیینی تنها شامل قلمرو متون مقدس عقایدی می شود. آن سان که»زبان سانسکریت «زبان ملی هند نبوده و نیست و تنها متون مقدس آیین های دیرین هند به آن زبان است. آن گونه که» زبان اوستایی «هرگز زبان ملی ایران نبوده ولی هزاره هاست که زبان متون مقدس آیینی است .یعنی در روزگار باستان در کنار زبان ملی =)پارسی باستان ، پهلوی اشکانی ، پهلوی ساسانی ، پارسی درباری = دری (زبان آیینی با »الفبای دین دبیره «ویژه متون مقدس دینی بوده و تنها موبدان به آن زبان آشنا بوده اند و رعایا در نیایش های گروهی آن اوراد را با خلوص نیت ، در پی موبد تکرار می کرده اند بی آن که بدانند چه می گویند و اکنون هنوز نیز چنین است . سپس باید بدانیم : آیینی که زبان اصلی خویش را از دست دهد و از قالب اصلی بدرآید کارایی اش را از دست می دهد و قابل تحریف است . زیرا» مظروف « که محتوا باشد از»ظرف «که زبان باشد درآمده و در ظرفی دیگر که زبان ترجمه باشد ریخته شده است . در اینجاست که مشکل پدیدار می گردد زیرا زبان دوم توانایی وگنجایش آن معانی و مفاهیم را ندارد و این ناتوانی و نداشتن گنجایش ، چند مشکل را به وجود می آورد : ۱- تحریف محتوا ، معانی و مفاهیم . ۲- قداست زدایی از متون عقیدتی که لازمه روانی و کارایی جاودانی قداست آیین ، زبان ویژه آیینی است .۳- عوام زدگی متون مقدس آیینی که از بار قداست آن می کاهد و حالت اثیری و خاصیت اسطوره ای معنوی عرفانی روحانی آن را می گیرد. آیین های آریایی همواره به این اصول توجه داشته اند که آیین باید زبان ویژه خویش را داشته باشد و رعایا را حق دانستن آن زبان نبوده است . زیرا کارایی و تاثیر اخلاقی ، روحانی و معنوی آیین ، در زبان ویژه آن است . ترجمه متون مقدس، فاقد همه ی آن آثار روحی روانی اخلاقی و معنوی است ! در پایان ، برای نمونه سزد که بیندیشیم: نیایش یا اوراد افطاری=)ربنا ، با آوای باشکوه استاد شجریان (و سحرگاهی ، اگر با زبان ملی خوانده شود ، آیا آثار روانی و روحانی خاص خویش رااز دست نمی دهد ؟ این است راز و رمز زبان آیینی ! آن سان که اگر سرود ملی ایران با ترجمه ی انگلیسی یا تازی خوانده شود بی روح و بی تاثیر است!

پـــارسی ستـیزی تــازیـان!

پرسش:

درود دارم خدمت شما . رسانه های تازی یورش گسترده ای را در ستیز با ایران و زبان پارسی اغاز کزده اند . تلوزیون ماهواره ای ام. بی. سی وابسته به عربستان سعودی یا امارات ، چند ماهی شده که شبکه ای به نام : ام . بی .سی فارسی راه انداخته و با پخش فیلم های سینمایی هالیودی،اقدام به زیر نویس پارسی نموده است . این پارسی نویسی بسیار نادرست و غیر ادبی است . آیا این کار عمدی نیست تا به زبان پارسی ضربه بزنند؟

پاسخ :

سوگمندانه چنین است که گفته ای .تازیان در این سه دهه پای از گلیم برون هشته و گستاخانه تازشی همه سویانه آغازیده اند .زیر نویس پارسی شبکه یاد شده بخشی از این یورش است . زیرا ترجمه بسیار نادرست و انشا و املای بسیار نادرستی دارد . و این چیزی جز آسیب رساندن به زبان پارسی نیست . کسانی که مدعی پاسداری از زبان و فرهنگ کشور ند باید با این تازی بازی تازیان برخورد کنند ! بی گمان پوسیدگی و گندیدگی توده ها و ولنگاری و بی تفاوتی نخبه ها به این تازی بازی کمک کرده است و گرنه با واکنش گروهی می شد به این پارسی ستیزی تازیان پایان داد!

اسلام ایرانی!

پرسش:

بادرود . نظر شما درباره کتاب En Islam iranien تالیف Henr y Corbinچیست ؟ ایا شما نیز همین را می گویید ؟ لطف فرموده منظورتان را روشن فرمایید.

پاسخ:

کتاب یاد شده در چهارجلد است که یک جلد آن به موضوع مورد بحث ما ارتباط مستقیم دارد . من نیز همان را می گویم ولی با دقت و تاکید بسیار بر اصل هویتی تشیع امامیه که با توجه به واقعیت و حقیقت تاریخی ، معرف فرهنگ ،هویت ملی ، وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است . تا آنجا که تشیع امامیه را شناسنامه ملی ایرانی می دانم .آن گونه که مسیحیت، شناسه ی سرشت انسان غربی شده و انسان غربی پیش از هرچیز مسیحی است، تشیع امامیه نیز چنین نقشی در سرشت ایرانی دارد.من این را بر پایه ی تعصب یا هواداری یا دلباختگی یا شیعیگری یا هر انگیزه شخصی دیگر نمی گویم بلکه این حقیقت را را براساس واقعیت و حقیقت فرهنگی تاریخی می گویم .من این حقایق را در کتاب : اسلام و ایران : مذهب و ملیت ایرانی ، بسیار مستند و بی طرفانه نشان داده ام). ن.ک : فهرست آثار**.(مرحوم ملک الشعرای بهار در روزگار باستان گرایی محمد رضاشاه فرمود:" هرگاه ایرانی سنی می بود اتحادملی و استقلال ایران باقی نمانده ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود. "ن.ک:سبک شناسی ۳/۲۵۴ .**

تـــــاريـــــخ و تحقيـــــــق؛

ارزیابی"تاریخ العرب قبل الاسلام"

تالیف مرحوم دکترجوادعلی

پرسش:

باسلام. می خواهم نظر شمارا درباره نوشته های «جوادعلی» در کتاب« تاریخ العرب قبل الاسلام» جلد سوم صفحه ۱۲۸ تا ۱۳۱ درباره کلمه " مجوس " و تعاریف و تعابیر ایشان بدانم . مستدعی است با توجه به رشته تحصیلی و پایان نامه ام به من پاسخ دهید . ممنون می شوم.

پاسخ:

کتاب یاد شده دوبار تالیف شده : بار نخست در» ده جلد «که جلد دهم آن فهرست اعلام است ، وبار دوم در» چهارجلد . «بنا به تصریح مولف ، تالیف چهارجلدی کتاب از امتیاز بیشتری در دقت و کثرت منابع برخوردار است . این کتاب یکی از بهترین و جالب ترین کتاب هایی است که تا کنون در باره آن موضوع نوشته شده و براستی بی مانند است .مولف بزرگوار و دانشمند آن کتاب که خدایش بیامرزاد مردی بی همتا در نگارش» تاریخ «بود . او» علم تاریخ «را به درستی می دانست و به شیوه های «تاریخ نگاری معاصر» نیک آگاه بود . درباره ی واژه ی یاد شده ، او نقل قول کرده و خود وی هرگز چنین دریافتی نداشته است . سوگمندانه همه راویان، محدثان ، فقیهان ، مفسران ، متکلمان، مورخان و نویسندگان تازی در فهم آن واژه دچار اشتباه بوده وهستند وخواهند بود ! زیرا هرگز به خود زحمت تحقیق از منابع اصلی و مستقیم را نداده اند !بیشتر به تحریفات و شایعات تاریخی تکیه می کنند که»شایعه ی مستند «شده است ! و این ستمی است علمی و تاریخی در حق آیین و قومی یکتاپرست که هرگز بت نپرستیده و یکتاپرستی را به جهان عرضه داشته است.

جنگ زرگری؛

پاسخ به قلی ننه جگرکی (=حرامک مشیری)

درخواست !

باعرض ادب و سلام . با شرمندگی هرچه تمام از ساحت مقدس ایران و اهل علم و ادب این سرزمین . شوربختانه فردی ....به نام »قلی ننه جگرکی «با نام مستعار» حرامک مشیری « منسوب به خطه لرستان ایران مایه ننگ قوم لر و بختیاری های شریف گردیده . استدعادارم همان مطلب جنگ زرگری را که چند روز قبل در این وبلاگ بود تکرار کنید تا همولایتی های لر این...........را بشناسند.

پرسش:

پای منبرقلی ننه جگرکی با نام مستعار حرامک مشیری نشسته ام و به مغلطه های ایشان گوش می دهم . مستدعی است درباب»جمله خبری و اسفهامی «شرحی بدهید و معلوم دارید که این خوش ترکیب خوش نقش خوش مزه !! این معارف مشعشع را از کدام قوطی عطاری برداشته و آیا درست برداشته یا که جنگ زرگری راه انداخته است.

پاسخ:

آن گونه که زین پیش گفته ام به تاکید می گویم که فرد یاد شده آدم بسیارعامی ، شیاد وبی اطلاعی است که از زمانه و زمینه ی مساعد بهره جسته در این آب گل آلود به شکارتوده های نادان و نسل ساده دل بحران زده پرداخته است .این فرد ، مصداق بارز آن فردی است که در برهوت نادانی ، به کرسی شده ، جماعت نادان و نالان را مخاطب ساخته ، فریاد می زند : اهای ! دانید که امامزاده یعقوب را شیر بر فراز مناره در مصر درید ؟! تا که ناگه دانایی این فردرا بشناخت و بر سر آن جماعت نادان و نالان ، دردمندانه ازجهل این فرد بنالید که : ۱-یعقوب نبود و یوسف بود ! ۲- امامزاده نبود و پیامبر زاده و خود نیز پیامبر بود ! ۳- بر فراز مناره نبود و ته چاه بود ! ۴- مصر نبود و کنعان بود ! ۵- شیر نبود و گرگ بود ! ۶ -و تازه اصل داستان از بیخ و بن دروغ بود!

این فرد ، اطلاعاتی روزنامه ای دارد و شگفتا که با وجود بودن سال ها در فرنگ ، از دانستن علمی آن زبان و فرهنگ محروم است و زبان آن مرز و بوم را عامیانه می داند ! اطلاعات این فرد ، شنیداری است و به هیچ روی دانش لازم را ندارد . این فرد چیزی شنیده بی آن که بداند اصل و فرع موضوع چیست و تحریر محل نزاع چگونه است!

خوب اکنون : موضوع چیست ؟ و محل نزاع کجاست ؟

موضوع این است که : فلسفه غرب بر هیچ انگاری و شک و اصالت ماهیت مبتنی است و فلسفه ی شرق براصالت وجود و یقین استوار است . انسان غربی باید هیچ انگار، نیست انگار، کنجکاو و شکاک باشد تا پویا گردد . انسان نیست انگار و هیچ انگار ، انسانی بی ریشه ، بی هویت و معلق است چراکه دراین بینش فلسفی : همه حقایق ، مجاز ند . و چون حقیقتی وجود ندارد ، بنابراین

چیزی به نام اخلاق و معنویت که پشتوانه ی فلسفی انسان باشد وجود ندارد .به گفته ی پرفسور ژاک برک : "باید باشد"ی وجود ندارد تا بر پایه آن ، چیزی به نام اخلاق و معنویت شکل بگیرد! *(ن.ک* *Jacques Berque/ Relire Le Coran .Paris .1993 /*:این کتاب توسط من به پارسی ترجمه شده وبه چاپ رسیده است . ن.ک : فهرست آثار)

در حالی که فلسفه شرق بر اصالت وجود و یقین مبتنی است . یقینی که فرایند شک ، تعقل ، تفکر ، تامل، تدبرو تذکر است !فرایند این بینش : انسانی است باریشه و هویت ، با پشتوانه ی نیرومند فلسفی عرفانی اخلاقی، دارای هویت تاریخی فرهنگی ، پایدار و استوار در برابر توفان الحاد !

محل نزاع این جاست که : نخست دعوا برسر منابع و مصادر آگاهی و محتوای آنهاست ! سپس در تلقی غربیان از اخبار و اطلاعات است که آنان می پندارند جمله ی خبری مفهوم یقینی دارد و جمله پرسشی یا استفهامی مفید شک است ! غربیان را در این زمینه تالیفات بسیار است که دیرینه ترین و مهم ترین آنها که هنوز بی مانند است کتاب مشهور و معروف *The Meaning of Meaning (A Study of the Influence of Language Upon Thought and of the Science of Symbolism:* تالیف *Charles Kay Ogden, Ivor Armstrong Richards, Bronislaw Malinowski, Francis Graham Crookshank :* می باشد.

کتاب بالا در واقع برگرفته است از زبان شناسی شرقی و در مجموع گونه ای کتاب معانی بیان و بدیع است. با این تفاوت که مولفان مواد خام را گرفته اند و پالایش و پیرایش کرده و بر پایه روش شناسی نوین غرب ، شاهکاری در ادبیات آفریده اند . در حالی که در منطق زبان شرقی ، جمله خبری ذاتا مفید یقین نیست بلکه می تواند کاذب باشد . آن گونه که جمله ی استفهامی نیز گاه مجازی است گاه انکاری و گاه حقیقی ! منطق زبان شرقی از نیرومند ترین منطق های ادبی است تا آنجا که غربیان از این منطق ، الهام گرفته اند . به یاد دارم که در دهه شصت خورشیدی ، یکی از استادان گرانقدر زبان پارسی که کتاب بالا را خوانده بود و به شدت از آن کتاب متاثر شده بود و آن را بسیار می ستود ، به ایشان گفتم که فهرست موضوعات و محتوای این کتاب برگرفته است از منطق زبان و معانی بیان خود ما ! و ایشان ناگه به خود آمد و دریافت که از ما گرفته و به خودما می دهند !سزد که خواننده کنجکاو برای دریافت معانی جمله در زبان شناسی شرقی به کتاب های زبان و ادبیات)منطق ، معانی بیان، بدیع (بنگرد تا دریابد که توانمندی زبان و منطق شرقی تا به کجاست و آنگاه اگر به زبان شناسی غربی بنگرد خود داوری خواهد کرد!

ایران ستیزی تازیان و تـــازی زدگــی ایرانیان!

پرسش:

قربان وجود ذیجود مبارک گردم . فدوی را ارادتی حاصل امد و دلباخته این ژرف بینی تاریخی و فصاحت و بلاغت کلام و قلم گردیدم . چنین به خاطر امد که گویا می فرمایید علمای شیعه را چنین تازی گرایی یا تازی زدگی نبوده و انان بر هویت ایرانی شان تاکید داشته اند ! ایا در میان جماعت شیعه امامی چنین کسانی نبوده اند ؟

پاسخ:

نخست باید بدانید که» تسنن «در ذات یا سرشت خود ، فکر و فرهنگ» عربیت «را نمایندگی می کند و هرکس که مذهبی از مذاهب چهارگانه سنت و جماعت را داشته باشد،خواه ناخواه به فکر و فرهنگ تازی، تعلق خاطر دارد و با فرهنگ و هویت ملی و قومی خویش بیگانه است »! تسنن «تجلی گونه ای از»تازیسم«یا» پان عربیسم «است که در ذات خود» قومیت عربی «را می پرورد و پیروان را استحاله فطری و ملی می کند ! در حالی که» تشیع امامیه «این ویژگی را ندارد).ن.ک : فهرست آثار: اسلام و ایران .**(با این وجود ، در برخی مشایخ «تشیع امامیه» نیز گاه «تازی زدگی» مفرط مشاهده شده و می شود که دست کمی از تسنن ندارد ! در اینجا سزد که به خاطره ای از مرحوم علامه ی روزگار و خداوندگار ادب پارسی حضرت مَلکُ الشّعرای بهار)**که بر او درودباد **(به قلم خود آن بزرگوار توجه کنیم که نشان از ستیز دیرین تازیان با ایران و فرهنگ ایرانی و تازی زدگی ایرانیان دارد..: " پدرم مرا درکربلا به مکتب گذاشت . اخوند ما یک سید عرب بود . یک روز من یک قلم ایرانی که خیلی رنگین و محکم و مستقیم بود و پدرم به من داده بود ، دست گرفته ، افتخار می کردم که چنین قلمی در عربستان نیست و مختصّ عجم است ! آخوند ما با آن هیکل و وقار ، خجالت نکشیده فقط محض تعصب عربی و عجمی ، قلم عزیز مرا ازدست من گرفت و به طور وحشیانه گفت : قلم ایرانی را باید شکست ! بلی ! قلم را شکسته میان صحن حسینی پرت کرد ! این عرب خوب بود که فقط قلم مرا شکست وخود مرا نظر به تعصب عربی نکشت!! ولی سایرعربان وحشی ، اگر دست شان برسد پوست عجم را می خواهند بکنند! چنان که در راه حجاز معمول است و همه شنیده اند که این عرب های ... و... برهنه با عجم ها چه می کنند! و این حالت و رای ، حالت شیعه و سنی نیست[1] که از مستحدثاتِ قرون اخیره باشد بلکه از همان صدر اسلام این تعصب را طبیعتِ غالبیت برای عربان تهیه کرد و عجم ها مغلوب عرب ها بوده اند ! و از زمان تجدید سلطنت ایرانی و آمدن دیالمه در دیار عربان و تسلط های فوق العاده ای که عضدالدوله و غیره که برعربان و بزرگ آنان که خلفای عباسی بوده اند داشته اند مزید و شدید شده است و رفته رفته در زمان سلطنت هلاکوخان و کشته شدن مسعتصم[2] و آمدن امیر تیمور و خرابی شام و آمدن صفویه و قبضه کردن بر عراق عرب و آمدن نادر شاه و غیره این تعصب شدیدتر شده! عجیب اینجاست که اهل عراق عرب غالبا بلکه می توان گفت کلیه ، عجم اند و معرب شده اند و باز به خوبی عربان تربیت شده با هم وطنان خودشان ضدیت می ورزند! " (ن. ک : زندگی نامه ی بهار به قلم خودش در http://www.bahar-site.fr/index.htm:وبرای دریافت شرح اشارات تاریخی مرحوم علامه ی بهار به کتاب من : "شعوبیه ؛ نهضت مقاومت ملی ایران" (چاپ ۱۳۷۱تهران) و نوشتارهای زیر در همین وبگاه بنگرید !**

خواجه نظام ، غزالی ، راوندی و...

پرسش:

درود . نکته بدیعی در مورد«بیرونی» فرمودید ! نظر مبارک در باره خواجه نظام الملک ، محمد غزالی ، راوندی ، بخاری ، طبری و... دیگر دانشمندان ایرانی سنی مذهب چیست ؟

پاسخ:

ان گونه که در پاسخ پیشین گفتم آنان که مذهب سنت و جماعت داشتند ، تازی گرا بودند و به عربیت تعلق خاطر داشتند و در فضیلت زبان و فرهنگ تازی سخت می کوشیدند و در سرسپردگی به خلافت و سلطنت عربی ، اخلاص داشتند» . خواجه نظام «چیزی شبیه» ملاعمرافغانی «بود که در وفاداری به فرهنگ تازی و در سرسپردگی به سلطنت سنی بی مانند بود و هرچه توانست در تحریف میراث و مفاخر ملی ایران کوشید و از هیچ تهمت و دشنامی در حق ایران باستان کوتاهی نکرد . کتاب» سیاست نامه «او در واقع» دروغ نامه «و» دشنام نامه «ای است علیه مواریث و مفاخر ملی ایران . خواجه نظام در قتل عام نهضت های مقاومت ملی ایران علیه خلافت تازی و سلطنت سلجوقی سخت کوشا بود و در این راه جان باخت» ! غزالی «نیز که مذهب سنت و جماعت داشت در سرسپردگی به تازیان و فرهنگ تازی سر از پا نمی شناخت و تا آنجا پیش رفت که «یزید پسر معاویه» را از قتل امام حسین) ع (تبرئه کرد و فتوی فرمود که لعن بر یزید جایز نیست)! ن. ک : فهرست آثار / مباهله در مدینه» . (**راوندی «نیز در تازی گرایی و سلجوقی پرستی بی مانند بود . کتاب» راحـة الّصدور «او دشنام نامه ای است علیه نهضت های مقاومت ملی ایران و تایید قتل عام رجال مقاومت ملی ایران است » !بخاری «موبد زاده ای بود که دچار دگردیسی شگفتی شد و از بیخ و بن استحاله و تازی ماب گردید و بکلی با فرهنگ و هویت ملی خویش بیگانه شد» . طبری «نیز چنین وضعی داشت هرچند که او «مورخ» است ولی «مفسر» نیز هست و گرایش های تازی مابانه ی او در تاریخ و تفسیر مشهود است!**

ابـــوریحـــــان بیـــرونـــــی!

پرسش:

سلام . نظر شما درباره ی ابوریحان بیرونی چیست ؟ ایا بیرونی از ایران هویت گرفته یا از اسلام ؟ اثار او به کدام یک از این دو هویت گرایش دارد ؟

پاسخ:

ابوریحان بیرونی دانشمند نامی ایرانی را گرامی می داریم و آثار گرانقدر او را ارج می نهیم . بیرونی مانند بسیاری از دانشمندان ایرانی که مذهب سنت و جماعت داشته اند ، تازی گرا بود و از اسلام عربی کسب هویت کرده و در آثارش بر هویت اسلام عربی تاکید ورزیده و با« نهضت مقاومت ملی ایران =) «شعوبیه(سخت ستیزیده و نسبت به« میراث ملی ایران« کم لطفی کرده است . این حقایق را در آثارالباقیه می توان دید به ویژه آنجا که می گوید ... »: ونیزمانند مجوس که گفته اند از نجاست مشتق است و مثل این است که کلمه " نجوس "بوده، «نون چنان که درغیم وغین و ایم و این به میم تبدیل می شود در اینجا نیز تبدیل شده" ...ن.ک : آثار الباقیه ۵۵۰ .**یا آنجا که رجال نهضت مقاومت ملی ایران =)شعوبیه (رابه نقد و نفی می کشد می گوید : « جمعی از دشمنان اسلام چون نتوانستند صریحا و آشکارا به مخالفت با این دین برخیزند ، پیامبران را در ظاهر تصدیق کرده ولی در باطن منکر شدند و زمانی که به اصلاح دین می کوشیدند در حقیقت در پی افساد و تخریب آن بوده اند... آنان که امید داشتند دولت و حکومت از عرب برگردد»** ... ن.ک : آثارالباقیه۵۴۵ ، ۵۴۷.

میــــــراث ایــــــرانی!

پرسش:

باسلام و احترام . نظر مبارک در مورد مطلب زیر که از «استادمطهری» است چیست ؟ : « ... خواندن کتاب روضة الشهدا، خواندن همان کتاب پر از دروغ. از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین را مطالعه نکرد«....

پاسخ:

نخست این که به گواهی تاریخ و آثار موجود ، مولف کتاب یادشده ، از گوینده این سخنان باسوادتر و داناتر به تاریخ و حدیث بوده است . سپس آن که این سخنان روشنفکرانه ، میراث آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی است که رقابتی بس شگفت و شور انگیز مبتنی بر آگاهی کاذب در ارایه ی تصاویر ایدئولوژیک روشنفکرانه ی چپ گرایایانه از دین و مذهب درمیان بود . روشنفکران مذهبی مکلا(به تعبیر خود گوینده سخنان بالا) ،" روضه مارکسیستی" می خواندند و روشنفکر شدگان مذهبی معمم ، برای این که کم نیاورند می کوشیدند تا در مذهب نوآوری کنند و این فرمایش ها از نوآوری های آن روزگار است! کتاب یادشده دارای دو بعد روایی است : اسطوره و تاریخ ! بعد تاریخی آن نه تنها دروغی ندارد بلکه از راست هم راست تر است ! زیرا مولف کتاب ، فقیهی بسیار نکته دان و مجتهد و مرجعی آگاه به حرمت ها بوده و همه ی وقایع را از منابع موجود روزگارش نقل کرده و به جرح و تعدیل اسناد و رجال هم دانا بوده است. ویژگی بی مانند مولف کتاب یادشده که باعث این سوء تفاهمات گردیده ، در آگاهی های ایرانی اوست ! کاشفی مردی به غایت ایرانی و ملی بود و با یادمان قومی ایرانی و ودایع فرهنگی اسطوره ای نهفته درآن ، می زیست و آشنایی تام و تمام داشت که پیش و پس از او هیچ یک از مدعیان آیین دانی را چنین آگاهی هایی نبوده و نیست! آن گونه که در" مقدمه مصحح " گفته ام ، بعد اسطوره ای کتاب ، روایت ایرانی از یادمان قومی خویش است یعنی گرانیگاه پیوند مذهب امامیه و ملیت ایرانی که در آستانه نهضت صفویه ظهور یافت ، به ثمر نشست و به وحدت ملی ، تمامیت ارضی ، احیای فرهنگ ملی واستقلال ایران انجامید .حقیقتی که گوینده سخنان روشنفکرانه فوق و اسلاف و اخلاف او از آن بی خبرند ! بدیهی است که اسطوره ، وقایع نیست تا تاریخ شود ، روح و روان متعالی آریایی همارہ به "وقایع" قانع نبوده است زیرا تقدیس آیین و مقدسات آن باید مبتنی بر اسطوره و خرق عادات باشد ، اسوه های تاریخی باید اسطوره شوند تا قداستی مضاعف و جاودانه بیابند ، آریایی به حکمت و کلام و تجربه ، درگذر هزاره ها دریافت که قهرمانان آیینی باید فراتاریخی یا فرازمانی باشند تا ساحت مقدس شان را تاریخ نیالاید! کاشفی مولف کتاب یاد شده این حکمت آریایی را به درستی می دانست از این رو روایتی ملودرام با ویژگی های آریایی آن خلق کرد که جاودانه است ! بدیهی است که این روایت با بینش ایدئولوژیک و تاریخی نگر نمی سازد و دروغ و خرافه جلوه می کند !بینش ایدئولوژیک و تاریخی نگر ، نیاز به قهرمان تاریخی دنیوی دارد از این رو مقدسات اسطوره ای الهام بخش را از عرش به فرش می آورد تا پشتوانه و ابزار قدرت شوند! برای آگاهی بیشتر به مقدمه من بر آن کتاب نگاه کنید!

عُقده ی حِقارت و درد ِبی هویّتی !

پرسش:

باسلام . در این وبلاگ .... همه ی شخصیت های ادبی فرهنگی سیاسی تاریخی و... ایرانی را ترک و از قوم ترک معرفی کرده اند !! آیا این گونه تلاش ها ناشی از احساس حقارت تاریخی و درد بی هویتی نیست ؟!

پاسخ:

سوگمندانه چنین است که گفته ای و این تلاشی بس دیرینه است ! در این تردیدی نیست که بسیاری از نخبگان یادشده از اقوام ایرانی واز قوم یادشده یا از آن سرزمین هستند اما آنچه آنان را نخبه و نابغه کرده ، ترکاندن و درآمدن از پوسته ی قومیت خام و پیوستن به فرهنگ پخته ، ناب و متعالی ایرانی بوده وهست که در زبان، ادبیات و فرهنگ فاخر پارسی متجلی است . تا آنجا که بسیاری ازاین نخبگان ، پیوستگی قومی قبیله ای و تعلق نژادی خام خویش را انکار کرده و می کنند! این حقیقتی است که سوگمندانه هم میهنان ما به آن توجه ندارند واز درک آن عاجز یا غافل اند ! بنا براین نخبگان علمی ادبی و...ایرانی تعلق قومی قبیله ای ندارند بلکه فرایند فرهنگ ناب ایرانی اند!

اسلام ایرانی

(۵)

پرسش:

السلام علیکم و رحمه الله . غرض از مزاحمت عرض تسلیت بمناسبت ایام سوگواری اخر ماه صفر و سپس طرح موضوعی و سوالی که جواب مرقوم فرمایید . امشب که شب شهادت امام رضا) ع (است چنددقیقه پیش به شبکه سلام که از ایالات متحده پخش می شود نگاه می کردم که حجه الاسلام و المسلمین اقاسید محمد باقر فالی سخنرانی داشتند و نکاتی مطرح فرمودند که به یاد تعبیر " اسلام ایرانی " شما در این وبلاگ افتادم . ۱- ایشان به خواب کورش کبیر اشاره کردند که آن شاهنشاه درخواب دید که در خراسان خورشیدی نهان خواهدشد و منظور حضرت رضا بوده که در خراسان دفن شدند .۲- ایشان به ایرانی بودن امام سجاد و دیگر امامان از نسل آن حضرت اشاره کردند که از طرف مادر ایرانی بودند و بی بی شهربانو دختر شاهنشاه ایران یزدگرد سوم همسر امام حسین) ع (و مادر امام سجاد) ع (بوده است . این سخنرانی برای بنده بسیار جالب بود بطوری که تاکنون چنین سخنانی از یک واعظ و روحانی نشنیده بودم . آیا انچه یاداوری کردم مصداق بارز " اسلام ایرانی " شما نیست ؟

پاسخ:

آن بزرگوار به معنای درست کلمه ، روحانی و واعظ ایرانی است و انچه فرموده ترجمان اسلام ایرانی است . روایتی دل چسب ، شورانگیز و غرورآفرین ، وفادار به خاطره قومی و فرهنگ ملی ایران که ضامن بقای ایران و ایرانی است!

پرسش:

با سلام و ارادت . شما در کتاب »شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایران «چاپ اول و دوم . داستان»شهربانو «را بررسی تاریخی یا بهتر است بگویم موشکافی تاریخی کرده اید و به نقد و نفی علمی تاریخی آن پرداخته آن داستان را از ساخته های» شعوبیه شیعه «دانسته اید ! تا آنجا که ازیک سو تازیگرایان و از دیگر سو باستان گرایان افراطی در نقد و نفی این موضوع به کتاب «شعوبیه» شما استناد می کنند و حتی آن را به زبان تازی ترجمه کرده اند ! آیا این چرخش شگفت شما از چه روست ؟

پاسخ:

من کاری نادرست کرده بودم .آنچه روی داد پیامد سراب روشنفکری یا آگاهی کاذب بود که مرا برآن داشت تا باورهای اسطوره ای یا خاطره قومی را در ژرفای تاریخ بجویم و بدیهی است که نجستم . از این روی کوشیدم تا اعتراف کنم که باورهای اسطوره ای آیین را در قالب های تنگ و تاریک علم و عقل و تاریخ نباید جست و یا سنجید و محک زد ! حماقتی که روشنفکران ما گرفتار آن بوده،هستند و خواهند بود ! ن.ک : همین وبلاک .مقاله ی شهربانو ؛ خاطره ی قومی اسطوره و تاریخ ! امردادماه ۱۳۹۰خورشیدی.

زبان فـارسی و نـاتـوانی هـای نسل کنـونی!

پرسش:

با سلام و ارادت . کمتر وبلاگ فارسی هست که اغلاط املایی و انشایی نداشته باشد و می توانم گفت نسلی که در این سی سال شکل گرفته در گویش و نگارش یا گفتار و نوشتار زبان فارسی مشکل دارد . در عوض گرایش بسیار سطحی و عامیانه به زبان های بیگانه بویژه انگلیسی گسترده است یعنی در همین زبان هم بی سوادی وجود دارد . ضایعه فرهنگی در این جاست که این نسل سی ساله برای پوشاندن ضعف نوشتاری یا املایی اش با الفبای انگلیسی ، فارسی می نویسد!! و این بیماری رایجی است که نسل را فرا گرفته و وقتی می پرسی چرا با الفبای فارسی نمی نویسی ؟ می شنوی که : نرم افزار فارسی ندارم ! یا : این جوری راحت ترم ! یا : این جوری عادت کردم ! آیا این یک فاجعه ملی فرهنگی نیست ؟

پاسخ:

بی گمان چنین است که گفته ای و بسا بدتر از این ! برای دریافت این رویداد اندوه بار سزد که به سرنوشت دردناک چاپ وپخش کتاب و شمارگان آن و درصد خوانندگان کتاب بنگری تا به ژرفای بی مایگی نسل کنونی پی بری ! بدیهی است که بی مایگان بی دانش بیگانه با زبان و فرهنگ پارسی ، برای پوشاندن و پنهان ساختن بی مایگی شان ، چنان گویند و کنند که گفته ای ! این ناتوانی و نارسایی در همه ی لایه ها نمودار ، پیدا و هویداست ! که دردی است بی درمان ! چراکه سقف از پای بست ویران است!

آفـات تــوده گــرایی!

پرسش:

بادرود و گرامی داشت نوروز . نوشتارهای این سامانه را خواندم . چنین دریافتم که بر این باورید : توده ها همواره "کود"اند ! و خوب شان ، علف های هرز . باید درپی گل ها یا نخبه ها بود که همواره کم اند یا اندک . نخبه گرایی اندیشه ای دیرین است که پابه پای اندیشه سیاسی از ارسطو به این سو به ویژه در ایران باستان حضور و کارایی داشته است . ایا دموکراسی غربی که پیامد اندیشه برابر سازی و به تعبیر شما" یکسان سازی توده ها" در فلسفه ی غربی است " آریستوکراسی سیاسی " را ناکار نساخت ؟ در حالی که خود غرب از آفات این یکسان سازی زیان دیده است !؟

پاسخ:

درست دریافته اید . پیشینه ی تاریخی ملل و واقعیت های اجتماعی جهان معاصر، موید این حقیقت است . توده گرایی آفت دیرینه ای است که در شرق و غرب جهان، ریشه ی تاریخی ایدئولوژیک دارد. آیین های سامی عموما و فلسفه های نیهلیستی توده گرای غربی خصوصا چنین سرشتی دارند در حالی که در عمل ، به نوعی نخبه گرایی می اندیشند .

هـــــــويــت مــــــــــــــلی!

پرسش:

۱ -خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟۲- چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟ ۳- هویت و عناصر آن چیست ؟ ۴- آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟ ۵- آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟ ۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . «حاج فرج دباغ»با نام مستعار«عبدلک سروش» و«استاد داریوش شایگان» به این مقوله پرداخته اند.«پرفسوردکترشایگان» به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما» هویتی چهل تکه «است و در توجیه این» چند پارگی هویت «، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . ایا می شود به»اعتباری بودن یا قراردادی بودن هویت «باور داشت ؟ ۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پرسش : ۱

-خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟

پاسخ : ۱ -خاطره ی قومی : مجموعه ای است از یادها ، آیین ها ، آموزه ها و درس هایی که یک قوم در تاریخ تکامل خویش آموخته وباید به یاد داشته باشد تا احساس هویت کند . ودایع قومی: مجموعه ای است از میراث های فکری فرهنگی آیینی نیاکان یک قوم که پشتوانه ی خاطره ی قومی است و عناصر هویت ملی را می سازد.

پرسش :۲ -چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟

پاسخ : ۲ -حقیقت این است که انسان ایرانی همواره از افراط گرایی آیینی خسته و فرسوده می شود ، راه گریز می جوید و سرانجام علیه آیین می شورد . آنگونه که از ولنگاری و بی بند و باری نیز زود زده و خسته می شود و به معنویت گرایی روی می آورد . شاهنشاهی آیینی ساسانی که یاد و خاطره اش هماره در تاریخ گرامی باد ، در آیینی کردن کشور بسیار کوشید و در اجرای احکام آیین به مدت چهارصدوبیست سال سخت گیری بسیار کرد . این افراط به ناسپاسی و عصیان رعایا انجامید و شورش های محلی و منطقه ای بسیاری را در پی داشت تا که رعایا راه گریز یافتند و خواه ناخواه آنچه را که تازیان با خویش آوردند پذیرفتند . بدیهی است که این پذیرش عمومیت نداشت و فراگیر نبود اما آنچه چشم و دل رعیت را می ربود سادگی مطلق آیین نوین بود که همه قید و مرزهای آیین پیشین را برداشت و بدین سان رعایا احساس آسایش و آرامش کردند.

پرسش : ۳-هویت و عناصر آن چیست ؟

پاسخ : ۳

-هویت ملی ، شناسه میهنی یک قوم است . هویت یا شناسه آمیزه ای است از عناصر سازنده روح جمعی یک قوم که در عرصه ی فرهنگ آن قوم آشکار می شود . عناصر سازنده هویت عبارتند از : ودایع و خاطره ی قومی.

پرسش :۴ -آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟ ۵- آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟

پاسخ : ۴

-اسلام عنصر پایه ای یا بنیادین هویت ملی است . بدیهی است که منظور ، اسلام ایرانی است که به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هویت ملی است .

۵ -آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟

پاسخ :

۵ -اصلا چنین امکانی وجود ندارد . حذف اسلام ایرانی از فرهنگ و هویت ملی مانند گرفتن آب از بوستان و نور از شبستان است . اگر اسلام ایرانی را از فرهنگ و هویت ملی برداریم باید از فردوسی تا حافظ را از تاریخ و فرهنگ ایران حذف کنیم . باید میراث باشکوه چهارده قرن ادبیات ، عرفان ، شعر و موسیقی و ... را از فرهنگ ایران محوکنیم .فرومایگان بی دانشی که به حذف اسلام از هویت و فرهنگ ملی ایران می اندیشند گویی نمی دانند که الفبای زبان پارسی الفبای تازی است ! مادر زبان پارسی زبان تازی است ! پشتوانه ی لغوی ادبی زبان پارسی زبان تازی است!دستور زبان پارسی قواعد و دستور زبان تازی است! این فرومایگان نادان نخست بروند «زبان والفبای میخی پهلوی ساسانی» یا «زبان والفبای ۶۳ حرفی دین دبیره روزگارساسانی» را بیاموزند و یک بند شعر شاهنامه را با این الفبا بنویسند! اگر توانستند چنین کنند ، وانگه شعار دهند و یاوه گویند!

پرسش :۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . «حاج فرج دباغ» با نام مستعار«عبدُلکِ سروش» و«استاد داریوش شایگان» به این مقوله پرداخته اند. «دکترشایگان» به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما» هویتی چهل تکه «است و در توجیه این» چند پارگی هویت «، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . ایا می شود به »اعتباری بودن «یا» قراردادی بودن هویت«باور داشت ؟

پاسخ : ۶

-این تقسیم ها قراردادی و اعتباری است و اصالتی ندارد. سخنانی روشنفکرانه ، بی پایه و مایه و پوشالی است و کاربردی کوتاه مدت دارد . به عبارت دیگر هرسه ، یکی است . حد اکثر چنان است که بر پیکری یگانه چند رنگ پاشند لیک آنچه پایدار است رنگ ذاتی و اصلی است که می ماند و سرانجام »بازگشت به هویت فطری وملی «است که آرمان و آرزوی انسان ایرانی می گردد» ! چند فرهنگی یا چند هویتی «به معنای مدرن معاصر ، فرآیند تمدن و فلسفه ی انسانی غرب است .انسان غربی به دلیل

ماهیت فلسفه ی غرب ، انسانی است "بی تعلق " ، همه زمانی و همه جایی و همه قومی ، بی آن که هویت و فرهنگ ویژه ای داشته باشد یعنی بی ریشه است و در نتیجه تعلق خاطری به جایی پیدا نمی کند . هویتی چند گانه دارد . گویی فرزندی است چند پدره ! بی آن که احساس بحران هویت کند . هرچند که با گذشت یکی دو نسل ، احساسی ناسیونالیستی پیدا می کند و برایش نژاد و رنگ و قومیت ، ارزشمند و اثر گذار است ! واقعیتی که امروز غرب به آن گرفتار است . بی گمان برای انسان شرقی عموما و ایرانی خصوصا چند فرهنگی و هویت چند گانه مطلوب و مقبول نیست ونمی تواند باشد. در ایران ، فرهنگ فرایند آیین است و مبتنی بر خاطره قومی که در آن ، عنصر "زمان" ، از پیوستگی گسست ناپذیری بر خوردار می باشد . یعنی زمان" گذشته" در "حال" و" حال" در" گذشته" معنا و حضور پیدا می کند. تعالی روح و تجلی اندیشه و بروز جهان بینی ایرانی در چنین فضایی از زمان کرانمند شکل می گیرد . ادوار تاریخی ایران مبین این حقیقت است : روزگار اشکانیان(به مدت ۵۵۰ سال) یکی از برجسته ترین فصول عبرت انگیز تاریخ انسان ایرانی است . دوره ی بلندی که چند فرهنگی حضوری تحمیلی یافت و نظام ارزشی ساخت و چند نسل را پرداخت و همه ی ارزش های یونانی و رومی را پذیرفت و انسانی یونانی ماب پرورد.اما این دگر دیسی یا تحول، بی ریشه و پوشالی بود . زیرا انسان ایرانی یونانی مآب ، آن فرایند را بر نتافت و در بازگشت به هویت ملی خویش ، به نهضت آیینی ساسانی پیوست و حکومتی آیینی برقرار ساخت که ۴۲۰ سال دوام داشت . افراط اشکانی به تفریط ساسانی انجامید.

پرسش :۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پاسخ :۷ -بی گمان در آیین و فرهنگ ملی باستان ایران ، فرقه گرایی یک بدعت بود. آنچه بنیان وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می کرد و اقتدار ملی را به خطر می انداخت همواره غیر قابل گذشت بود .در آیین آریایی باستان یکی از گناهان کبیره که کیفر مرگ داشت فرقه گرایی بود . شاهنشاهی های ایران که ابر قدرت های روزگار خویش بودند هرگز فرقه گرایی را بر نمی تافتند و با قاطعیت بدعت گزاران را سرکوب می کردند. برای دریافت این حقایق ، کافی است شاهنامه را بخوانیم . در روزگار ساسانی ، اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان همه ی اقوام ناسپاس و بدعت گرای آریایی را قلع و قمع کرد . انوشه روان ساسانی نیز اقوام سرکش و بدعت گرای آریایی را سرکوب نمود). ن.ک :شاهنامه ۶/۱۳۸ .(برجسته ترین بدعت های آیینی روزگارساسانی آیین مانی و آیین مزدک بودند .با وجودی که اولی پرتوی از اندیشه ی متعالی عرفان آریایی را نمایندگی می کرد و نوری بود در ظلمت شریعت ، ولی به دلیل خامی ، بی بنیانی ، بیگانگی با سرشت آیینی ملی و تهدید هویت و تمامیت ارضی و اقتدار ملی ، باید سرکوب و برانداخته می شد و شد. نهضت یا آیین مزدک که از دل آیین زرتشت برخاسته بود و نوعی نهضت اصلاحی یا اعتراضی در دل آیین رسمی بود ، به دلیل تهدید هویت ملی و اقتدار زدایی ملی ، باید سرکوب می شد وشد. مشکل درک هویت ملی در فهم پیشینه ی تاریخی ایران و راز بقای آن است.

رسانه های تازی در ستیز با منافعِ ملّیِ ایران

الجزیره ، العربیّه ، المستقلّه

پرسش:

رسانه های ماهواره ای تازی تمامیت ارضی ایران را دارند تهدید می کنند و از تجزیه مام میهن سخن می گویند. در این میان مرتدان ملی فراری برون مرز با حمله های جاهلانه به مبانی هویت ملی و پشتوانه های آن آب به آسیاب دشمن می ریزند . مایلم در اینجا از مزدوری خاین و جاهل به نام .... یاد کنم که سخنان زهرآگینش گویی برگردان یاوه های تازیان است . می خواهم دقیقا بدانم شبکه هایی مانند الجزیره ، العربیه ، المستقله و...در ستیزتبلیغاتی با ایران چه اهدافی را دنبال می کنند ؟

پاسخ:

سوگمندانه چنین است که گفته ای . رسانه های تازی عموما و شبکه های وابسته به حزب بعث خصوصا، کارزار تبلیغاتی ضد ایرانی گسترده ای را دیرگاهی است که آغاز کرده اند و هر روز بر شدت آن می افزایند . این ستیز تبلیغاتی دو بعد دارد: از یک سو به مبانی فرهنگ و هویت ملی ایران حمله می کنند و دستاویز شان در این حمله تبلیغاتی سخنان ناپخته و نسنجیده یکی از روشنفکران شیدازده ی مذهبی گذشته ماست ، و از دیگر سو چشم طمع به تمامیت ارضی ایران دارند و با حمایت همه جانبه از مرتدان ملی تجزیه طلب ، آشکارا نیات خصمانه خویش را ابراز می دارند . شبکه های یاد شده در سطح جهانی ومنطقه ای به این رسالت پان عربیستی مشغول هستند .بدیهی است که هریک ازاین شبکه های یادشده رسالت ویژه ای بر عهده دارد:

الجزیره که مظهر نفاق و مصداق بارز آیه ی »: اَلاَعرابُ اشدّ کُفراً و نفاقاً« می باشد در خدمت *قومیت عربی* است و در راه اقتدار و غلبه ی فرهنگ تازی و پان عربیسم می کوشد. از این رو درسوگواری برای صدام و حمایت از بقایای حزب شیطانی بعث عراق و تروریست های قاعده ورساندن پیام های وهابیان ارهابی و پاپتی های وحشی طالبان افغانی کوتاهی نمی کند . زیرا غلبه ی وهابیان ارهابی ، پیروزی پان تازیسم است و چیرگی طالبان افغانی ، غلبه فرهنگ تازی ! در همین راستا هر از چند گاهی که بهانه و سرنخی پیدا می کند به یاد عرب های ایرانی می افتد و اشک تمساحی می ریزد و کاهی را کوهی می کند و دست به تحریکات قومی می زند تا آب را گل آلود کند شاید ماهیی گرفته شود . همین شبکه ی شیطانی و سخنگوی تروریسم تازیسم به جزیره های ایرانی خلیج فارس نظر دارد و تحریکات و تبلیغاتی می کند. آن گونه که مذبوحانه می کوشد تا نام خلیج فارس را تغییر دهد ! این شبکه چون سگ هاری در دست» ابوالهول ِقطر«ست تا با رقبای تازی خویش تسویه حساب کند و این سگ هار را هرگاه مناسب بداند به جان انها بیندازد!

العربیه وابسته به *دار و دسته وهابی های ملحد و منافق حاکم بر حجاز* است و با پول و مدیریت آنان از *دوبی* به ستیز مستقیم با *مصالح و منافع ملی ایران*پرداخته است و در راه تجزیه ایران می کوشد ، تا آنجا که گویی رسالتی جز این ندارد .از این رو بیشترین تبلیغات را علیه *مصالح ملی ایران* دارد و

رسالت اش تحریک اقوام ایرانی است .این شبکه در جعل خبر و تحلیل و تفسیر های مغرضانه بی مانند است!

المستقله نیز به همان جای« العربیه» وابسته است و رسالت دو گانه ی ویژه ای را دارد . این شبکه ارگان رسمی افراطی »*پان عربیسم و وهابیت ملحد و منافق* «است و برای مبارزه ی مستقیم با فرهنگ ملی ایران تاسیس شده است . از این رو یکی از دشمن ترین دشمنان رسانه ای *مصالح و منافع ملی ایران* است . رسالت دوم این شبکه آشکارا تجزیه «خوزستان» ازآغوش ایران و تلاش مذبوحانه برای تغییر نام» خلیج فارس «است ! آرزوی دیرینه ای که تازیان در طول تاریخ در دل داشتند و هرگز برآورده نشد ، اینک می کوشند تا شاید کامیاب شوند!

دیگر رسانه های تازی رسالتی کم و بیش مشابه دارند و همگی در راستای قومیت عربی و دشمنی با ایران هم داستانند!

نماد های آیینی آریایی

پرسش:

با توجه به هیاهوی برخی افراد از جمله فردی به نام ... که سروده های عوام پسندی دارد و قصیده ای بلند به نام ... دارد ، آیا اصولا پدیده ی چاه و سرداب ، ریشه و پیشینه ی آریایی دارد یا سامی ؟

پاسخ:

سرداب ، چشمه ، چاه ،کاریز، غار، رود ، دریا ، کوه ، سنگ و دیگر عناصر و اماکن طبیعت دارای معانی آیینی ، اسطوره ای آریایی هستند . حضرت»زرتشت) «که درود اهورامزدا براو باد (در پی آمیزش با همسر گرامی اش» هوی «به» چشمه «ای شد و نطفه های»سوشیانت«های موعود را در این چشمه هشت. مادران سوشیانت های موعود در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شوند. مادرسوشیانت نهایی نیز در همین چشمه از نطفه ی زرتشت بارور شود» .کی خسرو «فرزند »سیاوش «شهید در گریز از»قدرت «،به هنگام غیبت ازجهان در چشمه ای ناپدید شد. به این نمونه ی باستانی تاریخی بنگرید» : چاه آب : ***در فاصله ۵۰متری کعبه زرتشت به سمت غرب ، چاه آب ویا مخزنی به منظور ذخیره آب به شکل یک پنج ضلعی نامنظم در پای کوه کنده شده است که بلندترین ضلعش ۲۰/۷ مترو بقیه اضلاعش ۵/۵متر طول دارند.شاید به علت اهمیت منطقه بخصوص در دوران ساسانی ، برای بازدید کنندگانی که به دیدار آثار اینجا می آمده اند و یا برای اسبان آنها مخزن آبی لازم می بوده است و شاید هم این را برای مراسم مذهبی از کوه در آورده اند)*«ن. ك : آثارباستاني مرودشت و كازرون .**(در حکمت آریایی چاه، سرداب ،کاریز وغار، رمز نگاه ژرف آریایی است به جهان وهستی. ظهور و حضور سوشیانت ها بلوکه کردن آرمان های دست نیافتنی و آرزوهای نابرآوردنی آریایی است در پایان جهان . این امید و خوش بینی آرام بخش و سرنوشت ساز است).**
ن.ک: فهرست آثار : ایران آیین و فرهنگ / مقاله سوشیانس موعود نهایی در میراث دینی باستان صص+۳۱۵-۳۰۶ شاهنامه ۵/۴۱۲ : جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب(

آیین باستان و داوری های روشنفکرانه!

نگارش ونمایش:۱۳۸۸/۵/۲۱خورشیدی

پرسش:

نظر مبارک پیرامون مطالب زیر چیست ؟آیا این گونه روشنفکر بازی ، شیوه ای یا کاسه ای داغ تر از آش نیست ؟ رضا مرادی غیاث آبادی » : در نخستین سال‌های آغاز پادشاهی ساسانیان و با پشتیبانی اردشیر بابکان، دین تازه‌ای به نام «بهديني» یا «مزديسنا) «مزداپرستي (بدست موبد کرتیر به وجود آمد که پس از حدود۱۷۰۰ سال و در قرن اخیر به «دين زرتشتي» تغییر نام داده و ارتباطی با شخص زرتشت ندارد». « نفوذ و دخالت موبدان زرتشتی عصر ساساني در هنجارهای دینی مردمان، تحریف و تباهی فرهنگ و تاریخ ایران زمین، کشتار و نابودی پیروان ادیان دیگر و نیایشگاه‌های آنان) که کرتیر در کتیبه معروف خود در نقش رستم به صراحت به آن اشاره کرده است(، موجب تضعیف هویت ملی، پیشینه تاریخی و همبستگی ایرانیان می‌شود و آنچنان بنیادهای فرهنگی و اجتماعی ایرانیان را تباه می‌کند که راه را برای غلبه مهاجمان آزمند به ایران هموار می‌سازد». « در تمام مدت سلطه‌گری دینی عصر ساسانی، جنبش‌های گوناگونی برای رهایی جامعه ایرانی از چنگال انحصارطلبان دینی و سرکوبگران آزادی‌های اجتماعی و فردی روی داد که تمامی آنها با دو ابزار پر توان و نیرومندی که همواره در ایران و جهان روایی داشته، سرکوب و نابود شدند: نخست، بهره‌گیری از قدرت نظامی و زور سرنیزه؛ دوم، بهره‌گیری از قدرت دینی و اتهام ارتداد و بی‌دینی و کفر.«

پاسخ:

سخنی است کلی وتا اندازه ای درست اما بسیار شعار گونه ! که از پژوهنده ای چون آن استاد ارجمند نسزد . بی گمان حضرت زرتشت) که او را درود باد(نوری بود که در تاریکی جاهلیت آریایی جهید و درخشید ! نهضتی بود با پیامی کوتاه که به ایزد یکتا فراخواند و به کشاورزی و دامپروری رهنمون شد . اما این پیام کوتاه نتوانست میراث عظیم کلامی آریایی را جایگزین شود و آن میراث گران وزن را از ساحت اندیشه و باورآن قوم بزداید . آنچه تاریخ و فرهنگ و تمدن آریایی را ساخت آمیزه ای بود از میراث پیشین و آموزه های زرتشت که در روند تکامل اندیشه آریایی پیراسته شد و در مجموعَ آیین حضرت زرتشت را پدید آورد . ساسانیان همین آیین را احیاء و اجراء کردند نه این که اختراع کردند !

تسنن يا اسلام عربی با فرهنگ،زبان پارسي،هويت ملي،

تماميت ارضي و استقلال ايران در تضاد مطلق است

پرسش :

ناسازگاري ذاتي و تاريخي " تسنن" يا " اسلام عربي " با : هويت ، فرهنگ ملي ، استقلال و تماميت ارضي ايران ، از چه رو و چگونه است ؟

پاسخ :

از اين روست که تسنن در ذات يا سرشت خود ، خلق و خو و قوميت عربي را نمايندگي مي کند و هيچ فرهنگ و قوميت ديگري را به رسميت نمي شناسد و با آن در ستيز است و همواره کوشيده و مي کوشد تا بر همه ي فرهنگ ها و قوميت ها غلبه کند و آنها را از بيخ و بن بر اندازد و همه کس و همه چيز را از ريشه " عربي " کند ! آن گونه که با مصر و سوريه و لبنان و سودان و ليبي و مراکش و تونس و ديگر جاهاي آفريقا کرد ! اين سرزمين ها هرگز "عربي " نبودند و پس از" اشغال" توسط تازيان ، زبان ، فرهنگ و هويت ملي خويش را از دست دادند و " عرب " شدند ! تسنن چيزي جز فلسفه ي سياسي قوميت عربي (يا پان عربيسم يا پان تازيسم) نيست . تسنن به هرجا پا گذاشته کوشيده تا دگرديسي انساني فرهنگي ايجاد کند . افراد و اقوامي که به دام تسنن افتاده اند ، بشدت استحاله شده با فرهنگ و هويت ملي خويش بيگانه گرديده و با آن جنگيده اند ، پيشينه ي قومي فرهنگي تاريخي خويش را نکوهيده و نفي کرده اند ، در ستايش پان عربيسم ، بزرگترين تحريف ها و نارواها و دروغ ها را در حق فرهنگ ، هويت ملي و زبان مادري خويش روا داشته اند . ايران تنها سرزميني بود که باوجود اشغال ، مقاومت کرد و "عرب" نشد . اما تسنن نهصد سال بر ايران غلبه داشت و نود درصد ايرانيان سني بودند . براي درك سني ايراني ، بايد سني افغاني را در نظر آورد ! يعني ايران پيش از نهضت ملي صفويه ، دقيقا همانند افغانستان امروز بود !

مشايخ و نخبگان سني ايراني ، "عربي" مي انديشيدند و" عربي" مي زيستند و در گسترش و غلبه زبان و فرهنگ تازي مي کوشيدند و سرسپرده ي خلافت عربي و نوکر حکومت هاي سني ترك و تاتارتازي زده بودند و در نقد و نفي پيشينه فرهنگي تمدني تاريخي ايران ، شگفت انگيز ترين دروغ ها را مي گفتند و مي نوشتند . زبان و فرهنگ ملي ايران را برسميت نمي شناختند و در تحريف آن مي کوشيدند . براي دريافت اين حقايق تنها کافي است به ميراث تسنن در ايران بنگريم :

اين خواجه نظام الملك سني ايراني است که در« سياست نامه» ، همه ي مظاهر و معاني فرهنگ ملي و مفاخر تاريخي ايران را تحريف مي کند و هرچه مي تواند دروغ مي نويسد و در نابودي نهضت هاي مقاومت ملي ايران ترديدي بخود راه نمي دهد و به شمشير تازي و ترك مفتخر است که به قلع و قمع رجال مقاومت ملي ايران مي پردازند :« ... بنده خواست که فصلي چند در معني خروج خارجيان(= رجال مقاومت ملي ايران) ياد کند تا جهانيان بدانند که بنده را در اين دولت چه شفقت بوده است و بر مملكت سلجوق چه هوا و همت دارد خاصه بر خداوند عالم (خلدالله ملكه) و بر فرزندان و خاندان او كه چشم بد از روزگار او دور باد...اگر نعوذ بالله هيچ اين دولت قاهره (ثبتها الله تعالي) را آفتي حديثه رسد يا آسيبي (العياذ بالله) پيدا شود ، اين سگها از نهضت ها بيرون آيند و برين دولت خروج كنند و

دعوي شيعت و قوت ايشان بيشتر از رافضيان و خرمدينان باشد ... و كساني كه امروز در اين دولت قوتي ندارند و دعوي شيعت مي كنند از اين قوم اند " ن. ك : (سياست نامه ٢١١-٢١٠)

روي آوردن به آموختن زبان تازي در سده هاي سوم و چهارم و پنجم قمري آغاز شد ولي به دليل فعاليت جبهه ي ادبي فرهنگي نهضت مقاومت ملي ايران و گسترش زبان پارسي در عرصه هاي علمي ، زبان تازي در سده ي ششم قمري رو به ضعف نهاد تا آنجا كه سنيان تازي زده ي ايراني كه به تازي مي نوشتند(مانند خواجه نظام و راوندي و...) ناچار به پارسي نويسي شدند . پس از خواجه نظام الملك ، يكي از برجسته ترين سنيان تازي زده ي ايراني ضد فكر و فرهنگ و زبان ايراني ، محمد پسر علي پسر سليمان راوندي(راوند كاشان) مورخ دربار تركان سلجوقي است كه به ناچار كتاب تاريخ آل سلجوق موسوم به "راحة الصدور و آية السرور في تاريخ آل سلجوق" (تاليف ٥٩٩قمري) را به پارسي نوشته است . هموست كه اعتراف مي كند :" در شهور سنه ٥٩٨ در جمله عراق كتب علمي و اخبار و قران را به ترازو مي كشيدند و يك من به نيم دانگ مي فروختند ..".(ن. ك : راوندي راحة الصدور ٣٣-٣٢) **. و اين نشان مي دهد كه زبان تازي از رونق علمي افتاده بود و زبان پارسي كه زبان ملي ايران بود زنده و پويا شده بود و زبان علمي ايران گرديده بود . اما خواجه نظام الملك سني تازي زده ، كوشيد تا زبان پارسي را در عرصه هاي علمي بميراند و زبان تازي را بگستراند . همو بود كه با ايجاد مدارس بسيار در سراسر ايران به تدريس زبان تازي فرمان داد و بدين سان بود كه زبان تازي در ايران زبان علمي شد** .(ن. ك : بهار /سبك شناسي ٢٣٢-١/٢٣١)

يكي ديگر از تازي زدگان سني افراطي ايراني ، جارالله زمخشري مولف كتاب معروف " الكشاف في تفسير القرآن" است كه در مقدمه يكي از كتاب هاي ادبي اش مي نويسد : "من بر خلاف ميل شعوبيه (= نهضت مقاومت ملي ايران) كه مايل به ترويج زبان تازي نيستند ، اين كتاب را به تازي مي نوسيم تا خدا را خوش آيد و بيني دشمنان زبان تازي به خاك ماليده شود " ن . ك : بهار / سبك شناسي ٢/٦٤-٦٥ + زمخشري / مقدمه نحو / خطي / برگ يك / كتابخانه مجلس)

اين راوندي سني تازی زده ی ايراني است كه در« راحة الصدور و آية السرور» در نكوهش اقدامات فرهنگي نهضت مقاومت ملي ايران مي نويسد : «... رافضيان (= شيعيان اماميه) كاشان عليهم اللعنه...... و هفتاد و دو فرقه طوايف اسلام ، هيچ را ملحد نشايد خواند و لعنت نشايد كرد الا رافضي (= شيعه اماميه) را كه ايشان اهل قبله ما نيستند و اجتهاد مجتهدان باطل دانند و نماز پنجگانه را با سه آورده اند و زكات برداشته اند يعني كه ابوبكر صديق در آن غلو كرد و از اهل رده بستد ، و به حج طوس روند (= به مشهد) ، هزار مرد كاشي را حاجي خوانند كه نه كعبه ديد و نه به بغداد رسيد ، به طوس رفته باشد ، و خبري از عايشه روايت كنند تا كس نگويد كه دروغ است كه : هرچه به زيارت طوس رسد به هفتاد حج مقبول باشد ....» (ن.ك : راحه الصدور٣٩٣) **. و اين اشاره به تدبيري از مبارزه ملي فرهنگي اقتصادي سياسي ايرانيان با تازيان بود كه به جاي رفتن به حجاز و ريختن ثروت ملي به جيب تازيان، به مشهد مي رفتند ! اقدام بسيار پسنديده اي كه شاه عباس بزرگ نيز در ستيز با تازي گرايي ، ايرانيان را از رفتن به حجاز باز داشت و همه را براي زيارت ، روانه ي مشهد مي كرد و براي تشويق ايرانيان خود نيز به مشهد مي رفت . و اين تدبيري ايراني براي ستيز با تازي گرايي و تازي زدگي بود .**

رواندي سپس كانون هاي مقاومت ملي شيعه را به سلطان سلجوقي معرفي مي كند و از او مي خواهد كه اين كانون ها را به آتش كشد :

خسروا هست جاي باطنيان قم و كاشان و آبه و طبرش[1]

آب روي چهار يار بدار و اندر اين چار جاي زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحگاه[2] تا چهارت ثواب گردد شش

(ن.ك : راوندي / پيشين ۳۹۵)

قرآن ، آيين آريايي زرتشت را دركنار اديان بزرگ سامي (يهوديت و مسيحيت) به رسميت شناخته و آن آيين يكتاپرستانه ي بس ديرين را به عنوان ديرينه ترين آيين توحيدي جهان پذيرفته است (ن.ك : قران / سوره ي حج/ ايه ۱۹)چرا كه اگر قايل به نظم در قرآن باشيم يعني قبول كنيم كه هر واژه اي در قرآن بسيار حساب شده و از روی حكمت و نظم كنار هم چيده شده در آيه ۱۹سوره حج ،در ترتيب اديان مورد خطاب ، آيين آريايي زرتشت در آخر قرار گرفته كه اين تاخر بر« ديرينه ترين بودن» آيين يكتاپرستانه ي زرتشت دلالت دارد . اما سنيان تازي زده ايراني در تفسير آيه ي ياد شده مي نويسند : ... و « المجوس» .... و هم عبده النار و ليسوا من اهل الكتاب و لذا لا تنكح نسا ءوهم و لا توكل ذبائحهم و انما اخذت الجزيه منهم لانهم من العجم لا لانهم من اهل الكتاب " يعني : " مجوسيان آتش پرستان هستند و از اهل كتاب نمي باشند .از اين رو ازدواج با زنان شان و خوردن گوشت حيواني كه به دست آنان كشته شده باشد روا نيست . بلكه از ايشان جزيه = باج بايد گرفت زيرا ايشان عجم هستند و اهل كتاب نمي باشند " (ن.ك : شيخ اسماعيل حقي برسوي / تفسير روح البيان ۶/۱۵). مباني روايي اين طرز تفكر را مي توان در معتبرترين مجموعه روايي سنيان موسوم به صحاح سته يا كتاب هاي ششگانه ي صحيح ديد : بخاري / صحيح /كتاب الطلاق /باب ۲۰ . + ابوداود / السنن/ كتاب الخراج /باب۲۱: في اخذ الجزيه من المجوس . + الترمذي / الجامع / كتاب الاطعمه / حديث ۱۷۹۶ . + ابن ماجه / السنن / ابواب الصيد / حديث۳۲۰۹ .

اين نشان مي دهد كه ما ايرانيان اگر استحاله شويم و با فرهنگ و هويت ملي خويش بيگانه گرديم چه موجودات افراطي بيگانه پرست خطرناك ضد فرهنگ ملي و چه كاسه هاي داغتر از آشي مي شويم !!

لازم است بدانیم كه اصولا اسلام در تماميت روايی فقهی كلامی تفسيری عرفانی و تاريخی مذاهب خويش ، فرايندی ايرانی است ! يعنی همه ی راويان و مشايخ حديث ،همه ی متكلمان صاحب مكتب ، همه ی مفسران و محدثان و مورخان نسل اول و دوم و سوم اسلام از« موالی» يعنی«ايرانی» بوده اند ! مثلا جالب است بدانيم كه بخاري مولف كتاب «الصحيح » معتبرترين مجموعه ي روايی تسنن از بخارا و يك موبد زاده ی ايرانی است !! همين بخاري موبد زاده ي ايراني اصيل كه نياكانش به زور شمشير امويان تسليم شده اند، سني شده ي استحاله گرديده ي تازي زده اي مي شود و در كتاب روايي خود« الصحيح » كه نزد سنيان پس از قرآن مقدس ترين و معتبر ترين است ، احاديث و روايات ضد ايرانی بسياري دارد ! و شگفتا كه اين روايات و احاديث ضد فكر و فرهنگ و آيين ايرانی ساخته و پرداخته ي راويان و محدثان ايراني است ! كه بخاری آنها را با «سند صحيح »!! گردآورده است !

آنچه در منابع روايی تفسيری كلامی تاريخی تسنن گرد آمده چيزي جز مباني قدرت و فلسفه ی سياسی پان تازيسم نيست . درد آنجاست كه سازندگان ، بافندگان ، راويان و نويسندگان اين مبانی ، ايرانی بوده اند !

خروج مختار به روایت ایرانی!

پرسش :

با سلام و صلوات . حال که از عاشورا و شهادت مظلومانه امام حسین(ع) و فرزندان و یاران آن حضرت گفتید خوب است که ازخروش مختار به روایت ایرانی هم بگویید که این خروش در خاطره قومی ایرانی چگونه است ؟

پاسخ:

تابلوی بالا، روایت ایرانی از «خروج و خروش مختار» است که درهنر والای ایرانی پدیدار گشته است ! خاطره ی قومی مظلومیت ایرانی ریشه درهزاره ها دارد ریشه در سوگ سیاوش :

فرو ریخت خون سر پر بـــــها — بـه شخی که هرگـــــــز نروید گیـــا

بساعت گیاهی برامد ز خـــــون — بدانجا که آن تشـــت کردش نــــــگون

گیا را دهم من کنونــــــت نشان — که خوانــــــــی همی فر سیـــــاوشان

بسی فایده خلق را هست ازوی — که هست اصلش از خون آن ماه روی

فتح بن علی بنداری(سده هفتم مهشیدی) در ترجمه ی تازی« شاهنامه» می نویسد :«آنک که افراسیابیان خون سیاوش بریختند ، از آن خون گیاهی برآمد که ایرانیان آن را "خون سیاوشان گویند" و تازیان آن را " خون برادران " خوانند . این گیاه راهم اکنون از ایران به سرزمین های تازی برند ...» (ن. ک : الشاهنامه / متن تازی/ ۳۵۴)

در جنوب خراسان به این گیاه «پرسیاوشان»می گویند که در فصل بهار می روید و برای شفای بیمار مفید است ، در زکام و سرماخوردگی و سینه تنگی ، آن را چون چای دم کنند و نوشند که شفا بخش است . من خود این گیاه شفا بخش را در دشت های پرخاطره جنوب خراسان دیده ام و ساعت ها بر آن خیره نگریسته ام !

آری ! افراسیاب ، سیاوش را بکشت و جسد سیاوش را در حصارک «ارگ بخارا» دفن کردند .« مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد پیش از برآمدن آفتاب روز نوروز . و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه هاست ، چنان که در همه ی ولایت ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته اند و می گویند ، و قوالان آن را گریستن مغان خوانند . و این سخن زیادت از سه هزار سال است ...»(ن.ک : تاریخ بخارا/چاپ مدرس رضوی/ ۳۳-۳۲)

کین سیاوش !

فرامــرز رستـم که بـــــــدپیش رو	نگهبـــان هرمرز و سالار نو
بگردان چنین گفت رستـــــم که من	برین کینه دارم دل و جان وتن
که اـــندر جهان چون سیاوش سوار	نبندد کمر نیز یـــــک نامدار
چنین کار یکسر مدارید خـــــــــرد	چنین کینه را خرد نتوان شمرد
ز دلها همه تـــرس بیرون کنـــید	زمین را زخون رود جیحون کنید
بیزدان که تا در جهــــان زنـــده ام	بکین سیاوش دل آکـــــــنده ام
بکین سیاوش کمــــر بر میــــان	ببست و بیامد چو شیر ژیــــان

******

روایت ایرانی خروج مختار ، روایت تاریخی«واقعه» نیست و نمی تواند باشد چراکه ژرفای زخم و خشم فروخفته ی ایرانی بسی فراتر از موضوع واقعه است ! در روایت ایرانی خروج مختار ، خاطره ی مظلومیت تاریخی هزاره های این قوم نهفته است ؛ پیشینه ای از : زخم از پی زخم ورنج از پی رنج ! فریادی فروخفته در حلقومی هماره بریده ! دردی فروکوفته در سینه های هماره درهم شکسته! داد خواهی از بیدادی مستمر و بی رحم ! انتقامی برآمده از ستمی مضاعف ! روایت تاریخی خروج مختار را بیست و شش سال پیش(۱۳۶۳خورشیدی) در کتاب «بــررسی انتقــادی نهضت هـــای تــاریخی شـــیعه؛ نهضت مختـــارثقـــفی؛پژوهشی انتقادی»(چاپ ۱۳۷۵ خورشیدی) تحقیق و تالیف کرده ام(ن.ک: فهرست آثار) که بی گمان مورد چپاول دزدان ادبی و فیلمنامه نویسان بی سواد قرار گرفته وهرگونه خواسته اند چاپیده اند و ربوده اند و تحریف کرده اند !

در روایت ایرانی خروج مختار ، «اشقیاء» ، دشمنان تاریخی این قوم هستند و کیفری که می بینند نشان از ژرفای خشم وکین ایرانی دارد ! خشمی نهفته در صبوری و بردباری و نجابت دیرپای ایرانی ، آتشی نهفته در زیر خاکستری سرد از درد ورنج که اگر نادیده گرفته شود آنگه که شعله ور گردد ، دشمنا نش را این گونه کیفرمی دهد ! در کین خواهی ایرانی «ابومسلم و مختار» دو روی یک سکه اند ! «ابومسلم» به نمایندگی از ملیت و «مختار» به نمایندگی از مذهب از دشمنان ایران انتقام می گیرند !

اســـــــــــلامِ ایـــــــــــرانی!

نگارش ونمایش نخست:آذر۱۳۸۸خورشیدی

پرسش :

درخواستی دارم از شما . درباره ی نمود و نماد فرهنگ و آیینهای آریایی / ایرانی باستان(مانند سوگ سیاوش!) در تشیع و نمادهای آن و در آیین های درپیوند با سوگ امام حسین و ماه محرم سخنان بسیاری گفته اند و ما نیز خوانده و شنیده ایم اگر می توانید و زمان بسنده دارید در این روزهای محرم و برگزاری آیینهای سوگ امام حسین، نوشتاری گسترده ،به ویژه درهمین زمینه بنگارید و در وبگاه خود بگذارید . بی گمان این کار سبب خواهد شد تا بسیاری از ایرانیان ایراندوست که به سبب دوستاری ایران ناآگاهانه به این کیش اسلام ایرانی (تشیع) می تازند(چه شیعه ه و چه هم میهنان میهن دوست سنی و دیگران) و ناخواسته آب به آسیاب دشمنان تاریخی ایران می ریزند به نادرستی داوری و کار و اندیشه و روش خویش آگاه شوند (خود من نیز پیش از آ شنایی با شما با اینکه می دانستم تشیع ، اسلامی ایرانی شده است البته بسیار سطحی بود و چندان به ژرفای ایرانی بودن آن آگاه نبودم ناآگاهانه از سر مهر مام میهن به بیراهه می رفتم) .البته پیش از این نوشتاری ارزشمند با نام "تشیع پاسدار هویت ملی" نگاشته اید..."

پاسخ :

در کتاب « اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی »(چاپ ۱۳۷۷تهران) **که جلد دوم از مجموعه ی«ایران شناسی» است ، در بخش «اسلام درایران » نوشته ام :**

« بی گمان آنچه به چهار سوی جهان راه گشود ، طلیعه ی اسلام تاریخی بود که از سقیفه آغاز شد .گویی جهان گشایی در سرشت سیاسی سقیفه نهفته بود ! دستاویز این جهان گشایی بخشی از روایاتی بود که مبانی اسلام تاریخی را می ساخت ... اسلامی که به ایران آمد و ماندگار شد دارای سرگذشت و سرنوشت شگفتی است ! شگفت تر از هر رویدادی دیگر که در تاریخ دیرپای ایران روی داده است . چرا که هیچ پدیده ای معنوی فرهنگی راه یافته از آن سوی مرزها به جز اسلام در این سرزمین این چنین ماندگار و سرنوشت ساز نشده است . رویدادی که فکر و فرهنگ و هویت و تاریخ ایران را دگرگون کرد و نسل نوینی را ساخت و سرانجام موضوع و محتوای روح ایرانی شد ! حضور اسلام در ایران را باید درسه مرحله ی اساسی دید : ۱- اسلامی که ایرانی در دوره حیات رسول با آن آشنا شد ! ۲-اسلامی که با اعراب به ایران آمد ! ۳- و سرانجام اسلامی که پس از اعراب در ایران ماندگارشد ! » (ص۱۰۸)

آنگاه در فصل« اسلامی که در ایران ماندگار شد » نوشته ام :

« اسلامی که در ایران ماند ، در گذر قرون و اعصار به تدریج ، روایت ساده ی سامی و ویژگی های عربی خود را از دست داد و سرانجام با خلق و خوی ایرانی سازگار شد و سرشت و سرنوشت ایرانی را رقم زد و تا آنجا دگرگون شد که در پی هزاره ی نخست ، به تعبیر رندانه ی سازنده ی " دساتیر " :

" چون هزار سال تازی ، آیین را گذرد ، چنان شود از جدایی ها که اگر به آیین گر نمایند نداندش ! ". اسلامی که در ایران ماندگار شد هر دو روایت خود را داشت ؛ روایتی که با فاتحان به ایران آمد و اسلام برخاسته از سقیفه را تبلیغ می کرد و حداقل ده قرن بر ایران غلبه داشت . و روایتی که ریشه در نهضت اسلام داشت و راهبر و سخنگوی آن را علی و آل می دانست و ده قرن در اقلیت و محکومیت و ممنوعیت بود و سرانجام بر رقیب خویش غلبه کرد و سراسر ایران را فرا گرفت و رسمیت و حاکمیت یافت ! » (ص۱۲۰)

و در ادامه ی این فصل نوشته ام :

«... روایت تسنن ، ظرفیت رویش و رشد همه ی تجلیات روح و صور خیال ایرانی را نداشت و نیافت و پاسخگوی نیازهای ذاتی جهان بینی ایرانی نبود ... و مشخصه های ملی فرهنگی ایرانی را نمی توانست بپذیرد . تحریم و تکفیر فلسفه و عرفان و موسیقی و شعر و درگیری خونبار تاریخی مشایخ ایرانی شریعت با مشایخ ایرانی طریقت ، مبین این واقعیت است . منع و تحریم نوروز و مهرگان و... و صدور احکام جزیه و خراج و گرفتن باج از برگزاری این جشن ها در طول حاکمیت سیاسی تسنن بر ایران ، کار مشایخ ایرانی تسنن بود ... بر خلاف روایت تسنن ، روایت ایرانی تشیع از اسلام گستره ای گسترده و فضایی باز داشت و پذیرای همه ی ابعاد و جلوه های متعالی و عادی روح و نیازهای ذاتی جهان بینی ایرانی بود ...تشیع به دلیل گوهر انسانی و عقلانی خود ، مشخصه های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخت و محترم شمرد و به آنها محتوا و جهت داد . در چنین ترکیب و تالیف و پیوندی از خویشاوندی بود که انسان نوین ایرانی هویت یافت و فرهنگ و تاریخ ایران پس از باستان را ساخت تا آنجا که اسلام بخشی از هویت ملی او شد ... »(ص۱۲۸)

و در ادامه ی پیوند و خویشاوندی تشیع امامیه و فرهنگ ملی ایران نوشته ام :

«در گستره ی کلامی عرفانی تاریخی تشیع ، روح ایرانی همه ی نمونه های ازلی خویش را باز یافت و آرمان های اسطوره ای خودرا در عینیت عقیدتی تاریخی تشیع جست : به جای اسطوره ی سوگ سیاوش ، واقعیت تاریخی عاشورا را سوگوار شد و محتوای آن را موضوع روح سوگوار خویش نمود و از آن درس گرفت ...»(ص۱۲۸)

آنگاه در بخش:«نگاهی به برخی عناصر هویت ملی و فرهنگ ایرانی » در فصل " عاشورا " نوشته ام :

«... در روایت ایرانی ، "عاشورا " رویدادی ازلی ، تراژدی غمبار انسانی ، حماسه ای قهرمانی و صورت ازلی روح سوگوارایرانی است که عناصر آن ، قلمروی بیکران روح و گستره ی احساس و آرمان و ایده آل ایرانی را سرشار و لبریز می کند . و این همه ، فرایند روح آریایی است که وقایع تاریخی ، دنیوی ، زمینی و انسانی را فراخور قلمرو خویش نمی بیند ؛ از" رئال" ،" ایده آل "می سازد و" اسوه" در" اسطوره"می جوید و این باز تاب" ضمیر ناخودآگاه قومی"اوست . این روح شگفت هماره وقایع قومی و تاریخی خویش را فرا تاریخی و فرا دنیوی کرده است و خاطره ی قومی خودرا ساخته است .... حماسه ی سیاوش از آغاز تا انجام " تراژدی " است ؛ سیاوش خوب روی نیکو سیرت جهان ایرانی است که مردانگی وجوانمردی را در دامن رستم ؛ پهلوان جهان ، آموخته و مظهر فضیلت و اخلاق شده که می باید شهریار ایده آل ایران شود ، اما قربانی توطئه ی هوس و هرزگی دربار کاوس شاه گردیده ، از دریای آتش گذشته و عصمت ناب خویش بر جهان نمایانده و در

فرار از رنج و شکنج و توطئه و تهدید دربار ، به نبردی ناخواسته شتافته .... نقطه ی اوج این حماسه ی با شکوه و غمبار ، شهادت مظلومانه ی قهرمان است و جلوه های قساوت ضد قهرمان . در روایت این حماسه ، تجلیات روح سوگوار ایرانی و صور ایده ال خیال نهفته است . مرثیه ای جانسوز در رثای عزیزی غریب و تنها و شهیدی مظلوم که آه و اشک و سوز از نهاد آدمی بر می آورد ...» شگفتا ! بنگرید که چگونه برای نخستین بار در تاریخ ، «اسطوره» و« واقعه»چون روان وتن باهم راست آمده اند !

عناصر و فرازهای اصلی این حماسه ی غمبار به روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی در«شاهنامه»(چاپ مسکو ۱۷۱-۳/۱۴۱) **چنین است :**

۱-وصیت سیاوش : سیاوش شهادتش را خواب می بیند و به همسرش فرنگیس وصیت می کند :

ببرند بر بی گنه بر سرم　　　زخون جگر بر نهند افسرم

نه تابوت یابم نه گور و کفن　　　نه بر من بگرید کسی ز انجمن

امام حسین (ع) نیز شهادتش را خواب می بیند و جبریل همزمان با ولادت آن حضرت خبر از شهادت آن سرور می دهد! و آن حضرت در آستانه حرکت ازمدینه به سوی کوفه، به برادرش محمد حنفیه نامه ای می نوسد که:" من عازمم و هرکه به من پیوندد به شهادت رسد " و در کنار قبر جدش رسول الله (ص) خواب می بیند که: " در دشت کربلا درندگانی ، آن حضرت را می درند"

۲- کین سیاوش : صورت ازلی روح سوگوار آریایی ، سیاوش به خون خواهی خویش اشاره می کند که سیاوشیان تا پگاه رستاخیز از افراسیابیان انتقام خواهند گرفت . حکایت بلند خواستن ها و نتوانستن های ایرانی :

به کین من امروز تا رستخیز　　　نبینی جز از گرز و شمشیر تیز

در زیارت عاشورا و دیگر متون عقیدتی و ادبیات تاریخی شیعه ی امامیه به خون خواهی امام حسین (ع) تصریح و تاکید شده است و اصطلاح " ثارالله " = " آن که خون خواهش خداست " زبان زد شیعه است .

۳- وداع : و سرانجام روز موعود فرا می رسد ، وداع سوزناک سیاوش با همسرش :

سیاوش چو با جفت حرفها بگفت　　　خروشان بدو اندر آویخت جفت

امام حسین (ع) باهمسر گرامی اش بی بی شهربانو دخت ارجمند شاهنشاه ایران یزدگرد سوم ساسانی وداع می کند :

عزم میدان می کنم سینه بریان می کنم　　　ای شهربانو الوداع ، ای شهربانو الوداع

چکامه ای بلند و نوحه ای جانسوز و برآمده از ژرفای جان توده های ایرانی در گذر تاریخ است که پیشینه سرایش آن به روزگار آل بویه می رسد !

۴- اسب سیاه سیاوش : سیاوش با " شبرنگ" اسب سیاه خود گفتگو می کند :

بیاورد شبرنگ بهزاد را — که دریافتی روز کین یاد را

خروشان سرش را ببر در گرفت — لگام و فسارش زسر بر گرفت

بگوش اندرش گفت رازی دراز — که بیدار دل باش و با کس مساز

امام حسین (ع) با اسب اش " ذوالجناح " گفتگو و خدا حافظی می کند و آن را روانه ی خیمگاه می سازد و ذوالجناح یال به خون مقدس حضرت می آلاید و با یال خونین به حرم می آید و خبر شهادت امام حسین (ع) را به اهل حرم می رساند !

۵- رویارویی قهرمان وضدقهرمان : سیاوش ، افراسیاب نابکار را مخاطب ساخته مظلومانه و درد ناک می گوید :

چرا جنگ جوی آمدی با سپاه — چرا کشت خواهی مرا بی گناه

سپاه دو کشور پراز کین کنی — زمان و زمین پر ز نفرین کنی

امام حسین (ع) عمربن سعد فرمانده سپاه یزید و کوفیان بی وفا و اشقیا را مورد خطاب قرار می دهد و حقانیت خویش وخطای آنان را مکرر بیان می فرماید و سرانجام پیشنهاد بازگشت به مدینه یا هجرت از حجاز را می دهد !

۶- سپاه اندک سیاوش : در برابر سپاه بی شمار اشقیا :

از ایران سپه بود مردی هزار — همه نامدار از در کارزار

رده برکشیدند ایرانیان — ببستن خون ریختن را میان

سپاه **امام حسین** (ع) که تنها باوفاترین یاران ، بستگان ، برادران و فرزندان آن حضرت بودند که به کمتر از یکصد تن می رسیدند در برابر سپاه بی شمار اشقیا که شمار شان به ده ها هزار نفر می رسید قرار گرفتند و جانانه به نبرد پرداختند !

۷- تقدیر : سیاوش یاران اندک خویش را مخاطب قرار داده خبر از کشته شدن همه می دهد که اهورا مزدا خواسته تا مرا کشته ببینند :

سیاوش چنین گفت کین رای نیست — همان جنگ را مایه و پای نیست

مرا چرخ گردان اگر بی گناه — بدست بدان کرد خواهد تباه

بمردی کنون زور و آهنگ نیست   که با کردگار جهان جنگ نیست

امام حسین (ع) از آغاز تا انجام بارها خبر از شهادت خویش می داد و بارها یاران را گرد آورد و خبر از شهادت خویش داد و از آنان می خواست تا برگردند که بسیاری برگشتند و تنها یاران مخلص آن حضرت ماندند ! این جمله معروف که :«ان الله شاء ان یراک قتیلا »= «خدای خواسته تا تورا کشته ببیند»حکایت از تقدیر شهادت دارد !

۸- نقطه ی اوج تراژدی ؛ غریب تنها : سیاوش بی کس و یار ، تنها مانده است . همه ی یاران او کشته شده اند :

سر آمد بر یشان بر آن روزگار   همه کشته گشتند و برگشته کار

در نیمروز عاشورا همه ی یاران و فرزندان و برادران امام حسین (ع) شهید شده بودند و آن حضرت تنها مانده بود !

۹- تیرباران و جراحات بسیار سیاوش و فرو افتادن از اسب : افراسیابیان سیاوش را تیرباران کردند و بر او زخم های بسیار زدند ، آن چنان که سیاوش از اسب به زیر افتاد :

زتیر و ز زوبین بید خسته شاه   نگون اندر آمد ز پشت سیاه

کوفیان به دستور عمرسعد ، امام حسین (ع) را تیر باران کردند و ده ها تیر بر پیکر مقدس آن حضرت نواختند تا آنجا که حضرت ازاسب به زیر آمد !

۱۰- برخاک افتادن سیاوش : سیاوش از اسب به زیر افتاد ، افراسیابیان دستان اورا بستند و وی را به سوی قتلگاه بردند :

همی گشت بر خاک و نیزه به دست   گروی زره دست اورا ببست

نهادند بر گردنش پالهنگ   دو دست از پس پشت بسته چو سنگ

دوان خون بر آن چهره ی ارغوان   چنان روز نادیده چشم جوان

در پی تیرباران بی امان اشقیا ، امام حسین (ع) از اسب به زیر آمد و دیر زمانی پیاده رزمید لیک اشقیا از هر سو بر حضرت همی تاختند و سر انجام حضرت دشمن را راند واز فزونی زخم های تیر و نیزه و شمشیر بر خاک فتاد !

۱۱- فرمان افراسیاب : مبنی بر چگونه کشتن سیاوش :

کنیدش به خنجر سر از تن جدا   بشخی که هرگز نروید گیاه

بریزید خونش برآن خاک گرم   ممانید دیر   مدارید باک

عمرسعد به اشقیا دستور داد تا کار امام حسین (ع) را بسازند . هریک از حرامیان که به حضرت نزدیک می شد زخمی می نواخت و می گریخت . هیچ یک از اشقیا را تاب نگاه نبود ! هرکه پای پیش می نهاد می هراسید و می گریخت !

۱۲- اخرین وداع سیاوش با همسرش فرنگیس :

بگفت این و روی سیاوش بدید   دو رخ را بکند و فغان بر کشید

امام حسین (ع) در آخرین لحظات حیات دنیوی ،خود را به خیام حرم رسانید و با همسر و اهل بیت وداع فرمود و چون اهل حرم آن حضرت را در آن وضع و حال دیدند ، نا له و شیون کردند .حضرت آنان را دعوت به صبر فرمود و به میدان باز گشت !

۱۳- دستور بریدن سر سیاوش : سرانجام افراسیاب دستور بریدن سر سیاوش را می دهد :

بفرمود پس   تا   سیاوش را   مر آن شاه بی کین و خاموش را

که این را بجایی بریدش که کس   نباشد ورا   یار و   فریاد رس

سرش را ببرید یک سر زتن   تنش کرکسان را   بپوشد   کفن

بباید که خون سیاوش زمین   نبوید نروید   گیا   روز کین

عمرسعد دستور می دهد تا سر مقدس امام حسین (ع) را از تن جدا کنند و جایزه بگیرند . یکی دونفر به شوق جایزه پای پیش می نهند لیک از ترس پس می روند . هنوز هیچ کس چنین جرئتی ندارد . زمان از حرکت ایستاده است !

۱۴-سیاوش درقتلگاه و راز و نیاز با پروردگار :

همی تاختند ش پیاده کشان   چنان روز بانان مردم کشان

سیاوش   بنالید با   کردگار   که ای برتر از گردش روزگار

یکی شاخ پیدا کن از تخم من   چو خورشید تابنده بر انجمن

که خواهد از ین دشمنان کین من   کند تازه در کشور آیین من

امام حسین (ع) در گودال قتلگاه به نیایش با ذات احدیت پرداخت که در متون عقیدتی و ادبیات تاریخی شیعه امده است .از جمله این که آن حضرت در آن لحظات اخلاص ، برای گمراهان طلب هدایت کرد و اشقیا را نفرین فرمود !

۱۵- تنهایی و غربت لحظه ها: سیاوش در لحظه ی آخر عمر با خویش زمزمه می کرد :

نبینم همی یار با خود کسی　　　که بخروشدی زار بر من کسی

امام حسین (ع) در لحظات آخر که کوفیان پیرامون حضرت تاخت و تاز داشتند و گاه از شرم سر فرو می انداختند تا چشم در چشم حضرت نیندازند ، می فرمود : آیا کسی هست که مرا یاری کند ؟ آیا کسی هست که از حریم جدم رسول الله (ص) دفاع کند ؟

۱۶-بریدن سر سیاوش :

چو از شهروز لشکر اندر گذشت　　　کشاکش ببردند بر سوی دشت

ز گرسیوز آن خنجر آبگون　　　گروی زره بسته از بهر خون

بیفکند پیل ژیان را به خاک　　　نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک

یکی تشت بنهاد زرین برش　　　جدا کرد زان سرو سیمین تنش

بجایی که فرموده بد تشت خون　　　گروی زره برد و کردش نگون

در عصر عاشورا ، حرامیان را هراس و ترس و لرز فرا گرفته بود .هیچ کس را جرئت اقدامی نبود . عمرسعد بیمناک می چرخید و نعره می زد که :"کیست که تواند کارحسین را بسازد و سرازتنش جدا کند و ازعبیدالله زیاد جایزه ستاند ؟ "سرانجام یکی از حرامیان پای پیش هشت و چشم نیمه باز گذاشت و با دستانی لرزان و روانی پریشان تظاهر به خونسردی نمود و سر از تن حضرت جدا کرد !

۱۷- برخاستن توفان سهمگین و تیره و تار شدن خورشید و ماه : در پی بریدن سر سیاوش جهان تیره و تار شد :

یکی باد با تیره گردی سیاه　　　برآمد بپوشید خورشید و ماه

همی یکدگر را ندیدند روی　　　گرفتند نفرین همه بر گروی

یکی از اشقیا گوید :« در پی بریدن سر **امام حسین** (ع) ، از آسمان برما خون بارید». و در غرایب روز عاشورا آمده است : « در آن دم غبار سخت سیاه و تاریک بلند شد ، پس ساعتی صبر کردند تا انجلا یافت» .« زمین لرزید و آسمانها تاریک شد و هفت قطره خون از آسمان بارید ... آفتاب منکسف و ماه منخسف و آسمان تا چهل روز چون پاره ای از خون بسته بود ... از آسمان خاکستر بارید ... آسمان سه روز خون گریه کرد و...و...».

۱۸- مرثیه ی سیاوش :

چو از سر و بن دور گشت آفتاب　　　سر شهریار اندر آمد به خواب

چه خوابی که چندین زمان بر گذشت نجنبید و بیدار هرگز نگشت

چو از شاه شد گاه و میدان تهی مه خورشید بادا مه سرو سهی

چپ و راست هر سو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی

در پی شهادت امام حسین (ع) انس و جن نوحه سرایی کردند، از پرنده و چرنده تا ماهیان دریا دراین سوگ گریستند و نالیدند و به زبان خویش نوحه سرودند که این همه در کتب« مقاتل» از آغاز تا کنون آمده است . و از همان آغاز ایرانیان به زبان فاخرپارسی مرثیه ها و نوحه ها سرودند که تا امروز ادامه دارد و صدها کتاب « مراثی »پدید آمده است که نمونه های فاخرمراثی فارسی از اغاز تا سده دهم مهشیدی(= قمری)در کتاب«روضه الشهداء»تالیف عارف خالص ایرانی مولانا کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری(م۹۱۰ مهشیدی) آمده است . و زان پس برترین وشورانگیزترین مرثیه ی جاودانه را مرحوم« محتشم کاشانی» سروده وآن« دوازده بند محتشم» است که با این فراز آغاز می شود :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است!

۱۹- عزاداری درتوران برای سیاوش ؛ رخ خراشیدن ، مویه و شیون ، موی کندن و...

ز خان سیاوش بر آمد خروش جهانی ز گرسیوز آمد بجوش

ز سر ماه رویان گسسته کمند خراشیده روی و بمانده نژند

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز

برید و میان را بگیسو ببست بفندق گل ارغوان را ببست

به آواز بر جان افراسیاب همی کرد نفرین و می ریخت آب

۲۰-عزاداری در ایران برای سیاوش ؛ گریه و شیون ، جامه دریدن ، خاک بر سر ریختن ، جامه ی سیاه پوشیدن و رخ خراشیدن :

چو آگاهی آمد به کاوس شاه که شد روزگار سیاوش تباه

گرفتند شیون بهر کوهسار نه فریاد رس بود و نه خواستار

چو این گفته بشنید کاوس شاه سرنامدارش نگون شد زگاه

بر و جامه بدرید و رخ را بکند بخاک اندر آمد ز تخت بلند

برفتند با مویه ایرانیان بدان سوگ بسته بزاری میان

همه دیده پر خون و رخسار زرد　　زبان از سیاوش پر از یاد کرد

همه جامه کرده کبود و سیاه　　همه خاک بر سر بجای کلاه

تهمتن چو بشنید زو رفت هوش　　ز زابل بزاری بر آمد خروش

بچنگال رخساره بشخود زال　　همی ریخت خاک از برشاخ و بال

۲۱- سوگ سیاوش : در تاریخ بخارا « در ذکر بنای ارگ بخارا » آمده است که : « ... افراسیاب سیاوش را بکشت و هم دراین حصار... اورا آنجا دفن کردند و مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هرسالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد پیش از برآمدن آفتاب روزنوروز . و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه هاست ، چنان که در همه ی ولایت ها معروف است . و مطربان آن را سرود ساخته اند و می گویند و قوّالان آن را گریستن مغان خوانند . و این سخن زیادت از سه هزار سالاست ...» .ن. ک : تاریخ بخارا ۳۳-۳۲ .

و این پیشینه ی باستانی تاریخی سنن سوگواری ایرانی را نشان می دهد ! پس آنچه در دیروز و امروز تاریخ ایران روی داده و می دهد ، سنن خالص ایرانی سوگواری است! و فرایندی بیگانه با ذات ، سرشت ، فرهنگ ملی و تاریخ ایران نمی باشد! یاوه گویان فرومایه و پاپتی ی برون و درون مرز که از بام تا شام یاوه می بافند و دم از شاهنامه می زنند ، دروغ می گویند و شاهنامه را ندیده و نخوانده اند چراکه خواندن و فهمیدن شاهنامه دانشی بسیار می خواهد واصولا این بی مایگان بی دانش با فرهنگ و تاریخ ایران بیگانه اند!

****

دیـــــدگـــاه خـــوانندگــــــان

درود و دست مریزاد استاد ارجمند! و سپاسگزام از نوشتن این یاداشت زیبا و نغز و پرمغز.اکنون که دارم این نوشتار را می خوانم شب سوم (روز دوم) محرم است. و آوا ی سنج و دمّام را از که از کوچه به پنجره ی اتاقم می ترواد می شنوم با خواندن این نوشتار از سویی موی بر اندامم نیزشد و و از دیگر سو شادی یی شگرف و شگفت از درونم بالید و از سوی دگر هم گلویم گرفت و اشک ... . همیشه با خواندن داستان سیاوش و نیز رستم و سهراب بغضی شگفت گلویم را می فشارد و اشکم روان می شود. گویی در ژرفنای ناخودآگاه تباری ام ای درد و اندوه سر بر میکند. توگویی سیاووش منم و سهراب منم . منم که سرم بریده شد و پهلویم شکافت. ابن خردادبه منم که دو دستم را بریدند و سوزاندندم. بابک و مازیار منم .ابو مسلم منم. حلاج و عین القضات منم سهروردی منم ولی با این همه همسان پنداری که نه هم ذات انگاری ، احساس دوری می کنم احساس می کنم دور افتادم از خودم از خویشتن خویش از ... از سرشت و ذات بنیانی و باستانی تاریخی خود. شاید همان که شما فرموده اید :«اندوه فراق فرهنگی میهنی»=(نوستالژی) است. همچنان که می نویسم از پنجره ی اتاقم سوک سرایی سوزناکی به گوشم میرسد هماواز با آواز کوس سنج و دمام به شیوه جنوبی که گویی از درون روانم است این آوا ها و آوازها و تبش تبل تپیدن دلم...و احساس دورافتادن پرت افتادن از ریشه ها. حسی دوگانه.بگذرم و بگذارم تا زمانی دگر. با آن که سالهاست دیگر مذهبی به معنی رایج نیستم ولی اخلاق انسانی را جدا از هر مذهب و کیش میدانم از این رو به آن سه نیک اورمزدایی (به گفته ی م.امید)همارہ پایبندم و بنیان زندگانی ام را برآن سه ستون استوار نهاده ام و برآن روش هستم.بازهم سپاسگزارم و برایتان آرزوی دیرزیوی دارم/نویسنده : سوشیانس ایرانی/۲۳/۹/۱۳۸۸

منافع و مصالح ملی ایران

درادبیات تاریخی شیعه ی امامیّه!

پرسش:

با تحییت . سنی ها به کتاب سلیم ، زیاد می تازند . ازجمله سایت«اسلام تکس»به ترجمه شما از کتاب سلیم تاخته است . لطفا پاسخ دهید. ممنون هستم.

"آیاکتاب سلیم بن قیس(اسرار آل محمد) معتبراست؟؟ ..... تعجب من از مردم عامي نیست که در اکثر مساجد این کتاب موهوم را مطالعه مي کنند تعجب من از...آقاي دکتر محمود رضا افتخارزاده است که با چه شور و حرارتي این کتاب را چاپ و منتشر کرده اند براستي که تعصب ، دکتر و بیسواد نمي شناسد".

پاسخ:

کتاب یادشده ، تالیف پایانه ی سده ی نخست هجری و یکی از میراث های گرانقدر نهضت مقاومت ملی ایران در برابر تازیان است . در این کتاب گزارشی مستند و موافق با دیگر منابع دست اول تاریخی از رویداد سقیفه و پیامدهای پس از آن آمده است . در این کتاب ، مبانی پان عربیسم به روشنی بیان شده و متن بخشنامه های ضد ایرانی عمر پسر خطاب و معاویه پسر بوسفیان مبنی برتحقیر ،تبعیض، قلع و قمع ایرانیان و برانداختن نژاد و تبار ایرانی آمده است . این کتاب از جنایات و تبهکاری های تازیان عمری و اموی در حق ایرانیان پرده برداشته و دژخیمان تازی را به تاریخ ایران معرفی کرده است . این کتاب از همان آغاز تالیف ، همواره مایه ی آزار و ناخشنودی بسیار جدی تازیان بوده است و رژیم های خلافت اموی و عباسی در نابود کردن این اسناد بسیار می کوشیدند . تسنن که در سرشت ، اندیشه و فرهنگ ، چیزی جز قومیت تازی و فلسفه ی سیاسی پان عربیسم نیست همواره کوشیده و می کوشد تا اعتبار این اسناد را در اذهان ، زیر سوال ببرد . من در مقدمه ی مفصلی که بر ترجمه ی پارسی این کتاب نوشته ام روند تاریخی ستیز سنیان با این کتاب را نشان داده ام . این طبیعی است که سنیان ایرانی که همواره به فکر، فرهنگ ، زبان و قومیت عربی تعلق خاطر ذاتی دارند ، این کتاب را برنتابند و از ترجمه و چاپ آن ناخشنود باشند زیرا این کتاب ماهیت ضدایرانی تسنن را افشا می کند و از چگونگی اشغال ایران توسط تازیان و رفتار دژخیمانه اشغالگران با ایرانیان پرده بر می دارد . بنابراین برخلاف پندار ناقد سنی ، کتاب سلیم کتابی موهوم نیست و کسی هم آن را در مسجد نمی خواند! بلکه همه ی مطالب آن در دیگر منابع دست اول تاریخی تسنن نیزآمده است)!ن.ک :مقدمه مترجم (ترجمه ی این کتاب از روی تعصب مذهبی نبوده و نیست بلکه از روی ایران دوستی و عرق ملی است . افتخار تشیع امامیه در خدمت به تاریخ ایران این است که همواره این اسناد تاریخی را پاس داشته و در نگهداری و رساندن آنها به تاریخ ، قربانی بسیار داده است)! ن.ک : فهرست آثار(

عقـــــایـدفـــــــردوســـــــی!

پرسش :

با سلام و احوال پرسی . با توجه به اشارتی که درباب مرحوم فردوسی و شاهنامه فرمودید بویژه که بدخواهان ایران با تحریکات اجانب بذر نفاق می پاشند و از نادانی عوام الناس که سواد اعظم مملکت عزیز ایران هستند و شباب ایران که بمقتضای سن شباب از حقایق تاریخی بی اطلاع هستند از جناب عالی که بحمدالله و المنه.... درباب عقاید مرحوم فردوسی طوسی افاضه فرمایید...

پاسخ :

آیین وعقاید فردوسی از بدیهیات و واضحات تاریخی است که : اونخست میهن دوست و سپس مسلمانی شیعه بوده است:

منم بنده ی اهل بیـــــــت نبی — سراینده ی خاک پای وصـــــــی

برین زادم و هم برین بـگذرم — چنان دان که خاک پی حـــــــیدرم

گرت زین بدآید ، گناه من است — چنین است و این دین و راه منست

و هیچ خردمند دانایی به انکار یا تشکیک این بدیهیات نمی پردازد !این تنها بی خردان نادان هستند که یا از روی نادانی و یا به دستور دشمنان دانای ایران به انکار حقایق می پردازند . فردوسی در سراسر شاهنامه گاه به گاه،آیین و عقاید خویش را ابراز داشته و به مبانی روایی تشیع امامیه استناد جسته است :

۱- حدیث «مدینـــه العـــلم» : پیامبر فرمود : « من شهر دانشم و علی دروازه ی آن شهر است »

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی — خداونـــــد امـــــر و خداوند نهی

که من شهر علمم علی یم درست — در ست این سخن ، قول پیغمبرست

۲- حدیث «فرقـــه ی ناجیـــه» : پیامبر فرمود :" امتم پس از من ، هفتاد و سه فرقه شوند که تنها یکی رستگار است ، بقیه باطلند " (نقل به معنا)

چو خواهی که یابی ز هر بد روا — سر اندر نیـــاری به دام بـــــلا

بدی در دو گیتی ز بد رستـــگار — نـــکوکار گـــردی بر کردگـــار

به گفتـــــار پیغمبرت راه جوی — دل از تیرگی ها بدین آب شـــوی

تو را دانش و دین رهاند درست — ره رستـــــگاری بباید جســـــت

۳- حدیث سفیـــــــنه : پیامبر فرمود :« دوستی علی چون کشتی ماند که هرکه برآن سوار شود برهد »

حکیم این جهان را چو دریا نهاد | برانگیخته مـــــــــــوج ازو تندباد
چو هفتـــــاد کشتی برو ساخته | همه بـــادبـــانها بر افراخـــــته
یکی پهن کشتی بسـان عروس | بیاراستـــه همچو چشـــم خروس
محمد بدو اندرون با عـــــلی | همه اهـــل بیت نبـی و وصـــی
خردمند کز دور دریـــــا بدید | کرانه نه پیدا و بن نـــــــاپدید
بدانسـت کو موج خواهد زدن | کس ازغـرق بیرون نخواهد شـدن
بدل گفت اگر با نبی و وصــی | شوم غرقه ، دارم دو یــــــار وفی
اگرچشم داری به دیگر سرای | به نزد نبــــی و وصـــی گیر جای

۴ - حدیث غـــــدیــــر : پیامبر در غدیر خم فرمود : " هرکه را مولای اویم این علی مولای است "

منم بنده ی اهل بیــــت نبی | سراینده ی خاک پای وصـــــــی
برین زادم و هم برین بـگذرم | چنان دان که خاک پی حـــــــیدرم
دلـت گر به راه خطا مایلـست | تورا دشمن اندر جهان خود دلســت
نباشد جز از بی پدر، دشمـنش | کـــه یزدان به آتش بسوزد تنـــش
هرآن کس که در جانش بغض علیست | ازو زار تر در جهان زار کیســـت

هرکس که با شرایط تاریخی روزگار فردوسی آشنا باشد می داند که ابراز عقیدتی این چنین ممنوع و محکوم ، تا چه اندازه خطیر بوده است . چنین اقدامی بی گمان از روی ایمان ، اخلاص و ارادت به آن آیین و عقیده بوده که فردوسی خود به این حقیقت تصریح فرموده است :

ا با دیگران مر ، مرا کار نیست | بدین اندرون هیچ گفتار نیست

آیین و عقاید فردوسی چنان آشکار و پرآوازه بوده که آن حکیم فرزانه و عارف گرانمایه در تنهایی و بی مهری مردم روزگار خویش می زیسته تا آنجا که درپی مرگ او ، سنیان از خاک سپاری او در گورستان توس جلوگیری کردند وابوالقاسم گرگانی عالم سنی توس بر فردوسی نماز نگزارد چراکه:" فردوسی شیعه بود و مدح مجوس کرده است!" . بدیهی است که ستیز سنیان تازی سرشت و تازی گرا با فردوسی از دو جهت بوده : ۱- ایران دوستی و احیای هویت ، فرهنگ و پیشینه بلند تاریخی

تمدنی ایران و شناسنامه دار کردن ایرانی . **۲- شیعه بودن فردوسی** ، چراکه تشیع امامیه عقیدت نهضت مقاومت ملی ایران علیه تازیان بود. در شرح حال فردوسی آمده است که سنیان نزد ساطان محمود غزنوی از فردوسی بدگویی کرده و با نشان دادن گزیده هایی از سروده های او در شاهنامه ، به شاه غزنوی ثابت کردند که فردوسی شیعه امامی است و شاه پذیرفت که فردوسی شیعه ی مخلصی است و اورا از دربارش راند و رنجاند!(ن.ک : شعوبیه ، نهضت مقاومت ملی ایران + تدوین موضوعی شاهنامه: عقاید فردوسی/ فهرست آثا)سنیان از همان آغاز بویژه در پی مرگ فردوسی کوشیدند تا عقاید فردوسی را تحریف کنند و اورا سنی و اگر نشد ملحد و بیدین معرفی کنند . این تلاش مذبوحانه(که تا سده ی نهم مهشیدی(= قمری) ادامه داشت و ره به جایی نبرد) را در نسخه بدل های شاهنامه می توان دید (ن. ک : ایران آیین و فرهنگ / مقاله ی : منابع ایرانی /شاهنامه) . در چند دهه ی اخیر نیز بنا به خلق و خوی منفی و زشت ایرانی ، برخی کسانی که کاسه ی داغ تر از آش شده اند و افراطی و نادان هستند به بهانه ی پژوهش و نسخه یابی و نسخه خوانی و مقابله نسخ و سبک شناسی و دیگر اداهای فاضل مآبانه ! می کوشند تا در اصالت سرودهای عقیدتی فردوسی شک و تردید ایجاد کنند و اورانامسلمان یا بی دین جابزنند .این افراطی های نادان و بی دانش ، با چاپ نسخه های تحریف شده شاهنامه ، کوشیده اند تا به مقصود اهریمنی خویش برسند و گروهی نادان و خام ، این نیرنگ را پذیرفته اند . دشمنان دانا و دوستان نادان ایران بدانند که با این نیرنگ ها و ترفند ها ی اهریمنی راه به جایی نخواهند برد و فردوسی شیعی و شاهنامه همچنان شناسه ی میهنی ایرانی ، استوار و پایدار خواهد ماند !

فـــردوســـی و شـــاهنـــامه!

پرسش:

با درود . در این سایت ....آمده است :«محمودرضا افتخارزاده» مي‌نويسد: «فردوسي آگاهانه و زيركانه تا سقوط ساسانيان و قتل يزدگرد سوم بسنده مي‌كند و ديگر حاضر نيست ادامه دهد زيرا: اولا هدف اصلي، ترسيم حماسي ايران باستان از آغاز تا انجام است. ثانيا پس از آن، ديگر حرفي براي گفتن ندارد. عصر و نسل او چنين تقاضايي نداشته و از طرفي، طرح آنچه بر ايران گذشته، دردناك بوده و قابل ذكر نبوده است. سكوت فردوسي در اين مقطع از تاريخ ايران، براي اعراب بيشتر تحقيرآميز بوده است تا نقل آن. فردوسي مرثيه‌اي بلند) در شستهزار بيت در مدت سي سال (در رثاي گذشته‌اي كه خود ترسيم كرده، سروده است. او عجم را زنده و جاودانه كرده است؛ و چه كاري برتر و بزرگتر از اين) .«شعوبيه: نهضت مقاومت ملي ايران، ص ۳۲۸.(متاسفانه مطلب را ناقص نقل کرده . پیداست که از وسط گرفته و صدر و ذیل مطلب را نیاورده است!!نظرتان چیست ؟

پاسخ:

استناد به این قطعه از کتاب من صرفا برای ارایه ی «شاهد»و «سند »است بر مقصود نویسنده . بنا براین از این جهت جای ایراد و اشکال نیست زیراآنچه را که نقل کرده بی کم و کاست است .اما از این روی که خواننده به مقصود من پی نمی برد و احتمالا مرا هم سوی با نویسنده می پندارد جای تاسف است . من در آن کتاب گفته ام که فردوسی در روایت خویش از تاریخ ایران از آغاز تا پایان ساسانیان سروده و این به معنای آن نیست که فردوسی مسلمان نبوده تا ادامه دهد که منظور نویسنده است.

تاریـخ و تحقیـق!

پرسش:

بادرود و عرض تسلیت ایام سوگواری محرم. در سایت vikipidiya مطالب زیر را نوشته اند خواهش دارم صحت و سقم ان را بیان کرده وجواب لازم را بدهید.

نبرد گرگان توسط سپاه حسن و حسین طبری)از مورخین مسلمان (می‌نویسد :«سعید ابن عاص» لشگری راهی گرگان نمود. مردم آنجا از راه صلح آمدند. سپس ۱۰۰ هزار درهم خراج و گاه ۲۰۰ هزار درهم خراج به اعراب می‌دادند. لیکن قرارداد از طرف ایرانیان برهم خورد و آنان از دادن خراج به مدینه سرباز زدند و کافر شدند. یکی از شهرهای کرانه جنوب شرقی دریای خزر شهر «تمیشه» بود که به سختی با لشگر اعراب نبرد کرد. «سعید عاص» شهر را محاصره کرد و آنگاه که آذوقه شهر به اتمام رسید مردم از گرسنگی زنهار) امان (خواستند. به آن شرط که سپاه «سعید ابن عاص» مردمان شهر را نکشد. لیکن بعد از عقد قرار داد سعید تمام مردمان شهر را به جز یک نفر را در دره‌ای گرد آورد و تمام افراد شهر را از لب تیغ گذراند. در این کشتار عبدالله پسر عمر - عبدالله پسر عباس - عبدالله پسر زبیر - حسن ابن علی (امام حسن) - حسین ابن علی (امام حسین) در راس لشگر اعراب قرار داشتند) .تاریخ طبری)...در سال ۳۷ هجری «سهل ابن حنیف» که کارگزار علی بود با شورش ایرانیان از آن شهر بیرون رانده شد. سپس در کرمان و خوزستان شورشهای مشابهی صورت گرفت. به گفته طبری : ایرانیان با خوارج همکاری نمودند و بر ضد لشگریان امام علی کوشیدند. در سال ۳۶ نیز کارگزان علی به کلی از خراسان بیرون رانده شده بودند. زیرا خراسان در کنترل ایرانیان باج گذار قرار داشت. به گفته طبری «ماهویه سوری» که شاهنشاه یزدگرد را کشته بود برای بستن قراردادی به کوفه به نزد علی رفت. امام علی به جهت خشنودیش از کارش وی را به ریاست شهر مرو گماشت و در نامه‌ای به ساکنان مرو خواست تا همگان از وی اطاعت کنند. ولی بعدها ماهویه سوری از بیم کشته شدنش توسط مردم به نیشابور گریخت و در همانجا درگذشت.... .منبع : ایلیا پتروشفسکی: اسلام در ایران- ترجمه کریم کشاورز. تهران. ۱۳۵۳.

پاسخ:

۱- نخست این که خواننده بداند همه ی مطالب این صفحه از «دانشنامه ی ویپیکیدیا» سیاسی و شعاری تبلیغاتی است (چرا که افراد داوطلب وعموما بی دانش و مغرض و عقده ای به نگارش موضوعات آن می پردازند!) بنا براین فاقد هرگونه اعتبار تاریخی تحقیقی است و از روی انفعال وانتقام و نفرت از«واقعیت»نوشته شده که با توجه به جهل متراکم ومضاعف حاکم بر عصر و نسل ،همواره حقیقت قربانی واقعیت می گردد ! از این رو کسان بسیاری هستند که از سرخشم ونفرت ، به خود اجازه و جرئت می دهند تا مانند آن "شیاد" به کرسی نشینند و هوار کشند که :« آهای آهای مردم! بدانید و آگاه شوید که امامزاده یعقوب را شیر بر فراز مناره در شهر مصر درید ! که البته مخاطبان که انبوه

نادان و بی گناه و قربانیان واقعیت زمانه بودند هورا می کشیدند و دست می زدند ! تا آن که کسی پیدا شد و برخاست و گفت : "امامزاده نبود وپیامبر زاده بود وخود پیامبر بود ، یعقوب نبود و یوسف بود ، شیر نبود و گرگ بود ، برفراز مناره نبود و ته چاه بود ، مصر نبود و کنعان بود تازه اصل داستان دروغ بود !».

۲- استناد به «پتروشفسکی» یادآور ضرب المثل فارسی«روباه و دُمش » است! تا آنجا که به یاد دارم در منبع مورد استناد ، چنین مطالبی نیامده است . و به فرض محال هم که آمده باشد، نویسنده روسی یادشده یکی از رسواترین نویسندگان حزب کمونیست شوروی سابق بود که بر پایه روش های« تاریخ نگاری مارکسیسم»روسی چیز می نوشت ! و طبق بخشنامه های حزبی می کوشید تا« تاریخ شرق» را تحریف و تخریب و نظریه های« ماتریالیسم تاریخی» را اثبات کند ! نوشته های او که سوگمندانه در دهه های چهل و پنجاه خورشیدی در فضای چپ زده و آلوده به طاعون مرگبار چپ در ایران ترجمه شد ، خوراک تاریخی تحلیلی چپ را می ساخت و«چپ زدگان» که«مرتدان ملی» بودند برای شکار نسل جوان ساده و بی خبر از تاریخ و فرهنگ ملی خویش ،از طعمه های این نویسنده روسی در دام می نهادند و به تخریب بنیان های تاریخ ، فرهنگ و هویت ملی ایران می پرداختند ! منبع یادشده ، مورد نقد و نظر بسیاری قرارگرفته است .

۳- بیچاره تبری (= طبری) ! که جفاکش اغراض این و آن شده است و هرکس می خواهد با کسی تسویه حساب کند یا دق دلی دارد ، هرچه می خواهد می بافد و می سازد و می گوید و در آخر به " تبری " نسبت می دهد ! این در حالی است که" تبری" را نمی شناسد و اصولا نمی داند تبری چیست و کیست ! و چه بسا که در طول عمرش هم نداند ! برای نمونه : یادم هست که احسان تبری (نظریه پردازپرآوازه ی حزب توده)در کتاب "جهان بینی های ایرانی" /چاپ حزب توده۱۳۵۸ / مثلا دارد درباره «علم اصول»که متدلوژی فقه و حقوق اسلامی است سخن می گوید و خیلی هم فاضل مآبانه و عالم نمایانه حرف می زند و سپس به معرفی کتب اصول فقه شیعه امامیه می پردازد و ناگهان می بینی که" اصول کافی "را که یک کتاب روایی حدیثی است و ربطی به «اصول فقه» ندارد ، به خواننده معرفی می کند ! خوب این نشان می دهد که آقای تبری با آن همه ادعا و سر و صدا اولا واژه و اصطلاح «اصول» را در عرصه«کلام» و «حدیث»نمی دانسته وثانیا توفیق پیدا نکرده که این کتاب را یک بار هم که شده ببیند ! و در نتیجه چنین افتضاحی به بار می آورد ! ملاحظه می شود کسی که کمر به نقد و نفی اسلام بسته تا چه اندازه بی دانش و نادان است !! من یقین دارم که بسیاری از نوشته های روزگار ما چنین ماهیت تحقیقی تاریخی ای دارند !

۴- خواننده بداند که«تاریخ الامم و الملوک» تالیف«ابوجعفر محمدبن جریر تبری»(-۳۱۰ ۲۲۶مهشیدی = قمری) معروف به«تاریخ طبری»، دریایی است آزاد و باز به اقیانوس اخبار و اقوال راست و دروغ و جعل و تحریف ! در این کتاب «تاریخ»، راویان بسیاری پیرامون یک موضوع گزارش داده اند و طبری بدون هرگونه " نقد سند و متن خبر" به نقل ان پرداخته است . یعنی فاقد "متدلوژی تاریخ نگاری اسلامی" است . از این رو روایات متعارض و متناقض و متضاد را کنارهم چیده است .علاوه بر این ، تاریخ طبری یک" تاریخ دولتی" نیز هست چرا که در نقطه اوج اقتدار "خلافت عباسی" نوشته شده و رعایت حال آنان را نیز کرده است زیرا میان" بنی العباس" و" علویان" از دیرباز تضاد عقیدتی و سپس درگیری سیاسی نظامی وجود داشت و کوشش های تاریخی روایی بسیاری در جهت تحریف و تخریب علویان صورت می گرفت به ویژه" منصور عباسی" و اخلاف او می کوشیدند تا اعتبار و محبوبیت علویان را نزد ایرانیان خدشه دار کنند .این تلاش پس از

تروروناجوانمردانه" ابومسلم خراسانی" به دست شخص" منصور عباسی" ، شدت بسیار یافت .عباسیان از پیوند عقیدتی ایرانیان با علویان بسیار ناخرسند بودند. از این رو می کوشیدند تا با جعل اخباری این اعتبار را سست کنند ! با این همه، تا آنجا که به یاد دارم در این" تاریخ "خبری از حضور امام حسن (ع) و اماحسین(ع) در ماجرای اشغال ایران نیست ! و به فرض اگر هم باشد دقیقا یک خبر جعلی سیاسی است برای خدشه دار کردن اعتبار علویان ! و تا آنجا که من به یاد دارم چنین خبری تنها در یک منبع فرعی متاخرآمده است و در هیچ منبع معتبر و دست اول تاریخی وجود ندارد ! این خبر اگر میراث تبلیغاتی عباسیان نباشد که هست ، ساخت ابلهان بی فضیلتی است که در برابر طعنه های تسنن ، پنداشته اند که اشغال ایران فضیلتی بوده که باید علویان نیز در این فضیلت سهیم و شریک باشند !

۵- خواننده بداند که سده های پنجم ، ششم و هفتم مهشیدی(= قمری) که دوره ی اوج تسلط ، تصلب و تعصب تسنن در ایران است و سخت سرانی فقیه و متکلم و محدث و مورخ و مولف چون خواجه نظام سنی و سپس محمدبن سلیمان راوندی سنی ، زمام امور" دین و دولت و تاریخ" را در دست دارند و علویان و شیعیان را از هرسو محاصره دارند و چیزی به نام "ملیت ایرانی" معنا و مفهوم ندارد وهر گونه گرایش و حرکتی که اندکی با تسنن حاکم که فلسفه ی سیاسی و فرهنگ تازیسم است مخالف باشد به همت ایرانیان سنی سرکوب و نابود می شود ! در چنین هنگامه ای از" تازی زدگی مطلق ", تشیع امامیه عقیدت نهضت های مقاومت ملی ایران است ! به همین دلیل توسط یکی از مشایخ سنی ایرانی کتاب معروف" <u>فضائح الروافض</u>"(تالیف ۵۵۵ مهشیدی) به زبان فارسی نوشته می شود و در میان توده های ایرانی پخش می گردد . در این کتاب ، نویسنده سنی متعصب ایرانی به اصطلاح مو را از ماست کشیده و ذره بین تاریخی گذاشته تا عیوب تشیع ونامسلمانی شیعیان ایرانی را به همگان نشان دهد. نویسنده سنی ایرانی به اشغال ایران مباهات می کند و اشغالگران ایران را می ستاید و دست خلیفگان تازی را می بوسد و آنچه فرهنگ،هویت و پیشینه ی تاریخی تمدنی فرهنگی ایران نامیده می شود ، کفر و زندقه و گبری و مجوسی و آتش پرستی و... خوانده می شود و نفی می گردد و آنگاه از یکایک اشغالگران یاد می کند و مباهات می کند که ایران به دست خلیفه اول و دوم و سوم تازی (= ابوبکر و عمر و عثمان) اشغال شد و سپس به شمشیر بنی امیه ادامه یافت و علویان و شیعیان را می نکوهد که هیچ علوی و شیعی ای دراشغال ایران دست نداشتند و نام می برد که علی و حسن و حسین و... در این اشغال کجا بوده اند که یک ده را هم نستاندند و تصریح می کند که در زمان خلافت علی کشور گشایی وجود نداشته و همه ی فتوح در دوره ی سه خلیفه ی راشدی و بنی امیه و بنی مروان بوده است! متن :

" اکنون که روافض (= شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک : قزوینی/النقض ۱۵۰ ، ۱۴۹ ۱۶۵ ،۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۶ .

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد (= پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک: همان۱۵۳ ،۱۵۲ ،۱۴۸،۱۴۷

"... و حد دوم این خانه (=تشیع)با گبری است (=زرتشتیان) زیرا هم چنان که گبران به یزدان و اهرمن گویند ... رافضی(=شیعه) همین گوید ... و چنان که گبرکان خود را مولای آل ساسان دانندرافضیان خود را مولای علویان دانند . هم چنان که گبرکان ملک به نسبت و به فر یزدان دانند ، رافضیان خلافت به نسبت و نص گویند به جای فر یزدانی . و هم چنان که گبرکان از همه صحابه ، عمر را دشمن تر دارند ، رافضی عمر را دشمن تر دارد به نسبت گبرکی و هم چنان که گبرکان گویند کی خسرو بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند ، رافضی گوید قائم زنده است بیاید و مذهب رفض را قوت دهد ..."ن.ک: همان۴۰۷،۴۰۶ ."

تاریخ و تحقیق

(۵)

پاسخ به دانشنامه ی ویکی پیدیا!

پرسش:

بادرود.در«دانشنامه ویکی پیدیا» «مقاله علی شریعتی» مطالبی به« وبلاگ ایران شناسی» نسبت داده شده است. جهت اطلاع و پاسخ ، کپی مطالب منسوب به شما ارایه می شود:

...»این کتاب مورد نقد وطن پرستان و ناسیونالیست های ایرانی معاصر نیز قرار گرفت.چنانکه پژوهش گر ایران باستان دکتر افتخار زاده در سال ۶۲ کتابی در نقد افکار شریعتی می نویسد اما این کتاب اجازه نشر در ایران را پیدا نمی کند] ۹ [دکتر افتخار زاده معتقد است شریعتی در زمانیکه در فرانسه بوده تحت افکار عرب های سنی مذهب قرار می گیرد و عرب های سنی صفویه را مانع عرب شدن ایران می دانند آنها قصد داشتند ایران را مانند مصر یک کشور عربی کنند اما پادشاهان صفوی با زنده کردن ایران مانع این عمل شدند] ۱۰«...]

پاسخ:

از این نوشته درشگفت شدم ! گویا که نویسنده ،از پاسخ من به پرسش یکی از فرزندان فرهیخته و دانشور ایران) در آبان ۱۳۸۷ (پیرامون" صفویه"، چنین برداشتی کرده است .آنچه در پاسخ آن دانشورگرامی نوشته بودم این است:

"دانشور گرامی ! نخست باید بدانید که من خود به گواهی آثار چاپ شده ام ، در دوره روشنفکری ، یکی از ستیزنده ترین نویسندگان و سخنوران ضد صفوی بوده ام . و در ستیز با آنچه به نا صواب " تشیع صفوی " گفته می شد، پیشگام و پیشتاز بودم) ن.ک : شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران . چاپ اول. + شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی. چاپ دوم (و در شرح مبانی و اندیشه های صاحب آن شعار ، بیش از سه هزار صفحه نوشتم که خوشبختانه توفیق چاپ آنها فراهم نشد ، تا امروز بیش از این ها که چاپ شده شرمنده و افسرده و پشیمان باشم . ودر راستای همان سیتیز نابخردانه ، از آغاز دهه شصت تا هم اکنون، ده ها برچسب خورده بایکوت، محاکمه و بازخواست شده ام و آثارم مورد موشکافی و نقد جدی قرار گرفته است) ن.ک :همین وبلاگ / نقد کتاب مباهله (بی آنکه آن رویداد ها مرا در صفوی ستیزی سست کند یا بترساند . من در اوج برچسب و تهدید و بایکوت و...بر باورهای خویش سخت پا بر جا بودم و به دلیل تسلط برآن باورها ، دستاویزهای سفسطه آمیز کلامی روایی تاریخی بسیاری داشتم). ن.ک :همین وبلاگ/ نقد کتاب مباهله +کتاب شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران + ن. ک : مقدمه ی کتاب تاریخ سیاسی صدر اسلام و...) .من از اواسط دهه ی هفتاد خورشیدی از سراب

روشنفکری رستم . بی گمان این تحول ، پیامد مطالعات ژرفی بود که من در تاریخ و فرهنگ ملی ایران داشتم و به درستی دریافتم که صاحب شعار تشیع صفوی و طراح و نظریه پرداز تشیع علوی ، به دلیل تاثر از اندیشه و فلسفه ی غربی به ویژه مارکسیسم با تاریخ و فرهنگ ملی ایران بیگانه بوده واین بیگانگی اورا دچار تازی زدگی افراطی نیز کرده بوده است .بدین سان ستیز با فرهنگ و هویت ملی ایرانی در قالب شعار ستیز با تشیع صفوی و چپ زدگی و تازی گرایی افراطی در قالب تبلیغ و ترویج موضوعی موهوم به نام تشیع علوی رخ نموده بود و هیچ کس متوجه این فاجعه ملی نشده بود .مشکل در این بود که ما" فهم زمان" خویش را فراتر از فهم تاریخی و روح جمعی نیاکان فرهیخته خویش که نخبگان برآمده از تاریخ و تجربه قوم ایرانی بودند می دانستیم و می پنداشتیم که به کشف و کرامتی نوین دست یافته ایم که اگر آیین را ایدئولوژی و تئوری قدرت و ابزار سیاست سازیم ، به مدینه ی فاضله ای دست خواهیم یافت که تاریخ و بشریت از آن محروم بوده است ! غافل از آن که قوم ایرانی در گذر هزاره های باستان آیین سیاسی را تجربه کرده و درس های لازم را گرفته است و بر اساس آن تجربه تاریخی بوده که نیاکان نخبه و فرهیخته ما همه ی آرمان های متعالی و آیینی را به ظهور سوشیانت یا موعود منتظر در پایان تاریخ موکول کرده اند .از دیگر سوی همه ی میراث گرانبارکلامی اسطوره ای که دربردارنده یادمان های قوم آریایی و ایرانی است در تشیع امامیه جای گرفته است . بدیهی است که آنچه تشیع علوی با مشخصه های تازی خوانده می شد با فرهنگ ملی و میراث قومی ایرانی بیگانه و در ستیز بود.و این پنداربسیار کودکانه ، از نادانی یا آگاهی کاذب و بیگانگی با تاریخ و فرهنگ ملی ایران ناشی می شد".

پيشينه و بنيادهاي تشيع در معرض قضاوت‌هاي جديد

جويا جهانبخش

(قسمت دوم)
مباهله در مدينه: اسلام و مسيحيت
پرفسور لويي ماسينيون
ترجمه و مقدمه محمودرضا افتخارزاده
تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸خورشيدی

(منبع نقد: کتاب ماه/دين.دی ماه ۱۳۷۸خورشيدی)

گمان مي‌کنم براي درك روشن مرادات ماسينيون در رساله مباهله در مدينه، بايد اندكي با خود او آشنا شد.لويي ماسينيون (Louis Massignon) (م.۱۹٦۲-۱۸۸۳) مستشرق مشهور فرانسوي است كه علي‌الخصوص بخاطر پژوهشهايش درباره حسين‌بن‌منصور حلاج شهرت بسيار يافته. كارهاي ماسينيون را در شاخه‌هاي مختلفي مي‌توان دسته بندي كرد؛ غير از «حلاج‌شناسي» و تصوف، احتمالا شناخته شده‌ترين زمينه كاري وي، پژوهش در باب فرق - خاصه فرق شيعه - است.ماسينيون در زمستان ۱۹۰۷ براي مأموريتي باستانشناسانه راهي بغداد شد.مدتي در عراق براي انجام اين مأموريت ماند و - به قول عبدالرحمن بدوي - در اين مدت، از تمامي مشاهد شيعه در جنوب بغداد، كربلا، نجف، كوفه و... ديدن كرد. همچنين، به ديدار از قريه سلمان پاك [در ۲۰ كيلومتري جنوب بغداد]، رفت كه مدفن دو صحابي بزرگوار، سلمان فارسي و حذيفه، و محل بقاياي ايوان معروف كسري است. مشاهده قبر سلمان فارسي، صحابي جليل‌القدري كه از پيامبر اكرم(ص) درباره او نقل شده كه: سلمان منا اهل البيت، انگيزه‌اي براي نگارش يكي از آثار بعدي ماسينيون در اين باره شد».(۵۰)ظاهرا همين رخدادها و مشابهتهائي كه ميان تلقي معنوي از برخي شخصيتها در بعضي فرق بود با پاره‌اي تلقي‌هاي صوفيانه، او را به ادامه بررسيهائي در اين زمينه و بويژه درباب فرقه‌هاي غالي برانگيخت. مطالعاتي كه درباره «نصيريه» و «قرامطه» و «حلول» انجام داد(۵۱) در پيوند با همين علائق بود؛ و به زعم نگارنده، رساله مباهله در مدينهي او هم كه با رويكردي به منابع غالي و پديده غلو - و نه با صبغه تشيع ناب-به قلم آمده، متاثر از تعلق خاطر اوست به غاليان.دانستني است حلاج - كه شخصيت محبوب ماسينيون و محور عمده پژوهشها و نگارشهاي اوست-(۵۲) خود از جهات مختلف با اهل غلو (/غاليان، غلات) مشتركاتي دارد و ضمنا سخت مطرود شيعه است حسين‌بن‌منصور حلاج كسي است كه ادعا كرده وكيل حضرت صاحب الامر، امام دوازدهم - عليه‌السلام و عجل‌الله تعالي في ظهوره - است. از او سخنناني مبتني بر ادعاي حلول و اعجاز و رسالت و ربوبيت بهم رسيده. ابوسهل اسماعيل‌بن‌علي نوبختي، يكي از شيعياني بود كه در برابر او ايستادگي كرد و دو حكايت از رسوا شدنهاي حلاج توسط او در منابع كهن مسطور است. پدر و نياي شيخ صدوق هم در قم او را خوار ساختند و براندند. درباره حسين‌بن‌روح كه يكي از نواب حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه عليه - بوده، نقل كرده‌اند كه فتوا به اباحه قتل حلاج داد. و اين فتوا به امر آن حضرت دانسته شده عالمان شيعه در كتبشان او را ساحر و دروغزن خوانده‌اند و از توقيع وارد شده از ناحيه امام زمان - عليه السلام - در لعن حلاج ياد

كرده‌اند. شيخ مفيد كتابي در رد اصحاب حلاج (/ پيروان او) نوشته و حلاج را كذاب و وضاع و بدعتگذار خوانده و از كفر و زندقه حلاجيه سخن رانده است. شيخ صدوق نيز از انحراف و كفر و ضلالت پيروان حلاج ياد نموده است.(٥٣)نخستين كس از شخصيتهاي طراز اول شيعه كه - دست كم در حيطه اطلاع بنده - با مداراي نسبي از حلاج ياد كرده است، خواجه نصيرالدين طوسي است، آنهم البته با توجيهي كه خود از گفتار حلاج مي‌نمايد و-به قول يكي از صوفي پژوهان معاصر - «آن... را به مدد ضمير درياوش خود تأويل و تفسير مي‌كند».(٥٤)خواجه در اوصاف الاشراف، در فصل مربوط به «اتحاد»، مي‌گويد:«اتحاد نه آنست كه جماعتي قاصر نظران توهم كنند كه مراد از اتحاد يكي شدن بنده با خداي تعالي باشد. تعالي الله عن ذلك علوا كبيرا. بل آنست كه همه او را بينند بي‌تكلف (نه) آنكه گويد هر چه جز اوست. از اوست، پس همه يكي است، بل چنانكه به نور تجلي او- تعالي شأنه - بينا شود، غير او را نبيند، بيننده و ديده و بينش نباشد، و همه يكي شود.(همچنانكه) دعاي منصور حسين حلاج كه گفته است:

بيني و بينك اني ينازعني

فارفع بفضلك اني من البين

مستجاب شد و انيت او از ميان برخاست، تا توانست گفت: «انا من اهوي و من اهوي انا»؛ و در اين مقام معلوم شود كه آن كس كه گفت: «انا الحق» و آن كس كه گفت: «سبحاني ما اعظم شأني»، نه دعوي الهيت كردند، بل دعوي نفي انيت خود و اثبات انيت غير خود كرده‌اند؛ و هوالمطلوب».(٥٥)عقيده به «حلول» و «اتحاد» - به معناي و قرائت صوفيانه اين دو مطلب، يكي از محلهاي اصلي افتراق دو طائفه متشرعه و متصوفه بوده است(٥٦)؛ و حلاج در منابع مختلف به اعتقاد به حلول و اتحاد - به همان معناي ملحدانه و كافرانه‌اش - نامبردار است، و همين تصوير شخصيت او را به «غاليان»(٥٧) كه آنها هم سخت مورد توجه ماسينيون هستند - پيوند مي‌دهد.ناگفته نماند توجه ماسينيون به «سلمان» نيز از اين شائبه خالي نيست. نبايد پنداشت نگرش ماسينيون به سلمان - رضي الله عنه - و معنويت او موافق با آن حقيقت تاريخي و نگرش اصيلي است كه نزد بزرگان اماميّه چون شيخ مفيد و امثالِ او يافت مي‌شود.غلوگرايان، تصوير درخشان‌ترين چهره‌هايِ معنويِ اسلام را تحريف مي‌كردند، و همانگونه كه بسياري به تحريف غاليانه سيماي اميرمؤمنان امامَ علي - صلوات‌الله و سلامه عليه - دست يازيدند، عدّه‌اي هم سيمايِ سلمانِ فارسي - رَضي‌الله عنه - را مخدوش ساختند، و گروهي - العياذبالله - به پيامبري و حتي خداييِ سلمانَ قائل شدند!(٥٨)اكنون شايد بهتر بتوان علتِ توجهِ فراوانِ ماسينيون را به شخصيتِ سلمان دانست!بي‌آنكه اصل را بر مستشرق نكوهي بنهم، قول يكي از معاصران را - از مقدمه‌اش بر كتابي كه از مستشرق بنام و خوشنام ترجمه كرده است - باز مي‌نويسم:«اگر مستشرقي گفت: «ماست، سفيد است»، هميشه جاي اين احتمال را در ذهن خود نگاه داريد كه يا ماست اصلاً سفيد نيست، يا اثبات سفيدي ماست مقدمه‌اي است براي نفي سياهي از زغال.»(٥٩)شخصيت و گرايشهايِ ماسينيون مرا به ياد شاگردش، پُل نويا (P.N Wyia) (م.١٩٨٠-١٩٢٥)، و همچنين تا اندازه‌اي هَانري كربن مي‌اندازد - كه از قضا پُل‌نويا شاگرد اين فردِ

پسين گفته نيز بوده است.ماسينيون بي‌ترديد نسبت به عناصري در سپهرِ تمدنِ اسلامي و بلاد مسلمانان شيفتگي داشت، و در جستجويِ جلوه‌هائي از معنويت بود، ولي اين معنويت را به سبك و پسند و دلخواه خويش مي‌جُست. رمزِ تَلازم همدلي و ناهمدليِ ماسينيون با مسلمانان، در همين نكته نهفته است. همين است كه نامطبوعيِ شخصيّتِ ماسينيون را باعث آمده. دكتر محمد دسوقي، در كتابي كه در بابِ استشراق نوشته - و از قَضا به قلمِ آقايِ افتخارزاده به فارسي گردانيده شده است -، مي‌گويد: «ماسينيون از خطرناكترين شرق شناسانِ فرانَسوي شمرده مي‌شود كه به اسلام و مسلمانان در اين روزگار اسائه ادب كرده‌اند.»(٦٠)ماسينيون در زندگيِ خود به عنوانِ يك مسيحي به دغدغه دينيِ خاصّي دچار بود كه جنبه‌اي از آنها، تحت عنوانِ گرايش‌هاي پنهان ماسينيون به كاتوليسم»(٦١) ياد شده است. به ديگر سخن، ماسينيون در دلِ زندگيِ عيسويانه خويش دغدغه‌اي فرقه‌اي داشت؛ و شايد عقده دينيِ آن ساحت را به نحوي - صادق يا كاذب - در دلِ تمدّنِ مسلمانان مي‌خواست بگشايد؛ و باز شايد - و تنها: شايد - گرايشِ او به اقاويلِ حلاّج يا غُلات به سببِ آن همانندي باشد كه در گرايشهايِ ايشان و نگرشِ مسيحيت كليسائي و الهيّات وجود داشته و دارد؛ مگر نه آنكه برخي از مسيحيان - العياذبالله - از اتّحادِ حضرتِ باري با مسيح - عليه السّلام - سخن گفته بودند، و از حلولِ خداوند در محلّ، و از قِدَمِ اُقنُوم.(٦٢)گمان من آن است كه ريشه «همدلي - ناهمدلي» ناتمام و نيم بندِ ماسينيون را بايد در همين فضايِ انديشگي و نگرشيِ او جستجو كرد. او تحت تأثيرِ كششِ خاصّي به تصوّف و صوفيانِ جامعه مسلمانان مي‌پرداخت و درباره آنها قلم مي‌زد؛ در زماني كه به عنوانِ عضوِ (/ دانشجويِ) انستيتوي فرانسوي آثار شرقي در قاهره تعيين شد (= ١٩٠٦ م.) و به قاهره رفت، «غالبا لباس مليِ مردم مصر را به تن مي‌كرد»؛ و در سفرِ ديگرش پس از ١٩٠٩ هم، زماني كه در كلاسهايِ الازهر شركت مي‌نمود، «لباس مخصوص طلاب الازهر» را مي‌پوشيد.(٦٣)پُل‌نويا، شاگردِ ماسينيون و كُربن، بخاطرِ تحقيقاتش در تصوّف اسلامي - بويژه «زبان صوفيانه»(٦٤) و آثار ابوعبدالرّحمن سُلَمي - در جهان اسلام و از جمله ايران، ناشناخته نيست. وي از اقليّتي مسيحي و آسوري زبان از شمالِ عراق بود؛ بعدها در موصل نزدِ دومينيكيان رفته و سپس در لبنان يسوعي شده و پس از آن به فرانسه مهاجرت كرده و در آنجا زيسته است. (٦٥)دانيل ژيماره «علاقه دائم و تقريبا انحصاريِ» پُل نويا را به تصّوفِ اسلامي / مسلمين، تلاشي براي پاسخگوئي به «مسئله‌اي شخصي» مي‌داند. وي در آغاز با يادآوريِ هجرتها و كوچهايِ مذهبي - مكانيِ نويا از «زخمي نهان و عميق» در وجود او سخن مي‌گويد و عرفان و تصوّف را تسلّي بخشِ «دردِ دروني گسيختگي» مي‌داند كه در نويا بوده است. سپس ژيماره، «جسورانه» از طرح و نظرِ ديگري صحبت مي‌كند: عربي عمدتا زبان اسلام است ونامداران بزرگ تفكّر عربي در طيّ تاريخ تقريبا همه مسلمان‌اند و باز براي نويايِ مسيحيِ عرب / عربي زبان نوعي مشكل وجود داشت. نويا مي‌كوشيد از طريقِ تصوّف بر آن فائق آيد و از منظري به ديدارِ جامعه اسلامي برود كه بيرون از اختلافات اعتقادي، از راهِ مشتركِ وصول به خداوند، سخن مي‌رود. در اين مرتبه از خداجويي، او نيز مي‌توانست... اسلام را از خود بداند و يكپارچگي از دست داده خود را از نو بسازد.(٦٦)مي‌بينيم تلّقيِ ژيماره از نويا با تلقّيِ ما از ماسينيون، خالي از همانندي نيست. البته نويا يك عرب يا كُردِ عراقي‌الاصل بود. و ماسينيون يك فرانسوي، ولي باز خلأها و عقده‌هائي بود كه مجالِ گشودنشان در آغوشِ متصوّفان / صوفياني چون حلاج دست مي‌داد،

بي‌آنكه الزامي را براي گِروش به «عقيده اسلامي» (/ به منزله يك نظامِ كلامي) با خود داشته باشد.چون از كُربن سخن رفت، بد نيست اشاره كنيم كُربن تفاوتي جوهرين با امثالِ ماسينيون و نويا داشت و در عين حال شباهتهائي.هانري كُربن (م. ١٩٧٨-١٩٠٣) يك فيلسوف و فلسفه ورزِ اروپائي بود كه به دلائلِ فلسفي - كلامي، به پژوهش خاورشناسانه در باب انديشه شيعي روي آورده بود. كُربن هم در كنار نگرش فلسفي خود، در حوزه الهيّات مسيحي دغدغه‌هائي داشت كه بخشي از آن را مي‌توان

ذيلِ عنوانِ «كربن و پروتستانيسم» مجالِ طرح داد.(٦٧) به هر روي، وي با دغدغه‌ها و خلأهاي خاصّي كه با ساحتِ فلسفه‌ورزيِ آلماني هم در پيوند بود، كار مستشرقانه مي‌كرد. شايد مهمترين وجهِ شباهتِ كُربن، ماسينيون و نويا، مَزْجي بودنِ شخصيّتِ فرهنگي آنها - از نهادهاي باختري و گرايشهاي خاوري - بود؛ برغمِ كيفيّتِ متفاوتي كه نزد هر يك از ايشان مشاهده مي‌شود.كسي در يك مجلس سخنراني از كُربن پرسيده بود كه چه مذهبي دارد و او در پاسخ - شايد با كمي مزاح - گفته بود: «پروتستان، دوازده امامي»(٦٨).همين پاسخِ كُربن شايد بهترين گواه و اعتراف بر «امتزاجِ فكري - عقيدتي»اي است كه در وجودِ او رخ داده است؛ و خالي از صدق و خلوص و صفا(٦٩) هم نيست.بازگرديم به ماسينيون، ماسينيوني كه شخصيّتِ او را از جهتِ همين امتزاج (البته با كيفيّتي ديگر) و... در خورِ سنجش با برخيِ مستشرقانِ تقريبا معاصرش يافتيم. به نظر مي‌رسد در بابِ دانشِ ماسينيون و ژرفايِ نگاه او هم مبالغه شده باشد. احتمالاً گوياترين سند درباره او بخشهائي است از نامه‌هايِ علامه محمد قزويني به تقي‌زاده. وي در نامه‌اي مي‌نويسد: «دو كتاب ماسين يون، در خصوصِ منصور حلاج؛ من هر دو را ديده‌ام و يكي از آن دو را هم دارم. هيچكدام از دو كتاب چيز چنگ به دل زني نيستند. و مملو از اغلاط فاحشه تاريخي و لغوي و غيره است... دو كتابي كه اخيرا بعد از جنگ چاپ كرده است و سركار آنها را خواسته بوديد. بخريد، بكلي از نقطه نظر يك مرد عالمي مثل سركار بي‌فايده است... صاحب اين كتاب را من شخصا مي‌شناسم جواني است بسيار بسيار طالب شهرت و نام مي‌خواهد كه كاري كرده باشد كه عالم را مبهوت نمايد و...».(٧٠)در نامه ديگري كه تعدادي از مستشرقان كم دانش و نامتعمق را نام برده، باز اسمِ «ماسين يونِ منصورِ حلاجي» به چشم مي‌خورد.(٧١)قابل توجه است كه آقاي افتخارزاده در هامش يكي از آثارشان به همين نامه‌هاي قزويني به تقي‌زاده در باب ماسينيون ارجاع داده و گفته‌اند كه قزويني «بسياري از شرق‌شناسان مشهور غرب را از نزديك مي‌شناخت و از كميت و كيفيت معلومات آنان به خوبي اطلاع داشته» است.(٧٢) خودِ آقاي افتخارزاده مي‌گويند: «ماسينيون... با نگاه تسنن به تشيع نگريسته و... تشيع را... نوعي تصوف يافته [/ تلقّي كرده] است»، و در ادامه مي‌افزايند: «دو كتاب او: سلمان پاك و مباهله در مدينه، نشان مي‌دهد با اسلام و تشيع عنادي نداشته است. بينش سني او از اسلام باعث شده تا نسبت به آثار شيعي بدبين باشد.»(٧٣) حال جاي اين پرسش هست كه اعتنا به رساله يك چنين شخصِ «نامتعمّق» و «بدبين» نسبت به آثارِ شيعي، او از ديگر سوگراينده به اقاويلِ صوفيانِ تندرو و غُلات كه «تشيّع» را هم نوعي «تصوّف» مي‌شمارد، درباره مباهله آنگونه كه از آقاي افتخارزاده ديده‌ايم، سزاوار است؟ دكتر دسوقي آنجا كه ماسينيون را از «خطرناكترين شرق شناسان فرانسوي»(٧٤) خوانده، به بيراهه نرفته است؛ و بطبع ترجمه غيرِ ناقلانه رساله مباهله ماسينيون هم كاري خطرناك است، و اجازه بدهيد بگويم: تا حدّي نسنجيده.از آقاي افتخارزاده، مجموعه‌اي آثارِ تأليفي، تصحيحي(٧٥) و ترجمه‌اي، مي‌شناسيم در بابِ ايران، اسلام، تشيّع - كه معمولا هم از برخيِ اشارات ويژه و مطالبِ خاص، و گاه شاذ، تهي نيستند.اختصاصات و شُذوذِ پاره‌اي از آراء و اقوال آقاي افتخارزاده حتي بر زبان و مصطلحاتِ ويژه نوشته‌هاي ايشان نيز سايه افكن است. آقاي افتخارزاده تعابير ويژه‌اي در ياد كرد گروهها و انديشه‌ها و ارباب يك روش يا منش به كار مي‌گيرند كه بازتابنده تلقّيِ ايشان از تاريخ اسلام و در خورِ درنگ و عيار سنجي است.آنگونه كه من دريافته‌ام ايشان از دو گونه رويارويِ خلافت سخن مي‌گويند: «خلافت عربي» و «خلافتِ اسلامي»؛ و بر همين بنياد عثمان «خليفه سوم عرب» گفته شده است (نگر: ص ٦ و ٧). بطبع واژه‌هايِ «عرب» و «عربي» در اين كاربردها معنائي فراتر از يك مدلولِ نژاديِ عادي، افاده مي‌كنند و وانماينده فكري هستند كه آقاي افتخارزاده از تفسير و جمع‌بنديِ برخي متون و اسناد بدان رسيده‌اند، و بر همين بنياد، تحليل ايشان از رخدادِ سقيفه چنين بر قلمشان جاري شده: «نخبگان عرب بر نهضت انساني اسلام غالب آمدند» (ص ٦). جاي ديگر (ص ٣٢) تعبيرِ «خلافتِ غصب» خودنمائي مي‌كند كه با لحاظ كردنِ مدّعاي اجماعي كتبِ كلاميِ شيعه در باب استحقاقِ

خلافت، معناي روشن و بي‌ابهامي دارد.دو تعبير «اسلام امامت» (ص ۷و۱۰و۲۰و۲۱و۵۶) و «اسلام محمد (صلّي‌الله عليه و آله)» (ص ۱۴)، در مقابل اسلامِ دستگاهِ خلافت، هم نمايشگرِ صبغه‌هائي است كه ايشان در روايتهاي موجود در آن روزگاران از اسلامِ مي‌بينند.نوعي ملموس سازي و امروزينه‌گري هم در نوشته‌هاي ايشان هست؛ به طوري كه التزامي براي به كار نبردنِ واژگان و تعابيرِ امروزينه در گزارشِ تاريخ، در آنها ديده نمي‌شود. تعابير و جمله‌هائي مانند «كادر منصوص امامت»، «كودتا»، «باند»، «تحت پيگرد شديد»، «روشنفكران بر يده و خود فروخته»، «خانه‌هاي تيمي شيعيان»، «بايكوت مطلق اقتصادي - فرهنگي»، «فشار پليسي بر سرتاسر دوران امامت»، «به مراكز پليس مدينه معرّفي كنند»، «كادرهاي شيعه اماميّه»، «جوّ غليظ پليسي و خفقان»، «تيپ‌شناسي اصحاب و پيروان امامان»، «اصول... راديكال شيعه اماميّه»، «پليس امنيتي» و... در نوشته آقاي افتخارزاده (ص ۸و۹و۱۱و۱۶-۱۸و۲۲و۲۵و۳۰و۳۱و۳۳و۵۰و۵۶)، يادآورِ زبانِ خبري - سياسيِ «مدرنِ» جهانِ ماست.بي‌آنكه فرصتي براي ارزشداوري درباره اين زبانِ روايتگريِ داشته باشم، يادآور مي‌گردم كه منطقِ زبانيِ آقاي افتخارزاده تا اندازه‌اي - از حيثِ ملموس سازي و امروزينه‌گري - يادآورِ منطقِ زبانيِ آقاي محمد باقر بهبودي در گزيده كافي و معاني القرآن است.

****

بي‌گمان، بازنگري و بازنگاريِ تاريخِ تشيّع بر پايه نظريّات - بلكه بگذاريد بگويم: مفروضاتِ - آقاي افتخارزاده، تاريخِ تازه‌اي به دست خواهد داد ولي اين تاريخ و تصوير نه تنها پشتوانه استدلالي كافي براي بقاء در ذهن و زبانِ محققان ندارد و نه تنها بخشهائي از اين چيدمانِ (Puzzle) تاريخي در دَرجِ دُرجِ هيچ عطّاري دستياب نخواهد شد!، حتّي دلائلي وجود دارد كه آن را بر هم مي‌زند و مخدوش مي‌سازد و مخالفِ واقعِ مُستَنَد، نشان مي‌دهد. به هر روي، نمي‌توان نسبت به سبكِ خاصي كه ايشان در ترسيمِ تاريخ اسلام و مسلمانان پي‌گرفته‌اند، بي‌اعتنا بود. عيار سنجيِ اقوال و مطروحاتِ آقاي افتخارزاده از آنجا ضروري است كه رد يا قبول آنها، صرفا در داوريهاي ما حول رخدادهاي سياسي تاريخ اسلام و مسلمانان تأثير ندارد، بلكه حتي تا دلِ عقايد شخصيِ ما نيز دامن مي‌گسترد. نمونه را، همان نظريه «خط اعتزال» كه ايشان طرح مي‌كنند، در صورت پذيرفته شدن پوششي از ترديد حول معارف مكتوب و منقول شيعي در هزار سال اخير مي‌كشد و ما را در تفسير و حديث و كلام و رجال و فقه، و خلاصه: همه چيز، به ترديد مي‌افكند: از كجا نه معلوم كه سند فلان حديث را خطّ اعتزالِ انداخته و به عنوان حديث مُرسل عرضه كرده باشد؟ از كجا نه معلوم فلان فتوا در اثر گرايشهاي خطّ اعتزال چنين بيان شده باشد؟ از كجا نه معلوم فلان راوي را خط اعتزال عمدا تضعيف نكرده باشد؟ و هزاران هزار پرسشِ ترديد افكن ديگر.

***

آقاي افتخارزاده در نگاهشان به تشيّع - به پندارِ من - سخت متأثرند از ديدگاههاي مرحومِ دكتر علي شريعتي بويژه در تشيّع علوي و تشيّع صفوي او. نه تنها ردِّ افكار، حتّي ردِّ اصطلاحاتِ شريعتي در نوشتارِ آقاي افتخارزاده هويداست.در پي آن نيستم كه آقاي افتخارزاده را از منظرِ آراء با مرحومِ دكتر علي شريعتي مقايسه كنم و پيروِ او بشمارم؛ ولي انگشت نهادن بر يك نقطه را ضروري مي‌بينم: شباهتِ ديدگاهِ اين دو تن در اعتقاد به هويّت سرخ و انقلابي و انقلابگرِ تشيّع، و روندِ تاريخيِ

مفروضي كه آن شور و هيجان و جهش را از تشيّع ستانده است.همانگونه كه شريعتي از تشيّع سرخ و سياه سخن مي‌گفت و - به ترتيب - آنها را علوي و صفوي قلمداد مي‌كرد، آقاي افتخارزاده هم از «دو جبهه / جناح / گرايش در تشيّع» سخن مي‌گويد كه يكي انقلابي و پرشور و هيجان است، و ديگري با مداراگر با بسياري از نظامهاي حاكم؛ اوّلي را اصيل و مذهبِ اهل بيت - عليهم‌السلام -، و دومي را دستكاري شده، قلم مي‌دهد.شريعتي كتاب سلمان پاك ماسينيون را به فارسي ترجمه كرد. ماسينيون استاد او بود و شريعتي طيّ سالهاي ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ ه‍.ش. با او همكاري علمي داشت.(۷۶) وي از ماسينيون تمجيد كرده و همين تمجيد و تأثّرِ او از ماسينيون، يكي از مواردي است كه منتقدانِ شريعتي بارها بر آن انگشت نهاده و آن را يادآور گرديده‌اند.(۷۷)

شايد از اتفاق باشد كه آقاي افتخارزاده مترجم كتاب ديگري از ماسينيون، به نام مباهله در مدينه، واقع شده‌اند.تفاوتِ بارزِ آقاي افتخارزاده و دكتر شريعتي در نگرش و پژوهش در حوزه اسلام‌شناسي و شيعه‌شناسي، به گمان من در اين است كه اوّلاً آقاي افتخارزاده كلّا به تتبّع در مآخذ و منابعِ تاريخي و اسنادِ فرهنگي مقيّدترند و ثانيا در منابعِ اصيلِ شيعي بيش از مرحوم شريعتي توغّل كرده‌اند.(۷۸) همينها سبب شده كه آن درجه از احساساتِ افراطي كه مرحومِ شريعتي به جاي استدلال و تحقيق به كار برده است، در نوشته‌هاي آقاي افتخارزاده ملاحظه نشود؛ وليِ متأسفانه فرضيه‌گرائي بيش از حدِّ آقاي افتخارزاده و ترسيمِ احتمالاً پيشاپيشي كه از تشيّعِ انقلابيِ امامتي نزد خود داشته‌اند، سبب شده آثارِ ايشان هم از آن داوريهاي تندِ شريعتي‌وار بي‌نصيب نماند و صبغه‌اي بپذيرد.مشكلِ اساسي در اين نگرش - و همچنين در نگرشِ دكتر شريعتي - به زعمِ راقم، در دو ساحتِ تاريخ پژوهي و كلام پژوهي است و از نقصانِ توشه محققِّ در هر يك از اين دو شاخه ناشي مي‌شود.اگر كسي چون استاد محمدرضا حكيمي، با همه اعتقادي كه به تشيّع سرخ و اصلاح و بيدارگري دارد، در عرصه چنين داوريها و گزارشهائي كمتر بدان «افراط و تفريط»ها دچار مي‌شود، و فرو نمي‌لغزد، به سببِ تصوّر صحيح‌تر كلامي‌اش از تشيّع است و پايبندي بيشترش به مشاهده سيماي تاريخي شيعه در چارچوب گزارشها و تحقيقات تاريخي، نه پندارها؛ و به سببِ دركِ روشني است كه از جهتگيريهاي اهل بيت - عليهم‌السّلام - و اقتضائاتِ زمانه فراچنگ آورده، دركِ «امام در عينيّتِ جامعه».(۷۹)به همين اعتبار، دكتر شريعتي كه خود مي‌داند بسياري از آثارش، «نه... كارهاي علمي - تحقيقي، كه فريادهايي از سر درد، نشانه‌هايي از يك راه، تكانهايي براي بيداري»(۸۰) بوده است، در يك «وصيّت شرعي»(۸۱)، تهذيبِ صورت و سيرتِ اين آثار را از استاد محمدرضا حكيمي در مي‌خواهد.اميد مي‌بريم خداوند، همه حقيقت جويان را در وصول به مقصود، دستگيري نمايد؛ فماالتوفيق الاباللهِ و ما الاعتماد الاعليه و هوحسبُناو نعم الوكيل.

پاورقيها:صحّحه و علّق عليه: علي‌اكبر الغفاري، ج ۱، صص ۷ - ۲۱. ۲۰- همچنين درباره تأثّراتِ غزّالي از تصوّف، نگر: تصوّف و تشيّع، هاشم معروف الحسني، صص ۵۲۵ - ۵۳۱. ۲۱- از آقاي افتخارزاده اين كتابها را، در بابِ شعوبيّه يا در ارتباط با پاره‌اي گرايشهايِ ايشان، مي‌شناسم: الف) شعوبيّه، ناسيوناليسم ايراني (تأليف)، دفتر نشر معارف اسلامي، قم، چ ۱، ۱۳۷۶ ه‍.ش. ب) اسلام در ايران، شعوبيه، نهضت مقاومت ملي ايران عليه امويان و عباسيان، تأليف د.ر.ناث (و) گلدزيهر، ترجمه و تحقيق و تأليف (با همكاري محمدحسين عضدانلو)، چ ۱، ۱۳۷۱ ه‍.ش. ج) اسلام و ايران، مذهب و مليّتِ ايراني (تأليف)، انتشارات رسالت قلم، چ ۱، ۱۳۷۷. ۲۲- گفتني است كه اين تعابير را پيشتر مرحوم دكتر شريعتي در تشيّع علوي و تشيّع صفوياش به كار برده است. ۲۳- نگر: المحجةالبيضاء، ج ۱، ص ۱. ۲۴- نگر: معجم المطبوعات العربيّه و المعرّبة، منشورات مكتبة

-وصايا الرسول (ص) و الائمة (ع)، سيد هاشم رسولي محلاتي، چ ۲، ص ۴۱۴ -2 .سنج: هزاره شيخ طوسي، به كوششِ علي دواني، چ ۲، مؤسسه انتشارات اميركبير، ص چهل و پنج، متن و حاشيه -3 .يك لت (مصراع) است از يك چارانه (رباعي) كه هم به ظهير فاريابي و هم كمال‌الدين اسماعيل اصفهاني نسبت داده شده. سنج: امثال و حكم، دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹» -4 .كار ما شايد اين است -5 نهج البلاغه، ترجمه دكتر سيّد جعفر شهيدي، چ۸، ص ۴۴۴ .۶-؟ -7نگر: همان، ص ۱۵۱، پينوشت .۸-؟ -9سنج: تاريخ سياسي صدر اسلام، انتشاراتِ رسالتِ قلم، چ ۱، ۱۳۷۷ ه‍.ش.، ص ۴۳ .كه ميان گل نيلوفر و قرن -10 نگر: كتاب سليم‌بن قيس الهلالي، تحقيق: الانصاري، ج ۱، صص ۱۶۵ - ۱۶۸؛ و: تاريخ سياسي صدر اسلام، همان ص، پينوشتها -11 .چيزي كه پژوهندگان را به بازخواني تاريخ زيديان و اسماعيليان فرا مي‌خواند -12 .بياناتِ آقاي

افتخارزاده گاه از منظر قيود و نعوت و صفات و شدت و ضعفِ لحن، صبغه افراط و تفريط به خود پذيرفته است؛ چُنان كه في‌المثل مي‌گويند: «اكثر قريب به اتفاق روايات منسوب به امامان... نقل به معني و دريافت و استنباط خود اصحاب است» (ص ٣٤ -13 .(برخي، از سفارشهايِ معاويه به يزيد - كه در تاريخنامه‌ها نقل شده -، چُنين برداشت كرده‌اند كه معاويه يزيد را از جنگ با امام حسين - عليه‌السلام - نهي كرده، در حالي كه بالعكس، از منش و رفتارِ كلّي معاويه، و علي‌الخصوص از همان سفارشها در مي‌يابيم كه اين گجسته، نه تنها يزيد را بازنداشته، بلكه تحريض هم كرده است. سنج: وقعة‌الطّف، ابومحنف لوطبن يحيي‌الازدي الغامدي الكوفي، تحقيق: الشيخ محمد هادي اليوسفي الغرويّ، مؤسّسة‌النّشر الاسلامي، ص ٧٠، حاشيه ١ -14 .ابن تيميّة، حياته... عقائده، صائب عبدالحميد، ط ٢، ص ٣٨١ به بعد -15 .الردّالمتعصب العنيد، ابوالفرج ابن الجوزي، تحقيق: محمدكاظم المحمودي، ١٤٠٣ ه‍.. ق -16 .سنج: غزّالي نامه، جلال‌الدّين همائي، چ ٣، ١٣٦٨ ه‍. ش.، ص ٣٩٩ و ٤٠٠ -17 .همان، ص ٤٠١ -18 .سخن از ابن جوزي است در المنتظم. (نگر: الغدير، الشيخ الاميني، ج ١١، ص ١٦٣ -19 .(نگر: الغدير، الشيخ الاميني، ج ١١، صص ١٦١- ١٦٧؛ و: المحجة‌البيضاء، آية‌الله العظمي المرعشي النجفي(ره)، ج٢، ص ١٤١٢.

-25غزّالي نامه، چ ٣، ص ٢٧٢ -26 .همان، ص ٢٧٣ -27 .همان، همان ص -28 . همان، ص ٢٧٤ -29 .همان، ص ٢٧٣ و ٢٧٤ -30 . همان، ص ٢٧٤ -31 .نگر: راحة الصدور و آية السرور. در تاريخ آل سلجوق، محمدبن علي‌بن سليمان الرّاوندي، به سعي و تصحيحِ محمد اقبال، ص ٣٩٤ و ٣٩٥ -32 .نگر: مقالات تاريخي، رسول جعفريان، دفتر دوم، صص ٣٨٣ - ٣٨٩ -33 .نگارنده اين سطور، ان شاءالرحمن، هم در نوشتاري جداگانه و هم در حواشي و مقدمه متن مصحّح و محقق مناقب - كه دست در كار انتشار آن دارد - بدين مقوله خواهد پرداخت -34 .سنج: المناقب، انتشارات علامه، قم، ج ١، ص ٦ -35 . نگر: مناقب آل ابي طالب - عليهم‌السلام-، تحقيق: جويا جهانبخش، ج ١، مقدمه محقق (قريب به چاپ -36 .(روشن‌تر بگويم: ايشان در مواضع متعددي، گامهائي از طريق را با استناد به گزارش مورخان و اسناد مي‌پيمايند و ناگهان يك دو گام جهشي بي‌مدرك و دليل برمي‌دارند كه از يكسو برخي «تقيد»ها و «قضاوت»هاي ويژه ايشان را دامن مي‌زند، و از سوي ديگر پژوهش ايشان را از وثاقت در خور، بي‌بهره مي‌كند -37 .دانسته نيست چرا دوبار در عنوان اين مقاله لفظِ مباهله را به صورت «مباهِلَه» به كسرهاء و فتح لام- نوشته‌اند (در: ص ٥٧ و ٦٣) كه آميزه‌اي است ناموزون از دو تلفّظ تازي و فارسي شده آن - كه به ترتيب به فتح هاء و لام و كسر هاء و لام - هستند -38 . سنج: اقبال الاعمال، قدم له و علّق عليه: الشيخ حسين الاعلمي، دارالحجة، قم، ص ٨١٣ -39.نگر: كتابخانه ابن طاووس، اتان كلبرگ، ترجمه رسول جعفريان و سيد علي قرائي، ص ١٧٧ و ٤٣٣ -40 .در صفحه ١٠٣ از مباهله در مدينه، بنادرست، «عزافريه» چاپ شده است -41 .سنج: غاليان، نعمت الله صفري فروشاني، ص ١٣٦ و ١٣٧؛ و: فرهنگ فرق اسلامي، دكتر محمد جواد مشكور، صص ٢٥٧ - ٢٦٣ -42 .غاليان، ص ٣٤٢ و ٣٤٣ -43 .كتابخانه ابن طاووس، ص ١٧٧ -44 .نگر: مجله علوم حديث، س ٤، ش ٢، ص ٣٣ -45 .نگر: كتابخانه ابن طاووس، ص ٤٣٣ -46 . اقبال الاعمال، همان ص -47 .نگر: يادداشتهاي قزويني، ج ٣، ص ٨ -48 .نگر: چهل مقاله، رضا استادي، صص ٤٨١ - ٤٩٤ -49 .نهضت مختار ثقفي، دكتر محمودرضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامي، چ ١، ١٣٧٥ ه‍. .ش؛ ص ٦ و ٧ -50 c.دايرة‌المعارف مستشرقان، عبدالرحمن -51 نگر: همان، ص ٦٠٧ و ٦٠٣ -52 . نگر: همان، صص ٦٠٢ و ٦٠٧ -53 . نگر: تصوّف و تشيّع، هاشم معروف الحسني، ترجمه سيّد محمد صادق عارف، صص ٥١٥ - ٥٢١؛ و: خيراتيّه، آقا محمدعلي‌بن وحيد بهبهاني، تحقيق: مؤسسه علامه مجدّد وحيد بهبهاني، ج ١، ص ١٩ و ٢٠ و ٣٦ و ٣٧ و ١٨٣ - ١٨٥ و...؛ و: فضائح الصوفيّه، آقا محمدجعفربن آقا محمد علي، تحقيق: مؤسسه علامه مجدّد وحيد بهبهاني، صص ١٧٥ - ١٧٨؛ و: عرفان و تصوّف (عرفان اسلامي و عرفان التقاطي)، داود الهامي، انتشارات مكتب اسلام، صص ٣٩٦ - ٤٢٥ -54 .اوصاف الاشراف، به تصحيح و توضيحِ نجيب مايل هروي، چ ١، ص ٣٣ -55 .همان، ص ١٥٥ و ١٥٦؛ و نيز: به اهتمام سيد مهدي شمس‌الدين، ص ٩٥ و ٩٦ -56 . نمونه را، نگر: نهج‌الحق و كشف الصدق، العلامة الحلّي، علّق عليه: حسني‌الارموي، ص ٥٧ و ٥٨ -57 .درباره تكيه غاليان بر مفاهيمي چون «حلول»، نگر: غاليان، نعمت الله صفري فروشاني، چ ١، فصل سوم: غُلات در آينه عقيده و عمل -58 .درباره عقائدِ غاليانه ابراز شده حولِ شخصيّتِ سلمان، نگر: فرهنگ فرق اسلامي دكتر محمد جواد مشكور، صص ٢٢٩ - ٢٣٤؛ و: غاليان، ص ١٤٧ و ١٥٠ و ١٨٧ و ١٨٩ و ٢٢٨ -59 .تصوف اسلامي و رابطه انسان و خدا، رينولد.ا. نيكلسون، ترجمه دكتر محمدرضا شفيعي كدكني، چ ٢، ١٣٧٤ ه‍. ش.، ص ١٩ -60 . سير تاريخي و ارزيابي انديشه شرق‌شناسي، دكتر محمد دسوقي، ترجمه دكتر محمودرضا افتخارزاده، ص ١٠٩ -61 . دايرة‌المعارف مستشرقان، ص ٦٠٣ -62 . نگر: الباب الحادي عشر مع شرحيه، حقّقه و قدّم عليه: الدّكتور مهدي محقق، ص ٢١، و ١٩ و ١٧ و ٢٨٦ -63 . سنج: دايرة‌المعارف مستشرقان، ص ٦٠١ و ٦٠٣ -64 . نگر: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهي، ج ١، ص ٧٣٨ (مقاله «تفسير قرآني و زبان عرفاني»، به قلمِ جويا جهانبخش.(

-65نسنج: معارف، پيشگفته، ص ٧٤ و ٧٥ -67 .سنج: هانري كربن، داريوش شايگان، ترجمه باقر پرهام، صص ٥٧ - ٧٥ -68 .متأسفانه به ياد ندارم اين مطلب را كجا خوانده‌ام يا از كه شنيده‌ام. همينقدر يادم هست كه نقلي گر: همان، ج ٢، ص ٢٢٨٤ (مقاله «نويا، پُل»، به قلم جويا جهانبخش)؛ و: معارف، دوره دهم، ش ٢و٣، صص ٧٣ - ٧٩ (مقاله «پل نويا»، به قلم دانيل ژيماره، ترجمه اسماعيل سعادت -66 .(بي‌اعتبار نبود -69 .سنج: مجموعه مقالات انجمن واره بررسي مسائل ايرانشناسي، به كوشش: علي موسوي گرمارودي، ص ٣٠ (مقاله استاد سيّد جلال‌الدين آشتياني، با عنوانِ «نگاهي به شيعه‌شناسي و ايرانشناسي هانري كربن -70 .(«سايه‌هاي كنگره، باستاني پاريزي، چ ١، ص٢٠٢ -71 .سنج: همان، ص ٢٠٦ -72 .نگر: سير تاريخي و ارزيابي انديشه شرق‌شناسي، دكتر محمد دسوقي، ترجمه دكتر محمودرضا افتخارزاده، ص ١٠٩ -73 . همان، همان ص -74 .همان، همان ص» -75 .تصحيح»هائي كه از آقاي افتخارزاده مي‌شناسم، عبارتند از: الباب الحادي عشر مع شرحه النافع يوم الحشر (قم، بي‌تا، بي‌نا)؛ همين متنها با افزايشِ الجامع في ترجمه النّافع شهرستاني (چ ٣: قم، ١٣٧٦، دفتر نشر معارف اسلامي)؛ اكليل المصائبِ تنكابني. (دو مورد پيشين كه موردِ بررسيِ اينجانب قرار گرفته نماينده يك «تصحيحِ انتقاديِ فنّي» نيستند -76 .(نگر: كتابشناسيِ توصيفيِ دكتر علي شريعتي، محمد اسفندياري، نشر خرّم، چ ١، ص ٣٦٦ و ٣٦٧ -77 .سنج: همان، ص ٨٧ و ٨٨ و ٣٥٣ -78 .نظريه تشيّع علوي - تشيّع صفوي شريعتي كه رگه‌اي از آن در نگاه آقاي افتخارزاده هم هست، به وسيله ايشان، تا حدِّ زيادي، خصوصا از حيثِ تاريخي، اصلاح و تهذيب شده است -79 .نام كتابي است از استاد حكيمي (چ اول: ١٣٥٩- چ هشتم: ١٣٧٠، دفتر نشر فرهنگ اسلامي -80 .(كتابشناسيِ توصيفيِ دكتر علي شريعتي، ص١١ -81 .همان، صص ٩ 1 -

پيشينه و بنيادهاي تشيع در معرض قضاوت‌هاي جديد/ ۱/ نقداندیشه!

پرسش:

در یکی از سامانه ها.... در مقاله ای باعنوان : "پيشينه و بنيادهای تشيع در معرض قضاوت های جديد(قسمت اول و دوم)" به قلم آقای جويا جهانبخش ، به بررسی و ارزيابی و نقد انديشه های شما پرداخته وسرانجام به مقايسه انتقادی شما و مرحوم شريعتی پرداخته است. تمام اين مقاله در نقد شخص شماست . قسمت اول در نقد مقدمه شما بر کتاب" مباهله در مدينه "است. در اين قسمت ديدگاه های کلامی تاريخی شما بررسی و نقد شده است .خواهشمندم با ارايه ی اصل مقاله که از هرگونه تحريف بدور باشد، به آن جواب دهيد ! بی صبرانه منتظر نظر شما بر اين نقادی های بسيار موشکافانه هستم!

پاسخ:

خواننده با شعور بداند که ترجمه ی کتاب و مقدمه ی مورد نقد در سال ۱۳۶۹ خورشیدی انجام یافته است . ومن دارای اندیشه ای ایستا نبوده ام تا در همان حال و هوا بمانم. واقعیت این است که آن مقدمه در دوره ای نوشته شده که من اینک در آن دوره نیستم . اصل مقاله انتقادی به شرح زیر است:

پيشينه و بنيادهاي تشيع در معرض قضاوت‌هاي جديد

جويا جهانبخش

(قسمت اول)

مباهله در مدينه: اسلام و مسيحيت

پرفسور لويي ماسينيي

ترجمه و مقدمه محمودرضا افتخارزاده

تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸

(منبع نقد: کتاب ماه/دين.دی ماه ۱۳۷۸خورشيدی)

بسم‌الله الرحمن الرحيم
الحمدُللّه حمدَالشّاكرين والصّلاة والسّلام علي سيّدالأنبياء والمُرسَلين، محمّدٍ المصطفي، و آله الطّيّبين الطّاهرين المعصومين.
»فإنّ الرّجل مِنكُم إذا وَرَعَ في دينه و صَدَق في حَديثِهِ و أدَّي الأمانةَ و حَسَّنَ خُلقَه مَعَ النّاس، قيلَ: هذا شيعيٌّ فَيَسُرُّني ذلك« (۱)

)هرگاه مردي از شما در دين خود پارسا باشد، و در گفتارش راستگو، و امانت را ادا كند و خويش را با مردم نيكو گرداند، گويند: اين مرد شيعي است؛ و اين مرا شادمان مي‌كند)امام حسن عسكري (عليه‌السلام)تشيع، برخلافِ آنكه گروهي كوشيدند وانمود كنند، تشكلي فرقه‌اي نبود كه با اجتماعِ مصالح زمان پديد آيد، يا حتي در برابرِ اصحابِ سقيفه بني‌ساعده شكل پذيرد؛ بلكه چشمه‌اي بود كه از دلِ بعثت جوشيد؛ و نه در سايه وحي، كه در دل و جان وحي جاري شد؛ و در حقيقت، حقيقتِ وحيِ رباني بود.اين كه «شيعه» در واقع اهل سنت اند (٢) و تشيع همانا طريقه مصطفوي و مرتضوي است، جانْمايه پانزده سده نگارشهاي كلاميِ شيعي در بابِ «امامت» است، مدعايي كه در جايِ خويش ـ يعني آوردگاهِ انديشه‌هاي كلامي ـ بهَ تأسيِ پيشينگاني چون شيخ مفيد و علامه حلي «مي‌گويم و مي‌آيمش از عهده برون»(٣)آنچه در اينجا موردِ نظرماست، گوشه‌اي از پيشينه تشيع و حقائقِ قوام‌دهنده انديشه شيعي است كه همواره دستاني، در نهان وآشكار، به دگرگونسازيِ آنها كوشيده‌اند.
******
كتابِ مباهله در مدينه مقدمه‌اي هَمْچَنْدِ متن، از مترجم، دارد، درباره «سرنوشت سياسي تشيع در تاريخ ـ از آغاز تا پايان سده هفتم هجري»، و متني كه گردانيده مقاله(/رساله)اي است از لويي ماسينيون درباره رخدادِ مباهله و مطالبي پيرامونِ آن. اين كتاب با حجمِ اندك و پيكرِ خُردش مباحثي فراوان و كلان را، در هر يك از دو بخش، مورد اشارت و گاه قضاوت قرار داده كه داوريِ تفصيلي در بابِ جميع آنها از حوصله چندين جلد كتاب هم بيرون است، و آنچه اينجا رقم زده مي‌شود، چه گزارشگرانه و چه ناقدانه، تنها بهانه‌اي است براي آنكه «پي آوازِ حقيقت بدويم»(٤(
آقاي محمودرضا افتخارزاده مترجمِ مقاله (/رساله)ي ماسينيون و نويسنده مقدمه كتاب، در اين مقدمه كوشيده‌اند خطوطِ برجسته رخدادهاي سياسي و اجتماعي و فرهنگيِ اثرگذار در سرنوشتِ سياسيِ هفتصد ساله تشييع (از آغاز تا پايانَ سده هفتمِ هجري) را بَرِرَسَند.آقاي افتخارزاده، پيدا و پنهان، اعتقادِ خويش را به پيوندِ دروني سه دوره پياپيِ تاريخ اسلام، فرانموده‌اند: ١- روزگارِ رخدادِ سقيفه و حكومتِ برخاسته از آن (فارغ از روزگارانِ كوتاهِ حكومتِ امام علي و امام حسن ـ عليهماالسلام ـ) ٢- عصر امويان ٣- عهد عباسيان؛ و با ارائه شواهدي مي‌توان گفت در تبيين و اثباتِ كليت اين باورِ خويش كامياب شده‌اند (صص ٥-٢٦).فرايندِ غُلوّ، فرايندِ شگفتي است كه بررسيِ آن خصوصاً در موردِ دورانِ پس از سقيفه تا غيبت و بلكه جلوتر، تا روزگارِ شيخ مفيد و شيخ طوسي، بايستگيِ راستين دارد و متاسفانه كمتر كارِ جدي و جانداري پيرامون آنَ صورت گرفته.نكته‌اي شاخص در نگرشِ آقاي افتخارزاده به پديده غَلوّ آن است كه ايشان تنها غلوّ را ناشي از محبتِ افراطي نديده، جنبه دشمنانه و حربه‌وار آن را نيز در نظر گرفته‌اند (نگر: ص ٢٦ و ٢٧)؛ و اين ديدگاهِ درستي است.اميرالمؤمنين علي ـ عليه‌السلام ـ فرموده است: «هَلَكَ فِيَّ رَجُلان: مُحِبٌّ غالٍ، و مُبْغِضٌ قالٍ» (دو تن درباره من هلاك شدند: دوستي كه از حد گذراند و دشمني كه بيهوده سخن راند). (٥(
برخي تحليلگران تفطن نورزيده‌اند كه بعضي كه در بابِ ائمه اطهار ـ عليهم السلام ـ«مبغض قال» بودند، خود را «محب» جلوه دادند و از راهِ «غلوّ» در اين نمايش و ادعاها و جعلهاي غاليانه به ستيز با مذهبِ اهل بيت ـ عليهم السلام ـ پرداختند.آقاي افتخارزاده بر همين نكته انگشت نهادَه و از «عناصر نفوذي در فرقه‌هاي غالي» و همچنين واكنشِ پس از «تكفير و طرد و نفي» سخن رانده‌اند (ص ٢٧)؛ سپس منشأ پاره‌اي ديدگاههاي مخالفت‌آميزِ رهبران زيديان و مانند ايشان را با ائمه اهل بيت ـ عليهم السلام ـ در تصاويرِ مخدوشي جسته‌اند كه غاليان به نامِ سيماي امامان ـ صلوات الله عليهم ـ برمي‌ساختند و اخبارِ نادرستي كه اين اهل غلو مي‌ساختند و مي‌پراكندند. (ص ٢٧ و ٢٨).ايشان به نقدِ اتهاماتِ مطرح شده از سوي بعضي زيديان در طولِ تاريخ نزديك شده‌اند و نمونه‌وار نشان داده‌اند يحيي‌بن الحسين (٢٤٥-٢٩٨ ه‍ . ق)، از پيشوايانِ انقلابيِ زيديه، خود تصريح كرده كه «تمام اطلاعات و اتهامات وي ناشي از اقوال و آراء فرقه‌هاي منشعب غالي و منحرف شيعي است» (ص

۲۸). توجه به اين نكات نه تنها از جهتِ تحري حقائقِ تاريخي، كه ازحيثِ تفاهمِ امروزيِ زيديه و اماميه و نقدِ ميراثِ فكريِ كنونيِ زيديان مهم است.آقاي افتخارزاده، ناهمسازيها و دوگانگيهايِ موجود در گزارشهايِ برخي متونِ قديم و جديد شيعي را مورد بررسي قرار دادهاند و به عنوان مثال، تصويري را كه در آن نگين انگشتري حضرت علي ـ عليهالسلام ـ برابر خراج شام و عراق و آفريقا دانسته شده، با تصويري كه الغاراتِ ابراهيمِ ثقفي و منابع متعدد ديگر از زهد امام ارائه كردهاند، سنجيدهاند و ريشه ناهمسازيها را «تبليغاتِ خلافت و تحريفات فرقهها» يافتهاند كه داستانِ بهاي انگشتري را براي مخدوش كردن سيماي زهد علوي برميسازد.اين مباني، تمهيدات داوري و نظريه سپسين ايشان است مبني بر اين كه با آغاز عصر غيبت تلاشي درگرفت براي تبديل سيماي پرجنب و جوش تشيع به چهرهاي آرام و سازگارتر با دستگاه خلافت آن زمان.لااقل ميتوانم بگويم: من نظر آقاي افتخارزاده را از خلال تعبير «دورانِ تعديل تشيع اماميه» (ص ۳۱) و ديگر توضيحات ايشان، اينگونه دريافتهام.ايشان معتقدند در اين دوره «بسياري از ميراثهاي روائي اصحاب صالح امامان، اخبار و آثار ارجاف نام گرفت و اعتبار آن رد شد. اصطلاح «ارجاف» به معناي انتشار اخبار محرك و انقلابي عدالتخواهانه است... در همين دوران... بود كه اسناد دست اول و مجموعههاي روائي و اصيل امامان و مؤلفان آنها، بايكوت، جعلي و بياعتبار اعلام ميگرديد» (ص ۳۱) و نمونه اين «اسناد دست اول» و مهم را كتاب سليمبن قيس دانستهاند (ص ۳۲).
كتاب سليمبن قيس، متني است كه ميزان اعتبار آن، از ديرباز، محل گفتگوي عالمان شيعه بوده است و هست.آقاي افتخارزاده از «احمدبن حسين بن عبيدالله غضائري (متوفاي بين ۴۳۰ يا ۴۵۰ ق. ۵۰۰)» به عنوان «افراطيترين عالم خط اعتزال [در تشيع]» نام بردهاند كه كتاب سليم را بياعتباز اعلام كرده و اين خط اعتزال را مبتني بر«اعتزال سياسي ـ كلامي شيعه اماميه و روي آوردن به نرمش و مماشات با مذاهب رسمي»دانستهاند (نگر: ص ۳۲).ايشان در كتابي ديگر، پيش از اين، «اعتداليون» را در برابر«جناح راديكال شيعه علويه» تلقي كرده و گفتهاند: «به نظر ميرسد اين چشمپوشي [از«آثار و مواريثِ جناح راديكال» توسط «اعتداليون»] لازمه حيات و بقاء شيعه اماميه در تنازع بقاء با مذاهب رسمي تسنن و بخشي از تلاشهاي مجدانهاي بود كه علماء اماميه در برسميت شناخته شدن تشيع در كنار مذاهب رسمي تسنن از سوي خلافت بعمل ميآوردند».(۶)آقاي افتخارزاده در همين محلِ پسين گفته، شيخ مفيد را «بنيانگذار خط اعتدال» و احمدبن حسين بن عبيدالله غضائري را «افراطيترين عالم خط اعتدال كه گويا جانش را در راه نقد و نفي جناح راديكال شيعه علويه از دست داد» و همچنين «از چهرههاي مجهول و مبهم خط اعتدال» معرفي كردهاند. (۷)از ابن غضائري، متأسفانه، آگاهيهاي زيادي در دست نداريم(۸) و از همين رو اشارت پسين گفته آقاي افتخارزاده مبني بر جهل و ابهامي كه ما در باب وي داريم، از برخي داوريهاي تند ايشان در باب منشِ غضائري استوارترست!
آقاي افتخارزاده در پيشگفتار ترجمه و تدوين تازهاي كه از كتاب سُلَيمبن قَيس ـ با عنوانِ اصلي «تاريخ سياسي صدر اسلام» و عنوانِ فرعيِ «اسناد سري و ممنوعه نهضت اسلام» ـ انتشار دادهاند، بحث از غضائري و آنچه را «خط اعتدال» و «پيكار با راديكاليزم دوره حضور» ناميدهاند، پيش كشيده و به كتاب الضعفاء منسوب به او، استناد كردهاند(۹)، بدون آنكه رد استواري بر رأي گروهي چون آيةالله العظمي خوئي ـ قدس سره ـ كه نسبت كتاب الضعفاء موجود را به غضائري مشكوك دانستهاند و بعضاً به جعلي بودن و بر ساختگي آن جزم كردهاند(۱۰)، عرضه نمايند.گذشته از آنكه تحليلهاي آقاي افتخارزاده را مبني بر وجودِ دو خط «راديكال» و «اعتدال» و كيستي مصاديقشان بپذيريم يا نپذيريم، تمهيدِ اين بحث ايشان در باب نفس وجود تحريفات و دگرگونيهاي پديدآورده «دوگانگيها» پذيرفتني و درخور تأمل است و همچنين بحث سپسين ايشان (ص۳۲) از اينكه تضاد گزارشهاي موجود حول سيرتِ برخي پيشوايان زيديان و اسماعيليان، با «تبليغات» سوء دستگاهِ «خلافت» و تصاوير دروغين و جعلي كه درباره ايشان پراكنده بيپيوند نيست.(۱۱)آقاي افتخارزاده در ادامه ميگويند: «بدون شك

زندگي پيشوايان امروز زيديه و اسماعيليه توجيه تاريخي و موجود خود را در ميان همان تصاوير دروغين و جعلي مي‌يابد كه دستگاههاي تبليغاتي خلافت غصب و فقهاء دولتي وابسته، عليه آن بزرگواران [= «ائمه زيديه و اسماعيليه»] بخشيده‌اند» (ص ۳۲).تا اينجا سخن ايشان با شناختي كه از اَمثالِ اسماعيليگريِ آقاخاني داريم، درنگ و تأمل مي‌طلبد ولي آنجا كه مي‌افزايند: «توجيه زندگي و مواضع رهبران اماميهَ پس از غيبت، نيز مستلزم چنان تصاويري بود» (همان ص)، آنگونه كه من مي‌فهمم و «رهبران اماميه پس از غيبت» را اَمثالِ شيخ مفيد و طوسي و سيدِ مرتضي مي‌يابم، سخن ايشان را پيكاري پيدا يا پنهان با اين رهبرانِ طائفه مي‌بينم، پيكاري كه شايد در طائفه اماميه بي‌سابقه باشد!

****

آقاي افتخارزاده در باب فهم و دريافتِ سيره امامان ـ عليهم السلام ـ به چند نكته توجه داده‌اند (صص ۳۳-۳۵)؛ از جمله اين كه «امامان در دوره حضور [/ پيش از غيبت]در فضا و شرايطي نبوده‌اند تا [همواره] با پيروانشان ديدار عمومي و روابط عادي و طبيعي داشته [باشند] و عقايد خويش را [آزادانه] ابراز دارند»؛ «پيروان و اصحاب امامان [نيز] افراد يك دست و داراي ظرفيتهاي همسان نبوده‌اند»، «هركدام داراي معرفت و ظرفيت خاصي بوده و به همين نسبت به امامان نزديك [يا از ايشان دور]بوده‌اند»؛ «تقيه» در آن دوران «يك ضرورت عقيدتي ـ سياسي» بوده؛ «نقل به معني و دريافت و استنباط خود اصحاب» در گزارشها دخالت دارد؛ و «تصاويري كه از امامان در اذهان پيروان دور و نزديك آن حضرات ترسيم مي‌شده و به عصرها و نسلهاي بعد منتقل مي‌گرديده با چنين مبادي و كيفيتي همراه بوده است.»بي گمان، بدون عنايت بدين پرسمانها رهيافت به حقيقتِ سيره نظري و عملي امامان ـ عليهم‌السلام ـ شدني نيست و از همين روست كه عالمان دين، بويژه فقيهان و محدثان، يكايك اين نكات را مورد ژرفكاوي قرار داده‌اند و كوشيده‌اند تا معين دارند كدامين روايات در پرده تقيه پوشيده شده‌اند، و كدامين، صريح و بي‌پرده‌اند؛ و هر يك از راويان چه پايگاهي نسبت به ائمه اطهار ـ عليهم السلام ـ داشته و ميزانِ رازداني و وفاداريشان چقدر بوده است. اينها همه دغدغه شب و روزِ رجاليان و فقيهان و حديث‌پژوهان ماست و هم امروز نيز در درسهاي «خارج فقه» و نيز درسِ رجال، اهتمامي پيگير در آن مي‌رود؛ و در نفسِ آن ـ و نه لزوماً بيان آقاي افتخارزاده(۱۲)ـ منازعتي نيست.جايگاهِ اصلي مناقشت و منازعت آنجاست كه ايشان مي‌گويند: «همين تصورات، پشتوانه تصويرپردازي از امامان شد و در جااندازي آن تلاش گرديد و تصاوير عقيدتي اكثريت شيعه اماميه را ساخت و در اعصار بعد يك حقيقت تلقي گرديد» (ص ۳۵).لحن ويژه اين عبارت بر هيچ خواننده تيزبيني پوشيده نيست. علي‌الخصوص وقتي اظهارنظرِ ديگر ايشان درباره تصاويرِ عرضه شده از سوي «خط اعتزال» و حاميانِ «نرمش و مماشات» ـ البته بنا بر قولِ ايشان ـ (نگر: صص۳۰-۳۳)، در كنارِ سخنِ مذكور در فوق قرار گيرد، معناي تازه‌اي پديدار مي‌شود. آن معنا ـ به استنباطِ بنده ـ اين است كه بر اساسِ گزارشهاي اصحاب كه برداشتي (يا:روايتي) ناخالص ازحقيقتِ سيره بود، تصويري غيرحقيقي از سيره در اذهان نقش بست.اگرچه، اولاً، سيرِ پيشنهادي ترويج اين تصوير و ماجراي خط «اعتزال» و... كه ايشان بدان معتقدند، به نظر ما سخت قابل انتقادست ـ و بدان اشارتي رفت ـ ؛ ثانياً در دست نبودنِ جميعِ ابعادِ سيره راستين همه سويه ائمه اطهار ـ عليهم السلام ـ «قولي است كه جملگي برآنند»، سخني ديگر باقي است؛ و آن اين كه: آقاي افتخارزاده از روي كدامين اسناد و گزارشها دريافته‌اند كه حقيقتِ سيره چيز ديگري بوده است؟ به عبارت ديگر، درجائي كه «اكثر قريب به اتفاق روايات» را آلوده به ناخالصي مي‌دانند (ص ۳۴)و معتقدند بر اساسِ همين گزارشها تصويري غيرحقيقي (صص ۳۰-۳۵) ارائه شده و مي‌شود، با كدامين اسناد به سيره و تصويرِ حقيقي راه برده و در مقايسه با آن به عيبناكيِ بنياديِن تصويرِ موجود، پي برده‌اند؟ايشان معتقدند تصويرِ «آرام» و «بدور از درگيري امامان»، تصويريِ محرف است كه بر اساسِ انظارِ آن اصحاب و تبليغِ آن «خطِ اعتزال» كذائي ساخته

و ترويج گرديده (سنج: صص ۳۰-۳۵)؛ و عليالقاعده اعتقاد دارند كه سيره حقيقي امامان - عليهمالسلام - آميخته به مبارزهطلبي و هيجان سياسي بيشتري است.برهمين اساس ايشان ميگويند: «با آغاز دوران استتار بلندمدت تاريخي [=«غيبت كبري»]... تلاش براي تعديل مواضع دوره حضور با نرمش آغاز گرديد و بدين سان بود كه عقايد و مواضع دوره حضور شكل كلامي - تاريخي بخود گرفت و بايگاني شد» (ص۳٦) و ديگر تشيع، مثلِ سابق «يك عقيده و ايمان معترض ضد سلطه و اقليت خطرناك»بهشمار نميرفت (همان ص). به استنباطِ راقم، آقاي افتخارزاده، با اين تفاصيل صريحاً به استحاله تشيع در دوره غيبتِ كبري قائلاند.
ايشان در تحليلي چنين بيان ميدارند كه: «... تفاهم خلافت عربي و سلطنت (ايراني، ترك و تاتار و...) از همان آغاز بر اين بود كه تشيع را پس از تعديل و گرفتن تنشهاي تند و سازشناپذير آن، به عنوان يك مذهب رسمي در كنار مذاهب دولتي تسنن بپذيرند و جهتگيري دوره حضور (مبني بر ستيز با جوهره خلافت غصب و رژيمهاي ستمگر در تاريخ تحت هر اسم و رسم و عنوان) را در جهت جنگهاي فرقهاي كلامي - لفظي بين عوام شيعه و سني بكار گيرند، تا هم خلافت آسوده غنوده باشد و هم سلطنت. آتش جنگهاي فرقهاي قرون چهارم و پنجم و ششم و... محصول چنين تدبيري است.» (ص ۳۷).آقاي افتخارزاده اوضاعِ جامعه شيعه را «پس از آلبويه و غلبه غزنويان و سلجوقيان»،«بسيار بحراني» و «جبهههاي ضد شيعي قرون پنجم و ششم» را گسترده ياد ميكنند (ص۳۸) و براي نشان دادن اوج اين بحران، گستاخي «خلافت عباسي و سلطنت سلجوقي» را بر تبرئه يزيد مثال ميزنند (ص ۳۸ و ۳۹).در اين دوره غزالي طوسي، بنابر منقول، درباره يزيدبن معاويه، حكمرانِ گجسته و ملعونِ اموي، اظهارنظري كرد كه بارها مورد اعتراض و نقد عالمانِ ديني سني و شيعي قرار گرفت؛ و آقاي افتخارزاده، اظهارنظر غزالي را، ايفاي نقش وي در راستاي توطئه پيشگفته و مسؤوليتي ميدانند كه از جانبِ دربار سلجوقي و خلافت عباسي برعهده او نهاده شده بود. (نگر: ص ۳۸ و ۳۹.(
ايشان اظهارنظر غزالي را در قالب يك استفتاء - كه به قولِ ايشان «دولتي» است - نقل كردهاند. غزالي در اين اظهارنظر ميگويد كه مسلمان بودن يزيد ثابت شده ولي ثابت نشده كه مسؤولِ كشته شدن امام حسين - عليهمالسلام - باشد. او در اين باره ميگويد: «[يزيد] نه به آن [= قتل] فرمان داده و نه به آن راضي بوده... تازه بر فرض ثبوت قتل حسين به فرمان و رضايت يزيد، در مذهب اهل حق، مسلماني كه مسلمان ديگر را بكشد كافر نيست و قتل... فقط يك معصيت است، و اگر قاتل بميرد چه بسا توبه كرده باشد... چگونه و به چه طريق ميتوان دريافت كه قاتل حسين قبل از توبه مرده است؟»وي همچنين ميگويد كه حتي اگر لعن كسي جايز باشد ولي مسلماني اين شخص جائزاللعن را لعن نكند، از او بازخواست نخواهند كرد. سپس در باب رحمت فرستادن ميگويد: «اما رحمت بر يزيد، جايز است بلكه مستحب است. زيرا مگر نه اين است كه... ميخوانيم:پروردگارا! همه مؤمنين و مؤمنات را بيامرز... و يزيد هم فرد مؤمني بوده است» (سنج:ص ۳۹ و ٤۰)!راستي چه ميشود كه فردي چونِ غزالي چنين اظهارنظر سست و بيپايهاي ميكند و خود را مضحكه ديدهوران ميسازد؟! اولاً گزارشهايِ خود اهل سنت و تاريخنامههاي ايشان، آشكارا بر اين دلالت ميكنند كه شهادتِ سرورِ همه مسلمانان، امام حسين - عليهالسلام - ، با رضايت و دخالت و دستورِ يزيدبن معاويه - و حتيَ خود معاويه(۱۳)- انجام شده است؛ ثانياً حتي اگر كسي ديدگاهِ شيعيان را هم در موردِ امامتِ حضرتِ سيدالشهداء - عليهالسلام - نداشته باشد، بنا بر گزارشهاي خود سنيان و باورهاي بزرگان ايشان، قتل امام حسين - عليهالسلام - يك معصيتِ ساده نيست و گناهي بزرگ است. ثالثاً حتي اگر از تأكيد موجود در مأثورات شيعي بر لعنِ يزيد چشم بپوشيم، چگونه از آنچه از مأثورات و اقوالِ خود اهل سنت و رفتار بزرگانشان مبني بر لعن و تفسيق و نكوهش يزيد ميتوان چشم پوشيد؟ تا چه رسد به ترحيمِ چنين گجسته بيديني!!ابوالفرجابن جوري فقيه مشهور حنبلي، با آن كه با شييعيان مودتي نداشت، بر بنياد خود معتقدات اهل سنت كتابي نوشته است به نام الرد علي المتعصب العنيد و در آن نظر كسي را

كه لعن يزيد را جائز نمي‌داند، رد كرده است(١٤) اين كتاب ـ كه چاپ هم شده ـ (١٥) نمونه‌اي است براي تفطن يافتن به بي‌پايگي نظر غزالي حتي با استناد به مباني خود اهل سنت.پس چرا غزالي دچار چنين عمل رسوا و فضحيت بارزي شده است؟آقاي دكتر افتخارزاده، آن را در راستاي همكاري غزالي با توطئه بر ضد فرهنگ آل البيت ـ عليهم‌السلام ـ و شيعه، دانسته‌اند و نگرشهائي از دست سخن مؤلف روح‌البيان را كه مي‌گويد: «شايد اين حرفها از روي خطا در اجتهاد غزالي بوده و نه از روي دنياطلبي و رياست‌خواهي او» (ص ٤٤)، نمي‌پذيرند.من بنده، بي آنكه قصد تنزيه يا تبرئه غزالي را داشته باشم ـ و اصلاً او را با چنين لغزش بزرگي قابل تنزيه يا تبرئه بدانم! ـ ، چنين مي‌پندارم كه اين اظهارنظر هم يكي از سيئات تصوف در حق غزالي است.اين نخستين بار نيست كه تصوف با توجيه‌هاي بي‌اساس و بارد و خرد ناپسند امري از امور متعين در ديانت مصطفوي را سهل وا مي‌نماياند، و فروگذاري آن يا حتي مخالفت با آن را موجه مي‌شمارد!، و غزالي همچنان كه مي‌دانيم ـ پرورده و دلبسته تصوف است و جاي پاي منش صوفيانه، در آثار او، بويژه در إحياء علوم‌الدين ـ كه موسوعه ديني و فكري اوست ـ هويداست.برخي پنداشته‌اند كه مرحوم فيض كاشاني، از آن رو جامه تهذيب بر تن احياء پوشانيد كه مي‌خواست از جهت سنيانه بودن آن را نقد و تكميل و تهذيب كند، ولي با مراجعه به متن تهذيب احياء، يعني المحجة البيضاء، معلوم مي‌شود كه همه تهذيب و نقد و اصلاحِ فيض متوجه سنيانگي احياءالعلوم نيست، بلكه به جنبه صوفيانه آن هم پرداخته است ـ و اين با آنهمه است كه فيض خود به مشربِ صوفيان گاه گرايشي داشت و البته اباطيلِ صوفيه را برنمي‌تافت.تصوف غزالي از آنجا سرچشمه گرفت كه پدرش و همچنين مربي نخستين وي، احمد رادكاني، صوفي بودند. برادرش احمد از آغاز جواني كار را يكسره كرده رسماً داخل رشته تصوف شد؛ ولي او (/ ابوحامد محمد) پس از دگرگونيِ انديشگي‌اش در حدود چهل سالگي و آوارگيهائي كه كشيد به تصوف گرائيد و بر خوانِ معارف و منقولات و مأثورات صوفيان نشست.(١٦)غزالي اگرچه به زبان قلم چنين مي‌گفت كه: «أصول التصوف أكل الحلال و الاقتداء برسول‌الله صلي‌الله عليه و آله و سلم في أخلاقه و أفعاله و أوامره و سُننه» (١٧)، در عمل چنان به تصوفِ عرفي زمانش پيوست كه احياء علوم‌الديناش آكنده شد از تعاليم و افكارِ صوفيانِ متعارف!

يك تورق و تصفحِ احياء علوم‌الدين نشان مي‌دهد كه غزالي تا چه پايه آشكارا زير نفوذ قصص و آموزشهاي صوفيانه است و سخن آنان كه نوشتند: «انه وضعه [= الكتاب [علي مذهب الصوفيه و ترك فيه قانون الفقه»(١٨) بي‌پايه و مايه نيست.قسمتِ معتنابهي از خرده‌هائي كه مرحومِ علامه اميني (ره) و ديگران، از نظرِ شرعي، بر احياء گرفته‌اند(١٩)، بازگشت به همين صوفيانه‌هاي غزالي دارد.(٢٠)آقاي دكتر افتخارزاده درباره شخصيت تاريخي و فرهنگي غزالي چنين قلم زده‌اند:«... غزالي وابسته به جناح شعوبيه سني ايراني است و جناح شعوبيه شيعه ايراني بعدها كوشيده تا غزالي را شيعه شعوبي نشان دهد و توهماتي در تأليفات منسوب به او ايجاد كرده است.» (ص ٤١). ايشان سپس با يادكردِ برخي مؤلفات منسوب به غزالي (در حاشيه همان ص)، از «دستكاريهايِ شيعه شعوبيه» در متن نوشتار غزالي به اين هدف كه او را «شيعه امامي جا بزنند» سخن به ميان آورده و در ادامه نوشته‌اند: «از ترفندهاي ديگر شعوبيان شيعي نگارش كتاب«سرالعالمين و كشف ما في‌الدارين» و انتساب آن به غزالي است. در اين كتاب كه از شاهكارهاي شعوبيان شيعي بشمار مي‌رود، سعي شده تا از سبك غزالي تقليد شود». (همان ص، حاشيه.(چنان كه پيداست، آقاي افتخارزاده در اين مقام، معناي خاصي را از «شعوبيه شيعه» و«شعوبيه سني» اراده مي‌كنند كه بطَبْع، بايد آن را در آثار ايشان در بابِ شعوبيه(٢١) بازجست، و مجالي فراختر از اين مقال طلب مي‌كند.(٢٢) ليك درباره سرّالعالمين كه ايشان آنگونه درباره‌اش سخن گفته‌اند، باختصار مي‌گوييم:از بُن، رويكردِ آقايِ افتخارزاده به كتابِ رمزناك و رازآلود سرّالعالمين كه نقطه تأملي در حوزه نگارشهاي قديم شيعي و سنّي به حساب مي‌آيد، سزاوارِ تحسين است، اما گمان نمي‌رود داوريِ صحيح

درباره سرّالعالمين آن اندازه كه در عملكردِ ايشان مشاهده مي‌شود، آسان و زودياب باشد، چه، اين كتاب هنوز در پوششي از ترديدها قرار دارد.امروز ما - چون مرحومِ ملامحسن فيضِ كاشاني (رض)(٢٣) و گروهي ديگر از پيشينيان - سرّالعالمين را ريخته خامه ابوحامد غزالي نمي‌دانيم؛ ولي تعيين ترتيب‌دهنده صورتِ كنوني هم آسان نيست، و گمانهاي مختلفي در اين زمينه طرحْ‌يافتني است. يوسف‌اليان سركيس اين كتاب را نوشته يكي از باطنيان مي‌شمرد.(٢٤) مرحومِ همائي جعل و شهرت دادنِ آن را به نامِ غزالي«به مقاصدي از قبيل اينكه وي را طرفدار باطنيه و شيعه قلمداد كنند يا نوشته‌هاي او را به جعل خرافات و اعتقاد داشتن به موهومات بي‌اعتبار سازند»(٢٥) مي‌داند؛ و ظاهراً اين فقره اخير نظر همائي (ره) ناظر به آن است كه «اين كتاب مطالبي راجع به جن‌گيري و تعويذات و عزايم و كيميا و سيميا و طلسمات و خواص اشجار و نباتات دارد كه هرگز از نويسنده احياءالعلوم و المنقذ من الضلال و تهافت الفلاسفه نتواند بود»(٢٦) و «راجع به طب و معاجين و ادويه و اغذيه و اشربه چيزها دارد كه از فصل جن گيري و سيميا و ليميا كمتر نيست». در عين حال، «تناقض ها» ي موجود در كتاب « از قبيل اينكه نويسنده اش يكجا خود را شيع? خالص و جاي ديگر سنّي مذهب نشان مي‌دهد».و اين كه «نام از بعض كتب اهل سنت مي‌برد و بخواندن آنها توصيه مي‌كند» و «از ابوحيّان توحيدي سخني نقل مي‌كند و طايف? الهيّه و صوفيّ? صافيه و علماي آخرت را مي‌شمارد از قبيل: حسن بصري، سفيان بن عُيينه، طائيي ظاهري، ابو حنيفه ، مالک بن اَنَس، احمد بن حنبل و امثال آنها»، دربار? انگيز? جاعل مبني بر شيعه نمائي غزّالي، ترديد اساسي پديد مي‌آورد. اگر به راستي شخصِ جاعل يا جاعلان مي‌خواسته اند- به قولِ آقاي افتخارزاده-«غزالي را شيعه امامي جا بزنند» (ص٤١، حاشيه)، چرا نويسنده «اينگونه اشخاص را از علماي آخرت مي‌شمارد و... به خواندن كتب اهل سنت سفارش مي‌كند»؟! بايد گفت انگيزه حقيقيِ جعلِ «سّر العالمين» هنوز در پرده اسرار مختفي[مخفي] است. آقاي افتخارزاده، از دو گروهِ (به تعبيرِ راقمِ اين سطور) «متخالف و در عين حال سازگار/ مداراگر با دولتِ سلجوقي»، ياد كرده اند: يكي سنّيانيِ چون راوندي، صاحبِ راحة الصّدور، كه با شيعيان دشمن و ستايشگر سلجوقيان است، ديگر شيعياني چون، عبدالجليل قزويني رازي، صاحبِ نقض، كه در كتاب خود سلجوقيان را دعا مي‌كند.(سنج:ص٤٥و٤٦،متن و حاشيه). آقاي افتخار زاده، درعمل، دو قشرِ جامعه شيعه را در اين دوره ياد مي‌كنند و در برابر هم قرار مي‌دهند: يكي «قشر مرفه شهر نشين شيعه اماميه»(ص٤٦) و ديگر «شيعيان امامي روستانشين» (ص٤٥). ايشان يكجا مي-گويند:« گويا در همين مقطع (سال ٤٩٥) است كه بين شيعيان امامي روستانشين و اسماعيليان عليه جور خلافت و زور سلطنت نوعي همكاري وجود داشته است» (ص٤٥)؛ و جاي ديگر:« از متنِ [كتابِ نقضِ]قزويني پيداست كه قشر مرفه شهرنشين شيعه اماميه كه عليه اسماعيليان با سلجوقيان و خلافت عباسي همدست بوده، مورد احترام بوده اند.»(ص٤٦،حاشيه). ايشان خودِ عبدالجليلِ قزويني را در زمره همين قشرِ مرفّهِ پيشگفته ياد مي‌كنند و از سازگاري هاي او با سلجوقيان و غزنويان درعجب شده و «مطالعه دقيق و هوشيارانه كتاب النقض»را «توصيه» نموده اند. (نگر: همانجا). براي آن همكاري محتَملِ روستانشينانِ امامي و انقلابيانِ اسماعيلي، سَندي ذكر نكرده‌اند. اين را هم كه «قشر مرفه شهر نشين» و متمايز از روستاييان حاميِ آل سلجوق بوده، صاحبِ اين قلم، از نقض نمي‌تواند استنباط كرد، و آقاي افتخارزاده هم مُستَنَدِ قولِ خويش را وانموده اند. از اين همه مي گذريم و به اين هم نمي‌پردازيم كه ايشان مخالفتِ صاحبِ نقض و هم انديشگان او را با اسماعيليان، حمل بر همدستي با سلجوقيان و عبّاسيان مي‌كنند (مدّعايي كه نياز به اقامه دليلِ محكم دارد). اساساً آقاي افتخارزاده نظرِ مساعدي نسبت به اسماعيليان دارند(سنج:ص٣٢) درِ حالي كه ما معمولاً چنين نظرِ مساعدي در متونِ اماي مَدْرَسي (Classic) مشاهده نمي‌كنيم؛ البته احتمالاً آقاي افتخارزاده اين پُرسمان را با همان فرضيه «خطّ اعتزال» و مانندِ آن و «استحاله» ي پيشگفته توجيه خواهند كرد، ولي مفروضاتِ ايشان تا زماني كه با نظامِ مستدلِّ تاريخ پژوهانه همراه نشود، پذيرفتني نخواهد بود و اين خط كشي هايِ موهوم در

بابِ ارتباطِ خوب يا بدِ اماميانِ روستايي يا شهري با اسماعيليه هم به جايي نخواهد رسيد. تحليلِ اسنادي مانندِ ابياتِ شمس الدين لاغري كه راوندي در راحة الصّدور آورده، يعني:خسروا!هست جاي باطنيان/ قم و كاشان و آبه و طبرش /آب روي چهار يار بدار /و اندرين چارجاي زن آتش/پس فراهان بسوز و مصلحگاه/ تا چهارت ثواب گردد شش،/ نيازمندِ تأمل و فحص و غوررسيِ فراوان است. مكان‌هاي نامبرده-چُنان كه از گزارش هاي نقض هم پيداست. از مكانهايِ رِست و حضور فعاليتِ اماميان بوده است، ولي: اولاً، در بسياري از متونِ اهلِ سنت و اقوال ايشان امامي و اسماعيلي و زيدي خَلط شده و همه محكوم به يک حكم آمده اند؛ ثانياً، حضورِ اسماعيليان نيز در اين جايها نه تنها مُستبعَد نيست مُستَنداتِ تاريخي دارد ؛ چُنان كه ابوحاتم رازي و دار و دست؟ او كه به دعوتِ اسماعيلي نامبردارند، از همين ناحيه ري برخاسته اند. بنابراين، همواره نبايد«اماميان» و «اسماعيليان» را آماجِ حمله مشترک و داراي موضع مشترک دانست.افزون بر اين همگان نيز چون راوندي نيستند كه هم «باطنيان» را دشنام گويد و هم«رافضيان» (كه مرادِ وي از ايشان طائفه اثنا عشري است) بدزباني كند؛ بلكه في المثل خودِ آل سلجوق كه دمار از روزگارِ اسماعيليان بر مي‌آوردند با اماميان معمولاً برخوردي مسالمت آميز و بسيار نرم تر داشتند. اين از آن روست كه از همان آغازِ منشِ سياسي و اجتماعيِ اماميان با اسماعيليان و زيديان متفاوت بود؛ و اين همان چيزي است كه آقايِ افتخارزاده نمي‌پذيرند و اين منش را به «خطِ اعتزال» نسبت مي دهند؛ و الباقي...! دقيقاً نمي دانم نظرِ آقاي افتخار زاده در بابِ نهضتِ متشيّعانه سربداران چيست ولي شايد افراز توجيهِ همراه نشدنِ فقيهي چون شهيداول با اين خيزش؛ نزد آقايِ افتخارزاده، همان فرضيه خط اعتزال و مانند آن باشد. البته قابلِ ذكر است كه آقاي افتخارزاده معمولاً اين مطالب را، نه زيرِ عنوانِ فرضيه ، بلكه چونان مسلَّماتِ تاريخي ياد مي‌كنند. آقاي افتخار زاده، هُشيارانه، با بهره گيري از ديباجه مناقب آل أبي طالب- عليهم السلام- نوشته محمد بن علي بن شهر آشوب سروي مازندراني (درگذشته به ٥٨٨ هـ .ق.)، و مطالبِ منظمِ دسته بندي شده آن، كوشيده اند«جريان ها و جبهه هاي دولتي ضد شيعي قرون چهارم تا هفتم هجري و محتوي و مواضع آنها» (ص٤٦) را گزارش كنند.

ديباجه مناقب اگر چه يک گزارشنامه رسميِ تاريخي نيست، آگاهي‌هاي تاريخيِ سودمندي در بردارد كه مع الأسف تاكنون كمتر مورد عنايت و كاوش و تحليلِ شيعه پژوهان قَرار گرفته است. ابن شهر آشوب دراين ديباجه، انگيزه اش را براي نگارش و تدوينِ مناقب باز مي‌گويد و شرح مي‌دهد كه چگونه در زمانِ وي، برخي، نسبت به مقامِ و منزلتِ اميرمؤمنان، علي-عليه السلام-، كم توجهي مي‌كردندو گروهي با حضرتش دشمني مي ورزيدند و دستهايي به تحريفِ صُوري و معنويِ منابعِ روائيِ اسلامي و مناقِب اهلِ بيت -عليهم السلام- و جعل و تزوير و ديگر دسائس و پليدكاري ها درعرصه فكر و فرهنگ اشتغال داشتند و مي‌كوشيدند تا يادِ اهل بيت-عليهم السلام- و حقّانيّتِ امير مؤمنان -صلوات الله و سلامه عليه-از صفحه اذهان محو شود. وي خود مي‌گويد كه بدين سبب، انصاف پيشه نمودم و تصب را به كنار گذاشتم«و بر خود لازم گرفتم كه شبهه را از حجت، و بدعت را از سنت تميز دهم، و ميانِ صحيح و سقيم، و ميان حديث و قديم، فرق نهم، و حق را از باطل، و مفضول را از فاضل، بشناسم، و حق را ياري و پيروي كنم و...» و في الجمله مي‌گويد كه چگونه با بهره وري از عيونِ كتبِ عامّه و خاصّه و متّفقاتِ آنها به جمع و تدوينِ مناقب كامياب گرديده است. ابن شهر آشوب درگزارشي كه از روزگار خويش و افعال واقوالِ«هاربين» و «طاعنين» و «كارهين» و «غالفين» و «غُداة»و «شُراة» و ... به دست داده از اقسامِ اغفال ها و حيله ورزي ها و رفتارهايي كه با احاديث و اخبار شده با عباراتي استوار وكوبنده ياد كرده و نام سرشناسانِ برخي از جماعت ها و طوائف و افرادِ مورد اشاره اش در اين جريان ها هم در همان نسخه‌هاي خطّي- به صورتِ حاشيه بين السّطور- آمده. وضعِ دوستدارانِ خاندانِ وحي-عليهم السلام- و عالمانِ شَيعيِ روزگارِ خويش را نيز وصف كرده و از ستمي كه بر محبّانِ

آلِ رسول- صلي الله عليه و آله وسلّم- مي‌رفته، به شرح سخن گفته است. اين همه دستمايه تاريخيِ خوبي است که براي رقم زدنِ تاريخِ فرهنگيِ آن روزگاران به کار مي‌آيد.خوشبختانه آقاي افتخار زاده به اهميتِ اين ديباچه توجه نموده و -هرچند به ايجاز-از آن بهره ور شده اند. البته اين که ايشان اين«جريان ها و جبهه ها» ي «ضدشيعي» و ضدِّ اهل بيت-عليهم السلام- را به صفتِ «دولتي» مُقيَّد مي‌سازند، باز ناشي از روش و منشِ ويژه تاريخ نگري و تاريخ نگاريِ ايشان نشأت گرفته که موردِ مناقشتِ کليِ ماست. باري ايشان اين «جريان ها و جبهه ها» ي ستيهنده را در دو شاخه«تحريف و تخريب مباني امامت در اسلام» و «تحريف تاريخ صدراسلام وجنگ زرگري و سفسطه وجنگ رواني» بر شمرده‌اند(نگر:صص ٤٦-٤٨). آقاي افتخارزاده ، همچنين ، اشاره ابن شهر آشوب به عزلت علماي اماميّه را با گلايه طبرسي از بعضي همروزگارانش در آغاز الإحتجاج سنجيده‌اند(نگر : صص ٤٨و ٤٩). ايشان در حاشيه اين بحث ها و سنجش ها چُنين رقم زده اند:« ...مقايسه حال و هوا و دغدغه‌هاي ابن شهرآشوب (م٥٨٨ ق) و طبرسي(م٥٨٥ يا٦٢٠ق) و قزويني(م٥٦٦ق) نشان مي‌دهد که سياست ضد شيعي خلافت و سلطنت تا حدودي منطقه‌اي بوده و در نهايت بستگي به مواضع عقيدتي، کلامي، فقهي، روايي، وسياسي علماء اماميه داشته است»(ص٤٩، حاشيه). سخنِ ايشان به پندارِ بنده، ابهام آميز است. گمان مي کنم منظورشان آن باشد که دو دستگاهِ خلافت و سلطنت درحوزه فعاليت هر يک از عالمانِ شيعه مثلِ طبرسي و ابن شهر آشوب و قزويني، به اقتضاي ميزانِ خطر و ناسازگاريي که احساس مي‌کرده‌اند، به برخوردهاي شيعه ستيزانه دست مي‌يازيده اند. اين نکته، فارغ از چند و چونِ داوري‌هاي ريزترِ آقاي افتخارزاده- في المثل دربابِ قزويني-، صحيح و خردپسند و ضمناً صددرصد طبيعي است. همه نظاماتِ سياسي- اجتماعيِ جهان، به تناسبِ نوع و کيفيتِ مخالفانشان به برخوردِ شديد يا ضعيف با آنها مي‌پردازند. آقاي افتخارزاده در ادامه به انگيزه مناقب نويسي و کيفيت مناقب نامه ها در آن روزگاران پرداخته و نوشته‌اند: «... درچنين دوره اي از شانتاژ تبليغاتي تحقير و تحريف و تخريب حقايق و مباني آنها بود که بخشي از علماء شيعه اماميه دست بکار شدند و به تأليف کتب فضائل ومناقب روي آوردند. در اين حرکت جديد، بار ديگر روايات غلو، محصولات فرقه ها، احزاب سياسي، شعوبي و پان عربيستي گذشته ودر اين آثار مدوّن راه يافت و همچنان باقي ماند» (ص٤٩)، آشکارا، مدعاي اخيرِ ايشان نيازمندِ ارزيابي و نقد و داوريِ مويْ بينانه است. من حيثُ المجموع ، آقاي افتخارزاده در اين مقدمه کتابْ گونه، در مواردِ متعددي، خاصه در بعضي از توصيفاتِ آن روزگاران (في المثل در: صص٤٩-٥٦)، توفيقاتي به دست آورده، و بويژه از برخي تکرارهاي ناسودمند که در شماري از نوشتارهاي معاصر در اين ابواب فراوان است، برکناراند. نيز در دست يابِ کردنِ تعدادي نمونه‌هاي روشن و روشنگر تاريخي و طرائف استشهادي کامياب اند و الحق متحمّل زحمت شده‌اند. از جمله ی آنها نمونه هايي است که اتفاقاً هر سه به نقل از مُروجُ الذَّهَبِ مسعودي آمده اند و براستي خواندني اند: * «يکي از...مزدوران غير رسمي، همسايه اش را به پليس[=دستگاهِ امنيتيِ وقت] معرفي کرد که وي زنديق است. مقام امنيتي از مذهب و عقايد همسايه اش پرسيد. مزدور گفت: انه مرجيءٌ، قدريٌ، ناصبيٌ، رافضيٌّ! مقام امنيتي پرسيد: خوب چه مي‌گويد؟ مزدورگفت: انه يبغضُ معاويةَ بن الخطاب الذي قاتل علي بن العاص! مقام امنيتي دستي به سر وريش مزدور کشيد و با خنده گفت: نمي‌دانم به چه چيزت حسودي کنم! به دانش و آگاهيت نسبت به عقايد و آراء مخالفان يا به آن همه اطلاعات تو در حسب و نسب علي و معاويه!» (ص٥٦) .*«...در جمعي که آگاهان عصر و صاحبان ريش و عقل حضور داشتند سخن از علي و کودتاچيان بود، يکي که از همه آتشي تر بود در مورد علي به ديگران گفت : مگر علي همان ابو فاطمه نيست؟ وقتي پرسيدند: کدام فاطمه؟ گفت: خوب معلوم است، همان امرأة النبي بنت عايشه اخت معاويه! پرسيدند: جريان علي چيست؟ گفت: عرض کنم که: قتل في غزاة حنين مع النبي! اين گونه بود که شيوخ شام سوگند ياد کردند که خويشاوند و خانداني براي پيامبر اسلام که از او ارث برده باشد بجز بني اميه نمي‌شناسند!« (ص٥٥) . * «معاويه

بنيانگذار رژيم اموي در پيامي به امام علي بن ابي طالب [عليهماالسلام] گفت:من در جنگ با تو مردمي را بكار گرفته‌ام كه در ميان صدهزار نفرشان كه زير فرمان من هستند، يک نفر نيست كه شتر ماده را از شتر نر بازشناسد[(/ ابلغ عليا اني اقاتله بمائة الف، مافيهم من يفرق بين الناقة و الجمل !)]» (ص٥٤) . سودمنديِ اين نمونه ها، در ترسيمِ سيماي جاهليتي است كه بناي مبارزه با فرهنگ و منشِ اهلِ بيت-عليهم السلام- بر آن، بنيان نهاده شد. بخشِ دومِ كتابِ مباهله در مدينه و في الواقع «متنِ» آن، پارسي گردانيده مقاله (/رساله)اي است از پروفسور لوئي ماسينيون (Louis Massignon)، مستشرقِ مشهورِ فرانسوي. ماسينيون در مقاله (/رساله)ي «مباهله در مدينه»، به معناي مباهله و اعتقادِ فِرَقِ مختلفِ اسلامي به مباهله پرداخته است.وي مي‌گويد:«سنّيان عموماً... مباهله را قبول دارند، اما به آن روي نمي‌آورند. فقط حنبلي ها هستند كه مباهله مي‌كنند. ابن تيميّه در سالِ ٧٠٥ هـ ... در دمشق عليه رفاعيه مباهله كرد.» (ص٦٨) و سپس ضمن اشاره به «مشروعيت و اصالت مباهله نزد شيعيان»، آن را براي شيعه «تنها وسيل؟ ممكن در مبارزه و احتجاج با سنّيان در امر امامت و خلافت» شمرده(نگر: همان ص) كه مدّعايي خنده آور و در عينِ حال مفسدتْ خيز است! وي در توضيح تاريخِ مباهله مشهورِ صدرِ اسلام با مسيحيانِ نجران، مي‌گويد:

»اين واقعيت بديهي است كه محمد - صلي الله عليه و آله و سلم- در سال دهم هجري با هيئتي از مسيحيان نجران يک پيمان سياسي(=صلح نامه)[صلح] امضاء كردو مصالحه نمود.» و آنگاه يادآور مي‌شود: «چنين پيداست كه نويسندگان مسيحي كوشيده اند تا متن اصلي اين قرارداد تاريخي را كه در كتب فتوح اسلامي نقل شده، دستكاري كنند و خواسته هاي خود را بر آن بيفزايند.»(ص٧٢) . ماسينيون مي‌پرسد:« آيا مي توان بر اين نكته تأكيد كرد كه مصالحه ميان پيامبر اسلام و مسيحيان نجران پيش از ماجراي دعوت به مباهله بوده است؟ همه كتب تاريخي مربوط به وفود (هيئت هاي سياسي- مذهبي) بر اين مسئله تأكيد دارند. در حالي كه برخي كتب مغازي و فتوح (از جمله: ابويوسف وبلاذري) از اين مسئله غلفت كرده اند». وي سپس در سه بهره آنچه را «دلائل مؤكّد» خود«بر اين مسئله» مي‌شمارد، ياد مي‌كند(نگر: صص ٧٣و٧٤) . اين دلائل به اصطلاح «مؤكّد»، گذشته از درنگ گاههايي كه در تنظيم و تقريرِ آنها هست، دستِ كم ربطِ روشن و چشمگيري به پرسشِ ماسينيون ندارد (و يا مترجم در وانمايانِدنِ ربطِ مطالب كامياب نشده است). اساساً، اصلي پرسش و پاسخ مستشرق بدان هم، قدري، در تعبير، دچار ابهام است؛ ولي آنگونه كه من بنده از عبارتِ ابهامْناکِ مَنعكس در ترجمه در مي‌يابم؛ مُرادِ ماسينيون آنست كه قرار دادِ مصالحه، پيش از ماجراي دعوت به مباهله بر قرار شده است. ماسينيون، بخشي از بررسي خود را در بابِ كتاب مباهله شلمغانَي- كه البته در دست نداشته!- قرار داده و به خَيال خويش خواسته از راهِ گزارش‌هايِ ابن طاووس، به شلمغاني و كتاب او برسد.ماجرا از چه قراراست؟ سيد حسيبِ نسيبِ بزرگوار، رضيِ الدّين ابوالقاسم علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن طاووس، در كتاب معروف و معتبرِ إقبال الأعمال، ماجراي مباهله رانقل مي‌كند و مي‌گويد كه در آن روايت با اعتماد بر «أسانيدِ صحيحه و روايات صريحه»، از كتاب المباهله ي ابوالمفضّل محمد بن عبدالمطلب الشيباني و اصلِ كتابِ حسن بن اسماعيل بن اشناس بهره برد. كتاب المباهله ي شيباني و كتابِ ابن اشناس- كه كتاب عمل ذي الحجّة نام داشته است- تا آنجا كه ما مي دانيم هر دو مفقودانَد؛ و از اين حيث گزارشِ ابن طاووس حائز اهميت كتابشناختيِ فوق العاده اي است. ماسينيون ذكر مي‌كند كه شيباني بين سالِ هاي ٣١٢ و ٣١٨ در روستايي در شمال موصل از شلمغاني كه يكي از رهبرانِ غُلات است، اجازه نامه روايي گرفته، و سپس مي‌گويد:« از آنجا كه مي‌دانيم وي درباره مباهله كتابي تأليف كرده، مؤكدا اين كتاب از آن شلمغاني است»(نگر:صص١٠٢و١٠٣). ماسينيون آشكارا هيچ دليلي براي اين اصرارِ بي وجه ارائه نمي‌دهد كه به فرضِ بهره‌مندي شيباني از اجاز؟ روايتِ شلمغاني، چرا بايد لُزوماً اين روايتِ شيباني را از آنِ شلمغاني بدانيم؟! ابوجعفر محمدبن

علي شلمغاني، معروف به ابن ابي العزاقر (يا: ابن العزاقر)، در آغاز از اصحاب امام حسن عسکري- عليه السلام- بود و انحرافي نداشت، و بعدها در اثر حسادت به حسين بن روح و مقامِ نيابتش، مرتد شد.فرقه اي از غُلات را موسوم به «شَلْمَغانيّه» يا «عَزاقريّه» به او منسوب داشته اند و پاره اي از عقايدِ انحرافي منسوب به او در کتب مضبوط است. ماسينيون، خواسته چنين جلوه دهد که ابن طاووس از اعلامِ رسيدنِ سلسله خبر به شَلْمَغاني (تازه آنگونه ماسينيون ادعا مي کند!)، پرهيز داشته و لذا هم? روات را ياد نکرده است. وي مي‌گويد:« از اينجا فهميده مي‌شودکه چرا... نخواسته اند نام مؤلف رساله را ذکر کنند.» (ص١٠٣). باز اينجا پُرسماني رجالي مطرح است و آن«نيکو بودن حالت(راوي)قبل از غلو» است. چه ، «دربار? بعضي از غلات مانندِ ابوالخطّاب، طاهربن حاتم، علي بن احمد ابوالقاسم کوفي، محمد بن علي بن بلال، محمدبن علي شلمغاني و فارس ابن حاتم، گفته شده است: آنها قبل از آن که غالي شوند، از شيعيان پاک و راستگو بوده‌اند که در علم رجال از اين حالت «الاستقامة قبل الغلوّ» (يعني قبل از غلوّ درراه مستقيم بودن) تعبير مي‌شود» و تفصيلِ رجاليِ خاصِ خويش را طلب مي‌کند.شگفت آن که إتان کلبرگ مي‌نويسد:«محتملاً ماسينيون در اين استدلال [؟!] که تأليف شيباني غير از کتاب المباهله محمد بن علي شلمغاني‌نبوده و نيز اين که شيباني اين حقيقت را مخفي کرده و دليل آن نيز شهرت شلمغاني به عنوان يک شيعه غالي بوده است، بر صواب است» و باز جاي «استدلالِ» متين و يقين آور خالي است!؛ و تازه بنا بر کدام سند گفته مي‌شود که شيباني اسمِ شخصِ موردِ استنادِ خود را مخفي کرده است؟ مگر ماسينيون و کلبرگ کتابِ او را در دست دارند؟! ازَ بُن، با توجه به شيوه درايي مقبول محدّثانِ امامي، و کيفيتِ حالِ شيباني، نقل ابن طاووس نشان مي‌دهد که اين روايت از روايت هاي موردِ اعتماد از شيباني بوده است. ماسينيون در نوشته خويش وانمود کرده است که ابن اَشناس خبرِ خود را از شيباني نقل کرده (نگر:ص ١٠٢و١٠٣) . کلبرگ اين را به عنوانِ يک احتمال طرح کرده است. ولي چنين برداشتي از اصلِ نوشت? ابن طاووس،متعذّر است:«روينا ذلک بالأسانيد الصحيحه و الروايات الصّريحة إلي أبي المفضّل محمد بن عبدالمطلب الشيباني- رحمة الله- من کتاب المباهلة و من أصل کتاب الحسن بن إسماعيل بن اشناس من کتاب عمل ذي الحجة فيما رُويناه بالطّرق الواضحة عن ذوي الهِمَم الصّالحة».بنابراين احتمالِ کلبرگ و ادعايِ ماسينيون محملي ندارد. دانستي است که بر وفقِ يکي از يادداشت هاي انتشار يافته علامه قزويني، ماسينيون از او در باب همين خبرِ مذکور در إقبال سؤال کرده ؛ و قزويني هم خيال کرده اسم و وجود حسن بن اسماعيل بن اشناس«ساختگي» و «موهوم» است و آن حديث هم «مصنوعي» است؛ وآن حديث را - با جسارت- ساخت?ابن طاووس- طاب ثراه- قلمداد مي‌کند.! استاد شيخ رضا استادي، در مقاله اي به طورِ مفصل و مستدلّ بر خيالِ خامِ قزويني و جسارتِ او رقمِ بطلان کشيده و شرح زندگي و ياد و سخنان ابنَ اشناس را در متونِ مختلفي چون تاريخ بغداد خطيب و اماليِ شيخ طوسي و مزارِ ابن مشهدي و بشارة المصطفي- صلي الله عليه و آله -لشيعة المرتضي- عليه السلام- نوشته ابوجعفرِ طبري، و سرائرِ ابن ادريس و اجازه نامه علامه حلّي به بني زهره، و ميزان الإعتدالِ ذهبي، و لسانَ الميزانِ ابن حجر، و سندِ صحيفه سجاديه و...نشان داده‌اند. از نکاتِ قابل ملاحظه در ترجمه رساله ماسينيون- از جمله در همين بخشِ موردِ بحث- آن است که چند بار نامِ ابن طاووس به شکل «رَضي طوسي/الرضي الطوسي» درج شده(نگر:صص١٠٣و١١٢)که احتمالاً تحريف شده«رضي (الدّين) طاووسي(=ابن طاووس)» يا چيزي نظير آن است. يک سؤال (/نکته ديگر) هم هست: آيا ارجاعاتِ پايِ صفحه ها به راستي از ماسينيون است؟ (مثل ارجاع به «چاپِ جديد» بحار (ص ١٠٢و...) (!) وَ مامقاني). آقاي افتخار زاده، خود يادداشتي پيش از ترجمه متنِ نوشته ماسينيون گذاشته و در آن- که «يادداشتِ مترجم» نام دارد- نوشته اند: «پرفسور لويي ماسينيونَ فرانسوي که پرتوي کم رنگ از آفتاب مباهله را دريافته، با نگاهي آکادميک آن را به تصوير کشيده است.» (ص٦١) اما آيا به حقيقت، نگاهِ ماسينيون، «آکادميک» است؟ و اصلاً کدامين نگاه و پژوهش، «آکادميک» بشمار مي‌رود؟ آقاي

افتخارزاده، خود-در مقدمه كتاب نهضت مختار ثقفي- نوشته‌اند: «شرق شناسان غربي، در برخورد با تاريخ اسلام شيعه[=اسلام شيعي]، منابع تاريخي شيعيان را مخدوش، آلوده به غلو و احساس مند مي-يابند[=تلقي مي‌كنند] و فاقد ارزش و اعتبار استناد مي‌دانند و براي شناخت تاريخ سياسي شيعه به منابع سنيان روي مي‌آورند. اين پندار به پژوهشگران شرقي عموماً و محققان مسلمان خصوصاً نيز راه يافته و آنان نيز... پا جاي پاي آنان [=غربيان] مي نهند و به گونه‌اي مي‌پژوهند و مي‌نگارند كه غربيان راخوش آيد... و نام اين بيماري را پژوهش آكادميک نهاده اند كه مبتني بر اصول تحقيق و عدم تعهد و بي طرفي است!» مي‌نويسم:پژوهش ماسينيون، حتي به اين معنا هم «آكادميک» نيست!؛ زيرا علاوه بر «عدم تعهد»، به عدمِ رعايتِ بي طرفي آلوده است، و اَغراض و اَهواء ماسينيون در آن دخيل است!درمقاله (/رساله)ي ماسينيون درنگ گاه‌هاي متعددي هست كه ما- از بيم اطاله- به بررسي تفصيليشان نمي پردازيم. نمونه را، تنها در بخشي كه از«اسناد روايي-تاريخي مباهله» سخن گفته (صص۷۵-۷۹) و، با جمال و معمولاً بي توضيح كافي، دربار? اهميتِ گزارش ها و تأثيرِ نگرش هاي مختلف- مثل نگرشِ «جناح غالي» (ص۷۷)- اظهار نظر كرده است. برخلافِ آقاي افتخارزاده كه ظاهراً نگرشِ ماسينيون را، في الجمله، پسنديده‌اند، نگارنده اين سطور معتقدست ماسينيون در گزارشِ خويش- بعمد يا بغير عمد- به قدسي زدايي رخدادِ مباهله گرايش دارد و اين همان نگاهِ مستشرقانه‌اي است كه «پيمان سال دهم هجري» را پيماني «ميان دو قطب اقتصادي- نظامي» -به ترتيب: نجران و مدينه- تلقي مي‌نمايد (سنج:ص۹۰). ماسينيون در گزارش خويش توجه عميقي به نجران و وضعِ مسيحيان دارد(از جمله نگر: ص۸۷ به بعد) كه البته از مستشرقي چون او دور نيست؛ ولي به هر روي، شايد بتوان گفت دلبستگيِ ماسينيون به عزتِ جهانِ مسيحيت در برابر اسلام مجال داوري منصفانه را بر او تنگ كرده است. / پايان بخش اول/

آموزه های ملی و آموزش توده ها!

پرسش:

با درود و پوزش از پرچانگی ! این آموزه های ملی چیست و آموزش توده ها درچیست و چگونه است ؟ " شیادان " چه کسانی هستند و چه مگویند ؟

پاسخ:

این آموزه ها در آموزه ی اصلی و محوری»پندار و گفتار و کردار نیک «نهفته اند و عبارتند از : ۱ - در زمینه ی انسانی : راستی و درستی انسانی ، پرهیز از دروغ ، دوری از کژی و کاستی ، پرهیز از پلیدی و ناپاکی ، باور به ایزدیکتا و پای بندی به آموزه های ایزدی . ۲ -در زمینه ی ایرانی و جهانی : فراخوان به کشاورزی و دامپروری و آبادانی و خرمی زمین و پرورش گیاه و چارپا . باید به توده ها این آموزه هارا آموخت و آنان را بر پایه ی این آموزه ها پرورش داد ! باید به توده ها آموخت که حرمت طبیعت را بدارند و آب و زمین را نیالایند و در مصرف آب زیاده روی نکنند ، باید به توده ها آموخت که حرمت رود خانه ها ، دریاها و آب خیز ها را بدارند ! حرمت گیاه و چارپای سودمند را بدارند و در پرورش آنها بکوشند ! باید به توده ها آموخت که برای شستن گلیمی ، فرشی ، ماشینی یا ظرفی هزاران لیتر آب را هدر ندهند . باید به توده ها آموخت که ایران یک کشور کشاورزی و پرورش دام است و مشخصه ی تمدنی تاریخی آن نیز کشاورزی و دامپروری است ، باید کوشید تا ایران بزرگترین صادر کننده ی فرآورده های کشاورزی و دامی باشد و از این راه به اقتدار ملی خویش برسد ! نفرین اهورا مزدا برآن اهریمن سرشتی که به صنعتی کردن ایران اندیشید تا بنیان کشاورزی و دامپروری دیرینه ی ایران را تباه سازد ! انبوهی آهن پاره با نیرنگ صنعت مونتاژ بر این سرزمین تحمیل شد ! تا آنجا که اینک ایران از دود و دم و زباله دارد خفه می شود و از بی آبی و بدهوایی و خشک سالی دارد جان می کند ! توده ها گستاخ و دریده شده کاسه گلی و مسی موروثی را انداخته ظروف یک بار مصرف شناخته اند و دارند در زیر زباله تولیدی خویش دفن می شوند ! کوی و برزن ، دشت و دمن ، رودخانه و دریا را زباله فراگرفته است ! باید به توده ها آموخت که ایران کشور« زباله»نبوده است هر وجب از خاک این سرزمین ، مقدس و محترم بوده و کسی را توان آلودن آب و زمین و آزردن چارپا و گیاه نبوده است و هر آلودن و آزردنی کیفر بسیار سنگینی داشته است ! باید به توده ها آموخت که این آموزه ها در روزگار باستان تکلیف شرعی بوده و اجرای اجباری داشته است و به همین دلیل ایران هرگز دچار قحطی و واردات غلات و دام از دیگر امپراتوری های باستان نگردید بلکه همواره صادر کننده ی غلات و دام به روم و یونان و چین و هند و... بود ! و به همین دلیل در سراسر کشور پهناور آن روزگار ذره ای زباله وجود نداشت و همه ی اجزاء و عناصر طبیعت ، پاک و پاکیزه و مقدس بود ! باید به تودها آموخت که»آتش «مقدس و محترم است، آن را به بازی های مرگبار نگیرند! شیادان؛ فعله زادگانی فرومایه و بی اصل و نسب اند که در گذشته : پاچال دار ،پادوی دکه و دکان و اداره ، رمال ، گماشته ی آبریزگاه ، چاپچی ، کفشبان ، کارمند ساده ، ورشکسته ی سیاسی ، ورشکسته ی به تقصیر ، سیاهی لشکر فیلم فارسی ، آبدارچی ، روزنامه چی ، مدل تبلیغات کالا، روسپیگری ، قوّادی ، و ...کارهایی از این دست و در این سطح داشته و اینک» ایران شناس «و »اسلام شناس «شده ، زمانه و زمینه را برای شیادی مناسب دیده اند ! این شیادان فرومایه از ایران

باستان تنها چند«ستون و سفال»را شنیده اند و دیگر هیچ ! چرا که با چنان پیشینه ای ، نه سواد شایسته ای دارند و نه دانش بایسته ای ! برخی شان از خواندن یک متن ساده و نوشتن نامه ای ساده ناتوان اند ! شگفتا که این جماعت لمپن ، »ایران شناس «شده و گاه درس» اسلام شناسی «هم می دهند و توده ها را به«ستون پرستی» فرامی خوانند ! که این شد ایران دوستی و آریایی منشی و باستان گرایی !! بیچاره آن نسلی که گرفتار این» گروه تبهکار «است!

اساطیـــرآریـــایی!

پرسش :

ساختار اساطیرآریایی وتاثیر متقابل اسطوره های ایرانی ویونانی چگونه است ؟

پاسخ:

من چنین دریافته ام که خاستگاه و ساختار اساطیر آریایی چند گونه است : برخی» وقایع «پیش از تاریخ و برخی» وقایع «پس از تاریخ آریایی اند .برخی تجلی آرزوها و آرمان های نابرآورده اند.ازآنجاکه روح بلند و روانِ لطیف آریایی هرگز به»وقایع «قانع نیست ، وقایع دنیوی-تاریخی را هماره فرادنیوی- فراتاریخی میِ سازد و قوه ی نیرومند متخیله او ، »صورآیده آل خیال «می کشد. واین نقطه ی تحول» وقایع«به»اساطیر «است. از طرفی انسان آریایی هرگز احساس کامیابی نکرده است و جهان را بر وفق مراد خویش نیافته است.ازاین رو هماره درحسرت است.این حسرت ، زمینه ساز آفرینش اسطوره است.براین اساس: قهرمانان رزم های دوران پیش از تاریخ آریایی ، در دوران تاریخی اسطوره شده اند. یعنی تقدیس و خارق العاده گشته اند). ن.ک:فهرست آثار:ایران، آیین و فرهنگ/مقاله ی جهان بینی ایرانی (**رزاس و مهراوه دو اسطوره ی پارتی=)**قوم پارت (**اند که ساختاری متفاوت دارند. این دو، الهه ی زیبایی و عشق لطیف انسانی اند که باپرومته ی یونانی برابری می کنند. شاید بپنداریم که این« لطافت انسانی» مرهون»اومانیسم یونانی«است که در دوره ی یونانی مآبی اشکانیان به فرهنگ آریایی راه یافت. تاثیر متقابل فرهنگ ها اجتناب ناپذیر است .بی گمان شباهت هایی میان اساطیر ایرانی و یونانی وجود دارد!**

میراث باستانی و هویت ملی!

پرسش:

تکیه بر پیشینه ی تاریخی و میراث باستانی و مفاخرملی به چه معناست ؟ و کارایی آن در ساختار هویت ملی تا چه اندازه است ؟ وچرا گذر روزگار و برخورد حکومت های بومی و بیگانه بااین میراث متفاوت است ؟

پاسخ:

پیشینه فرهنگی تاریخی ، میراث باستانی و مفاخر ملی ، سه عنصر یا عامل پایه ای در شناسه یا هویت ملی است . هر قوم و ملتی که از این سه اصل محروم باشد ، بی هویت یا بی شناسه است .نبود یا کمبود این سه اصل ، منجر به احساس حقارت ملی و موجب وابستگی و سرسپردگی فرهنگی سیاسی می شود .ترکیه معاصر، مصداق بارز این فاجعه است. تلاش برای احراز هویت ، این کشور را به جنون مطلق رسانده و می خواهد به هر قیمتی شده از رنج بی هویتی برهد .پاکستان نمونه ی بی مانند بی هویتی مطلق ملی است . بحران های پیاپی در این کشور ، ناشی از بی هویتی مطلق آن است . چرا که جدایی از آغوش مادر) هند (و استحاله فرهنگ ملی و تعلق خاطر به فرهنگ تازیسم ،روزگارآن کشور را سیاه کرده است ! از دیگر طرف همین سه عامل اساسی است که ضامن استقلال و سرافرازی ملی است . موضوع و محتوای شاهنامه همین سه عامل است .راز استقلال تاریخی ایران و بقای آن همین سه عامل است . آنچه ایران را از اشغال تازیان رهاند همین سه عامل بود. سپر تدافعی ایران در برابر توفان های سهمگین تاریخی ، همین سه عامل است .برخورد با این سه از سوی حکومت ها و سپس توده ها بستگی به درک ودریافت موضوع هویت ملی دارد. به یک قطعه تاریخی توجه کنید که نشان از شعور و درک و دریافت متعالی ایرانی اصیل دارد. منصور عباسی به هنگام ساختن بغداد ، هوس کرد تا از مسالح ایوان کسری در تیسفون استفاده کند و برآن شد تا به ویرانی ایوان پردازد . در اینجا بود که مشاور ایرانی او خالد پسر برمک با هوشیاری هرچه تمام کوشید تا نظر خلیفه را عوض کند و ایوان کسری را از ویرانی برهاند .این نمونه و ده ها نمونه تاریخی دیگر ، حکایت از اصالت و درایت ایرانی دارد که به میراث ملی در سرشت و سرنوشت هویت ملی ایران کاملا آگاه است . تاریخ از این رویداد ، چنین یاد کرده است : سال ۱۴۶ قمری است ! منصورعباسی هوس کرده تا بغداد را شهر بسازد . با رایزنان رایزنی می کند . خالد پسر برمک از رایزنان اوست . منصور می خواهد ابزار ساخت و ساز ایوان کسری را برباید و در بنای بغداد بکار برد ! خالد پسر برمک مخالفت کرده می گوید : جناب خلیفه ! این کار درست نیست زیرا این یک اثر تاریخی است و مربوط به فتوحات اسلامی است و مایه عبرت جهانی است و از دیگر سوی علی پسر بو طالب در این ایوان نماز گزارده است ! منصور می گوید : خالد ! این مخالفت تو بخاطر گرایش های ایران دوستی توست ! منصور بر آشفت و بفرمود تا بخشی از ایوان را ویران کنند و ابزار آن را به بغداد آورند . آنک که ابزار ایوان به بغداد آورده شد ، منصور خالد را فرا خواند و نظرش را خواست ! خالد که روان شناسی منصور را به درستی می دانست گفت : قربان ! عرض نکردم نکنید ؟! حال که کردید پس همه اش را ویران کنید تا نگویند که امیرالمومنین از ویران کردن کاخ ناتوان بوده است ! منصور چون این سخن بشنید از ویرانی ایوان کسری خوداری کرد!

گندیدگی جهان در حکمت آریایی!

پرسش:

در اوستا از تیرگی و تاریکی جهان در پیش از ظهور سوشیانس نهایی یاد شده است و امده است که همه چیز جهان می گندد . این بچه معناست ؟خواهش دارم روشن فرمایید!

پاسخ:

آیا تیرگی و تاریکی حاکم بر جهان را نمی بینی ؟ آیا فرومایگی حاکم بر جهان را نمی بینی ؟ مگر نمی بینی که هوای جهان آلوده ، آب های جهان آلوده ، گیاهان جهان بیمار ، جاندران جهان بی جان ، زمین را زباله فرا گرفته؟ مگر نمی بینی که قحطی، خشک سالی ، بیماری ، فقر، فلاکت ،جنگ ، ناامنی و درد های بی درمان ، جهان را دربر گرفته ؟ مگر نمی بینی که عمر این سیاره ی بیمار و آلوده به پایان رسیده و نه تنها هزاره سوم میلاد به انجام نمی رسد بلکه سده ی نخست این هزاره نیز به پایان نخواهد رسید ؟ مگر نمی بینی که فرومایگان بر جهان چیره شده اند ؟ مگر نمی بینی که جهان از حکمت و اخلاق تهی گشته ؟ مگر نمی بینی که معنویت و داد از جهان رخت بربسته و بیداد دارد بیداد می کند ؟ مگر نمی بینی که همه ی ارزش ها و باورها گندیده ؟ بوی گندیدگی فرش به عرش رسیده وعرشیان را به ستوه آورده ! مگر نمی دانستی که : هرچه بگندد نمکش می زنند ، وای به روزی که بگندد نمک ؟ و اینک " نمک " گندیده ! آری انچه در حکمت آریایی آمده راست و درست است و تحقق یافته و می یابد!

ادبیات نستـالـژیـک ایـران!

پرسش:

در یکی از مقالات از"ادبیات نستالژیک" یاد کردید. ادبیات نستالژیک یعنی چه ؟ و ایا این نوع ادبیات در تاریخ ادبیات ایران سابقه دارد ؟ مقاطع تاریخی ان را بیان کنید و اگر ممکن است نمونه بدهید.

پاسخ:

واژه " *نستالژی ، نستالژیک ، نستالژیا* (*=Nostalgie/Nostalgique/Nostalgic/Nostalgia*)"را در پارسی سزد که *اندوه فراق فرهنگی میهنی* ترجمه کنیم. که اندوهی است بس جانکاه و برآمده از "*افسوس و پشیمانی* "در فقدان فرهنگ ، یادگارها ، میراث ملی و خاطره ی قومی .این *اندوه* هنگامی به سراغ فرد یا افراد یک جامعه می آید که " *زمان حال قوم* "، "*زمان گذشته ی قوم* "را درخود نداشته باشد و در نتیجه احساس نوعی" *غربت و دلتنگی*" پدید آید . این "*اندوه جمعی* "پیامد " *غفلت ، جهالت و حماقت جمعی جامعه* " است که در گذر روزگاران ،گاه گریبان افراد را می گیرد و در دراز مدت ، "*ادبیات فراق* "یا " *نستالژیک* "را پدید می آورد .در چنین حالتی فرد با خاطره و یادها و یادگارها و یادمان های گذشته ، زندگی می کند و در خلوت خویش و گاه آشکارا بر گذشته ی از دست رفته اشک حسرت می ریزد و اگر اهل ذوق و ادب و فرهنگ باشد" فراقی" می سراید و" ملودرام" یا" غمنامه" می نویسد .و بدین سان ادبیات نوستالژیک پدید می آید . تاریخ ادبیات ایران سرشاراست از *ادبیات نستالژیک*! در پی هر فتوری تاریخی ، نسلی در اندوه گذشته ی دور و نزدیک خویش گریسته ،به بیابان ها، خرابه ها ، خیابان ها وهرجا که نشانی ازهویت گذشته ی او دارد رفته وبه نثر و نظم ، احساس، اندوه ، تاسف و پشیمانی خویش را به یادگار گذاشته است .شاهنامه سرشار از *ادبیات نستالژیک* است ! جالب است بدانیم که اصولا شاهنامه فرایند چنین حالتی است ! یعنی که زمان "حال" ،" گذشته" را درخود نداشت . زیرا در سرشت و حکمت آریایی" زمان" کرانمند است و" حال" به "گذشته" و گذشته در حال باید متجلی باشد و "خاطره قومی" در چنین حالتی زنده و پالنده است ! حافظ نیز که سرآمد عالی و متعالی روح لطیف ایرانی است، سرشار از *ادبیات نستالژیک* است : *یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور ! کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور*! این حالت را باید نخست در تاریخ سیاسی ایران و سپس در ادبیات منثور و منظوم ایران پی گرفت.

اساطیــرآریـــایی!

پرسش:

گیلگامش اسطوره ای آریایی است یا سامی ؟

پاسخ:

گیلگامش (*= GIL-GA-MESH*) **اسطوره ای است از اساطیر بین النهرین با بیش از چهار هزار سال پیشینه. نخستین اسطوره ی مکتوب و مدونی است که در تاریخ فرهنگ و تمدن بشری شناخته شده است.اسطوره شناسان سامی گرا ، می کوشند تا این اسطوره را در صورت و سیرت ، سامی نشان دهند و آن را نشان برتری اندیشه و فرهنگ سامی بر دیگر فرهنگ ها بدانند.از این رو آن را در قدمت و محتوا ، بر حماسه ی ایلیاد و اودیسه ، برتری می دهند و پیرامون اسطوره ی گیلگامش صدها مقاله و کتاب مستقل نوشته اند و دارند می نویسند .اسطوره شناسان آریایی گرا نیز بر آنند تا این اسطوره را آریایی خالص بدانند و اصالت اندیشه و فرهنگ بشری را به اقوام آریایی دهند.اسطوره یا حماسه ی گیلگامش خاستگاهی بابلی** (*Babel =*)**دارد . اسناد این اسطوره در کتابخانه ی آشور بانی پال به دست آمده است . من چنین دریافته ام که : گیلگامش در صورت و سیرت ، آمیزه ای است از اندیشه ی سامی- آریایی. نمودارمعنوی این اسطوره چنین است که : دو سوم آن خدا و یک سوم آن انسان است.ونمودارمادی آن چنین که : مردی با قامتی بس بلند ،با سیمایی مهربان ، لبخندی حکمت آمیز بر لب ، چشمانی نافذ و باز ، ریشی مرتب و مرصع و بلند) ویژگی اشرافیت آریایی (، هیکلی تنومند ، عضلاتی پیچیده ،زیبایی خیره کننده ی مردانه . در این ویژگی ها عناصر آریایی و سامی را به روشنی می توان دریافت. برخی اسطوره شناسان متمایل به پرومته یونانی ، گیلگامش را رمز فلسفه یا حماقت متهورانه می دانند که در جستجوی حقیقت، اصرار می ورزد : " بگذار ترس مرا از پای درآورد و بی هوش شوم ،هرچه هست مرا از آن آگاه کن ". بدیهی است که این کنجکاوی و آزاد اندیشی ،ویژگی سامی است.تازیان به تازگی در جهت تقویت پان عربیسم ، با استفاده از آثار اسطوره شناسان سامی گرا،تلاش دارند تا حماسه ی گیلگامش را سامی=عربی خالص نشان دهند و تا آنجا پیش رفته اند که مدعی اند : نام این اسطوره ،غیلغامج بوده و عجم ها آن را گیلگامش خوانده اند! در صورتی که با این استدلال ، عکس آن درست است ! یعنی در اصل گیلگامش بوده تازیان آن را تعریب =) تازی سازی واژگان(کرده اند.**

پ

فــردوسی و شـاهنامه!

پرسش:

شاهنامه (تدوین موضوعی شما)را خواندم . در«مقدمه»از گشت و گذار تاریخی و اساطیری یادکرده گفته اید: «...درپی گشت و گذار اوستایی، شاهنامه پژوهی را آغاز کردم و...»ص ۱۶.چاپ اول ۱۳۸۱".چه خوب بود«سفرنامه ی شاهنامه» را که یادداشت های پراکنده ی شماست برای دوستداران شاهنامه بی دریغ ارایه می کردید که: فردوسی و شاهنامه را چگونه یافتید ؟ بی صبرانه منتظرم . مرا بی جواب نگذارید.

پاسخ:

در جهان ایرانی، فردوسی یک اسطوره است و آفریدگار حماسه های اساطیری. فردوسی در روح و روان متعالی ایرانی اصیل همواره حضوری حماسی دارد .شاهنامه پژوهی رابا چنین نگاهی آغاز کردم .در این گشت و گذار دریافتم که :

فردوسی به اساطیر آیینی در اوستا ، روایت تاریخی حماسی داده تا پشتوانه ی تاریخی نیرومندی را در تدوین هویت ملی داشته باشد. و نیز در یافتم که روایت شاهنامه از آیین حضرت زرتشت ، روایت تاریخی نهضت زرتشت نیست . آنچه در شاهنامه آمده گزارش" دقیقی شاعر " و اسنادی است که در اختیار فردوسی بوده است .

آنچه عبرت آموز است «عفّت قلم و ادب فردوسی» است. در سراسر شاهنامه که از«بزم و رزم و مَی و شاهد» سخن رفته بسیار سربسته و ظریف با حفظ «حریم و حیا» که ویژه ی ایرانی اصیل است آمده است . از جمله «عشق بازی زال و رودابه» و موارد دیگر بسیار با«دقت اخلاقی» بیان شده است .در همین جا مناسب است بگویم که :

تعابیر فردوسی از« اعراب و اتراک» به هیچ وجه اهانتی به«قوم ترک و عرب» نیست. فردوسی به مهاجمان و اشغال گران ایران تاخته است نه به قومیت و فرهنگ قومی. آن دسته از تازیانی که ایران را اشغال کردند و به نژاد پرستی و تحقیر ایرانی روی آوردند مورد خطاب فردوسی اند و نیز منظور فردوسی از ترک ها ، «ترکان غزنوی» اند که به ایران تاختند و بر ایرانیان ستم روا داشتند .

نکته جالب دیگر که در واقع از کشفیات من در شاهنامه است عناصری است که مبانی پیوند «ملیّت ایرانی و مذهب شیعه امامیه» را تشکیل می دهد:

در هفت خوان اسفندیار ، دو دختر گشتاسپ شاه، خواهران اسفندیار اند ، به نام های :«همای» و« به آفرید» ،که به دست قبیله ی آریایی«تور» توسط ارجاسپ ، اسیر یا ربوده می شوند و اسارتی تراژیک یا غمبار دارند . همین تراژدی در«ادبیات تعزیه »حضور یافته و میراث گرانقدر «اسلام ایرانی» شده و در اشکال و عناوین گوناگون مطرح گردیده است.

نکته ی دیگر، پندآموزی فردوسی است. شاهنامه از آغاز تا انجام ، پند و اندرز است .این پندها را به گونه ی موضوعی به چاپ رسانده ام که براستی آموزنده و سرنوشت ساز است .

تاریخ و تحقیق!

تخت جمشید درآتش سکندر!

پرسش:

چندی است که شخصی .... با دلایل باستانشناسی (!) منکر آتش سوزی پارسه توسط سکندر شده و پان ترکان و عربان براین باور شده اند و برآن مانور بسیار می دهند . آیا شخص مذکور در ادعای خود صادق است وآیا دراین باره پژوهشی باستان شناسی از شرق شناسان صورت گرفته است و آیا چنین نظراتی در شرقشناسان ریشه ی تاریخی دارد؟

پاسخ:

در آتش سوختن *تخت جمشید* به فرمان سکندرمقدونی جای هیچ گمانی نیست .این رویداد ناگوار از بدیهیات تاریخی است که برجسته ترین مورخان یونان باستان و نیز مورخان غربی به آن اعتراف کرده اند. *دیودوروس سیسیلی* (سده ی نخست قبل از میلاد) ***Diodore de sicile*=نویسنده " کتابخانه ی تاریخی**[1]**(*Bibliotheque Historique*=تاریخ نگارمعتبر روابط ایران و یونان است .او دیرینه ترین گزارشگر یورش سکندر به ایران است که مورخانی چون "پلوتارک" و" آریانوس" گزارش های اورا تایید کرده اند.هموست که از پیشینه ی کین توزی یونانیان نسبت به ایرانیان گزارش کرده است .او از آتش زدن *تخت جمشید* به فرمان سکندر خبر داده است ! مورخان و نویسندگان تاریخی معاصر غرب نیز به این حقیقت اعتراف کرده اند از جمله نویسندگان برجسته ی دانشنامه ی معتبر *Mercer* : *Dictionary of Bible . P.669*که به در آتش سوختن تخت جمشید توسط سکندر در سال ۳۳۰ پیش از میلاد تصریح کرده اند.**[2] **بنا براین نفی این حقیقت از ساحت تاریخ ، تلاشی مذبوحانه و احمقانه است!**

1-Bibliotheque Historique de Diodore de Sicile . Traduction par : M . Ferd . Hoefer /Tome Permier . Paris .1846 . 2 vol.+Bibliothèque historique, tr. par A.F. Miot .2 vol.

2-Mercer Dictionary Of the Bible . by : E.Mills.Watson & Others .U.S.A. 1990 . p.669 : "....persepolis which was destroyed by fire in 330 B.C...."

میـــــراث مـــــلی!

پرسش:

با سلام . وقتی می گویید :" میراث ملی" به چه معانی و مصادیق" فرهنگ ملی" اشاره می کنید ؟وقتی می گویید : " باستان گرایی کور "وجه مثبت یا وجوه مثبت آن چیست ؟

پاسخ:

به معانی و مصادیق زنده و پویای میراث ملی که عناصر سازنده ی فرهنگ ملی است اشاره می کنم : به پندارنیک ، گفتار نیک و کردارنیک که سازنده فرهنگ و تمدن ایرانی است ! به پاکی ، قداست و حرمت آب ، هوا ، زمین ، گیاه ، چارپا ، محیط زیست ، به کشاورزی ، دامپروری، آبادانی و خرمی زمین اشاره می کنم که مشخصه تمدن ایرانی است ! به آموزه هایی اشاره می کنم که اگر به جای باستان گرایی کور و جاهلانه به آن ها فراخوانده می شد ، رامش و آسایش قرین زندگی بود و هراس از خشک سالی ، بیماری ، پلیدی ، آلودگی ، بی آبی و... نبود ! منظور از باستان گرایی کور، شعارها و فراخوان های جاهلانه و احمقانه ای است که از سوی شیادان برون و درون مرز با انگیزه های سیاسی و به سفارش بیگانه سر داده می شود و توده های ساده و سرگردان و آزرده از روزگار را به بیراهه می کشاند ! براستی کدام یک از این شیادان با الفبای میراث ملی و فرهنگ ایرانی آشنایی دارند ؟ این شیادان که از دانستن الفبای پارسی ناتوان اند ، آب را گل آلود دیده ناجوانمردانه و یا به سفارش بیگانه به شکار ماهی پرداخته اند!

کتاب دساتیر؛ میراث سیاسی شعوبیه!

پرسش:

بادرود .درباره کتاب"دساتیر"زیاد خوانده و شنیده ام که این کتاب "جعلی"است ولی در کتاب "شعوبیه ؛ ناسیونالیسم ایرانی" تالیف شما به نظریه تازه ای برخوردم که بسیار سربسته گفته اید.لطفا مرا بیشتر در این باره روشن کنید.

پاسخ:

وهمچنان باید سربسته بگویم که کتاب یاد شده"میراث سیاسی شعوبیه" است ! در نامه ی شانزدهم که نامه ی حضرت «ساسان پنجم» است،«اهورا مزدا» به پیامبرش حضرت«ساسان» می فرماید « :دیدی بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند ؛ آن کس را که من برکشیدم اینها برانداختند ! اینک ازتازیان پاداش یابند! بردارند از سبز پوشان و سیه پوشان کِشته ی خودرا ! چون هزار سال تازی آیین راگذرد چنان شود آن آیین از جداییها که اگر به آیین گر نمایند ندانندش «بسیار روشن است که در این فراز بسیار رسا و روان در حسرت و اندوهی همارہ ، از سقوط ساسانیان و کشته شدن خسرو پرویز یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه جوان ساسانی به دست یکی از رعایای ناسپاس ایرانی می نالد و بسیار ظریف و لطیف و سربسته از پیامد ناگوارآن رویداد دردناک یاد می کند و خطاب به رعایای ایرانی می گوید اینک هرچه کِشته اید دِرَو کنید و مزد خویش را ازتازیانِ سیاه پوش و سبز پوش که سادات اموی،هاشمی،عباسی باشند دریافت کنید ! و در فراز پایانی بِه اقدامات عمیق فرهنگی هزار ساله ی »نهضت شعوبیه «مبنی بر دگرگونی اساسی در ساختار کلامی روایی اسلام اشاره می کند که این دگرگونی در شکل و محتوا چنان ژرف است که اگر پیامبر اسلام سر از خاک بردارد و بنگرد اسلام را نشناسد ! این کتاب در میانه ی روزگار صفویان یعنی در سده ی یازدهم هجری تالیف شده است مولف این کتاب خویش را«ملا فیروز بن کاووس» نامیده که بی گمان نامی مستعار است و این ترفند دیرینه و تاریخی «شعوبیه» است که همواره آثار خویش را با نام های «مستعار» معرفی کرده و می کنند !واز شگفتی های روزگار و بخت خوب شعوبیه، این میراث گرانقدرسیاسی زان پیش که در ایران شناخته شود درغرب در سال ۱۸۸۸میلادی به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است[۱](چاپ جدید *kessinger publishing*/۱۹۹۸ در ۲۱۲ صفحه) **و شادروان استاد «پورداود» در غرب با این کتاب آشنا شد و نخست دلباخته ی آن گردید و سپس علیه آن شورید لیک در نیافت که این کتاب از آغاز تا انجام یک»کتاب سیاسی «است ! درد دل تاریخی است نه یک کتاب ادبی پارسی ! آن گونه که هنوز ناقدان این کتاب به این حقیقت پی نبرده و در نقد ادبی این کتاب می کوشند!!**

---

۱ -عنوان ترجمه ی انگلیسی کتاب دساتیر:

Desatir Or the Sacred Writings of the Ancient Persian Porophets in the Original Tongue Together With theCommentary of the Fifth Sasan

ملّت و قـــوم!

پرسش:

می دانید که گروهک های جدایی خواه چه آشکارا و چه زیر پوششها و شعارهای فریبنده ی هویت خواهی و آزادی های دیگر و بهانه هایی از این دست)البته به جز دسته ای که به راستی، در پی حق طبیعی خود هستند (به جای «قوم»، سخن از «ملت» می گویند")ملت ترک" و ملت کرد و ملت بلوچ و ملت عرب و (... با احترام به همه ی ایرانیان میهن دوست از آذری و کرد و لر و بلوچ و ترکمن و قشقایی و عرب تا بختیاری و تهرانی و شیرازی و شمالی و اصفهانی و یزدی و ...... و شما خراسانی های بزرگوار و ارجمند، درخواست دارم که بفرمایید: ۱ -تعریف دقیق «ملت و ملیت» و «قوم و قومیت» چیست؟۲- تفاوت آنها چیست و چه رابطه ای میان شان است و آیا در ایران یک ملت و چند قوم داریم یا چند ملت؟۳- سازمایه ها و یک ملت و بُن-پاره های سازنده ی یک قوم چیست ؟) با نگاهی به پیشینه تاریخی و باستانی ملت و قوم)(خواهش می کنم پاسخی خرسندکننده و در اندازه اندریافت برخی دوستان و هم میهنان ساده دل و فریب خورده که در دام گروه های «پان ناچیزیسم» و «پان هرچیزیسم» های افتاده اند و نا آگاهانه بر طبل جداسری می کوبند و با خیال خام پاره پاره کردن میهن، شب را روز می کنند گرچه جز در همان رویاهای شبانه هم نخواهندش دید و گرنه سردمدارانشان خوب می دانند دروغ می گویند و و حتا رویایش را هم نمی بینند و تنها در پی سود سیاسی و نان، چُربک می فروشند و گروهی در پی نام ،ننگ می خرند!

پاسخ:

یادآوری !در ایران باستان ، "ملیت" معنا و مفهومی آیینی داشت .اسنادِ اوستایی این معنا و مفهوم را در مقاله ی " ملیتِ ایرانی " آورده ام(ن.ک :ایران؛آیین و فرهنگ ۳۵۸-۳۵۲**) به این معنا :«هر مکانی که در آن فکر و فرهنگ وآیین آریایی حضور داشت مقدس و محترم بود و هر کانونی که مقدسات آیینی را در خود داشت ستوده می شد . این به معنای آمیختگی ذاتی فرهنگ و ملیت آریایی است ! در روزگارپیش و پس از حضرت زرتشت و در سراسر دوران بلند تاریخی ، قومیت بر ملیت غلبه داشته است ! یعنی آنچه از همان آغاز برای آریایی سرنوشت سازبوده ،اصالت و طهارت خون و نژاد و بقای خاندان و قبیله بوده است ! فره ایزدی و آریایی و ایرانی در خون پاک و شریف اهورایی آریایی استقرار می یافته است ! در چنین نگاهی "ملیت" مفهومی ثانوی داشت! یعنی ظرفی بود که قداست آن به مظروف آیینی و آرمانی آن بستگی داشت ! این واقعیت را در سراسرمیراث موجود آیینی می توان مشاهده کرد .در مهر یشت ، زامیاد یشت ، آبان یشت و فروردین یشت قلمرو جغرافیایی آیینی ستوده شده و هر چه و هر جا که یاد و خاطره و نشانی از آیین آریایی داشته تقدیس گردیده است! چراکه نام و نشان های جغرافیایی بخشی از هویت قومی و آیینی گذشته ی آریایی بود. تقدیس آیینی چراگاه ها ،آبخورگاه ها، گیاهان ، آب ها ، زیستگاه ها یا میهن ها ، رودها ،دریاها ، چشمه ها ، کوه ها ، روستاها ، دیه ها ، شهرها ،ناحیه ها ، کشورها (=هفت کشور آریایی) و... مفهوم آیینی ملیت آریایی را می رساند! در دوران پس از ظهور حضرت زرتشت نیز جغرافیای آیینی ، جغرافیای میهنی را ترسیم می کرده است !در عهد نخست دوران تاریخی به دلیل وجود اقوام ، زبان ها و فرهنگ های گونه گون غیر آریایی در ایران بزرگ ، ملیت به معنای وحدت فرهنگی آیینی نژادی و قومی وجود نداشت !**

از همین رو در میراث دینی این دوره از دوران تاریخی می بینیم که سرزمین های آریایی و اقوام آریایی ستوده شده اند ! این واقعیت علاوه بر اوستا در کتیبه های سیاسی دوران تاریخی مشهود است ! (ن.ک:پیشین / مقاله ی ملیت ایرانی)

ملّت و قوم"ملت" یک "کلی معنوی" متکثّراست و"اقوام" واحدهای سازنده یا مصادیق عینی و خارجی معنا و مفهوم کلی وعام "ملت" اند ! در فرهنگ والای ایرانی واژه ی"ملت" در لفظ و معنا و در تلقی نوین کلامی آن با مفهوم و معنای تاریخی باستانی اوستایی ملت ، مترادف است و معنایی صد در صد آیینی میهنی دارد و به همین دلیل ذاتا با واژه و اصطلاح بیگانه ی ماتریالیستی سیاسی" ناسیونالیسم" ناسازگارست! از این رو" ملت" یک" کلی معنوی"عام متشکل از "اجزاء" و" جزئیات" است که همه ی اقوام ایرانی را در بر می گیرد!"ملت " معنا و مفهومی کاملا روحانی و معنوی دارد! "ملت" روح جمعی وکلی وعام اقوام ایرانی است ! جان مایه ی این روح جمعی کلی ، فرهنگ ملی است با عناصرمشترک وکم وبیش مقبول همه ی اقوام ایرانی ! بنا براین وقتی می گوییم : "ملت ایران" یعنی همه ی" اقوام ایرانی" ! و هنگامی که از" فرهنگ ملی ایران"یاد می کنیم یعنی همه ی "عناصرسازنده ی این روح جمعی کلی" که "ملت ایران "باشد ! عناصر سازنده ی این روح جمعی کلی یا ملت و فرهنگ ملی عبارتند از "خاطره ی کلی قومی و ودایع کلی قومی"یعنی یادمان هایی که معرّف وجوه متعالی انسانی فرهنگی تمدنی ایرانی است ! میراثی معنوی که ریشه و پیشینه در هزاره ها دارد و با پشتوانه ی نیرومنداساطیری، خلق و خوی شریف انسان و جهان ایرانی را می سازد ! بی گمان هر قومی که به این میراث بیشتر نزدیک ، آشنا ، خویشاوند ، مانوس و وفادار باشد از بارهویتی بیشتری برخوردار است! یکی از مواضع مورد تاخت و تازطاعون چپ در ایران ، ملت و ملیت ایرانی بود !چپ زدگان و قربانیان این طاعون ویرانگر ، در بدنه ی اقوام شریف ایرانی رخنه کردند و با انگیزه های سیاسی و به سفارش بیگانگان به تحریف وتخریب و تحریک تجزیه پرداختند ! بی آنکه چیزی ازحقیقتِ قومیت و ملیتِ ایرانی بدانند !

تاریخ وتحریف!

پاسخ به قُلی نَنَه جگرکی(=حرامکِ مُشیری)

پرسش:

نوشته ی زیر با«ایمیل» دست به دست و زبان به زبان می گردد ! گویا که شیادی شعبده باز و مشنگی بس ناقشنگ و دبنگی نادان ونیرنگ باز و آلت دست ،"قلی ننه جگرکی"با نام مستعار"حرامک مشیری" نام در بوقی وابسته به استعمار و استکبار نیز این یاوه ها را برزبان رانده و دخترکان و پسرکان نادان و نا اگاه درون مرز را سرمست از حماقت نموده تا تیشه به ریشه خویش زنند و پشتوانه های هویت خودرا به دست و دهان خویش بدرند! چه خوبست گویی که حق چیست ؟: «......محمدبن جعفر طیار پسر جعفر طیار همان برادر علی پسر ابی طالب .او در حمله به شهر شوشتر توسط یک سرباز ایرانی زخمی و به هلاکت می رسد .عربها در جنگ شوشتر ۴۰هزار تن را می کشند و جوی خون راه می اندازند و زنها و دختران را به کنیزی و برای فروش به مدینه می برند .او در این جنگ توسط یک دلاور ایرانی کشته می شود اما اثری از آن دلاور وجود ندارد .اما قبر باشکوهی برای این عرب در نزدیکی دزفول وجود دارد«.....

پاسخ:

این یاوه ها نیز مانند همان یاوه ای است که آن شیاد در شهر کوران و کران بی دانش جار می زد : آهای ! هوار ! هوار ! اهای اهالی شهر ! بدانید که امام زاده یعقوب را شیر بر فراز مناره در شهر مصر درید !! و اهالی کر و کور و نادان و بی دانش و سرشار از درد و رنج و عقده های روزگار ! دل خالی می کردند و به در و دیوار و تر و خشک شهر ناسزا می گفتند ! تا که دانایی بیامد و گفت : ای بیچاره ها ! یعقوب نبود و یوسف بود ! امام زاده نبود و پیامبر زاده و خود پیامبر بود ! مصر نبود و کنعان بود ! فراز مناره نبود و ته چاه بود ! شیر نبود و گرگ بود ! و تازه اصل داستان هم دروغ بود ! پس بدان که : پای هیچ یک از بچه های جعفر طیار به ایران نرسیده و هیچ یک از علویان در اشغال ایران دست نداشتند ! چرا که سنیان در روزگار غلبه بر ایران که به اشغال ایران می بالیدند و آن را به رخ شیعیان می کشیدند ، داستان اشغال ایران را زیر ذره بین گذاشته بودند تا در یابند که آیا می توانند رد پای یک علوی را در روند اشغال بیابند؟ و هرچه کوشیدند نیافتند و آشکارا فریاد زدند که : هیچ یک از علویان را در اشغال ایران دستی نبوده است !*نویسنده ی سنی ایرانی سده ی ششم هجری در کتاب فضائح الروافض (تالیف ۵۵۵ هجری) می نویسد :*

" اکنون که روافض (= شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه

عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک : قزوینی/النقض ۱۵۰، ۱۴۹ ۱۶۵ ،۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۶ .

و در دفاع از جفاکاری سرداران تازی به هنگام اشغال ایران از جمله در قتل عام مردم گرگان رجز می خواندند و می نوشتند :

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد (= پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک: همان۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۷

تاریخ و تحریف؛

پاسخ به یاوه های هومرآبرامیان!

پرسش:

دلقکی به نام «فروزنده»و شیادی"هومرآبرامیان"نام ، در بوقی برون مرز می دمیدند و در گزارش از پیکر «کورش شاه» چیزهای خنده دار می گفتند که : آن بال نیست و رمز جان و روان و بو و آینه است و آن شاخ گاوست و گاو نماد جان و روان اریایی است و آن مارست و مار نگاه ژرف بین آریایی !! خواستم بدانم این شیاد خوش خرام چه می گوید ؟ سپاس دارم گر مرا آگاه کنید !

پاسخ :

فرد یادشده شیدازده ای است بی آیین و فرهنگ و دانش وعوام فریب که پردازه های روان پریشان اش را به نام پژوهش و تاریخ بخورد نسل نادان وآشفته و پریشان و بی خبر ازفرهنگ و آیین و تاریخ ایران می دهد و گفته های ناراست و نادرست او سراسر دروغ و ناروا و پندارست! گویی به تحریف و تخریب تاریخ و فرهنگ ایران کمربسته و ماموریت دارد تا یاوه سرایی کند و معانی معنوی و معادی را تحلیلی ماتریالیستی نماید و سخن های دروغ بر زبان راند ! درشرح پیکرنگاره ی منسوب به کورش که در بالا آمده : آنچه نمای"بال" دارد"نماد فره ایزدی و کیانی و آریایی و ایرانی" است ! و بربلندای سر کورش" دوشاخ قوچ"است نه گاو ! که گر "شاخ گاو" هم باشد نماد دو بازوی تمدن ایرانی :" کشاورزی و دامپروری" است ! ماری در کارنیست این سیرت دیوگونه فرد یادشده است که شاخ گاو و قوچ را مار می بینند» ! «در فرهنگ آریایی پیش از ظهور حضرت زرتشت)که او را درود باد **(نماد» اهـــریمـــن «بوده و در» وندیداد «و »یشت« های کهن» اوستــــــــا«همواره به عنوان »نماد اهریمن «یاد شده وکفاره ی بسیاری از گناهان ، کشتن هزاران مار بوده است ! فرد یادشده می کوشد تا جاهلانه و مغرضانه فرهنگ و تاریخ وآیین باستان را تفسیری ماتریالیستی اهریمنی کند**

تعریفِ هویّتِ ملّی!

پرسش:

با درود و شادباش های نوروزی ! در سه دهه گذشته ، موضوع "هویت ملی" دغدغه یا دل مشغولی بسیاری ازروشنفکران و نخبگان ایرانی گشته وجای گسترده ای را در عرصه اندیشه و فرهنگ گرفته و هرکسی از بهر و گمان خویش در معنا و مفهوم و جغرافیای هویت ملی سخنانی گفته و می گوید . در این نوشتارها و گفتارها غرض و مرض های روشنفکری- ماتریالیستی – ناسیونالیستی و دیدگاه های باستانگرایانه افراطی و کور نیز به چشم می خورد ! صاحبان این دیدگاه ها می کوشند تا از آب گل آلود موجود ماهی بگیرند و نسل جوان ناآگاه را در دام اندازند ! چه خوب است که در وبلاگ "ایران شناسی" به بحران هویت ملی پرداخته شود که مثلا : ۱- آیا برای" ایرانی بودن "، زادن در جغرافیای طبیعی ایران کافی است ؟ ۲- معنا و مفهوم و مصداق هویت ملی چیست ؟ آیا " هویت ملی " ریشه و سرچشمه در" فرهنگ " دارد ؟ یعنی آیا در فرهنگ ملی ، هویت ملی شکل میگیرد؟ یا که در جغرافیای طبیعی ایران ؟ عناصر سازنده هویت ملی چیست ؟

۱- آیا برای" ایرانی بودن "، زادن در جغرافیای طبیعی ایران کافی است ؟

پاسخ : شرط لازم هست ولی شرط کافی یا جامع و مانع نیست ! درست مانند زادن نوزادی که از مادر بزاید لیک در آغوش مهر و محبت مادرنپرورد و شیره ی جان مادر را نمکد و زبان و فرهنگ مادری را نداند و با آن احساس خویشاوندی روحی روانی عاطفی نکند! بیگانه پسند و بیگانه پذیر باشد ! پستان هر بیگانه ای رابگیرد و بچوشد و در دامان هر بیگانه ای رشد کند ، در فرهنگ هر بیگانه ای پرورده شود و سرانجام خادم بیگانه و خائن مام میهن گردد ! برای دریافت این حقیقت تنها کافی است شرح حال انتقادی رجال علمی فرهنگی سیاسی خائن به ایران راازآغاز تا کنون بکاوید و بپژوهید! سوگمندانه درخواهید یافت که اینان چنین سرنوشتی داشته اند ! خواهید دید که اینان شناسنامه ی ایرانی داشته و دارند اما با اندیشه ، فرهنگ ، جهان بینی ، گوهرشریف و روح لطیف ایرانی بیگانه بوده ! پرورده ، دست آموز ، دل بسته ، دلباخته ، سرسپرده ی فکر و فرهنگ و سیاست بیگانه بوده و هستند !

۲- معنا و مفهوم و مصداق هویت ملی چیست ؟

پاسخ : همان خلق و خو ، مهر و محبت ، زبان و فرهنگ و حرمت مادری ! همان گوهر، روح ، اندیشه ، خاطره ی قومی هزاره ها و جهان بینی ایرانی ! همان ریشه های ژرف اساطیری و پیشینه ی بلند تاریخی! همان سرشت آیینی و روح عرفانی! همان حضور هماره در اقالیم پنجگانه ی هویت است ؛ در اقلیم فردوسی که اقلیم هویت ملی ایرانی است،دراقلیم خیام که اقلیم فروفکنی پرده های تیره و تار از تارک زیبای زندگی است،دراقلیم مولوی که اقلیم انسانِ فرهمندِاندیشمندِعارف است ،دراقلیم سعدی که اقلیم انسان خردمندپندآموزاجتماعی است و دراقلیم حافظ که اقلیم انسان عارف رند است و در مجموع ، قلمروهویت ملی فرهنگی ایرانی را تشکیل می دهند !جغرافیای ایران «ظرف» است و فرهنگ ایران «مظروف» و ارزش هر ظرفی به مظروف آن است

!ارزش های فرهنگ ملی مظروف و محتوای این ظرف است ، هرچه «محتوا و مظروف» گرانمایه تر و پربارتر باشد ، هویت ملی بیشتر وزین ، سنگین ، شکوفا و رخشان است! هویت ملی در چنین نگاهی« وزن مخصوص»یا« گرانیگاه»ایرانیت است ! با توجه به جغرافیای رنگارنگ انسانی ایران ، بی گمان «وزن مخصوص» هر فرد یا هرقوم و قبیله ای که به این قلمرو مرزمند نزدیک تر یا در آن حضوری پررنگ تر داشته باشد رقم می خورد و شکل می گیرد ! و هر فرد یا قوم و قبیله ای که با فرهنگ ملی نا آشنا و بیگانه یا از آن بدور باشد ، بی هویت، فرومایه و انیرانی است هرچند که شناسنامه ی ایرانی داشته باشد!

۳- آیا " هویت ملی " ریشه و سرچشمه در" فرهنگ " دارد؟

پاسخ : بی گمان چنین است ! هویت ملی ریشه در خاک دارد و فرهنگ ملی ، خاک و بذر و آب و کود هویت ملی است !

۴- آیا در فرهنگ ملی ، هویت ملی شکل می گیرد؟ یا که در جغرافیای طبیعی ایران ؟

پاسخ :جغرافیای طبیعی ، ظرف یا حصار باغ است و فرهنگ ملی ، مظروف یا خاک و آب و بذر و کود !

۵- عناصرکلی سازنده هویت ملی چیست ؟

پاسخ : ۱-ابزار و محتوای زبان فارسی ، ۲- ودایع واجد تفکراساطیری آیینی تاریخی ، ۳- آیین ها و آداب و سننی که خاطره قومی هزاره ها را در خود دارند !

(۲)

هویت ملی وعناصرآن

پرسش و پاسخ زیر : نگارش و نمایش :۲ اردی بهشت ۱۳۸۹ خورشیدی / ویرایش :۲۱فروردین ۱۳۹۱خورشیدی

پرسش:

۱ -خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟۲- چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟ ۳- هویت و عناصر آن چیست ؟ ۴- آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟ ۵- آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟ ۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . حاج فرج دباغ با نام مستعار سروش و داریوش شایگان به این مقوله پرداخته اند.شایگان به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما هویتی چهل تکه است و در توجیه این چند پارگی هویت ، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . ایا می شود

به" اعتباری بودن یا قراردادی بودن هویت "باور داشت ؟ ۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پرسش : ۱

-خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟

پاسخ : ۱ -خاطره = یا د ما ن، خاطره ی قومی : مجموعه ای است از یادها ، یادمان ها، آیین ها ، آموزه ها و درس هایی که یک قوم در تاریخ تکامل خویش آموخته وباید به یاد داشته باشد تا احساس هویت کند. ودایع قومی :مجموعه ای است از میراث های فکری فرهنگی آیینی نیاکان یک قوم که پشتوانه ی خاطره ی قومی است و عناصر هویت ملی را می سازد.

پرسش :۲ -چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟

پاسخ : ۲ -حقیقت این است که انسان ایرانی همواره از افراط گرایی آیینی خسته و فرسوده می شود ، راه گریز می جوید و سرانجام علیه آیین می شورد . آن گونه که از ولنگاری و بی بند و باری نیز زود زده و خسته می شود و به معنویت گرایی روی می آورد . شاهنشاهی آیینی ساسانی که یاد و خاطره اش همارە در تاریخ گرامی باد ، در آیینی کردن کشور بسیار کوشید و در اجرای احکام آیین به مدت چهارصدوبیست سالسخت گیری بسیار کرد ! تا آنجا که از هر سه ایرانی یک نفر "مغچه "یا "آخوندچه "بود تا احکام و اداب آیین را اجرا کند چراکه رعایای شاهنشاهی را حق و اجازه ی اجرای احکام تطهیر و کفن و دفن مردگان نبود و این مهم باید توسط روحانیان انجام می شد . این افراط آیینی به ناسپاسی و عصیان رعایا انجامید و شورش های محلی و منطقه ای بسیاری را در پی داشت تا که رعایا راه گریز یافتند و خواه ناخواه آنچه را که تازیان با خویش آوردند پذیرفتند . بدیهی است که این پذیرش عمومیت نداشت و فراگیر نبود اما آنچه چشم و دل رعیت را می ربود سادگی مطلق آیین نوین بود که همه قید و مرزهای آیین پیشین را برداشت و بدین سان رعایا احساس آسایش و آرامش کردند.

پرسش: ۳-هویت و عناصر آن چیست ؟

پاسخ : ۳

-هویت ملی ، شناسه میهنی یک قوم است . هویت یا شناسه آمیزه ای است از عناصر سازنده روح جمعی یک قوم که درعرصه ی فرهنگ آن قوم آشکار می شود . عناصر سازنده هویت عبارتند از :ودایع فرهنگی و خاطره ی قومی.

پرسش :۴ -آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟

پاسخ : ۴ -اسلام عنصر پایه ای یا بنیادین هویت ملی است . بدیهی است که منظور ، اسلام ایرانی است که به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هویت ملی است .

۵ -آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟

پاسخ :

۵ -اصلا چنین امکانی وجود ندارد . حذف اسلام ایرانی از فرهنگ و هویت ملی مانند گرفتن آب از بوستان و نور از شبستان است . اگر اسلام ایرانی را از فرهنگ و هویت ملی برداریم باید از فردوسی تا حافظ را از تاریخ و فرهنگ ایران حذف کنیم . باید میراث باشکوه چهارده قرن ادبیات ، عرفان ، شعر و موسیقی و ... را از فرهنگ ایران محونماییم.

پرسش :۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . «حاج فرج دبّاغ »با نام مستعار «عَبدُ لَک سروش» و استاد داریوش شایگان به این مقوله پرداخته اند. استاد شایگان به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما هویتی« چهل تکه» است و در توجیه این چند پارگی هویت ، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . ایا می شود به" اعتباری بودن یا قراردادی بودن هویت "باور داشت ؟

پاسخ : ۶

-این تقسیم ها قراردادی و اعتباری است و اصالتی ندارد. سخنانی روشنفکرانه ، بی پایه و مایه و پوشالی است و کاربردی کوتاه مدت دارد . به عبارت دیگر هرسه ، یکی است» . چند فرهنگی «به معنای مدرن معاصر ، فرآیند تمدن و فلسفه ی انسانی غرب است .انسان غربی به دلیل ماهیت فلسفه ی غرب ، انسانی است» بی تعلق « ، همه زمانی و همه جایی و همه قومی ، بی آن که هویت و فرهنگ ویژه ای داشته باشد یعنی بی ریشه است و در نتیجه تعلق خاطری به جایی پیدا نمی کند . هویتی چند گانه دارد . گویی فرزندی است چند پدره ! بی آن که احساس بحران هویت کند . هرچند که با گذشت یکی دو نسل ، احساسی ناسیونالیستی پیدا می کند و برایش نژاد و رنگ و قومیت ، ارزشمند و اثر گذار است ! واقعیتی که امروز غرب به آن گرفتار است)نمونه ی برجسته ی آن ، قاتل نروژی است که ۷۷ جوان و نوجوان را کشت و در دادگاه سخت متاسف بود که توفیق نیافته تا بیشتر بکشد !او از چند هویتی غرب رنج می برده ودست به این کشتار بزرگ زده است ! درد بی درمان او حضورگسترده و تولید مثل روز افزون آسیاییان و آفریقاییان در اروپا و آلودگی فرهنگی و نژادی بوده است !نفرت او از مسلمانان مهاجر عرب و افغان و...وی را به چنان کشتاری واداشته است! او عقاید فلسفی خویش را در ۱۵۰۰ صفحه نوشته است . (! بی گمان برای انسان شرقی عموما و ایرانی خصوصا چند فرهنگی و هویت چند گانه مطلوب و مقبول نیست ونمی تواند باشد. در ایران ، فرهنگ فرایند آیین است و مبتنی بر خاطره قومی که در آن ، عنصر" زمان "، از پیوستگی گسست ناپذیری بر خوردار می باشد . یعنی زمان »گذشته«در»حال «و«حال» در« گذشته» معنا و حضور پیدا می کند. تعالی روح و تجلی اندیشه و بروز جهان بینی ایرانی در چنین فضایی از» زمان کرانمند «شکل می گیرد . ادوار تاریخی ایران مبین این حقیقت است : روزگار اشکانیان)به مدت ۵۵۰ سال (یکی از برجسته ترین فصول عبرت انگیز تاریخ انسان ایرانی است . دوره ی بلندی که چند فرهنگی حضوری تحمیلی یافت و نظام ارزشی ساخت و چند نسل را پرداخت و همه ی ارزش های یونانی و رومی را پذیرفت و انسانییونانی ماب پرورد.اما این دگردیسی یا تحول، بی ریشه و پوشالی بود . زیرا انسان ایرانی یونانی مآب ، آن فرایند را بر نتافت و در بازگشت به هویت ملی خویش ، به نهضت آیینی ساسانی پیوست و حکومتی آیینی برقرار ساخت که ۴۲۰ سال دوام داشت . افراط اشکانی به تفریط ساسانی انجامید.

پرسش :۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پاسخ :۷ -بی گمان در آیین و فرهنگ ملی باستان ایران ، فرقه گرایی یک بدعت بود. آنچه بنیان وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می کرد و اقتدار ملی را به خطر می انداخت همواره غیر قابل گذشت بود .در آیین آریایی باستان یکی از گناهان کبیره که کیفر مرگ داشت فرقه گرایی بود . شاهنشاهی های ایران که ابر قدرت های روزگار خویش بودند هرگز فرقه گرایی را بر نمی تافتند و با قاطعیت بدعت گزاران را سرکوب می کردند. برای دریافت این حقایق ، کافی است شاهنامه را بخوانیم . در روزگار ساسانی ، اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان همه ی اقوام ناسپاس و بدعت گرای آریایی را قلع و قمع کرد . انوشه روان ساسانی نیز اقوام سرکش و بدعت گرای آریایی را سرکوب نمود). ن.ک :شاهنامه ۶/۱۳۸ .(برجسته ترین بدعت های آیینی روزگارساسانی آیین مانی و آیین مزدک بودند .با وجودی که اولی پرتوی از اندیشه ی متعالی عرفان آریایی را نمایندگی می کرد و نوری بود در ظلمت شریعت ، ولی به دلیل خامی ، بی بنیانی ، بیگانگی با سرشت آیینی ملی و تهدید هویت و تمامیت ارضی و اقتدار ملی ، باید سرکوب و برانداخته می شد و شد. نهضت یا آیین مزدک که از دل آیین زرتشت برخاسته بود و نوعی نهضت اصلاحی یا اعتراضی در دل آیین رسمی بود ، به دلیل تهدید هویت ملی و اقتدار زدایی ملی ، باید سرکوب می شد وشد. مشکل درک هویت ملی در فهم پیشینه ی تاریخی ایران و راز بقای آن است.

******

(۳)

زبـــان فـــارســـی و نـــاتـــوانـــی هـــای نســـل پوشالی و پوچ کنـــونـــی!

نسل بی هویت ، فرومایه و خودباخته!

پرسش:

با سلام و ارادت!

۱ -نخست اجازه می خواهم تا دردمندانه بگویم : شما برای نسلی می نویسید که آموزگارانش در« تاریخ ایران و اسلام» و دیگرمقوله های فکر و فرهنگ ملی کسانی چون «قلی ننه جگرکی» موسوم به «مشیری» و« شری ننه فروش» موسوم به «همایون» و «قلی تارزن» موسوم به «هومرابرانیان» و«مصطفا لره» موسوم به «مقبورفاضلی» و دیگر تفاله های فرتوت و زباله های متعفن رژیم پیشین هستند ! هزارهزارحیف از شما و حیف از نوشتارهای دانشمندانه، دردمندانه وهوشمندانه شما برای این نسل پوچ و بی هویت و خودباخته!

۲ -کمتر وبلاگ فارسی هست که اغلاط املایی و انشایی نداشته باشد و می توانم گفت نسلی که در این سی وسه سال شکل گرفته در گویش و نگارش یا گفتار و نوشتار زبان فارسی مشکل دارد . در عوض گرایش بسیار سطحی و عامیانه به زبان های بیگانه بویژه انگلیسی گسترده است یعنی در همین زبان هم بی سوادی بسیار وجود دارد . ضایعه فرهنگی در این جاست که این نسل سی ساله برای پوشاندن ضعف نوشتاری یا املایی اش با الفبای انگلیسی ، فارسی می نویسد!! و این بیماری رایجی است که نسل را فرا گرفته و وقتی می پرسی چرا با الفبای فارسی نمی نویسی ؟ می شنوی که : نرم افزار فارسی ندارم ! یا : این جوری راحت ترم ! یا : این جوری عادت کردم ! آیا این یک فاجعه ملی فرهنگی نیست ؟

۳ -به تازگی یکی از بوق های تصویری تجاری برون مرز برنامه ای پخش می کند که "مسابقه رقص" نام دارد و به سرپرستی و داوری فردی لمپن و معلوم الحال به نام "مَمَل خَردادیان" در" دبی " برگزار می شود و جوانک هایی فرومایه و خودباخته از چهارسوی ایران در این مسابقه شرکت می کنند ! آنچه برای من بسیار آزار دهنده و ناگوار بود برنامه امروز)۱۸/۲/۹۱ (بود که جوانکی به غایت فرومایه وپوک و پوشالی به نام "سعید "از" اصفهان" با شکل و شمایلی که نه پسر بود و نه دختر ! با سروصدای ناهنجار و گوش خراشی که خود ساخته بود ، با حرکاتی به غایت آزاردهنده و بیمارگونه که تقلیدی احمقانه ازغرب وحشی مدرن بود ، چند دقیقه ای خودرا جنباند که نه رقص بود و نه پانتومیم !صداهایی که به گوش می رسید آژیر خفه و جیغ گونه ای همراه با صدای روح خراش ترمزهای پیاپی تند ماشین های ۲۴چرخ جاده اصفهان -کاشان !!اما آنچه بسیار دردآور و تحقیر کننده بود این بود که این جوانک فرومایه و خودباخته و بی هویت اصفهانی در هنگام معرفی خود گفت که : آهنگی ایرانی ساخته و با این آهنگ ایرانی می خواهد "ایرانی " برقصد !! و در پایان گفت که : امیدوارم دل مردم ایران را شاد کرده باشم !!! جالب این که "ممل خَردادیان" گفت که : این سر و صدا ها ایرانی نبود و خواستی آن را به ایران بچسبانی ! استاد گرامی ! با این تسل حرامزاده چه باید کرد ؟

آیا این نسل بی هویت و خودباخته قابل ترحم است ؟ آیا حاکمیت نباید ریشه این حرامیان را بسوزاند ؟ آیا این زنازاده ها ارزش زنده ماندن دارند ؟

پاسخ ۲و۳:

۲ -بی گمان چنین است که گفته ای و بسا بدتر از این ! برای دریافت این رویداد اندوه بار سزد که به سرنوشت دردناک چاپ وپخش کتاب و شمارگان آن و درصد خوانندگان کتاب بنگری تا به ژرفای بی مایگی نسل کنونی پی بری ! بدیهی است که بی مایگان بی دانش بیگانه با زبان و فرهنگ پارسی ، برای پوشاندن و پنهان ساختن بی مایگی شان ، چنان گویند و کنند که گفته ای ! این ناتوانی و نارسایی در همه ی لایه ها ازبالا تا پایین نمودار ، پیدا و هویداست ! که دردی است بی درمان ! چراکه سقف از پای بست ویران است!

۳ -هم میهن گرامی ! در این اندوه و درد با توشریکم ! آنچه تعریف و توصیف کردی پیامد "بحران هویت" و درنتیجه فرومایگی فطری و فرهنگی است ! بی گمان وضع این نسل از آنچه گفتی بدتر و دردناک تراست ! فاجعه آنجاست که مردان و زنان ِیا پدران و مادران آینده ایران این فرومایگانِ بی هویت تبهکارباشند !بی گمان در آن صورت دیگر ایرانی برجای نخواهد ماند!

*****

(۴)

هویّت ملّی ایرانی!

پرسش:

درود . مسئله«هویت ملی» یکی از پر حرف ترین مباحث معاصر است . آیا تعریف جامع و مانعی از« هویت ایرانی» وجود دارد؟آیا ادیان و مذاهب موجود در ایران هرکدام با توجه به پیروان شان می توانند بخشی از«هویت ملی فرد» باشند ؟آیا هویت ملی«اعتباری و قراردادی»است ؟ آیا هویت ملی یک«کلی چهل تکه» ای است ؟ آگر چنین است مسئله« وحدت ملی» چگونه فراهم می آید و اگر گفتیم«چهل تکه» است آیا تمامیت ارضی ایران را تهدید نکرده ایم؟ و بسیاری آیا ها و اگر های دیگر که در این موضوع مطرح است و خلاصه این که آیا : وحدت مذهب و زبان شرط اصلی وحدت ملی است یا نه ؟ مایلم تعریف شمارا از«هویت ملی» با توجه به این همه «اما»و«آیا» و «آگر»ها بدانم.

پاسخ:

در این متن چند پرسش مهم آمده که هرکدام را پاسخی ویژه می سزد:

۱ -آیا تعریف جامع و مانعی از«هویت ایرانی»وجود دارد؟

پاسخ:

در تعریف هویت ملی هرکسی از ظن خود چیزی گفته و نوشته است . اما جدای از هرگونه گرایش سیاسی مذهبی ، هویت ملی در تعریفی منطقی عبارت است از یک" کلی منطقی" که دارای اجزایی است لازم و ملزوم ، که در مجموع معرف هویت است.

۲-آیا ادیان و مذاهب موجود در ایران هرکدام با توجه به پیروان شان می توانند بخشی از« هویت ملی فرد»باشند ؟

پاسخ:

هویت ملی را ودایع قومی ، سنن ملی ، یادمان ها ، گوهر و روح جمعی جامعه تشکیل می دهند . از این رو آن آیینی معرف هویت و فرهنگ ملی است که همه ی عناصریادشده را در بر داشته باشد. یعنی همان کلی متحد الاجزاء باشد.

۳-آیا هویت ملی«اعتباری و قراردادی»است ؟

پاسخ:

به هیچ روی . وقتی قراردادی و اعتباری می شود که براساس منافع حزبی و گروهی و مسلکی و انگیزه های سیاسی تعریف شود . و گرنه هویت یک کلی منطقی از پیش تعریف شده است که گوهر ذاتی و روح جمعی جامعه آن را ساخته است .هویت عبارت از شناسه یا مشخصه ی ملی است که سرشت و روح جمعی جامعه آن را می سازد.

۴ -آیا هویت ملی یک«کلی چهل تکه» ای است ؟آگر چنین است مسئله«وحدت ملی»چگونه فراهم می آید و اگر گفتیم«چهل تکه»است آیا تمامیت ارضی ایران را تهدید نکرده ایم؟

پاسخ:

به هیچ روی و به لحاظ منطقی نمی تواند چهل تکه باشد. هویت یک کلی منطقی است که اجزای آن دارای وحدت ذات یا سرشت اند . هرگز «کریسمس» و« والانتاین» نمی توانند سرشتی ملی بگیرند و با« نوروز» یکی شوند . بی گمان هرگونه تحریفی در تعریف منطقی هویت ملی به تفرقه و تجزیه ملی می انجامد .

۵-آیا «وحدت مذهب و زبان» شرط اصلی «وحدت ملی» است یا نه ؟

پاسخ:

بدون تردید شرط اصلی است. تلاش دشمنان دانا و دوستان نادان ایران همواره بر نابودی این دواصل بوده و هست .دشمن در این سه دهه دارد از آب گل آلود ماهی می گیرد و با ترویج فرقه گرایی و تبلیغ مذاهب ضد هویت ملی ایران ، به تفرقه و تجزیه ملی می اندیشد.

******

(۵)

زبان پارسی ؛ زبان هویت و فرهنگ ملی ایران!

پرسش:

مستدعی است به سخن زیر جواب دهید:
»دکتربراهنی می گوید: فرض کنید فارسها را مجبور می کردند که به یکی از زبانهای دیگر ملیتها در ایران تحصیل کنند. ببینید آن وقت چه نفرتی در میان فارسها از آن حکومت ایجاد می شد. مثلا فرض کنید قاجارها زبان ترکی را رسمی اعلام می کردند و زبان های دیگر از جمله فارسی ممنوع می شد. آیا واقعا امروز فارسها می پذیرفتند به خاطر حفظ تمامیت ارضی کشور، از زبان مادری شان فارسی چشم بپوشند و به ترکی تحصیل کنند. «

پاسخ :

سوگمندانه این سخن از یک سو برخاسته ازجهل مطلق به هویت، فرهنگ و تاریخ ایران است و از دیگرسو پیامد قانقرایای چپ زدگی است که گوینده ی نادان و چپ زده ی آن سخنان دچار آن است !طاعونی که همچنان براذهان و اندیشه ها چیره و چنبره زده است ! باید دانست که زبان پارسی زبان قومی و قبیله ای نیست بلکه زبان هویت ، فرهنگ و تاریخ ملی ایران است که ریشه در ژرفای هویت ملی ایران دارد و هیچ ربطی به قوم پارس ندارد.بسیاری از اقوام بیگانه ای که پس ازفروپاشی شاهنشاهی ساسانیان بر ایران چنگ انداختند بسیار کوشیدند تا زبان خویش را بر ایران تحمیل کنند لیک توفیق نیافتند.بیش ازهمه تازیان در پی اشغال ایران این آرزو را داشتند تا زبان تازی جای پارسی را بگیرد و دراین راه سده ها کوشیدند لیک ناکام ماندند! زان پس ترکان تاختند:از غزنویان و سلجوقیان تا مغولان و تیموریان و... براین سرزمین سده ها کامروایی کردند و خود فارسی نمی دانستند اما زبان ملی ایران فارسی بود ! این حقایق نشان می دهد که زبان پارسی زبان هویت ملی ایران است نه زبان قوم پارس!ژرفای این حقیقت تا آنجاست که همه ی اقوام ایرانی در جغرافیای زبان ملی ایران هویت می گیرند و نخبگان علمی ادبی این اقوام در جغرافیای زبان ملی ایران شناخته و جاودانه می گردند !از»اوحدی مراغه ای «تا »شهریارتبریزی« اگر به پارسی نمی سرودند ، شاعرملی ایران نمی شدند ! شاعران پارسی سرای تُرک و تُرکمن و کُرد و لُر و بلوچ و گیلک ومازنی و..... به خاطر پارسی گویی، سروده شان به ساحت تاریخ و ادبیات ایران راه یافته و می یابند ! بدیهی است زبان مادری،قومی اقوام ایرانی در قلمرو قوم و قبیله شان محترم و گرامی است

تـــــاريـــخ و تحقيــــــق!

پرسش:

باسلام و عرض ادب خدمت استاد عزيز! اين مساله يعنی مجسمه منسوب به كوروش از مدتها پيش سوالاتی برای حقير بوحود اورده بود مثلا : ۱- دربرخی كتب تاريخی اين مجسمه را مجسمه ی يک فرشته بالدار دانسته اند؟ مثلا در كتاب تاريخ و تمدن ايران باستان جلد ۱ + ايران باستان پيرنيا كه در يكجا گفته شده احتمال فرشته بالدار بودن ان بيشتر است و در ص۲۲۵۸ ذيل همين عكس اينبار نوشته خدای فينقی را بربنای دروازه قصر كوروش بعنوان روح حفاظت كننده نشان ميدهد. براستی اين مجسمه تمثالی از كوروش است يا يک روح و يا فرشته ای بالدار و يا خدای يكی از اقوام ؟ ايا در كاووش های باستانی و نقش و نگارهای بدست امده تصوير و تمثالی از كوروش بدست نيامده است كه بتواند در اين زمينه كارساز باشد؟!۲- برخی نيز گفته اند قدمت اين مجسمه به دوره های بعداز كوروش برميگردد. ۳- برخی نيز بپشنوانه تصاويری آن را عاريت گرفته شده از نقش و نگار خدايگان مصری و بابلی دانسته اند خواهشمندم دراينباره راهنماييم نماييد!

پاسخ:

آن گونه كه اشاره كرده ايد در باره ی اين تصويراسطوره ای، ديدگاه های گونه گونی وجود دارد كه برخی از اين ديدگاه ها بسيار ناشيانه و ناآگاهانه است به ويژه ديدگاهی كه می گويد اين تصوير ، اقتباسی از خدايان مصری و بابلی و... است! ليک وجه منطقی اين تصويرآن است كه بگوييم اين تصوير خيالی ، "منسوب به كوروش" است! و نيز سزد كه بدانيم اين تصوير خيالی ساخته و پرداخته ی صُوَرخيال آريايی است چراكه اين قوم همواره " وقايع و تصاوير تاريخی " را " اسطوره " كرده زيرا گستره ی گسترده ی ذهن آريايی به " وقايع " قانع نبوده ونيست!و اصولا آريايی به "تاريخ " قانع و خرسند نيست همواره به "اسطوره "می انديشد وهويت خويش را در "اساطير" می جويد ! همه ی قهرمانان تاريخی آريايی پيش از ظهور حضرت زرتشت ، اسطوره شده اند و يشت های اوستا شرح حال اين اساطير است ! كورش نيز اسطوره شد و تصوير او تصويری اسطوره ای يا فرا تاريخی گرديد تا آنجا كه به فرهنگ سامی راه يافت و " ذوالقرنين" شد ! بنا براين ، در خلق صُوَرخيال ، آريايی بی همتا ست و هيچ قومی در" تاريخ انديشه" به اين قوم نمی رسد! در اين صور خيال ، همه ی "جهان بينی آريايی" ترسيم شده و اركان آيين و فرهنگ و تمدن آريايی به روشنی به نمايش درآمده است ! و اين نشان می دهد كه آريايی همواره دارای "رسالت انديشه" بوده است!

دیـــن هخـــــامنشیـــان

(۱)

پرسش:

با سلام وعرض ادب خدمت استاد گرانقدر! راجع به دین هخامنشیان از شما سوالاتی داشتم . در کتاب« آیین مغان »هاشم رضی مفصل در این باره وآراء پژوهشگران را به بحث گذاشته شده است . اما پس از مطرح کردن مباحث بسیار و آراء گوناگون خود ایشان نیز رای و رویکرد سومی را می پذیرد می نویسند " ورنه بعید بنظر میرسد که شاهان هخامنشی رسما دین زرتشتی را پذیرفته باشند" "دین هخامنشیان تاز مان کمبوجیه دینی ویژه خودشان بود و مربوط میشد به اقوام ایرانی آریایی" .."گویا دین زرتشت در ان سامان که هخامنشیان حکومت تشکیل داده بودند هنوز شناخته نشده بود و هیچ اثر و اشاره و مدرکی ک کوچکترین روزنه ای بر تاثیر معتقدات زرتشتی -ونه مغانه- درآنان نشان دهد وجود ندارد"ص۱۵۴ .آیا دراین زمینه اگاهی های بیشتر و یا جدیدتری وجوددارد که به یک نتیجه ی کلی مورد پذیرش معطوف شده باشد؟ خواهشمندم با توضیحات کاملتری حقیر را راهنمایی کنید .اگر ممکن است منابعی را در اینزمینه معرفی بفرمایید!

پاسخ:

بی گمان آیین هخامنشیان آیین مزدیسنا بوده است . به ویژه که برخی از شاهان برجسته و بزرگ هخامنشی چون خشایاشیا=) خشایارشا(، موبد بوده اند .علت اختلاف پژوهندگان در باره ی آیین هخامنشیان ، گونه ی ویژه ای از آیین زرتشت است که با گونه ی ادوار اشکانی و ساسانی فرق بسیار اساسی و کلی دارد . همین اختلاف کیفی و کمی باعث این سردر گمی گردیده و هرکسی از ظن خویش سخنی گفته و زمینه ی سوء استفاده ی ادیان بیگانه و ضدایرانی را هم فراهم ساخته است .نشانه های آیین مزدیسنی هخامنشی را در میراث موجود دوره ی هخامنشی می توان دید و شناخت . در این زمینه به دانشنامه ی بسیارمحققانه وآکادمیک مرحوم استاد امیرمهدی بدیع در شش جلد می توان مراجعه کرد. لیک این اثر بی مانند و بسیار باشکوه به زبان فرانسه است Les Grecs et les =) barbares)و تنها جلد اول آن را مرحوم استاد احمدآرام با نام « یونانیان در برابر بربرها» به فارسی ترجمه کرده اند)چاپ ۱۳۶۲خورشیدی . (مراجعه به همین جلد اول حقایق بسیاری از عقاید و آیین هخامنشیان را نشان می دهد .این دانشنامه گرانقدر به همه ی تاخت و تاز ها و تحریفات مورخان یونان وغرب درباره هخامنشیان پاسخ می دهد و پرده از حقایق تحریف شده ی بسیاری برمی دارد ! سه جلد از این دانشنامه تاریخی به همین موضوع اختصاص یافته :Les Grecs et les barbares) = l'autre face de l'histoireایونانیان و بربرها : آن روی دیگر تاریخ . (یاد و نام مرحوم استاد امیر مهدی بدیع همواره گرامی باد!

دین هخامنشیان

(۲)

پرسش:

با سلامی دوباره و ضمن تشکر وقدردانی از راهنمایی های ارزنده ی شما! سوالی که میتوان در ادامه این موضوع مطرح کرد - باتوجه به ارا گفته شده در کتاب ایین مغان اینست که:

۱ -نوعی ایین مزداپرستی ایا ریشه در ایینهای ایرانی پیش از زرتشت داشته است"؟ (میتوان معتقد بود که اهورامزدا از خدایان ایرانی پیش از زرتشت بوده است -دونوع رویکرد وجود داردکدامیک رای صائبتری دارند؟) ؛

پاسخ:

بهترین و برترین و معتبر ترین سند در این زمینه ، گاثه ها ی زرتشت و یسناها و یشت هاست که نشان می دهند دئوها Deo=یا دیوها خدایان بی شمار آریایی پیش از ظهور زرتشت بوده اند ! مانند کریشنا و آگنی و ... خدایان آریایی هند که هنوز حضور دارند ! اهورا مزدا فرایند آموزه های زرتشت است ! او بنیانگذار یکتا پرستی بوده است ! اهورامزدا پیشینه اسطوره ای کلامی نداشته و باوری نوین بوده است!

۲-همانگونه که از اثار هخامنشی برمی اید اهورامزدا بزرگترین خدایان معرفی شده است و این با خدای یگانه زرتشت در گاتها فرق بنیادین دارد.

پاسخ:

ویژگی آیین مزدیسنی هخامنشی در همین باور بی پیرایه به اهورا مزداست یعنی از پانتئون امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان خبری نبوده و آیین زرتشت در ساده ترین و سبک ترین شکل ممکن رواج داشته است . موبدان و روحانیان حضور سرنوشت ساز یا سرنوشت سوزی نداشته اند ! از این رو دوره آیینی هخامنشی نزدیک ترین دوره به باورهای نخستین آیین زرتشت است!

۳ -اثار هخامنشی همچنین با ایین مغان در دوران ساسانی وانچه در اوستا مسطور است نیز فرق های اساسی دارد. با توجه به این سه گزاره -اگر صحیح است؟!- ایا منظور از نوعی ایین زرتشتی اینست که هخامنشیان تاثیراتی از این ایین داشته اند و همچنین اعتقادات خویش و دیگر ادیان واقع در فلات ایران را هم بگونه ای پذیرفته وحفظ کرده اند ؟!خوشبختانه به کتاب یونانیان و بربرها دسترسی دارم گویا ترجمه دوره ی ۱۳جلدی ان توسط انتشارات .... بچاپ رسیده است از شما بابت معرفی این اثر سپاسگزارم.

پاسخ:

آن گونه که گفتم دوره آیینی هخامنشی فرق اساسی و کلی کمی و کیفی با ادوار پس از خود دارد! لیک باید دانست و توجه داشت که اصولا پس از زرتشت ، آیین او که بسیار ساده و بی پیرایه بود به شدت دچار تحول کیفی و کمی شد و میراث جاهلیت آریایی ، پالایش گردید و در آیین نوین ادغام شد .از این رو دوره هخامنشی که دوره آزاداندیشی و پاکدینی است ، ساده ترین وجه آیین زرتشت که تکیه عقیدتی بر اهورامزدا بود بیشتر جلوه داشت و در اسناد آن دوره ثبت شد و به تاریخ نیز راه یافت و مورد توجه مورخان یونان و روم قرار گرفت ! با این همه ، باورها و آیین های موجود در ایران آن روزگار تاثیری در باورهای زرتشتی هخامنشی نداشت و شاهان هخامنشی به ویژه کورش و خشایارشا بر آیین یکتا پرستی زرتشت سخت باور داشتند !

۴ -سوالی دیگر: از برخی سایتهای اینترنتی دریافتم که «استاد احمد ارام» کتابی پیرامون اسکندر و دروغ بودن حمله او به ایران نوشته اند " شما این کتاب راچگونه ارزیابی میکنید" ایا گزاره های ارائه شده از جانب ایشان بنیان قابل اتکای تاریخی و علمی دارند؟ . همچنین ایشان منکر هرنوع اتش سوزی در تخت جمشید هستند ! خواهشمندم در اینباره حقیر را راهنمایی فرمایید .نظرات ایشان در این کتاب در اینترنت کم و بیش منشر شده و بسیار مورد تاکید پیروان پورپیرار واقع شده است!

پاسخ:

سوگمندانه مرحوم استاد ، که مترجمی زبردست وتنها زبان دان بودند ، از آثار بسیار و بی شمارغربیان به ویژه مورخان و محققان فرانسوی که مترجم میراث یونان باستان به زبان لاتین و فرانسه بودند، بهره ی بسیار گرفتند و پیداست که سخت متاثر شده بودند و بر اساس نظریه سیاسی تاریخ که می کوشد پیشینه تاریخی ، فرهنگی ، تمدنی ایران را مخدوش کند و آن را "حکومت مردان کوهستان" قلمداد نماید و توحش در این قوم را ذاتی جلوه دهد و سکندر را "سرباز تمدن" و روشنایی بخش تاریک خانه ی شرق معرفی کند که او برای نور افشانی آمد نه برای ویرانی و کشتار ! مرحوم استاد سخت تحت تاثیر این ترفند سیاسی تبلیغاتی غرب قرار گرفت و آن کتاب نامیمون را نگاشت ! بدیهی که استاد متخصص در تاریخ نبودند و شمّ سیاسی تاریخ را هم نداشتند تا در دام نیفتند!

دیــن هخـــــامنشیـــان

(۳)

پرسش:

با سلامی دوباره و تشکر بابت وقتی که اختصاص میدهید، یک سوال " شما فرمودید که از ایزدان وفرشتگان دراین هخامنشیان خبری نیست".این سوال باقی میماند که عبارت درایوش بزرگ در بکار بردن نام اهورا بهمراه "بغان دیگر" .ونیز شاهانی چون خشایارشا و اردشیردوم که در کتیبه های خود از ایزد ؟ خدا ؟ فرشه ؟ امشاسپند؟ به نام های مثر=) مهر(اناهیدو عناصری جون برزمن=) بررسم(نام برده اند چگونه تفسیرمیشود ؟در این راستا " گفته های هرودوت که اداب پارسها را وصف میکند علاوه برمعرفی بزرگترین خدا، خدایان دیگرنیز برای پارسیان قائل است که پارسیان برای انها قربانی بسیار میکنند" معتبرند و قابل اتکا هستند ؟ بخصوص که مورخین پس از او نیز چنین اوصافی را داشته اند؟

پاسخ:

به گفته ی اهل منطق ،« اثبات شیئ ، نفی ماعدا نمی کند !» .منظور این است که امشاسپندان و ایزدان ، نقش «اهورامزدا» را مانند دوره ی ساسانی کم رنگ نکرده بودند لیک شعائر و مراسم آیینی برقرار بود ! در همه ی کتیبه های سیاسی روزگار هخامنشی به این حقایق اشاره شده است ! بی گمان «مهر» که یکی از بزرگ ترین و نیرومندترین ایزدان آریایی است و« ده هزار چشم و ده هزار گوش» دارد و اصولا فلسفه ی سیاسی دینی آریائیان و مبانی شریعت مداری و ولایت مداری موبد شاهان در «مهریشت» نهفته است نمی توانسته مورد توجه شاهان هخامنشی نباشد چراکه «مهر» مظهر قدرت و اقتدار مطلق آریایی بوده است ! گزارش های مورخان یونان را باید با احتیاط بسیار تلقی کرد . من در مقدمه ی کتاب» ایران ؛ آیین و فرهنگ «به معرفی آثار مورخان کلاسیک یونان و ارزیابی گزارش های شان پرداخته ام . گزارش های هرودت از هخامنشیان بسیار سیاسی و یونانی گرایانه است و به همین دلیل مورخان سیاسی غرب در تحریر تاریخ ایران باستان به گزارش های هرودت تکیه می کنند ! لیک بخش هایی از گزارش های هرودت به واقعیت نزدیک است و گزارش های دیگر مورخان تاحدودی بی طرف یونان آن ها را تایید می کنند به ویژه آنجا که به خلق و خوی آریاییان پرداخته و از آداب و سنن و شعائر توده ها یا طبقات یا رعایای آریایی یاد می کند . و این بخش راست ترین فصل گزارش هرودت از روزگار هخامنشیان است!

گاثـــــه هـــا میـــراث زرتشـــت!

پرسش:

با سلام و عرض ادب ؛ استاد سئوالی از محضرتان داشتم :چرا گاها بین ترجمه استاد پورداود از گاتها و اوستا با مترجمان دیگر تفاوت بسیار وجود دارد تا انجاکه گاها هیچ شباهت معنایی نزدیکی بایکدیگر ندارند؟ایا استاد پورداود درکارخود که تحت نظر زرتشتیان هند صورت میگرفت اشتباهاتی -بزرگ یاکوچک- داشته است؟ایا میتوان این سوال را در حیطه ترجمه پیش و پس از انقلاب ۵۷ مطرح کرد؟

پاسخ:

زنده یاداستاد پورداود " گاثه ها " را دوبار ترجمه کرده اند ؛ ترجمه ی نخست در جوانی و آغاز راه با نام "گات ها " و ترجمه دوم در اوج پختگی استاد صورت گرفته و با نام " گاثه ها " به چاپ رسیده است . فرق ترجمه استاد پورداود با دیگران در این است که ایشان دچار بیماری روشنفکری نشده بودند تا به نرخ روز ترجمه کنند ! در حالی که دیگران (به استثنای استاد هاشم رضی) دچار این بیماری و بی مایگی شده و به ترجمه و تحریف "گاثه ها " دست یازیده اند ! سوگمندانه ویروس این بیماری را خانم مری بویس(*Mary Boyce /1920-2006*=)منتقل کردند چراکه این بانوی گرامی سهم و نقش بزرگی در تحریف میراث باستان ایران دارند ! از این رو تنها گزارش استاد پورداود از اوستا قابل اعتماد است!

زبانِ پارسی؛ زبانِ هویّت و فرهنگِ ملّی ایران!

پرسش:

مستدعی است به سخن زیر جواب دهید : « دکتربراهنی می گوید فرض کنید فارسها را مجبور می کردند که به یکی از زبانهای دیگر ملیتها در ایران تحصیل کنند. ببینید آن وقت چه نفرتی در میان فارسها از آن حکومت ایجاد می شد. مثلا فرض کنید قاجارها زبان ترکی را رسمی اعلام می کردند و زبان های دیگر از جمله فارسی ممنوع می شد. آیا واقعا امروز فارسها می پذیرفتند به خاطر حفظ تمامیت ارضی کشور، از زبان مادری شان فارسی چشم بپوشند و به ترکی تحصیل کنند. «

پاسخ:

سوگمندانه این سخن از یک سو برخاسته ازجهل مطلق به هویت، فرهنگ و تاریخ ایران است و از دیگرسو پیامد قانقرایای چپ زدگی است!طاعونی که همچنان براذهان و اندیشه ها چیره و چنبره زده است ! باید دانست که زبان پارسی زبان قومی و قبیله ای نیست بلکه زبان هویت ، فرهنگ و تاریخ ملی ایران است که ریشه در ژرفای هویت ملی ایران دارد و هیچ ربطی به قوم پارس ندارد.بسیاری از اقوام بیگانه ای که پس ازفروپاشی شاهنشاهی ساسانیان بر ایران چنگ انداختند بسیار کوشیدند تا زبان خویش را بر ایران تحمیل کنند لیک توفیق نیافتند.بیش ازهمه تازیان در پی اشغال ایران این آرزو را داشتند تا زبان تازی جای پارسی را بگیرد و دراین راه سده ها کوشیدند لیک ناکام ماندند! زان پس ترکان تاختند:از غزنویان و سلجوقیان تا مغولان و تیموریان و... براین سرزمین سده ها کامروایی کردند و خود فارسی نمی دانستند اما زبان ملی ایران فارسی بود ! این حقایق نشان می دهد که زبان پارسی زبان هویت ملی ایران است نه زبان قوم پارس!ژرفای این حقیقت تا آنجاست که همه ی اقوام ایرانی در جغرافیای زبان ملی ایران هویت می گیرند و نخبگان علمی ادبی این اقوام در جغرافیای زبان ملی ایران شناخته و جاودانه می گردند !از اوحدی مراغه ای تا شهریارتبریزی اگر به پارسی نمی سرودند ، شاعرملی ایران نمی شدند ! شاعران پارسی سرای ترک و کرد و لر و بلوچ و گیلک و... به خاطر پارسی گویی، سروده شان به ساحت تاریخ و ادبیات ایران راه یافته و می یابند ! بدیهی است زبان مادری،قومی اقوام ایرانی در قلمرو قوم و قبیله شان محترم و گرامی است !

.

شهربانو؛خاطره ی قومی،اسطوره وتاریخ!

هویت ملی یا شناسه ی میهنی و پیشینه ی فرهنگی یا خاطره ی قومی بر دو پایه استوار است : اسطوره و تاریخ ! اسطوره جان مایه و گوهرهویت است و تاریخ گاه ظرف آن ! چراکه اسطوره فراتر از تاریخ است و همواره در قلمرو روح و روان «قوم» متمرکز است ! پس اسطورهفرا زمانی و فرا تاریخی است ! اسطوره حقایقی را در خود دارد که تاریخ از داشتن و دانستن ان عاری و محروم است ! اسطوره راز و رمز فاخر و متعالی روح قومی است وخاستگاه فلسفه و عرفان اقوام و ملل ریشه دار ! و تاریخ نقل محض است و نقالی و قوّالی عادی و عامیانه، بی روح و خشک و خشن! از این رو معانی و مفاهیم اسطوره ؛ بی کران ، فرا مادی ، فراعلمی ، فراعقلی و فرا تاریخی است ! گاه تاریخ در اسطوره می گنجد لیک اسطوره هرگز در تاریخ نگنجد و همین امر به انکار علمی عقلی وتاریخی اسطوره انجامد ! قومی که اسطوره ندارد هویت و فرهنگ و تاریخ فلسفی و فلسفه ی تاریخ ندارد ! چراکه اسطوره اندام وابعاد و ابزار روح قومی وهویت و فرهنگ آن قوم را می سازد ! اسطوره هیئت اگاهی روح جمعی قوم و گرانیگاه خاطره ی جمعی قومی است ! در جغرافیای قومی ، اسطوره راز و رمز پیوند به سرچشمه ی قوم است ! یعنی راز خوداگاهی قومی و نافراموشی قومی و نابیگانگی از خویشتن قومی !آن سان که رشته ی سیم ، ناقل جریان الکتریسیته است و یا مویرگ ناقل جریان خون در سراسر بدن ! اسطوره در پیکره ی روح و روان وفرهنگ قومی این گونه عمل می کند! این ویژگی روح قوم ایرانی است که در گذرهزاره ها هماره به سرچشمه و ریزشگاه پیوسته است ! و دقیقا به همین دلیل ، تاریخی پیوسته و ناگسسته دارد! و بر همین پایه زیر بار فرهنگ بیگانه نرفته وآن را نپذیرفته بلکه آن را به ظاهر گرفته و از درون استحاله کرده و به گوهر و صورت روح قومی خویش دراورده است ! این حقیقت را مهاجمان و اشغال گران این سرزمین هرگز درنیافته اند!

پاسخ به این پرسش که »:چرا در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی حرامیان روشنفکر چپ زده و تازی گرا ، خاطره ی قومی و مشخصه های اساطیری فرهنگ و هویت ملی ایران را به بازی گرفتند؟ «ریشه در سرشـــت قــومی و خلق و خوی متلوّن ما دارد ! اصولا ما قومی معتدل نیستیم چراکه روح بسیط عادی و عا می ما موّاج ومتلاطم است ! از چاه به چاله و از چاله به چاهیم ! از راست به چپ و از چپ به راستیم ! در ابرازنفرت و محبت افراطی و تفریطی هستیم ! خودکامه پرورو خودکامه پذیریم! و این هنگامی بحران ساز و سرنوشت سوز می شود که دچار جهل مضاعف و برخوردار از»آگاهی کاذب «باشیم ! از مشروطیت به این سو نخبگان فکری فرهنگی سیاسی ما دچار»آگاهی کاذب «شدند وبه» طاعون چپ «مبتلا گشتند ! و زمینه ی بروز»عقده های کهن کهتری «در انان پدیدارشد ! این نخبگانِ کهتر زاده ی مبتلا به طاعون چپ و سرشار از» اگاهی کاذب «، به گرده افشانی مرگباری دست یازیدند و گفتار ها و نوشتارها ی زهراگینی پراکندند و عرصه ی فرهنگ را سراسر آلودند و یاوه های بسیار گفتند و تیشه ی جهل به ریشه های فرهنگ ملی و فطری زدند و نسل هایی را پروردند که بی ریشه و بی شناسه بودند ! اینان و دست پروردگان شان همه حقایق اساطیری و معانی و مفاهیم بی

کران هویتی فرهنگی فرا علمی، فرا عقلی و فراتاریخی را در سه قالبِ کرانمند و ناتوان ِعلم تجربی و تحقیقی و عقلِ علمی و استدلالی و تاریخ اکادمیکِ قالبی می جستند وآن را» جهان بینی علمی «نامیدند ! که نام مستعار»ماتریالیسم فلسفی و تاریخی مارکسیسم«بود ! این طاعون فراگیرمبتنی بر مایه و پایه ی »مارکسیسم وآگاهی کاذب «همه را فراگرفت ! زنده یاد شریعتی یکی از این طاعون زدگان بود که نسل های بسیاری را به این طاعون مبتلاکرد وهلاک ساخت ! آن زنده یاد در سرشت و بینش و نگرش چپ زده بود وسرشار و لبریز از آگاهی کاذب و بکلی بیگانه با فرهنگ وهویت ملی و تاریخ ایران ، و از آنجا که در گستره ی مذهب باآگاهی کاذب نقش بازی می کرد و» ایدئولوژی «می ساخت نخست کوشید تا محمد(ص) و علی(ع) و حسین(ع) را به جای مارکس و لنین و انگلسو چگوارا و.... بنشاند بی آن که در این جایگزین سازی اخلاص نداشته باشد ! نه او در این جایگزین سازی اخلاص کامل داشت چراکه تظاهر به چپ زدگی نمی کرد و مامور نبود بلکه در سرشت و بینش چپ زده و شیفته و شیدای ی چپ بود بی ان که به این بیماری آگاه باشد و می کوشید تا اذهان مریدان و شاگردان و مخاطبانش را به این جایگزینان جلب کند و کرد! آن زنده یاد در ساحتِ دین و مذهب به عبادت زدایی و قداست زدایی از معانی و مفاهیم و مصادیق مذهب پرداخت و تفسیر ماتریالیستی فلسفی تاریخی از دین ارایه کرد واسطوره ستیزی بی امانی را آغازنمود؛مقدسات و مقدسان اسطوره ای دینی را از عرشِ اسطوره به فرشِ دنیویت و تاریخ کشاند ، و در پایان ترسیم وتفسیر دنیوی کاملی از دین به ارمغان آورد ! آنگاه بی آن که خود دریابد در این بیراهه ، تازی زده نیز شد و کوشید تا با تیشه ی اگاهی کاذب ریشه های اساطیری و تاریخی هویت ملی ایران و پیوندهای مذهب و ملیت ایرانی را بزند و زد ! تملق و مماشات او با تسنن و تبرئه ی» سران سقیفه «از اشغال ایران و در افتادن با »نهضت ملی صفویه «وناخرسندی از استقلال ملی ایران وابراز تاسف از فرو پاشی خلافت خونخوارسنّی عثمانی و نفی» بوعلی «و اثبات» ابوذر «فرایند این چپ زدگی و تازی زدگی بود ! آن زنده یاد نمی دانست که بنا به تجربه ی چندهزارساله ی قوم ایرانی درعهد باستان ، نوابغ و نخبگان پخته و خردمند ایرانی در پی حضور آیین نوین برآن شدند تا آیین دیگر نه دستاویز بند و بستِ دنیوی بلکه پشتوانه ی نیرومند معنوی ملی باشد چراکه تجربه چندهزارساله ی موبدشاهی باستان درس لازم را به نخبگان این قوم داده بود تا دیگر دچاراشتباه نشوند وآن سان که درعهد باستان تحقق همه ی آمال و آرمان «به دینان»موکول به ظهور»سوشیانت نهایی «بود ، در آیین نوین نیز تحقق جامعه آرمانی موکول به ظهور»مهدی موعود «گردید ! و در جهان بینی نوین ایرانی همه» وقایع آیینی « و »تصاویر تاریخی آیین«، اسطوره ، فراتاریخی و فرازمانی شد وساحت قدس آیین از پلیدی های دنیوی مصون ماند ! آن زنده یاد این حقیقت را برنتافت و رشته ی هزار و چندصدساله ی» مشایخ ایرانی تشیّع امامیّه «را پنبه کرد و درید ! بنابراین آنچه رامن می کوشم اثبات کنم و یا سرجایش بگذارم ترمیم ویرانگری های گذشته است !آن زنده یاد می خواست همه ی» حقایق اساطیری «را در ظرف» تاریخ «ببیند چراکه این نگاه و نگرش لازمه ی بینش ماتریالیستی است به ویژه وقتی قرار است» معنا «، »ماده«شود و» دین «، »دنیا « ، دیگر»اسطوره «دست و پا گیرست و بی معنا !

ازدواج شهربانو دخترگرامی یزدگردسوم ساسانی با امام حسین(ع) راز و رمز »پیوند مذهب و ملیت ایرانی «است که بر پایه ی اسطوره و تاریخاستوار است ! بی گمان آنچه در این بنیان استوار، سرنوشت ساز است بُعدِ اسطوره ای آن است که سرشار از خاطره ی قومی است! خاطره ای بس خطیر و گرامی که در بزنگاهی از تاریخ این سرزمین با ظهور نهضت ملی صفویه معجزه کرد وایران را از تجزیه و تلاشی حتمی نجات داد واز اسارت و ذلّتِ تسنن رهانید واز حلقوم خلافت خونخوارسنّی عثمانی بیرون کشید و به استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران رسانید! و ایران ۹ سده پس از ساسانیان مجد

وعظمت دیرین خویش را بازیافت ! در پاسخ به پرسش نخست گفته شد که اساطیر به مثابه اندام روح قومی اند که هویت و فرهنگ ملی قوم را می سازند ! و تاریخ به مثابه ظرف این مظروف گاه حاوی همه یا بخشی از حقیقت و گاه بی خبر از محتوای روح قومی و دیگرگاه منکرآن است ! این ازدواج فرخنده اسناد تاریخی بسیاری دارد که در منابع معتبر و دست اول امده است ! خدشه دارکردن متن واسناد فراوان این رویداد بخشی ازهمان آگاهی کاذب وایران ستیزی نادانسته و تازی زدگی ناخواسته است ! واقعیت این است که در وقوع این رویداد تردیدی نیست اختلاف بر سر اسامی و زمان و مکان رویداد است !و نیز تردید در بازگشت ان بانو ازکربلا به ری و درگذشت و مزار او در کوه بی بی شهربانو ست!

اسناد تاریخی این رویداد عبارتند از : الکاتب البغدادی (۳۲۵-۲۳۷مه= مهشیدی)/تاریخ الائمه (ع) : در این منبع آمده است : «امّ علیّ بن الحسین (ع) : خلوه بنت یزدجرد . ماتت امّ علیّ بن الحسین (ع) بنفاسها به . و قال ابن ابی الثّلج : احسب انّ اسمها شه زنان فی قول الفریانی . و احسبها خلوه . وکان یقال له ابن الخیرتین . و یقال ابنه النوشجان . و یقال شهربانویه بنت یزدجرد »=« مادر علی پسر حسین (ع) خلوه دختر یزدگرد است . خلوه پس از ولادت فرزند در گذشت . پسر ابو ثلج گوید :بنا به گفته ی فریانی من نام مادر آن حضرت را شاه زنان می دانم . لیک پندارم که نامش خلوه بوده است .و امام سجاد (ع) را زاده ی دو نیکو گهر می گفتندی . و گفته اند که او دختر نوشجان بوده است . و گفته اند که او شهربانو دختر یزدگرد بوده است ».+المحدثون /تاریخ اهل البیت(ع) (تالیف سده ی دوم تا سوم هجری)۱۲۰-۱۱۹: ام علی بن الحسین (ع) خلوه بنت یزدجرد (الهدایه : حلوه . حلولا بنت سیدالناس یزدجرد ملک فارس و سماه امیر المومنین(ع) ب"شاه زنان " بالفارسیه و معناه سیده النساء+ ابن خشاب /تاریخ ۱۸۰-۱۷۹ : و امه خوله بنت یزدجرد ملک فارس و هی التی سماها امیر المومنین " شاه زنان " ماتت ام علی بن الحسین بنفاسها به ....»+ محمدبن حسن صفار (م۲۹۰مه)/ بصائرالدرجات ۳۵۵ .+الخصیبی(۳۳۴مه)/الهدایه الکبری۲۱۳-۲۱٤ :"....واسم امه حلوه و روی حلولا بنت سیدالناس یزدجرد ملک فارس و سماها امیرالمومنین شازان(=شاه زنان) معناه بالفارسیه {سیده}النساء....ویقال: شهرحاجون(=شهربانو) بنت یزدجرد. وهوالصحیح !"+ محمد بن یزید المبرد(۲۱۰ مه) / الکامل فی اللغه +۲/۹۳ ابن قتیبه(۲۱۳-۲۷۶مه)/المعارف ۲۱۵-۲۱۴.+ حسن بن موسی النوبختی(م۳۱۰مه) / فرق الشیعه ۵۳ .+محمدبن یعقوب کلینی (م۲۹۸مه)/الاصول من الکافی ۴۶۸-۱/۴۶۶. ابوجعفرصدوق(م۳۸۱مه)/عیون اخبارالرضا ۱/۲/۱۲۸.+صدوق/ کمال الدین۱/۳۰۷.+ شیخ مفید (م۴۲۰مه)/ المقنعه ۷۷. + مفید/ الارشاد ۱۶۰.+ ابوجعفرتوسی(م۴۶۰مه)/ تهدیب الاحکام ۶/۷۷. +محمدبن جریر رستم تبری(م۳۸۵مه) /دلایل الامامه ۸۲-۸۱. +تبرسی /اعلام الوری +۲۵۶ تبرسی /احتجاج ۲/۳۷۳ .+ تبری /العددالقویه ۵۸-۵۶ . +ابن داود/ رجال ۳۷۲. +محمدبن شهراشوب (۵۸۸-۴۸۹مه)/مناقب ۴/۱۰۹-۱۱۲،۴۸ ،۷۶. + قطب الدین راوندی/الخرائج و الجرائح+۲/۷۵۰ابن مهنّا ی حسنی(مرگ ۸۲۸ مه)/عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب(خطی . افست . چاپ هند)۱۷۹-۱۸۲«قد اختلف فی امه . فالمشهور انها «شاه زنان» بنت کسری یزدجردبن شهریار بن برویز . و قیل : ان اسمها« شهربانو» ...»=« در باره ی مادر آن حضرت(ع) اختلاف نظر است . لیک قول مشهور آن است که مادر امام سجاد (ع) دختر کسرا یزدگرد پسر شهریار پسرپرویر است . و گفته اند که نام او شهربانو ست و..». ابن مهنّا همه ی اقوال مورخان را نقل می کند ولی ازآنجا که« زیدی مذهب» و دارای گرایش پان عربیستی است و به «برتری عرب بر عجم» باور دارد می کوشد تا با استدلال های پان عربیستی مادر امام سجاد را «عرب» نشان دهد !! »+ افضل الدین بدیل بن علی خاقانی / دیوان ۶۴- ۶۵. + قابوس بن وشمگیر /قابوسنامه ۶۶-۶۵. + مکی خوارزمی (م۵۶۸مه)/مقتل الحسین ۱/۱۲۱. +شهیداول(م۷۸۶مه) /الدروس الشرعیه فی الفقه

الامامیه۳۳.+ روضه الواعظین ۱/۲۰۱. +ریاحین الشریعه۱۳-۳/۱۱. + نوری/ مستدرک الوسائل ۱۳/۲۰۹/۱۶۵۱۸، ۱۴/۳۱۷/۱۶۸۱۱. + علامه مجلسی / بحارالانوار ۱۵-۱۱/۴۶/۷. شرح کامل و جالب و منحصربفرد این رویداد با شکوه و دل انگیزکه همه خاطره ی قومی ایرانی را درخود دارد و درآستانه ی نهضت ملی صفویه نوشته شده را نگاه کنید در : کمال الدین حسین بن علی کاشفی(م۹۱۰مه) / روضه الشهداء / تالیف(۹۰۸مه) صفحات ۵۵۶، ۵۷۹ ، ۷۳۵ ، ۷۳۹، ۷۴۲ ، ۷۴۴، ۷۳۵ ، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱، ۸۸۱. بر روایت کاشفی بیشتر«اسطوره»غالب است تا «تاریخ» . بنا به این روایت ، «شهربانو» از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا همراه امام حسین (ع) است و پس از شهادت امام همراه کاروان اسیران در راه شام است و اورا کنیزکی به نام« شیرین» همراهی می کند ! در روایت کاشفی شکوه« فره کیانی» و اشرافیت ساسانی برجسته است ؛ وقتی« شهربانو» وارد مدینه می شود یکصد ندیمه یا کنیز او را همراهی می کنند که به پاس جشن باشکوه ازدواج با امام حسین (ع) در شب زفاف همه ی کنیزان را آزاد می کند و شیرین که بسیار زیبا و زیباترین است دلخواهانه در خدمت «شهبانو» می ماند! «شهربانو »با هیئت و هیبت شاهانه در مدینه حضور می یابد و« شیرین» نیز در این روایت اسطوره ای نقش مهمی دارد که خواندنی واندیشیدنی است ! در روایت کاشفی آمده است که هنگام عزیمت امام حسین(ع) به میدان ،« شهربانو» از سرنوشت خویش نگران است که پس از امام براوچه خواهد گذشت و امام اورا دلداری می دهد که کسی براودست نخواهد یافت . نکته جالب این اسطوره این است :«امام حسین(ع) فرمود که : در آن ساعت که مرا از پشت مرکب دراندازند ُ مرکب بی من نزد شما خواهدآمد ُ توبرنشین و عنان بدو سپار که او تورا ازمیان قوم بیرون برده به جایی که خداوند خواهد برساند » .این بخش از اسطوره ی کاشفی می تواند با دیگر روایاتی که می گویند شهربانو پس از شهادت امام حسین (ع) راهی ایران شد سازگارباشد ! ولی کاشفی بلافاصله می افزاید که :« اصحّ آن است که «شهربانو»همراه اهل بیت به شام رفته بود » . این تاکید کاشفی کاملا قابل درک است زیرا غیرت و همت و وفاداری ایرانی روا نمی دارد که «شهربانو» از مهلکه برود و اهل بیت رسول را تنها بگذارد و این کاملا ستودنی است و بُعد متعالی اسطوره می باشد ! آمدن «شهربانو» به« ری» می تواند پس از بازگشت از «شام »باشد و این با روند حوادث سازگار است و تعارضی ندارد .

تعزیه ی شهربانو هماهنگ است با فراز نخست روایت کاشفی : «تعزیه ی گریزشهربانو سوار بر ذوالجناح به شهر ری ؛ برادر شهربانو فرماندهی لشکری را دارد که می کوشد تا از اسارت خواهرش به دست سپاه اموی جلوگیری کند. برادر شهربانو با شمر و ابن سعد روبرو می شود و از ان دو می خواهد تا زنان اسیر حرم حسینی را به وی بازگردانند . ابن سعد نمی پذیرد و تنها دختر شهربانو را که بیوه ی قاسم شهید است به وی برمی گرداند!» . بدین سان ساحت قدس فره کیانی شاهنشاهی ساسانی از آلودگی به دست سپاه اشقیاء مصون می ماند و دست گرگ خونان اهریمن تبار ، ساحت اهورایی پاک خونان ایزدی نژاد را نمی آلاید ! اینجاست که اسطوره ، حریم است ! حرم و حریم حرمت قوم شریف ایرانی ! لیک رعیت نمی فهمد ! رعایا در این روزگاراهریمنی افسار پاره کرده روشنفکر و ... شده تیشه به ریشه های هویت می زنند ! و این است راز و رمز متعالی اسطوره که خاطره قومی ایرانی را درخود دارد ! لیک رعایای پاپتی ایرانی و انیرانی از فهم و درک آن ناتوانند و یاوه های روشنفکرانه می بافند و عُقده های دیرینه ی فَعلَه زادگی و کهتری تاریخی را می گشایند ! تا آنجا که برای نمونه ؛ قلی ننه جگرکی با نام مستعار «حرامک مشیری » ؛ این مجسّمه ی جهالت و حماقت!! شده است :«ایران شناس و اسلام شناس »!! در گفتار این فرد ناکام و مفلوکِ مغفولِ معیوب، فزون بر حماقت و جهالتِ مطلق ، عُقده های کهن حقارت و فرومایگی تاریخی خانواده و قوم و قبیله و ایل مشهود است !

نوحه ی شهربانو پیشینه ی آن به روزگار« آل بویه» می رسد که هنوز تنها درروستای زادگاهم درجنوب خراسان خوانده می شود! این گونه که در ظهرعاشورا روستاییان، نوحه خوان وسینه زنان بنا به یک سنت بسیاربسیار دیرینه راهی«گورستان گبرها»(=زرتشتیان) می شوند که در بلندای روستا در دشتی در سمت شرق روستا قرار دارد !زیرا معتقدند مالکان و ساکنان اولیه ی این روستا همین زرتشتیان بوده اند!و براین باورند که اگر به «گورستان گبرها» نروند و فاتحه نخوانند ، سیلاب کاریز روستا را ویران می سازد ! و این را یک بار تجربه کرده بودند! من که در سال های کودکی و نوجوانی بارها در این مراسم عاشورایی حضور داشته ام ، به یاد دارم که روستاییان با چه شور و سوزی با علم ها ، نوحه خوان و سینه زنان به «گورستان گبرها» می رفتند ، فاتحه می خواندند و در هنگامه ی بازگشت ، «نوحه ی شهربانو» را می خواندند! این نوحه زبان حال امام حسین(ع) است در خداحافظی با شهربانو به هنگام رفتن به میدان و نبرد با اشقیا :

عزم میدان می کنم، سینه بریان می کـــنم	ای شهربانو الوداع ، ای شهربانو الوداع
می سپارم طفلگان را با توومن می روم	یا بیایم یا نیایم ، ای شهربانو الــــــــــــــوداع

من این نوحه ی نسبتا بلند و سوزناک را در کتاب« شعوبیه ؛ نهضت مقاومت ملی ایران» (چاپ اول و دوم) آورده ام! نوحه ی دیگری نیزهست که پیشینه ی آن به روزگار قاجاریه می رسد و مرحوم عبدالجواد جودی خراسانی (مرگ :۱۳۱۰مهشیدی)(= قمری) آن را سروده است! این نوحه شرح حال مقایسه ای اسارت شهربانو از مداین تا مدینه و اسارت حضرت زینب (ع) از دشت کربلا تا شام است ! مرحوم جودی چنین سروده:

شهربانو، بانــــوی بانـــو خـــدم	دید اگرچه محنت و رنج و الم
بود اسیر اما که روزش شب نبود	روزگارش تیره چون زینب نبود

ادامه ی این نوحه ی سوزناک و در ضمن سرشار از« خاطره ی قومی»را در «کلیات دیوان جودی» بنگرید !

منابع متاخّر و معاصر : دهخدا / لغت نامه ۱۰/ حرف شین /۱۴۶۰۵.+ مصطفوی/ بنای بقعه بی بی شهربانو در ری۳۰۵-۲۵۷ .+ مصطفوی / آثارتاریخی تهران۱۳۵-۱/۱۳۱.+کریمان / ری باستان ۱/۴۰۳-۴۱۷. + کریمان/ تهران درگذشته و حال ۴۵-۲۷. + کریمان /برخی آثار بجامانده از ری قدیم ۱۷۸-۱۸۴. + محمدمعین/مزدیسنا و ادب پارسی۴۷۶-۴۷۵ . + محمدقزوینی / یادداشت های قزوینی ۸۵. + عمادالدین اصفهانی/ زندگانی امام سجاد زین العابدین ۳۳-۲۴. + گزارش های باستان شناسی ۱۷۵-۳/۱۷۱.= عبدالعزیز صاحب جواهر/ دایره المعارف اسلامی ایران۴/۲۹۶.+ دانشنامه ی جهان اسلام /حرف باء/۷۱. دایره المعارف تشیع /حرف باء/۱۲۰۱۲۲. + دایره المعارف زن ایرانی۲/حرف شین/۶۵۹-۶۵۸. + دانشنامه اسلام خاورشناسان /متن انگلیسی ص۱۱۹۷/ حرف B واژه ی BIBI. + مجالس تعزیه / تعزیه شهربانو۵۱-۳۷.

بقعه ی شهربانو از سده ی دوم و سوم هجری مهشیدی شناحته شده بوده و اثار معماری تاریخی موجود ان به سده ی چهارم مهشیدی می رسد . صندوق چوبی و کنده کاری شده مرقد در سال ۸۸۸ مهشیدی ساخته شده و رونق ان در روزگار شاه تهماسب صفوی بوده است . نشان های موجود

تاریخی بقعه چنین است : متن عربی کتیبه صندوق مرقد :«بسم الله الرحمن الرحیم + آیه الکرسی تا : «وهوالعلی العظیم» به خط ثلث برجسته نوشته و کنده کاری شده . کتیبه های دیگر صندوق نیز به خط ثلث و کنده کاری شده : « قال النبی علیه السلام ان کنت صانعا لکنت نجارا . فی سنه ثمان و ثمانین و ثمان مائه »= سال ۸۸۸ مهشیدی . « هذه المقبره لام المومنین و خیر الخواتین ستّی شهربانویه قدّس الله سرّها » . «هذه ....المقبره المتبرکه استاد محمدبن صفرشاه حداد قمی » ملاحظه می شود که چند کلمه خوانده نمی شود و تنها کلمه قابل خواندن ،چیزی شبیه «العام » است که باید «العامر» باشد . بنابراین چند کلمه ناخوا نا چنین است : « العامرهذه المقبره» در سوی چپ صندوق نوشته شده «عمل حسین و اخوه محمد ، اباهما استاد المرحوم حسن نجار الواسانی » که احتمالا باید « لواسانی » باشد . منبت کاری های بقعه یادگار روزگار شاه تهماسب صفوی است . بر روی لوحه بالای لنگه ی راست در به خط ثلث نوشته و کنده کاری شده : « فی عصر سلطان الاعظم خاقان المعظم ابوالمظفر شاه طهماسب »و بر روی لوحه ی لنگه چپ در :«بهادر خان صفوی خلّدالله تعالی ملکه و سلطانه » . بر روی لوحه پایین لنگه ی راست در : « قد وقف هذه الباب محمد بن المرحوم احمد اراغ بیکا». و بر روی لوحه ی پایین لنگه ی چپ در :« فی تاریخ سنه اثنی و ستین و تسمائه .عمل هدایت الله بن فضل نجار »= سال ۹۶۲ مهشیدی . ن. ک : مصطفوی / بنای تاریخی بقعه بی بی شهربانو در ری -۲۵۷ . ۳۰۵

ارزیابی منابع و اسناد روایات : ازمیان انبوه منابع ، دو منبع معتبراز کتب چهارگانه ی شیعه ی امامیه است یعنی " الاصول من الکافی " تالیف ثقه الاسلام ابوجعفرکلینی رازی (ره)، و " تهذیب الاحکام " تالیف شیخ الطایفه ابوجعفرتوسی(ره) است که مرحوم کلینی خلاصه رویداد را از اغاز تا انجام نقل کرده و سند نقل او به سند صفار قمی می رسد که در زیر خواهد امد . سپس کتاب "آلمقنعه فی الفقه" و "الارشاد " تالیف شیخ مفید(ره) که به لحاظ اعتبار اگر برتر از کتب اربعه شیعه نباشند بی گمان کمتر نیستند و من اعتبار آثارمرحوم شیخ مفید را برتر یا برابر با کتب اربعه می دانم !سپس کتاب "بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد(ص) " تالیف محمد بن فروخ صفّارقمی) م۲۹۰ مهشیدی (است که رویداد را از آغاز تا انجام در خود دارد و دیگر منابع از او گرفته اند! در سند این رویداد چند راوی حضور دارند که معتبر ترین شان نصربن مزاحم راوی و مورخ و مولف کتاب صفین است . او کسی است که در سلسله سند بسیاری از احادیث و اخبار کلامی تاریخی آمده و مورد تایید شیعه و سنی است . ابن ابی الحدید معتزلی بیشتر روایات شرح نهج البلاغه را از همین نصربن مزاحم گرفته است . راوی معتبر دیگر جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب رسول(ص) و امامان شیعه(ع) است که در اعتبار او تردیدی نیست . عمرو بن شمّر یکی از راویان این رویداد است که در کتب رجال شیعه متهم به غلوّ است ! غلوّ و نقد آن را نزد مشایخ حدیث و رجال شیعه مراتب گونه گونی است ؛ برخی روایت یا سخنی را که دیگری غلوّ نمی داند غلوّ می دانند و بالعکس . اگر کلینی یک محدثِ محض است لیک توسی یک متکلم برجسته و فقیه اصولی و متخصص علم حدیث و علم رجال و دارای کتب رجالی است و بی گمان به سلسله سند روایات در تهذیب که شرح روایی کتاب مقنعه استادش مرحوم شیخ مفید است توجه داشته است . چسبیدن به عمرو بن شُمّر از سوی ما جماعت جاهل و چپ زده و تازی زده روشنفکرگذشته که در ستیز با هویت و فرهنگ ملی ایران کاه را کوه می کردیم و دنبال بهانه می گشتیم نابخردانه بود ! و به همین دلیل پان عربیسم با ترجمه بخش هایی از کتاب شعوبیه ی من) بخش نقد و بررسی ازدواج شهربانو با امام حسین (و نقل آن در ده ها سایت و وبلاگ کوشیده تا ستیز خویش را با فرهنگ ملی ایران از زبان من نشان دهد ! آن گونه که سه جریان تازی گرا ، باستان گرا و پان ترکیسم در درون و برون مرز به کتاب شعوبیه ی من استناد می کنند و هریک به اثبات دیدگاه خویش می پردازد[1] ! در آن کتاب که تالیف دوره ی روشنفکری و تازی زدگی من بوده به

همین راوی (=عمروبن شُمّر)چسبیده و کاهی را کوه کرده بودم !بی گمان در آن کتاب نکات تحقیقی تحلیلی بسیار جالبی است که اعتبار آن به قوت خود باقی است به ویژه که تفسیر و تحریری نوین از **شعوبیه ؛ نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان**(عنوان چاپ اول ۱۳۷۱خورشیدی) ارایه کرده ام که هنوز بی مانند است و همه پژوهندگان ازآن می گیرند هرچند که دزدان ادبی هم از آن می دزدند و تازی گرایان بی آن که موضوع و محتوای کتاب را بفهمند در تحریف آن سخت می کـوشنـد[۲]! آن کتاب از آغاز تا کنون مورد نقد و ناخرسندی بسیاری واقع شده وچاپ دوم آن(با عنوان :**شعوبیه ؛ ناسیونالیسم ایرانی** ۱۳۷۶ خورشیدی)در دولت رفسنجانی مورد سانسور قرار گرفت و سه صفحه ی آن حذف شد ! بی گمان تجدید نظر و چاپ آن کتاب در حال حاضر نیز نا ممکن است ! به تازگی این کتاب مورد نقد جدی یکی از کارگزاران حکومت با عنوان " **لگد کوب خیال**[۳]"قرارگرفته و ضمن نقد دیدگاه من مبنی بر" **اسلام ایرانی**"[٤] و نقل پاره هایی از کتاب شعوبیه ، مرا" **نــوشعــوبـــیه**"معرفی کرده است !! منبع دیگری که این رویداد را مفصل نقل کرده کتاب "**دلائل الامامه** " تالیف ابوجعفر محمدبن جریر بن رستم تبری شیعی(درگذشته ۳۸۵ مهشیدی) است که به سندی غیر از سند صفارقمی این رویداد را نقل کرده است .در سلسله سند تبری شیعی چند راوی معتبر قرار دارنداز جمله" : **سلمه بن کهیل** " و" **مسیب بن نجبه** "که هر دو توثیق شده اند و خدشه ناپذیرند . منبع دیگری که این رویداد را نقل کرده کتاب" **عیون اخبارالرضا**(ع)" تالیف ابوجعفرصدوق(درگذشته ۳۸۱ مهشیدی) که او نیز به سندی دیگر این رویداد را نقل کرده و در سلسه سند آن راویان ثقه ای قرار دارند مانند ابوعلی بیهقی و محمدبن یحیای صولی و سهل بن قاسم . لازم است بدانیم که مرحوم صدوق نیز مانند مرحوم کلینی «محدّث» است و در نقل احادیث واخبار و روایات برای خویش معیارخاصی داشت و روایاتی را نقل می کرد که به سند و متن آن یقین داشت و برایش «حجّت» بود! متن این رویداد در منابع یادشده این گونه است که تاریخ و اسطوره درهم آمیخته به ویژه در روایت صفار و تبری و راوندی لیک اسخوان بندی رویداد ، تاریخی است و همه ی راویان با اختلاف در ساختار و الفاظ و اسامی به وقوع این رویداد تصریح و تاکید کرده اند ! جالب که افرادی چون محمدبن یزیدالمبرد(۲۱۰ مهشیدی) و ابومحمد عبدالله بن مسلم معرف به ابن قتیبه(-۲۱۳ ۲۷۶مهشیدی) که پان عربیست و بشدت ضد شعوبیه و ضدایرانی وعجم بودند استخوان بندی این رویداد را نقل کرده اندو این نشان از حقیقت این رویداد دارد!

نشانی از میراث معنوی آریایی ! در» **صحیفه ی سجادیه** «که نیایش های عارفانه امام سجاد(ع) را دربر دارد ، نشانی بسیار برجسته از میراث معنوی آریایی دیده می شود! و آن نیایش سوم است در »**درود بر فرشتگان**«!در این نیایش با شکوه ، حضرت سجاد(ع) به فرشتگان بسیاری درود می فرستد که برخی از آنان در فرهنگ آیینی سامی پیشینه ندارند و ویزه فرهنگ آیینی آریایی است !و نیز تعابیری وجود دارد که پیشینه ی آن در فرهنگ آیینی آریایی است !به فراز هایی از این نیایش گوش جان سپاریم....» : خدایا درود فرست بر قبیله های فرشتگان ؛ ...برگنجوران باران و پس و پیش برندگان ابرها ، و بر فرشته ی رعد و برق ، و فرشتگان برف و تگرگ ، و بر فرشتگان باران که قطره ها را فرو می آورند ، و بر فرشتگان بادها ، و بر فرشتگان کوه ها که نگهدارکوه هایند تا فرو نریزند ، و بر فرشتگان آب ها و پیمایش ریزش باران ها، و بر فرشتگان نعمت و نقمت، و بر فرشتگان گمارده بر آدمیان، و بر فرشته ی مرگ و یارانش و «....این فرشتگان و تعابیر در فرهنگ سامی بی پیشینه و نا شناخته اند ! از همین رو مرحوم استاد محمدجواد مغنیه دانشمند شیعی لبنانی که عرب خالصی است در » **شرح صحیفه ی سجادیه**« می فرماید که» : من در آغاز در شرح این نیایش دچار تردید شدم زیرا موضوع آن بس دشوار و پیچیده است و اصولا موضوعی است که نه نظری است که مبتنی بر فکر و تامل باشد و نه عملی است که ربطی به زندگی ما انسان ها داشته باشد ....لیک

ایمان و اعتقاد و ارادت قلبی من به پیامبر و اهل بیت اش برمن چیره شد و ترسیدم که اگر این نیایش را شرح نکنم در ارادتم فتوری پدیدار شود".. (ن.ک:فهرســـــت آثـــــــار :/در سایه سار صحیفه ی سجادیه) **.و این نشان می دهد که موضوع و محتوای این نیایش در فرهنگ آیینی سامی بی پیشینه و ناشناخته است و به همین دلیل مرحوم استاد از درک و هضم و تحلیل آن ناتوان بوده اند !ریشه و پیشینه ی این فرشتگان را در میراث آیینی آریایی ببینید!**(ن.ک : فهرســـــت آثـــــــار /ایران ؛ آیین و فرهنگ)

---

(۱) به نظر می رسد نویسنده ی این مطالب از پان ترکیست ها باشد که کوشیده با نقل مطالبی از کتاب شعوبیه ، دیدگاه ضدایرانی خویش را مستند سازد: «درفش کاویانی» : «نشان مقاومت ملّی ایرانیان» یا «جهل و خرافات بربرها» ؟ دکتر افتخارزاده در نسک «شعوبیه ، ناسیونالیسم ایرانی» (که یکی از بی نظیرترین تحلیل های تاریخی اسلام است) می نویسند :«در این تردیدی نیست که اساطیر ایرانی از آغاز دوران تاریخی ایران در پی ظهور و سقوط هر سلسله ای دستخوش تغییر شده و آخرین دگرگونی اساطیر در دورهٔ ساسانی روایات جدیدی صورت گرفته است.این نیز بدیهی است که اسطورهٔ ضحاک در دورهٔ ساسانی روایات جدیدی یافت ، از جمله داستان کاوه در اسطورهٔ ضحاک ساخت دورهٔ ساسانی است چرا که برای این داستان در اوستا و متون دینی باستان ، پیشینه و اثر و حتی یادی و نامی نمی توان یافت..........» و بعد حرف خودش را می زند و زهرش را می ریزد : «درفش کاویانی» نه تنها مظهر آزادی ایرانی نیست بلکه مظهر اسارت تودهٔ مظلوم و در بندِ ملتی است که بالجبار می بایست با تعالیم جادوگران زردشتی خو می گرفتند ، درفش کاویان نماد خرافات و جهل محض پارسیان بوده و دامان وزین خردگرایی از این ترهات بدور است». !!

(۲) شاهد از غیب رسید ! ببینید چگونه این جماعت در تحریف کتاب می کوشند : کتاب شناسي « تاريخ اسلام » شعوبيه ناسيوناليسم ايراني· دكتر محمودرضا افتخارزاده . كتاب حاضر تحليلي است تاريخي از عوامل و انگيزه هاي پيدايش ناسيوناليسم ايراني يا نهضت شعوبيه به عقيده مولف اصلي ترين عامل پيدايش شعوبيه پان عربيسم عربي بود كه آغاز آن به كودتاي سقيفه بر ميگردد و پس از آن با بخشنامه هاي سري خليفه دوم به والي بصره در مورد برخورد تحقير آميز و كينه توزانه با موالي عجم و اسراي ايراني و ... خشم عجم را برانگيخت تا اينكه خليفه دوم قرباني اين تفكر ناسيوناليستي خويش گرديد. مولف معتقد است امويها با شعار افسارگسيخته پان عربيسم ، در خيانت به اسلام و آرمانهاي انساني آن از هيچ كوششي دريغ نكردند . قتل عام و تحقير ايرانيان توسط خلفاي اموي نتيجه واكنش طبيعي ايرانيان تحت عنوان مقاومت ملي و يا نهضت شعوبيه دانسته شده است . طرفداران پان عربيسم معتقد بودند ، زبان عربي اصل است ، اسلام دين عربي است ، قرآن به زبان عربي است ، پيامبر اسلام عرب است و هر كس ديني غير از اسلام را بپذيرد از او پذيرفته نيست . گروهي از فقها و متكلمان در صدد اصلاح و پايان دادن به شعارهاي قومي و ملي بر آن شدند تا بر اصل مساوات اسلامي و تساوي حقوق اجتماعي افراد اعم از عرب ، عجم ، سياه و سفيد تاكيد و اعلام نمايند كه اداي شهادتين ، اجراي عقود و قرائت و .. الزام ندارد كه حتما به زبان عربي باشد بلكه هر كس (در صورتي كه قادر به فهميدن زبان عربي نيست) با زبان و فرهنگ خود تواند اين اعمال را انجام دهد . مولف معتقد است اين اقدام اصلاحي فقها كه مي خواست زبان عجمي را در كنار زبان عربي قرار دهد، موجب سوء استفاده ناسيوناليستهاي ايراني قرار گرفت تا جايي كه نهضت شعوبيه با تحقير وطعن به عربيت و فرهنگ اسلامي قصد داشت زبان عربي را از عرصه فرهنگي ايرانيها برچيده اصالت رابه زبان عجمي يا فارسي دادند. در اين ميان شعرا و ادباي فارسي به سرعت زبان عربي را فرا گرفته و نهضت بزرگ ترجمه را پديد آوردند . در دوره عباسي و تا قرن ششم شعراي ايراني در هجو عربيت ، هجو خلفاي عرب ، خلق داستانهاي موهوم در مورد شاهان ساساني و ... زياده رويهايي كرده اند كه امروزه دست آويز دشمنان شيعه اماميه گرديده است .نكته هاي قابل تامل : ص۸۸، ص ۹۵، ص ۱۱۲ ، ص ۱۱۳صرف نظر از برخي نكات قابل تامل كتاب بيشتر به واليان و خلفاي اسلامي آن زمان متعرض است نه به اصل اسلام ، كتاب تحقيقي تاريخي و در خور توجه است. /كتابخانه اهل بيت/http://lib.ahlolbait.ir/parvan

(۳) **نوشعوبيه** : آورده شد كه جنبش باستان ستايي و غرب گرايي توامان، كه گاه به اسلام ستيزي نيز فرو مي غلطد، و از نيمه عصر قاجار آغاز و با فراز و نشيب هايي تا امروز نيز تداوم دارد، بيشتر از شعوبيه تاريخي، برخوردار از خصيصه ها و تاثير گذاري هايي است كه براي شعوبيه‌ی عصر عباسي ارائه مي گردد. به ديگر تعبير، اين جنبش بيشتر شعوبي است تا شعوبيه‌ی تاريخي. جنبشي كه مي توان آن را شعوبيه جديد يا نو شعوبيه ناميد.در پاره اي از آثار معاصر كه مي توان آن را در شمار آثار "شعوبيه‌ی جديد" يا " نو شعوبيه " خواند، در راستاي برجسته نمايي آنچه مقاومت ملي ايرانيان در برابر تازيان خوانده مي شود، گاه كارنامه اي از اعمال برخي شعوبيان، يا قهرمانان نهضت شعوبي ارائه مي گردد، كه سخت اسف انگيز و شعور ستيز و بالخصوص براي ايران و ايراني وهن آور است. نمونه هايي ازاين دست نوشتارها، در ذيل آورده مي شود- قسمت هايي به اندازه اي موهون است كه فرو گذارده مي گردد - : « موالي با صدا و صورت دلرباي خود بسياري را به پاي خويش افكندند. ضربه هاي شهواني غنا كمتر از لرزه هاي هجا نبود. و اين ها همه واكنش غيظ و كينه اي بود كه موالي و اعاجم از اعراب در دل داشتند. تنها آن بخش از موالي كه

به اسلام و قرآن پناه بردند توانستند خشم و کینه خويش را از اعراب از دل بشويند و يا تسکين دهند. اما اکثريت موالي براي گرفتن انتقام از هر زمينه و فرصتي بهره گرفتند» *[محمود رضا افتخارزاده، شعوبیه ؛ ناسیونالیسم ایرانی تهران : معارف ، ۱۳۷۶ ، چ ، ۲ ، ص ۲۷۵] .* « غنا در خدمت جبهه سياسي بود: بسياري از اشراف متعصب و متکبرعرب، مغلوب صورت و صدا و ۰۰۰موالي امرد شدند حنين حبري از موالي امردي بود... . او لباس اشراف ايراني عهد ساساني را مي پوشيد و مي خواند و مي نواخت و ... . همو بود که مردم مدينه در استقبال از او فرسنگ ها راه آمدند و در کنسرت او سقف خانه ها از کثرت ازدحام آدميان برسر حاضران خراب شد» *[همان جا].*« ابن عايشه مولاي امرد ديگري بود که صدايش شورشهوت را در بلاد عرب برانگيخت و مرزهاي شريعت را شکست و به کانون زندگي زاهدانه متشرعان عرب راه يافت و آن چنان ... که هشام بن عبدالملك را سخت نگران ابهت عربي ساخت. گويند او بسياري از مدعيان تقوي و تقدس را پريشان ساخت و ... » *[همان جا]* .ن.ک tayeb1.blogfa.com/post-112.asp: بديهی است که «کارگزار» زبان و ادبيات روايی انتقادی مرا درنيافته و به چنين گردابی از نادانی مطلق افتاده است **!** يعنی «**کارگزار** »زبان نقد و" **ذمّ** " يا"**ذمّ شبه مدح** "مرا زبان" مدح" پنداشته است **!!** اشتباهی که همه ناقدان کتاب شعوبيه دچار آن شده اند **!!**

(۴)« **کارگزار**» ديدگاه مرا در تعريف **اسلام ايرانی** از وبلاگ ايران شناسی نقل و نقد کرده است :«اسلام عنصر پايه ای يا بنيادين هويت ملی است . بديهی است که منظور ، اسلام ايرانی است که به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هويت ملی است . **" / "**وقتی می گويم اسلام ايرانی يعنی اسلامی که حافظ و ضامن استقلال ، تماميت ارضی ، هويت و فرهنگ ملی ايران است . و اين اسلام ، تشيع اماميه است که همه ميراث ملی ، ودايع و خاطره قومی ايرانی را در خود دارد" *[محمود رضا افتخار زاده، وبلاگ پرسش و پاسخ پيرامون ايران شناسی . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به ديگرآثار مشار اليه] برای دريافت نقد* ***کارگزار*** *.ن.ک* http://tayeb1.blogfa.com/post-110.aspx*:*

تسنّن درسرشت وساختار،

ناسازگارباهویّتِ ایرانی وفرهنگِ ملّی ایران!

پرسش:

با سلام و احترام . جناب عالی در برخی آثارتان و نیز در برخی مقالات این وبلاگ مکرر گفته اید : " تسنن ضد فرهنگ ، هویت ، حاکمیت ، استقلال و تمامیت ارضی ایران است " . هرچند که در کتاب نایاب " اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی " به درستی علمی و مستند تاریخی این حقیقت را نشان داده و اثبات کرده اید و در مقالات این وبلاگ صریحا بر این حقیقت تاکید و تصریح نموده اید .به عنوان یک دانشجوی تاریخ از شما تقاضا دارم که اگر ممکن است و وقت دارید این حقیقت را به تفصیل بیان کنید زیرا "سنیان مقیم ایران" (و نمی گویم" سنیان ایرانی" زیرا ایرانی اصیل سنی نمی شود) برآن شده اند تا از آب گل آلود موجود ماهی بگیرند و در این راه حمایت همه جانبه مالی و فنی وهابیان حاکم بر حجاز و شیوخ پفیوز کرانه خلیج فارس را دارند و علاوه بر زاد و ولد دوچندان وافزودن بر شمارسنیان (وهابیان حاکم برحجاز به سنیان مقیم ایران در برابرهربچه ای که پس اندازند صدها و یا هزارها دلار جایزه می دهند . گویند امام جمعه سنی یکی از شهرهای جنوب شرق ایران در گذر این سی سال هفتاد یا نود بچه تولید کرده است!!) ، استفاده از استخوان های پوسیده و یاوه های مرتدان جاهل و مزدوری چون شریعت سنگلجی تهرانی ، برقعی شیطانی ، قلمداران قمی ، شریعتی مزینانی و دیگر حرامیان خائن به ایران در شبکه های ماهواره ای ، و استخدام افراد بیمار روانی و خل و چلی مانند « قلی ننه جگرکی» با نام مستعار«حرامک مشیری» نا نجیب و... می کوشند تا توده های ساده دل و نسل نورسته نادان و ناآگاه و پریشان را بفریبند ! با توجه به این حقایق وغفلت حاکمیت از این وقایع ، خواهش دارم که در صورت امکان از نوشتن مقاله ای مفصل دریغ ندارید .

پاسخ :

سرشت و ساختارِتسنّن!

یادآوری !

حقیقت و واقعیت این بود که نهضت اسلام در گذر بیست و سه سال رسالت ،نظام قبایلی ، مناسبات اجتماعی، پایگاه طبقاتی ونظام ارزشی جزیره العرب را بهم ریخته بود؛ بردگان را ارج نهاده گستاخی بخشیده بود ، به برابری و برادری انسانی فرا می خواند و معیار ارزشی را پرهیزکاری اعلام کرده بود و بدین سان منافع اشرافیت قبایلی عرب را به خطر انداخته بود ! این وضع برای اشراف و سران قبایل قابل تحمل نبود. کوشش های جبهه ی مقاومت مکه علیه نهضت ره به جایی نبرد و قرار براین شد که از درون به کار نهضت پایان داده شود ! بدین سان بود که سران بانفوذ و نخبگان برجسته ی قبایل در سال های پایانی دوره ی مکه به نهضت پیوستند و در سال های دوره ی مدینه زمینه سازی کردند تا

آب رفته را به جوی بازاورند ! این خواسته و آرزو در پی مرگ رسول (ص)، در سقیفه بنی ساعده (= سایبان میدان مرکزی مدینه) برآورده شد !

رویداد سقیفه پیروزی نامشروع سیاسی نظام قبایلی عرب بود که برای نخستین بار توفیق یافت تا برجزیره حکومت سراسری تشکیل دهد و سیادت از دست رفته را برتر و بهتراز پیش باز یابد ! مانند هر نهضتی دیگر در تاریخ ، سران سقیفه که نخبگان قبایل بودند به طمع قدرت به نهضت اسلام پیوستند وآن هنگامی بود که به یقین دریافتند این نهضت پیروز می شود ! عمرپسرخطاب خلیفه ی دوم عرب (رضی الله عنه)، **در یک تنگنای سیاسی (هنگامی که به وجود کودتای همدستان رقیب اش علیه خویش پی برد) به ناچار اعتراف کرد که "رویداد سقیفه " یا " کانت بیعه ابی بکرفلته کفلتات الجاهلیه "(** یعقوبی/تاریخ۲/۱۵۸) **یا "انها کانت فلته کفلتات الجاهلیه"** (الغدیر۵/۳۷۰+۷/۷۹ به نقل از منابع سنیان) **فلتهدر لغت عرب به معنای یک حرکت سیاسی سریع نامشروع است** (= یقع الامر من غیراحکام .ن.ک :لسان العرب + المنجد) **دقیقا معادل اصطلاح " کـــودتـــا =*Coup d' tat*" در ادبیات سیاسی حقوقی معاصرجهان که نظام های برآمده از کودتا را به رسمیت نمی شناسد و همه پیامدها و دستاوردها ی آن را نامشروع و غیرقانونی می داند ! اگر نهضت اسلام در گذر بیست و سه سال به احیای ارزش های انسانی پرداخته بود : " یا ایهاالناس ! انا خلقناکم من ذکر و انثی م جعلناکم شعوبا و قبائل ... ان اکرمکم عندالله اتقیکم ... "= ای مردم ! ما شمارا از نر و ماده ای آفریدیم و شما را قبیله و ملت قراردادیم ... هان که گرامی ترین شما نزد خداوند ، پرهیزکارترین شماست ...** (قرآن /حجرات۱۳) **. یا : "...ان الله اذهب بالاسلام نخوه الجاهلیه ... الا ان الناس من ادم و ادم من تراب ... الا لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و... الا بالتقوی ...ان العربیه لیست باب و والد و لکنها لسان ناطق ..." هان که خداوند به وسیله ی اسلام نخوت جاهلیت را زدود ... هان که مردم همه از ادم اند و ادم از خاک... عرب را بر عجم و عجم را بر عرب برتری نیست ... مگر به پرهیزکاری ... هان که عربیت به پدر و مادر نیست ، عربیت تنها زبانی رساست !** (ن.ک : الغدیر۶/۱۸۶،۱۸۸،۱۸۹) **، کودتای سقیفه به احیای عروبت و نظام قبایلی و تجدید مناسبات جاهلیت روی آورد : « قال النبی :احبّوا العرب لانّی عربیّ و القران عربیّ و لسان اهل الجنه عربیّ »** (ن.ک :ابن قتیبه / رسائل۲۹۳) **و چنان در این راه کوشید که پس از بیست و پنج سال حکومت و حاکمیت ، به تعبیر مولا علی** (ع) **:«لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا » اسلام چون پوستینی وارونه ترسناک و هولناک می نمود که هم چنان در تاریخ ماند ومبانی نظام های خلافت عربی را ساخت !**

تسنن با چنین سرشتی ازعروبت مطلق و ساختاری ازسنن نظام قبایلی عرب از« سقیفه »برخاست و در پی اشغال سرزمین ها خویش را براقوام و ملل مغلوب تحمیل نمود ! سرشت و ساختاری که مبانی آن سیادت عروبت و قومیت عربی است :

"جنس العرب افضل من سائرالاجناس . قال رسول الله (ص) **: «حب العرب ایمان و بغضهم نفاق !» ان جنس العرب افضل من جنس العجم ؛ عبرانیهم و سریانیهم ، رومیهم و فرسیهم و غیرهم ... ولیس فضل العرب بمجرد کون النبی منهم و ان کان هذا من الفضل ، بل هم فی انفسهم افضل ...» =« جنس عرب برتر از دیگر جنس هاست . رسول فرمود :«عرب دوستی ایمان است و عرب نادوستی نفاق است !»«هان که جنس عرب برتراز جنس عجم است ؛ برتر از جنس عبرانی و سریانی و رومی و ایرانی و دیگران ... برتری عرب تنها در این نیست که رسول از ایشان است هرچند که این خود یک فضیلت است لیک عرب ها ذاتا از دیگران برترند ...» قال رسول الله** (ص) **: « من سبّ العرب فاولئک هم المشرکون »= رسول فرمود : «کسانی که به اعراب ناسزا می گویند هم ایشان مشرک اند !» ابن**

حجر در کتاب «مبلغ الارب فی فخرالعرب» گوید : حاکم نشابوری و بیهقی از عبدالله پسر عمر خطاب (رض) نقل کرده اند که گفت : رسول (ص) فرمود : « لما خلق الله الخلق اختار العرب ... » =« خداوند چون آفریدگان را بیافرید عرب را برگزید ...» حاکم نشابوری در «المستدرک» و طبرانی در «المعجم الکبیر» و در «المعجم الاوسط» از عبدالله پسر عمرخطاب(رض) نقل کرده اند که رسول (ص) فرمود : « فمن احب العرب فبحبی احبهم و من ابغض العرب فببغضی ابغضهم » =« هرکه عرب را دوست بدارد مرا دوسته داشته دوستش همی دارم و هرکه با عرب نادوستی کند مرا دشمنی کرده دشمنش همی دارم» ! طبرانی در «المعجم الاوسط» اورده که : ابوهریره از رسول (ص) نقل کرده که فرمود : « ان الله حین خلق الخلق بعث جبریل فقسم الناس قسمین ،فقسم العرب قسما و قسم العجم قسما و کانت خیره الله فی العرب ...»«خداوند انک که افریدگان را افرید ، جبریل را فرستاد تا مردم را دو بخش کرد؛ عرب را بخشی و عجم را بخشی نمود و گزیده خداوند در عرب بود ...» ترمذی و حاکم و دیگران از سلمان فارسی روایت کرده اند که رسول فرمود :« یا سلمان ! لا تبغضنی فتفارق دینک ! قلت : کیف ؟... قال : تبغض العرب فتبغضنی »=« ای سلمان ! با من دشمنی نورزی که دینت را از دست بدهی ! سلمان گوید عرض کردم : چگونه چنین چیزی ممکن است ؟! ... فرمود : که با عرب دشمنی ورزی با من دشمنی ورزیده ای ! » ابن تیمیه گوید : « رسول از این روی سلمان را مورد خطاب قرار داده که او نسبت به ایرانیان در اسلام پیشی دارد و دارای فضایلی است که در احادیث آمده است تا هشداری باشد به دیگر ایرانیان ...و این دلیلی است بر این که بغض با جنس عرب و دشمنی با اعراب کفر یا سبب کفر است و معنای ان این است که اعراب از دیگران برترند و محبت شان سبب قوت ایمان می گردد و هرکه حب اش موجب ثواب گردد ، بغض اش موجب عقاب گردد و این دلیل بر فضل عرب است از همین رو سلمان فارسی گفته است : « نفضّلکم یا معاشر العرب لتفضیل رسول الله ایاکم ؛ لا ننکح نساء کم و لا نوء مکم فی الصلاه »=«ای اعراب ! ما شما را برتر می دانیم چراکه رسول الله (ص) شما را برتری داده ، از این رو ما عجم ها لایق نیستیم که با زنان شما ازدواج کنیم و پیش نمازتان باشیم »و نیز سلمان فارسی گفته : « فضّلتمونا یا معاشرالعرب باثنتین ؛ لا نوء مکم فی الصلاه و لا ننکح نساء کم »=« شما عرب ها در دو چیز بر ما برتری دارید که پیش نمازتان نباشیم و با زنان تان ازدواج نکنیم ». حاکم و طبرانی از انس روایت کرده اند که رسول فرمود :« حب العرب ایمان و بغضهم کفر فمن احب العرب فقد احبنی و من ابغض العرب فقد ابغضنی » = «عرب دوستی ایمان بوَد و عرب نادوستی کفر ، هرکه عرب را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه عرب را دشمنی ورزد مرا دشمنی ورزیده !» عبدالله پسر احمد حنبل در «مسند» پدرش روایت کرده که: رسول فرمود : « لا یبغض العرب الا منافق »= «تنها منافق بوّد که با عرب دشمنی ورزد !» و نیز از ابن عباس روایت است که گفت : رسول فرمود : « احبّوا العرب لثلاث ؛ لانه عربی و القران عربی و لسان اهل الجنه عربی ! »= «عرب ها را به این سه دلیل دوست بدارید ؛ چون رسول عرب است ، قران به زبان عربی است و زبان بهشتیان عربی است ! » ترمذی از عثمان پسرعفان (رض) روایت کرده که : رسول فرمود : « من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله موّدتی » = «هرکه به عرب خیانت کند به شفاعتم درناید و موّدتم اورا نرسد ! »(تا اینجا ن.ک : ابن تیمیه / اقتضاء الصراط المستقیم ۱۴۸به نقل از کتاب السنه تالیف ابومحمدحرب بن اسماعیل کرمانی متوفای ۲۴۸ قمری+ ذهبی / سیراعلام النبلاء ۱۳/۲۴۴ش+۱۲۷ حاکم / المستدرک و...) . رسول فرمود :« من ابغض العرب ابغضه الله»=« هرکه با عرب دشمنی ورزد خدای با وی دشمنی کند ! »رسول فرمود : « اذا سالتم الحوئج فاسالوا العرب ... »=«هرگاه خواسته خواهید از عرب خواهید ...» (ن.ک : ابن عبدربه اندلسی / العقدالفرید۲۷۹-۳/۲۷۸).جابرپسرعبدالله انصاری روایت کرده که رسول فرمود : « حبّ ابی بکر و عمر من الایمان و بغضهما من الکفر و حبّ العرب من الایمان و بغضهم من الکفر»= «دوستی ابوبکر و عمر از ایمان است و دشمنی با این دو از کفر، و دوستی عرب از ایمان است و دشمنی با اعراب کفر باشد ».

نتیجه :

« و علی المسلم غیرالعربی ان یدرک العلاقه الاصیله بین العروبه و الاسلام...» = «بر مسلمان عجم واجب است که رابطه ی ریشه دار میان عروبت و اسلام را دریابد ... ». «فان الذی علیه اهل السنه والجماعه ، اعتقاد ان جنس العرب افضل من جنس العجم ؛ عبرانیهم و سریانیهم و رومیهم و فرسیهم و... هذا مذهب ائمه العلم و اصحاب الاثر و اهل السنه المعروفین بها ، المقتدی بهم فیها ... فمن خالف شیئا من هذه المذاهب او طعن فیها او عاب قائلها فهو مبتدع خارج عن الجماعه ، زائل عن منهج السنه و سبیل الحق... »=« آنچه اهل سنت و جماعت برآنند ، باور به این که جنس عرب برتر از جنس عجم است ؛ برتر از جنس عبرانی و سریانی و رومی و ایرانی و...این باور و راه و رسم پیشوایان دین و راویان احادیث و اخبار و اهل سنت است که به این عقیده شناخته شده اند واز ایشان در این عقید ه پیروی کنند ... هرکه پشیزی با این عقیده مخالفت کند یا از این عقیده نقد و انتقادی نماید یا معتقد به این عقیده را نکوهد ، آن کس بدعت گزار و از اهل سنت نیست ، از رسم و روش سنت و راه حق برون است ...».

همه ی مشایخ سنی ایرانی از آغاز تا انجام برای خویش هویت عربی قائل بودند و برای خود شجرنامه ی عربی می ساختند و هویت ایرانی خویش را انکار می کردند واگر خود توفیق انجام این مهم را نمی یافتند مریدان و مقلدان و پیروان و مدافعان عروبت و قومیت عربی به این مهم اقدام می کردند و تبار و ریشه ایرانی آنان را محو و به ایشان ریشه وتبارعربی می دادند !

مشایخ سنی ایرانی :

« نعرف للعرب حقها و فضلها و سابقتها و نحبّهم لان حب العرب ایمان و بغضهم نفاق و لا نقول بقول الشعوبیه و اراذل الموالی الذین لایحبون العرب و لایقرون بفضلهم فان قولهم بدعه و خلاف» = « ما به حقانیت و برتری و پیشینه ی ایمان و اسلام عرب ها معترفیم و دوست شان داریم زیرا عرب دوستی ایمان است و بغض شان نفاق ، و آنچه را شعوبیه و فرومایگان ایرانی بر زبان می رانند که عرب دوست نیستند و به برتری اعراب اقرار نمی کنند ، بر زبان نمی رانیم چراکه سخن شان بدعت و نادرست است »!(ن.ک : منابع پیشین).

ساختار روایی فقهی کلامی تاریخی تسنن!

درپی اشغال ایران و گرفتن اسیران ، عمرپسرخطاب خلیفه ی عرب) رض (به فرماندهان لشکر نوشت »:لا تجلبوا علینا من العلوج احدا» =« هیچ یک از علوج(=اسیران ایرانی) را به مدینه نفرستید « !(ن.ک: عمربن شبّه / تاریخ المدینه +۱/۸۹۲ابن ابی الحدید/ شرح +۳/۱۴۵طبری /تاریخ +۱/۲/۲۷۵۲ابن سعد/طبقات ۳/۳۴۹). نامه ی عمرپسرخطاب) رض (به ابوموسی اشعری کارگزارخلیفه درعراق» : اعرض من قبلک من اهل البصره فمن وجدته من الموالی و من اسلم من الاعاجم قد بلغ خمسه اشبار فقدمه فاضرب عنقه) «[۱]» = (از ایرانیان مقیم بصره دوری کن و هرکه از ایشان را دیدی و هرعجمی که مسلمان هم شده باشد وقدش به پنج وجب رسیده باشد گردن بزن«! (ن.ک : کتاب السقیفه۲۳/۷۴۳-۲/۷۴۲) .

عمرپسرخطاب(رض) **دیوان اداری خلافت اش را این گونه تدوین کرده بود » : ان عمربن الخطاب(رض) لما وضع دیوان العطاء کتب الناس علی قدر انسابهم فبدا باقربهم نسبا الی رسول الله) ص (فلما انقضت العرب ذکر العجم . هکذا کان الدیوان علی عهد الخلفاء الراشدین»=« عمرپسرخطاب**) رض (**دیوان اداری حق و حقوق را بر اساس نسب های خویشاوندی تدوین کرده بود وقتی همه ی عرب ها را نوشت نوبت به عجم ها رسید . در دوره ی خلفای راشدین دیوان براین پایه بود «**(ن.ک :ابن تیمیه/ اقتضاء الصراط ۱۴۹)**. بدیهی است که امام علی**) ع (**سیره ی شیخین را نپذیرفت و دیوان را بر اساس مساوات میان مسلمانان نوشت و همین امر باعث دشمنی طرفداران شیخین و بنی امیه و ... با آن حضرت گردید . این از بدیهیات تاریخ صدراسلام است**(ن.ک :نهج البلاغه/خطبه ۳،۹، ۱۱و..) . **نامه ی معاویه پسرابوسفیان به زیاد پسر سمیه... » : انظر الی الموالی من الاعاجم فخذهم بسیره عمربن الخطاب فان فی ذلک خزیهم و ذلهم ؛ ان تنکح العرب فیهم و لاینکحوهم ، و ان ترثهم العرب و لا یرثوهم ، و ان تقصر بهم فی عطائهم و ارزاقهم ، و ان یقدموا فی المغازی یصلحون الطریق و یقطعون الشجر ، و لا یوء مّ احد منهم العرب فی الصلاه ، و لا یتقدم احد منهم فی الصف الاول اذا حضرت العرب الا ان یتمّوا الصفّ ، و لا تولّ احدا منهم ثغرا من ثغورالمسلمین و لا مصرا من امصارهم و لا یلی احد منهم قضاء المسلمین و لا احکامهم فان هذه سنّه عمرفیهم و سیرته» =«مواظب ایرانیان باش و با ایشان به روش عمرپسرخطاب رفتارکن که خواری و زاری شان در این روش است که : عرب ها از ایشان زن بگیرند و به ایشان زن ندهند ، عرب ها از انان ارث برند و ایشان ارث نبرند ، از سهمیه و حق و حقوق و خورد و خوراک شان بکاه ، در جنگ ها کارشان راه سازی و کندن درختان از سر راه لشکرباشد ، هیچ یک از ایشان حق ندارد پیش نماز عرب ها شود ، وقتی عرب ها در نماز حضور دارند هیچ یک از ایشان حق ندارد در صف اول نماز جماعت باشد مگر برای کامل شدن صف نماز ، هیچ یک از ایشان را بر مرزها و شهرهای مسلمانان نگماری ، هیچ یک از ایشان رابه قضاوت مسلمانان نرسانی ، هان که این سنت و سیره ی عمر با ایشان بود »** (ن.ک : کتاب السقیفه ۲/ ۷۴۰/۲۳ مقایسه کنید : ابن عبدربه اندلسی (م۳۲۸ق)/ العقد الفرید -۳/۳۶۰ ۳۶۱)**اعراب به ایرانیان کنیه نمی نهادند و ایشان را با لقب و اسم صدا نمی زدند. با ایشان در یک صف پیاده راه نمی رفتند و ایشان را سواره جلو نمی انداختند . ایرانیان بر سر سفره ی اعراب باید دست به سینه می ایستادند. اگر ایرانیان اهل علم و فضل بودند ایشان را در پایین پا می نشاندند تا هر بیننده ای بداند که وی عرب نیست . اعراب ایرانیان را به نماز میت راه نمی دادند و اگر ایرانیان حاضر بودند اعراب بر می گشتند . خواستگاران حق نداشتند از پدر یا برادر زن و دختر ایرانی خواستگاری کنند باید از ارباب عرب لیشان خواستگاری می کردند اگر اجازه می داد عقد درست بود و گرنه عقد باطل بود و زنا محسوب می شد . اعراب می گفتند اگرمارا هیچ حقی برگردن ایرانیان نباشد همین که ایشان را از کفر رهانیده و از دارالشرک به دارالایمان کشانیده ایم انان رابس است... اعراب می گفتند ما برای نجات ایرانیان جان خویش را به خطرانداختیم و چه حقی از این بزرگتر که برای نجات کسی جان دهی ! خداوند ما را به جنگ با شما ایرانیان فرمان داده و جهاد با شما را برما واجب فرموده و بردگی و بندگی شما را مطلوب ما نموده ».(... ابی عمربن الخطاب ان یوّرث احدا من الاعاجم الا من یلد فی العرب» =« عمر پسرخطاب(رض)منع کرد که هیچ یک از ایرانیان از یکدیگرارث نبرند مگرآن که عرب زاده باشد)**« ن.ک : کتاب السقیفه ۲/۷۴۰/۲۳.+مالک / الموطّاء + الغدیر۶/۱۸۷.)

نوروز ایرانی نزد سنیان!

ما وُرِدَعندَاهلِ الّسنّة فی حُکمِ عیدالنّیروز !

«لایجوز للمسلمین الاحتفال بعیدالنیروز و لا تخصیص باحتفال او طعام او هدایا . قال الشیخ ابن جبرین :لایجوز الاحتفال بالاعیاد المبتدعه کعیدالمیلاد و عیدالنیروز و المهرجان ...»=« جشن گرفتن عید نوروز برمسلمانان روانیست و روا نیست که برای نوروز جشنی اختصاص دهند یا شام وناهار یا هدیه ها اختصاص دهند ! ابن جبرین گوید : جشن گرفتن عیدهای ساختگی مانند عیدمیلادمسیح و عید نوروز و مهرگان ...روانیست !»(ن.ک :کتاب اللولوالمکین من فتاوی ابن جبرین +۲۷ الموسوعه الفقهیه ۱۲/۷). «حدّثنا ابوبکر قال: سئل عن صوم النیروز ، فکرهه و قال یعظّمونه الاعاجم . قال : اخبرنا هشام ، قال : سئل عن صوم یوم النیروز! قال : مالکم و النیروز ؟! لا تلتفتوا الیه فانما هو للعجم !...»= بوبکرگوید : «از روزه نوروزپرسیدند ! آن را مکروه دانست و گفت : نوروز عید عجم است !هشام گوید : از روزه ی روز نوروز پرسیدند! گفت : شما را به نوروز چه ؟! به نوروز توجه نکنید که نوروز از عجم است !» «لیس للمسلمین عید یحتفلون به الا عیدالفطر و عیدالاضحی ، و ما سوی ذلک فهی اعیاد محدثه ، لایجوز الاحتفال بها... ویدخل فی اعیاد المحدثه عیدالنیروز.... و اذا کان العید فی الاصل عیدا للکفار کعیدالنیروز ، کان الامر اشدّ و اعظم ! و عیدالنیروز عیدجاهلی کان یحتفل به الفرس قبل الاسلام ... »=« مسلمانان را جز عید فطر و عیدقربان عیدی نیست که ان را جشن بگیرند! به جز این دو ، دیگر عیدها ساختگی است که جشن گرفتن آنها جایز نیست !... عید نوروز از جمله عیدهای ساختگی است ... و هرگاه عید در اصل عبد کافران باشد مانند عیدنوروز ، حرمت آن شدیدتر و گناه آن بزرگ تر است ! و عید نوروز عیدی جاهلی است که ایرانیان آن را پیش از اسلام جشن می گرفتند ...» قال الذهبی (۷۸۴ق) : «اما مشابهه الذمه فی المیلاد و الخمیس و النیروز فبدعه ، فان فعلها المسلم تدیّنا فجاهل ، یزجر و یعلّم ، و ان فعلها حبّا لاهل الذمه و ابتهاجا باعیادهم فمذموم ایضا »=« ذهبی از علمای سنی سده ی هشتم هجری گوید : مشابهت مسلمان به کافران ذمی در برگزاری جشن میلاد مسیح و جشن خمیس مسیحی و جشن نوروز بدعت است ! اگر مسلمان از روی دین داری چنین کند نادان است ، باید که بازداشته شود و آگاه گردد ، اگر از روی دوستی کافران ذمی و شادمانی به جشن هایشان چنین کند ، نیز کاری ناپسند و نکوهیده کرده است »(ن.ک : الذهبی / رساله التمسک بالسنن و التحذیر من البدع .+ مجله الجامعه الاسلامیه ۱۰۳/۱۰۴).«روی عن عبدالله بن عمر (رض) انه قال : من مرّ ببلاد الاعاجم فصنع نیروزهم و مهرجانهم و تشبّه بهم حتی یموت و هو کذلک حشرمعهم یوم القیامه ... فان الموافقه فی جمیع العید موافقه فی الکفر... قال رسول الله (ص) :" من تشبّه بقوم فهو منهم »=« از عبدالله پسر عمرخطاب (رض) روایت است که گفت : هر مسلمانی که به سرزمین ایرانیان رود و جشن نوروز و مهرگان شان را برگزارکند و با ایشان همانندی نماید تا که بمیرد ، او در روز قیامت با آنان محشور خواهد شد ... چراکه همانندی در همه ی مراسم عید همانندی در کفر است... رسول(ص) فرموده : " هرکه همانند قومی شود از آن قوم است »(ن. ک : احمدحنبل / المسند + ابوداود / السنن).« قال قاضی خان فی رجل اشتری یوم النیروز شیئا لم یشتره فی غیر ذلک الیوم ، ان اراد به تعظیم ذلک الیوم کما یعظمه الکفره ، یکون کفرا ...» =«قاضی خان از فقیهان سنی گوید : فرد مسلمانی که در روز نوروز چیزی بخرد که آن چیز را در غیر آن روز نمی خرد ، اگر منظورش بزرگداشت نوروز باشد آن سان که کافران آن را گرامی می دارند ، کفر است ... »«عید النیروز عید المجوس فاحذروه ! فلا یجوز للمسلم الاحتفال به او المشارکه فی ذلک ! و قد فسّر غیر واحد من السلف کابن سیرین و مجاهد ، الزور بانه اعیاد الکفار ... و قد دلت الادله من الکتاب و السنه علی انه لا یجوز ان یعظم المسلم یوما یعظمه الکفار ...» قال ابن القیم (ره) : « و اما التهنئه بشعائر الکفر المختصّه به ، فحرام بالاتفاق ...» = «عید نوروز عید زرتشتیان است از ان بر حذر باشید ! جشن گرفتن نوروز یا شرکت در ان بر مسلمان جایز نیست ! بسیاری از فقیهان گدشته ماتتد ابن سیرین و مجاهد در معنای واژه ی "الزور" در قرآن گفته اند که یعنی عیدهای کافران ... از قرآن و سنت ادلّه ی است که دلالت دارد بر این که بر مسلمان جایز نیست که روزی را که کافران بزرگ می دارند بزرگ دارد !... ابن قیّم از فقیهان سنی گوید : »«گفتن

شادباش و تبریک به شعائر ویژه ی کفر ، به اتفاق فقیهان اسلام حرام است ...» (مقایسه کنید: دهلوی/ التحفه الاثناعشریه۲۳۶-۲۳۲: **در نقد شیعه امامیه که نوروز را گرامی می دارد و برایش فضایلی قائل است ، می گوید :« از بدعت های شیعه امامیه این است که نوروز را که از عیدهای مجوس است و اسلام آن را محو کرده گرامی می دارند ... ونیز غسل روز نوروز را سنت می دانند .. و این بدعت محض در دین است ...» .**

بدین سان تسنن به دلیل سرشت و ساختار عربی خویش ، هرآنچه را که عربی نیست اسلامی نمی داند و به رسمیت نمی شناسد ! همه ی سنن و آیین های فرهنگی هویتی معقول و منطقی اقوام و ملل مغلوب را کفر و شرک می پندارد که «اسلام عربی» آن را نهی و نفی و محو کرده است ! تسنن چیزی جز سننِ نظام قبایلی و غلبه ی فرهنگ پان عربیسم بیش نیست.

خواننده ی خردمند ایرانی بداند که :

به ایران سوگند! بیان این حقایق به هیچ روی از سر حبّ علی(ع) و بغض ابوبکر و عمر و عثمان(رضی الله عنهم) نیست ! حقیقت تحقیقی و تاریخی این است که تسنن در سرشت و ساختار، ضد هویت ، ضد فرهنگ، ضد ملیت ایرانی ،ضد حاکمیت ملی ،ضداستقلال فرهنگی سیاسی ارضی ایران است ، تسنن چیزی جز سنن و فرهنگ و قومیت عربی بیش نیست ! وجود تسنن در ایران چون توموری است بدخیم در بدن ! از این روی کشورهای عربی بسیار می کوشند تا از هرآب گل آلود ماهی بگیرند و در این سه دهه با پول و تبلیغات و توطئه مجدانه کوشیده ومی کوشند تا بر شمار سنیان در ایران بیفزایند و این خطر بسیاربزرگی است که استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می کند ! دل عربها از نهضت ملی صفویه خون است و همواره صفویان را ناسزا و دشنام می دهند که نگذاشتند ایران در کام تسنن عثمانی فرو رود ! نویسندگان عرب بسیار متاسف اند که ایران از پلیدی تسنن رست و از سلطه ی پان عربیسم رها شد !نویسندگان سیاسی عرب در مقالاتی که پیاپی می نویسند خشم خویش را از صفویه ابراز می دارند(۳) و به یاوه های تازی گرایانی ضد ایرانی چون شریعتی وبرقعی و...استناد می کنند !

---

(۱) در رابطه با سیره ی عمر پسرخطاب خلیفه ی عرب با ایرانیان..." : ولم یکن عمر اخذ الجزیه من المجوس.....الاسلام او القتل..." ="عمر از زرتشتیان جزیه نمی پذیرفت و اگر مسلمان نمی شدند ایشان را می کشت"(ن.ک :موسوعه الکتب السته/ حدیث +۳۰۴۳ حدیث۳۰۴۴ " . (عمروبن دینار عن بجاله عن عمروبن اوس و ابوشعثاء ، قال : کنت کاتبا لجزء بن معاویه عم الاخنف بن قیس ، اذجاء نا کتاب عمر قبل موته بسنه : " اقتلوا کل ساحر و فرقوا بین کل ذی محرم من المجوس وانهوهم عن الزمزمه" فقتلنا فی یوم ثلاثه سواحر و فرقنا بین کل رجل من المجوس و حریمه فی کتاب الله و صنع طعاما کثیرا فدعاهم فعرض السیف علی فخذه فاکلوا و لم یزمزموا ..." ="عمرو پسر دینار از بجاله و او از عمرو پسر اوس و ابوشعثاء نقل کند که گفت : منشی جزء پسر معاویه عموی اخنف پسر قیس بودم که نامه از عمرپسر خطاب یک سال پیش از مرگش دریافتیم که نوشته بود : " همه ی جادوگران را بکشید و میان زرتشتیان ونزدیکان شان جدایی افکنید و ابشان را از زمزمه= نیایش (به هنگام خوراک) باز دارید " ماهم روزی سه جادوگررا کشتیم و میان هریک از مردان زرتشتی و نزدیکانش جدایی افکندیم ، کارگزارخلیفه خوراک بسیاری پخت وشمشیر را کشید و روی رانش نهاد و زرتشتیان رابه خوراک فرا خواند ! ایشان خوردند و زمزمه = نیایش نکردند..."(ن.ک :موسوعه الکتب السته۱۴۵۲ : ابوداود/سنن /کتاب الخراج/باب ۳۱ فی اخذالجزیه من المجوس). و نیز حکم شکار سگ و پرنده شکاری ایرانیان : " حدّثنا عمروبن عبدالله ، حدّثنا وکیع عن شریک عن... جابربن عبدالله قال : نهینا عن صیدکلبهم و طائرهم یعنی المجوس "= "عمرو از وکیع و شاو از شریک واز......جابرپسرعبدالله انصاری که گفت : " ازخوردن شکار سگ شکاری و پرنده ی شکاری زرتشتیان نهی

شدیم ".(ن.ک : موسوعه الکتب السته۲۶۷۱/ابن ماجه /حدیث۳۲۰۹ +همان ۱۸۰۱ ترمذی/جامع .حدیث۱۴۶۶). مبانی کشور گشایی سقیفه و اشغال سرزمین ها و کسب غنایم : "...عن ابی هریره قال : قال رسول الله : اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر فلا قیصربعده والذی نفسی بیده لتنفقنّ کنوز هما فی سبیل الله "= " ابوهریره از رسول روایت کرده که فرمود : انک که کسرا و قیصر تباه شوند دیگر پس از آن دو کسرا و قیصری نخواهد بود به خدا سوگند که گنج هاشان را در راه خدا انفاق خواهید کرد "(ن.ک : موسوعه۱۸۷۴: ترمذی/جامع . حدیث ۲۲۱۶)

(۲) سیر تاریخی این سیره و سنت : شیخ اسماعیل حقی برسوی سنّی ایرانی دربار خلافت سنّی عثمانی در سده ی دهم و یازدهم قمری در تفسیر آیه ۱۹ سوره حج می گوید : "والمجوس وهم عبده النار و لیسوا من اهل الکتاب و لذا لاتنکح نساوءهم و لا توکل ذبائحم و انما اخذت الجزیه منهم لانهم من العجم لا لانهم من اهل الکتاب " = " مجوس اتش پرستان باشند و ایشان اهل کتاب نیستند از این رو ازدواج با زنان شان و خوردن گوشت شکار و قربانی شان جایز نیست"(ن.ک : برسوی / تفسیر روح البیان ۶/۱۵)

(۳) نوشتارهایی با این نام : " چگونه ایران از تسنن به تشیع گرایید ؟ " . نویسندگان این مقالات که از تازیان سنی وهابی پان عربیست هستند از دو زبان تحلیل و دشنام بهره می جویند و فزون بر تحریف حقایق و وقایع تاریخی و تبرئه تازیان ازجنایاتی که برایران روا داشتند ، می کوشند تا دق دل شان را از صفویه خالی کنند ! از این روی هرچه می توانند به صفویان بویژه مرحوم شاه اسماعیل صفوی دشنام می دهند !

تشیـــــــــــــــّعِ امامیـــــــــــــــــــــّه

پاسدارفرهنگ،هویت، استقلال و تمامیت ارضی ایران است!

این حقیقت و واقعیت خطاب به کسانی است که

به راستی برای ایران و فرهنگ ایرانی دل می سوزانند و نگرانند !

(نگارش ونمایش نخست این مقاله : بهمن ماه ۱۳۸۶ خورشیدی/ویرایش و نمایش دوم : مردادماه ۱۳۹۰خورشیدی)

یادآوری !

در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی و در حقیقت پس از نهضت مشروطیت ، بی آنکه صدر و ذیل تاریخ پیوستهی خویش را به درستی بدانیم و مبانی فرهنگ ملی خویش را به روشنی بشناسیم آنچنان دچار چپ زدگی و آفات حاصل از آن شده بودیم که ناخود آگاه و ناخواسته با جهان بینی مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی وآگاهی کاذب، به تاریخ و فرهنگ ملی ایران می نگریستیم . این بدیهی است که این جهان بینی شیطانی بنا به ماهیت و خاصیت «انترناسیونال» =« ضد میهنی» خود ، با ابزار شک و نقد و نفی ، همه ی میراث ملی را از بیخ و بن می زد و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناخت و در اندیشه ی ساختن یک ایدئولوژی بود . نگاه این جهان بینی از ِآغاز تا انجام این بود که فرهنگ ملی را با همه ی معانی ، مفاهیم و جان مایه های اسطوره ای اش به ایدئولوژی دنیوی مادی سیاسی تبدیل کند و چنین کرد . این واقعیت با خلق و خوی قومی توده ای مساعد ما در آمیخت و ادبیاتی را پدید آورد که هنوز کم و بیش ورد زبان هاست .علوی صفوی کردن تشیع نیز از همین مقوله چپ زدگی و تازی زدگی است (ن.ک : شهربانو ؛ خاطره ی قومی ، اسطوره و تاریخ !) **از دیگر سو افراط و تفریط ما ایرانیان همواره در تاریخ کار دست ما داده است . در این رویداد ، افراط پیشین به تفریط پسین انجامید و باستان گرایی افسار گسیخته و جاهلانه و شبه مدرنیسم شاهانه به مظلومیت مذهب گرایید و حسرت معنویت ، آه از نهاد توده ها بر آورد و چند نسل را شیفته و دلباخته ی جاذبه های حماسی سیاسی خویش کرد و این فرآیند آگاهی کاذب بود که روشنفکران ما دچار آن بودند بی آنکه با حقیقت تاریخ و فرهنگ ملی آشنایی و انسی داشته باشند !**

طرح موضوع !

با حضور اسلام در ایران وغلبه ی پان عربیسم عمری اموی عباسی که مبانی آن مبتنی برسنن و قومیت عربی بود و به هر سرزمینی که پای می نهاد نخست می کوشید تا آن سرزمین را از بیخ و بن عرب کند و می کرد . شگفتا که گویا پیشینه ی بلند تاریخی تمدنی هم کارساز نبود زیرا مصر با وجود پیشینه ی فرهنگی تمدنی تاریخی چند هزار ساله مغلوب پان عربیسم شد و از بیخ و بن عرب گردید .

اما در ایران وضع به گونه ای دیگر رقم خورد ! نخبگان شریف، دانا و بس گرانمایه ی ایرانی از یک سو از همان آغاز با درایت هرچه تمام به تحلیل مقاومت ها پرداختند و از سرنوشت نهضت های مقاومت ملی ایران درس ها آموختند . از دیگر سو با ارادت و ایمانی که به حقانیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر اسلام داشتند ، در تشیع خویشاوندی و همسویی بسیاری یافتند . چراکه علاوه بر گوهر دادخواهی و دادگری آن ، در تشیع زمینه های بسیار مساعدی برای پیوند ملیت و مذهب وجود داشت . زیرا امامان شیعه از همان آغاز، شعائر ملی ایران را به رسمیت شناختند ، مهرگان و نوروز و دیگر

آیین های ایرانی را گرامی داشتند ، هدایای نوروزی را می پذیرفتند (ن.ک : فهرست آثار/فضائل نوروز در ادبیات شیعه)، **زبان فارسی را ارج می نهادند ، به آن زبان سخن می گفتند (رسول** [ص] **نیز به پارسی دری وپهلوی سخن می گفت** [۱] **و هرگاه سلمان خدمت حضرت می رسید می فرمود :"درستیه وشادیه "(= تندرست بی و شاد زی)**(ن.ک : صبح الاعشی ۱/۱۶۶/چاپ مصر) **و پشتیبان ایرانیان بودند ، در ماجرای کشتار ایرانیان مقیم مدینه پس از ترور خلیفه ی دوم عرب ، امام علی و فرزندانش به دفاع مسلحانه از ایرانیان پرداختند ، در پی قتل هرمزان سردار ایرانی توسط هواداران خلیفه ی عرب، امام علی سوگند یاد کرد که قاتل هرمزان را (که پسر خلیفه بود) کیفر خواهد داد و قاتل در خلافت آن حضرت به شام نزد معاویه گریخت ! در ماجرای اشغال ایران توسط خلیفه ی دوم عرب و اسارت بزرگ زادگان ایرانی ، امام علی از خرید و فروش اسیران جلوگیری کرد . در اینجاست که خاطره ی قومیکه پاسدار ودایع است می گوید دختری از یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی** [ع] **ازدواج می کند ، پیوندی بس مقدس و گرامی و میمون که تاریخ نیز با وجود عنادی که دارد آن را تایید می کند** (ن . ک :همین وبلاگ / مقاله ی شهربانو).

با این همه بر ایران از آغاز اشغال تا آغاز سده ی دهم هجری (۹۰۶ ق) **تسنن حاکم بود . در این نُه قرن ، تشیع که تمامیت فرهنگ ، هویت و ملیت ایرانی را در بر داشت در اقلیت و مظلومیت محض بود .**

تسنن در ایران به دلیل سرشت عربی و تعصب و تصلب قومیت عربی اش همواره به خلافت عربی وفادار بود و ایران را بخشی از قلمرو خلافت عربی می دانست و آرزو داشت که ایران و ایرانی روزی از بیخ و بن عرب شوند (ن.ک:مقاله ی بالا: تسنن)**. تسنن از همان آغاز فرهنگ و میراث ملی ایران را میراث مجوس می دانست که اسلام آن را نسخ و محو کرده است . از این رو جشن ها و آیین های ملی ایران را به رسمیت نمی شناخت** (ن.ک : فهرست آثار/فضائل نوروز در ادبیات شیعه) **.**

مشایخ ایرانی تسنن از بخاری تا غزالی به شدت عرب زده بودند و برای خویش هویتی عربی قائل بودند و پیشینه ی تاریخی خویش را نقد و نفی می کردند (ن.ک : مقاله ی بالا : تسنن)**. فردوسی توسی راکه شیعه بود و با سرایش شاهنامه ، شناسنامه ملی تاریخی فرهنگی و خاطره ی قومی ایرانی را زنده کرده بود ، مرتد ، زندیق و کافر خواندند وچون بمرد او را در گورستان مسلمانان راه ندادند ومی خواستند به جنازه ی او بی احترامی کنند که شبانه توسط سه نفر از دوستان اش در کشمان توس به خاک سپرده شد.ابوالقاسم گرگانی عالم سنی آن دیار برفردوسی نمازنگزارد چراکه او مدح مجوس گفته است!زکریای قزوینی در«آثارالبلاد»گوید:«حکی ان الشیخ قطب الدین استاذالغزالی اجتاز علی قبر الفردوسی مع اصحابه ، فقال بعضهم :«نزورالفردوسی » فقال الشیخ : « دعه ! فانه صرف عمره فی مدح المجوس!»...»=«گفته اند که شیخ قطب الدین استادغزالی با گروهی ازیاران اش از گور فردوسی گذشت. یکی از یاران بگفت : به زیارت گور فردوسی شویم! شیخ بگفت : رهایش کن!که او همه ی عمرش را درستایش زرتشتیان گذرانده است...»**(ن.ک :قزوینی/آثارالبلاد۲۷۹.چاپ خاورشناس المانی وشتنفلد.گتنگن۱۸۴۸ میلادی)**محمد مهدی رضا قلی خان هدایت در« تذکره ی ریاض العارفین» می نویسد :« گویند که چون جناب حکیم وفات یافت شیخ ابوالقاسم گرکانی فرمود که : «حکیم تمامت عمرخود را صرف مدحت مجوسیه نمود ، من بر وی نماز نگزارم ....»**(ن.ک : تذکره ریاض العارفین۲۸۲چاپ رضی واحدی و سهراب زارع)

مولفان و مورخان سنی ایرانی همواره در فضائل تازیان و زبان تازی می نوشتند و به تحقیر میراث ملی و نفی آن می پرداختند(ن.ک: مقاله ی بالا: تسنن) **. و از آنجا که می دانستنداهل بیت پیامبر**[ص]**رادرکاراشغال ایران دستی نبوده است و تشیع امامیه را پاسدار میراث ملی ایران می دانستند**

به ستیز با تشیع می پرداختند و آشکارا از اشغال ایران توسط خلفای عرب دفاع می کردند . نویسنده ی سنی ایرانی سده ی ششم هجری در کتاب فضائح الروافض (تالیف محرم ۵۵۵ مهشیدی) **می نویسد :**

" اکنون که روافض (= شیعیان) با مال و ملک اند و علویان با اموال و املاک ، از برکات فتوح عمری است و از آفتاب روشن تر است که هرگز هیچ ،نه در ابتداء اسلام تا با اکنون یک دیه نستدند و یک غزاه نکردند ... جهان را ابوبکر و عمر و عثمان گشودند ... علویان را فتحی نبوده است از اول تا به آخر ... بنی امیه و مروانیان اولوالامر بودند ... همه ی شرق و غرب اصحاب سنت دارند ... آنچه عمر کرد ، ده یک آن علی کجا کرد ، آن همه زمین و بلاد گبرکان و ترسایان در دولت خلافت عمر به رای و تدبیر و سیاست او ستدند نه در زمان خلافت علی ... فتح دیار گبرکان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود ... فتح های اسلام در عهد بوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان و عباسیان بوده است" ن.ک:قزوینی/النقض ۱۵۰، ۱۴۹ ۱۶۵ ،۴۳۸،۴۴۰،۴۴۲،۴۵۶.

و در دفاع از جفاکاری سرداران تازی به هنگام اشغال ایران از جمله در قتل عام مردم گرگان رجز می خواندند و می نوشتند :

" ... در خراسان عبدالله بن حازم و قتیبه بن مسلم که سمرقند استد ... چه کردند ، تا مغرب صافی شد (=پاک شد) و کلمه ی اسلام عالی شد و کلمه ی کفر نگون شد ... در این فتوح امیر المومنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در مشرق و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در این غزاها اول و آخر نبوده است ... "ن.ک:همان۱۵۳،۱۵۲،۱۴۸،۱۴۷

و از آنجا که می دانستند پیوند تشیع و میراث ملی ایران ناگسستنی است می نوشتند :

"... و حد دوم این خانه (=تشیع)با گبری(=زرتشتیان)است زیرا هم چنان که گبران به یزدان و اهرمن گویند ... رافضی(=شیعه) همین گوید ... و چنان که گبرکان خود را مولای آل ساسان دانندرافضیان خود را مولای علویان دانند . هم چنان که گبرکان ملک به نسبت و به فر یزدان دانند ، رافضیان خلافت به نسبت و نص گویند به جای فر یزدانی . و هم چنان که گبرکان از همه صحابه ، عمر را دشمن تر دارند ، رافضی عمر را دشمن تر دارد به نسبت گبرکی و هم چنان که گبرکان گویند کی خسرو بنمرد و به آسمان شد و زنده است و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند ، رافضی گوید قائم زنده است بیاید و مذهب رفض را قوت دهد ..."ن.ک:همان۴۰۷،۴۰۶

و در تایید سرکوبی نهضت های مقاومت ملی ایران می نوشتند :

"... و آن جماعت که مذهب رفض(=تشیع)نهادند چنان که گفتیم ملحدان بودند،سر به گریبان رفض بر آورده دعوت به رفض کردندی ، آن گاه در الحاد کشیدندی و میل شان به کیش گبرکی بود ، کینه ی دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان اسلام ، و در رسول ، طعن نمی یارستند زدن ، که کس قبول نمی کرد ، در یاران و زنان اش طعن زدند تا بدین ، غمران(=گول خوردگان و ابله هان) را به خود کنند ...و باز چون عهد کریم ملکشاهی (= ملک شاه سلجوقی) بود ، نظام الملک از سر عقیدت اینها آگه بود ، همه را خوار و مهین داشتی ... " ن.ک:همان۱۴۲،۱۴۱،۳۴۷،۳۴۶

و در ستیز با نفوذ اشرافیت ایرانی شیعه در دستگاه خلافت عربی عباسی در جهت دفاع از فرهنگ ملی ایران و به قدرت رساندن خاندان ایرانی آل بویه می نوشتند :

"... شرح استیلای روافض(=شیعیان) در عهد مقتدر خلیفه از سنه ی ۳۰۵ تا سنه ی ۳۲۳ که مقتدر را بکشتند چنان بود که وزیر مقتدر بوالحسن فرات بود و سلطان خلیفه بودی و مرجع همه ی جهان با درگاه خلافت بودی و این بوالحسن فرات به عوانی و شریری معروف بود و در مذهب رفض چنان بود که به الحاد منسوب اش کردند ... در این پنج سال که او وزیر بود پنهان رسولان به دیلمان می فرستاد و ایشان را(= آل بویه) بر ملک حث می کرد (= بر می انگیخت) ..." ن.ک:همان۷۹،۸۸

این نمونه ها نشان می دهد که تسنن در آن نه قرن در ایران ، دل به تازیان و خلافت آنان داشت و در این راه سخت می کوشید .

تا که در آستانه ی سده ی دهم هجری ، خلافت عثمانی که خود را جانشین عباسیان می دانست از یک سو برای بلعیدن ایران دهان گشوده بود و از دیگر سو اقوام بیابان گرد ترک و تاتار در ایران مرکزی و خراسان بزرگ و ازبکان از شمال خراسان داشتند خاک ایران را با توبره می بردند و این نقطه ی اوج فلاکت ایران و ایرانی بود و چیزی به نام استقلال و تمامیت ارضی ایران وجود نداشت .

در اینجا بود که خاطره ی قومی معجزه کرد و نهضت صفویه با تکیه بر فرهنگ ایرانی تشیع قد آراست و فضای تیره و تار ایران را روشن کرد و به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران پرداخت. به تعبیر دقیق مرحوم ملک الشعرای بهار :«هرگاه ایرانی سنی می بود اتحاد ملی و استقلال ایران باقی نمانده ایران میان ازبکان و عثمان لوها قسمت شده بود»(ن.ک:سبک شناسی ۳/۲۵۴).

تا که در گذر پنج قرن، فضای ایران روشنی مطلوب خویش را بازیافت ، فرهنگ ایرانی به رو آمد،شعر و موسیقی و عرفان و ادب ایرانی جایش را باز کرد ، نوروز با حرمت هرچه تمام گرامی داشته شد و نغمه و ترانه های ایرانی در با شکوه ترین جلوه اش در گلهای رنگارنگ خود را نشان داد .

روشنفکران ملی مذهبی ولامذهب ما از مشروطیت به این سو به ویژه در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی به این حقایق بدیهی جاهل بودند و به دلیل آگاهی کاذب و دلخوری سیاسی تیشه به ریشه ی خویش می زدند . آن گونه که امروز در برون مرز فرو مایگانی به مراتب نادان تر از پیشینیان به تشیع ستیزی پرداخته اند . این بیچارگان فرومایه و آلت دست بیگانه نمی دانند که تشیع ستیزی یعنی ایران سوزی . امروز این فرومایگان بی ریشه هم صدا با رسانه های تازی وابسته به حزب بعث و پان عربیست های ناصری، به ایران ستیزی شگفتی دست یازیده اند !

نگارش ونمایش نخست این مقاله : بهمن ماه ۱۳۸۶ خورشیدی/ویرایش ونمایش دوم : مردادماه ۱۳۹۰خورشیدی

---

(۱) ن.ک: ابن بلخی / فارسنامه ۱۷" پیغمبرما (صلوات الله و سلامه علیه) بسیارلفظ پارسی دانستی و چند لفظ گفته است که معروف است" و نیز ن.ک :نصربن محمدسمرقندی / تنبیه الغافلین ۴۷(چاپ مصر)

پیشینه ی فرهنگی تاریخی وهویّتِ ملّی!

پرسش:

بسمه تعالی و له الحمد .غرض از مزاحمت عرضه اشعاری است منسوب به یکی از حضرات آیات عظام) مدّ ظلّه العالی (که اخیرا دستاویز فردی معلوم الحال و مجهول الهویه موسوم به "قلی ننه جگرکی" با نام مستعار " حرامک مشیری" در بلاد فرنگ شده تا به مقدسات ملی ایران ناسزاها گوید.از حضرت عالی تقاضای عاجل دارم که پاسخی مناسب و نقدی متناسب از اشعار ذیل به عمل آورید! متن اشعار به قرار ذیل:

ما را ز کورش و کی و جم اعتبار نیست

فخری به داریوش و به اسفندیار نیست

مرده است دور رستم و سیروس و کیقباد

ما را به جاهلیت آن دوره کار نیست

....

از جاهلیت مجوس نگیریم رسم و راه

.....

پاسخ:

پیشینه ی فرهنگی تاریخی هر ملتی با فرهنگ و تاریخ ، بی گمان و به یقین شناسنامه و پشتوانه ی هویت و ملیت اوست !بی گمان راز بقا واستقلال ایران در تاریخ چند هزارساله اش، همین پیشینه و پشتوانه ی فرهنگی تاریخی اوست !چراکه گر جز این بود در پی تازش تازیان ، ایران نیز مانند مصر از بیخ و بن عرب می گردید ! این هویت و ملیت بر دو پایه استوار است »:اسطوره و تاریخ ! «رستم پهلوان اسطوره ای و مظهر جوانمردی است و کورش پارسی قهرمان تاریخی و مظهر آزاد منشی است ! این، حداقلِ باورقوم ایرانی است که تاریخ و تحقیق و منطق عام جهانی، آن را به عنوان ارزش های عالی انسانی تایید و تاکید می کند و به رسمیت می شناسد! اسلام نیز این ارزش های انسانی و جهانی را به رسمیت می شناسد . در قرآن کریم از جوانمردی و آزاد منشی انسانی تعریف و تجلیل شده است ، آنجا که در قصص قرآنی از جوانمردان و آزاد منشان اقوام و ملل یاد می کند ؛ از جوانمردان روزگار دقیانوس ، از آزاد منشان روزگارفرعون و» ... ذوالقرنین «در قرآن کریم مظهر جوانمردی و آزادمنشی انسانی معرفی شده است تا آنجا که بسیاری از مفسران قرآن اورا همان »کورش پارسی «دانسته اند ! در کتابی که به تازگی از یک نویسنده ی مسلمان مصری بسیار وفادار به فرهنگ عرب و سامی ترجمه کرده ام ، در دو جا از کورش پارسی یاد کرده که برای خود من شگفت انگیز و غیر قابل انتظار بود ! این نویسنده آقای دکتر» محمد حُسنی مصطفی«است که کتاب» قصص القرآن «ویژه ی نسل جوان را نوشته است . او در باره یکورش پارسی می نویسد:

» تاریخ جهان باستان چهارامپراتور بزرگ را به خود دیده است : ذوالقرنین که همان کورش بزرگ پادشاه پارس باشد و او مومن بود و نیکوکار و منجی بشریت ... کورش پارسی ، بنیان گذار شاهنشاهی هخامنشی در کشور پارس بود . کورش بر ساردیس و بابل دست یافت و امپراتوری سامی را درغرب آسیا برانداخت و وارث امپراتوری آشور شد و برآسیای مرکزی چیره گشت ، تا آنجا که شاهنشاهی هخامنشی همه ی آسیا را شامل شد ! کورش پارسی شاهنشاه پارس ، بزرگ مردی مهربان و دل سوز انسان بود . او بر هر جا چیره می شد با مردم آن سرزمین با مهربانی و احترام بسیار رفتار می کرد ، مردم مغلوب را در عقاید و آداب شان آزاد می گذاشت ، معابدشان را گرامی می داشت و به آنان آزادی عقیده و رفتار و کردار و پوشاک و خوراک می داد . کورش پارسی ، شاهنشاه بزرگوار پارس ، به خداوند یکتا ایمان داشت .... در تفسیرهای قرآن آمده که کورش پارسی همان ذوالقرنین است که در سوره کهف از او به نیکی یاد شده است : «و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند ، بگو : به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند . ما در زمین به او مکانتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای به او بخشیدیم« ... «

بی گمان دوره ی باستان ایران از ظهور زرتشت به این سو را نمی توان» جاهلیت «نامید ، چرا که به اعتراف تاریخ ، زرتشت آیین یکتاپرستی آورد و دقیقا به همین دلیل در قرآن کریم به رسمیت شناخته شد و در کنار ادیان یهود و نصارا و صابئان از آن یادشده) قرآن /سوره حج / آیه ۱۹ **(و بدین سان در ردیف» اهل کتاب «قرار گرفته است . آیین زرتشت درکتب اربعه و منابع روایی و مبانی فقهشیعه ی امامیه مورد توجه قرار گرفته و به» اهل کتاب «شناخته شده است)[۱] .در این منابع روایاتی از امامان شیعه)** ع **(به ویژه از امام علی بن ابی طالب)** ع **(نقل شده که آن حضرت آیین زرتشت را یکتا پرست و زرتشتیان را اهل کتابمعرفی فرموده است)** وسائل الشیعه +۹۸-۶/۹۷فروع کافی+۱/۱۶۱تهذیب ۱/۳۸۱+۲/۵۲،۵۶،۵۷ + من لایحضر+۱/۱۷ مجالس+۲۰۶صدوق/التوحید+۷ شیخ مفید/المقنعه۴۴ **(باوجودی که سنیان و مذاهب چهارگانه تسنن، زرتشتیان را «مشرک» دانسته و می دانند)** ن.ک : موسوعه الفقه الاسلامی۳۳۷-۱۲/۳۳۶**(، لیک روایات شیعی که به لحاظ سند و متن قوی و متین است برخی از فقیهان اولیه تسنن را تحت تاثیر قرار داده که ناچار به نقل آن شده ولی به دلیل خوی پان عربیستی وغلبه ی قومیت عربی حاضر به قبول آن نشده اند ! قاضی ابویوسف در کتاب «الخراج» روایتی از امام علی بن ابی طالب)** ع **(را نقل کرده که حضرت فرموده : «من به آیین زرتشتیان بس دانا هستم ، ایشان اهل کتاب بوده که آن را همی خوانند و ایشان را علمی=)شریعت و آیینی (است که به آن عمل کنند)«**الخراج۱۲۸ **(و نیز روایتی از امام صادق)** ع **(نقل می کند که آن حضرت فرمود : از عمرپسرخطاب در باره زرتشتیان پرسیدند و گفتند که ایشان نه یهودند و نه نصارا و نه اهل کتاب ! عمر پسرخطاب ندانست چه کند و امام علی)** ع **(فرمود : من به ایشان بس دانایم و ایشان اهل کتاب اند . در این هنگام عبدالرحمان پسر عوف برخاست و اعتراف کرد که : گواهی می دهم که رسول خدا)** ص **(ایشان را اهل کتاب می دانست و با ایشان رفتار با اهل کتاب را داشت)!** الخراج۱۳۰،۱۲۹، ۱۳۱ (

---

(۱)در فقه شیعه امامیه زرتشتیان اهل کتاب هستند و رعایت حرمت و احترام شان واجب است : ن .ک : مفید/مقنعه : " ان الاصناف الذین وجبت علیهم الجزیه ثلاثه وهم الیهود و النصاری و المجوس "= " ان سه دسته ای که برایشان پرداخت جزیه واجب شده عبارتند از یهود و نصارا و زرتشتیان " + توسی/ تهذیب الاحکام ۴/۱۱۴. جواز ازدواج با زرتشتیان که اهل کتاب اند : ...عن ابی عبدالله) ع (قال : لا باس بالرجل ان یتمتع بالمجوسیه " . عن الرضا)ع (، قال: سالته عن نکاح الیهودیه و النصرانیه ؟ فقال) ع : (لا باس . فقلت : فمجوسیه / فقال) ع : (لا باس به ..."= "امام صادق فرمود ازدواج با زن زرتشتی جایز است " . " راوی گوید از امام رضا در

باره ازدواج با زن یهودی و مسیحی و زرتشتی پرسیدم فرمود جایز است " (ن. ک : توسی / تهذیب الاحکام ۷/۲۵۶/حدیث۱۱۰۵/۳۱. + حدیث ۱۱۰۶/۳۱ + ۱۱۰۷/۳۳ .+الاستبصار۳/۱۴۴.+توسی /همان۷/۳۰۰حدیث۱۲۵۴/۱۲ : " اگر زن فرد زرتشتی مسلمان شد و مرد بر دین خویش باقی بماند عقد درست است و نباید اورا از دارالاسلام به دارالکفر راند ". مقایسه کنید با فقه وحدیثِ تسنن /مقاله ی تسنن در همین وبلاگ.

دیدگاه خوانندگان!

بسم الله الرحمن الرحیم
از شما قبول میکنیم که مجوس همان زرتشت است و اهل کتابند ولی آتش پرست بوده اند,به ثنویت اعتقاد داشته اند, مخلوقات حق را به خوب و بد تقسیم میکردند و یزدان را در مقابل اهریمن قرار میدادند. در حالیکه شیطان مخلوق خدای تعالی است."ان الدین عند الله الاسلام) . . . ۱۸ آل عمران "(که نازل شده خط بطلانی بر اعتبار ادیان سلف در مقابل اسلام کشیده است. گیرم زمان باستان زمان جاهلیت نبوده و زمان مجوسیت مثلا اهل کتاب! بوده حال که باطل شده چه لزومی دارد بر پندار و گفتار و کردار نیک ایشان پافشاری کنیم و چهارشنبه سوری) سوزی (و . . . را ابقا کنیم ؟دین اسلام فرهنگ دارد نیازی به پیروی از آداب و رسوم و فرهنگ گذشته) که چه بسا در تعارض با فرهنگ دین شاید باشد و یا لغو و بی معنی باشد (نیست.صبغه و رنگ خدا بهترین صبغه است.دین اسلام در ریزترین شئونات زندگی هم دستوراتی دارد).با کدام پا اول وارد مستراح شویم, کی ها آمیزش بکنیم, نشسته شانه بزنیم , ناخنها را کی بگیریم؟,کی ها و چگونه حجامت بکنیم , در کدام جهت تخلی کنیم و هزاران مورد مکروه و مستحب دیگر (و همینها فرهنگ ناب و خدایی اسلام را میسازد که از طرف خالق هستی با سنت نبوی به بشریت ابلاغ شده و ایشان را الگوی حسنه برای جمیع بشریت تا غروب هستی معرفی نموده است فلذا دیگر محلی از اعراب برای فرهنگهای عقب مانده خودمان نمیماند.گیرم رستم نماد شجاعت و جوانمردی و وطن پرستی است ولی فقط یلی بوده در سیستان که فردوسی او را رستم داستان) بله فقط داستان (!کرده است. ما امیرالمومنین , حیدر کرار , غالب کل غالب , کننده در خیبر مولی الموحدین علی ابن ابیطالب را داریم که فضایلش به تقریر و تحریر نگنجد و بعنوان الگوی بیمانند بشریت و همه فضایل اخلاقی است).نیازی به رستم افسانه ای که شرب خمر میکرده و پسرش را با نیرنگ و دغل بازی ناجوانمردانه میکشد و به فردوسی که فرمان شاه را با فرمان یزدان برابر قرار میدهد) چه فرمان یزدان چه فرمان شاه(. . .نداریم.(بجای رستم شناسی و اساطیر نامعلوم الهویه شناسی ما علی شناسی میکنیم که به در دنیا و عقبی مان میخورد/.پیام خصوصی /توسط:علی ربانی/ یکشنبه ۲۵فروردین۱۳۹۲ساعت۰:۱۵

هویت ملی!

.

پرسش :

بعد التحیه و الدعاء ، حضرت علامه عالی مقام ،آیه الله فی الارضین مرحوم الحاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی (اَعلی الله مقامه الشریف)(۱۴۱۶-۱۳۴۵ ق) در کتاب مستطاب«نورملکوت قرآن»در بحث هشتم از مجلد چهارم از صفحه ۱۳۷تا ۱۸۹مطالبی مرقوم فرموده اند که الحق نخست موجب اعجاب وسپس سبب استنفار و استنکار این حقیر و تکدّر خاطراین فقیر گردید ! مطالب آن حضرت (ره) از هر طریق واز هر جهت مستلزم نقدِ قوی و نظرِ صائب است بخصوص که اخیرا توسط مرتدان جاهل و فاسق ملی ناشیانه از طریق بریدالکترونیک بهِ این سو و آن سو فرستاده می شود و سخنان ذیل را به مرحوم مطهری نسبت می دهند ، که اگر به دست مَرَده وملاحده ی بی وطن فراری از میهن ، و عمله ی اجانب و مرتزقه ی صهاینه و فرقه ی ضالّه بیفتد ، غوغا بپا کنند و «وا ایرانا » سردهند و آب به آسیاب اهریمن بریزند ! و بالاخص که جناب عالی در این وبلاگ مکرر مرقوم داشته اید که : «تسنن ضدِ فرهنگ ، هویتِ ملی و تمامیتِ ارضی ایران می باشد و تنها تشیع امامیه پاسدارِ فرهنگ ، هویت ملی ، استقلال و تمامیتِ ارضی ایران است » . بدین جهت سزاوارست که آن جناب در این صحیفه ی شریفه ی مجازیه ی الکترونیه ، پاسخ لازم را مبذول فرموده حق مطلب را ادا ، صحیح و صواب را بیان فرمایید . جزاکم الله عن الایران خیرا !

۱-حضرت علامه طهرانی (ره) در صفحه ۱۳۷کتاب مذکور فرموده اند : « ... اینها اعراب را طوایف وحشی قلمداد می کنند که : کتابخانه اسکندریه و ایران را سوزاندند و تمدن هارا برانداختند . این گفتاری است که ابدا در تاریخ سندی ندارد و شایعه ای محض است ....».

پاسخ :

بی گمان تلاش مرحوم حضرت علامه ی فقید و اسلاف و اخلاف آن مرحوم در جهت حفظ آبروی مسلمانان و تمدن اسلامی است ! و این تلاش ها کاملا قابل درک است ! لیک سزد که بدانیم : ۱-عمر پسر خطاب ؛ خلیفه عرب و سپاهیان او در یورش به ایران ، نماینده ی اسلام نبودند تا اقدامات آنان را به حساب آیین اسلام بگذاریم !۲- هرکه خلق و خو و سیره ی عمر پسر خطاب را بداند ، کتاب سوزی در ایران و اسکندریه را از او بعید نمی داند ! چراکه آن خلیفه را جهالت وعصبیت و عربیت و صلابت چنان بود که وقتی عربی به کتابی علمی دست یافت و آن را شادمانه به مدینه خدمت خلیفه برد، خلیفه سخت برتافت و بر او تازیانه نواخت و کتاب را در آتش بسوخت و فرمود : با داشتن قرآن مارا نیازی به کتاب نیست ! و یا آنک که فردی به تفکر و تامل در قران پرداخته ازسبب آیات متشابه قرآن پرسیده بود ، خلیفه اورا با چوب بزد و زخمی ساخت و زندانی نمود تا که زخمهایش بهبود یافت و دوباره بزد تا زخمی شد و زندانی اش نمود . این وضع چند بار تکرار شد ! هنگامی که سپاهیان مهاجم عمر؛ خلیفه ی عرب به قصد کسب غنایم به ایران تاختند و بر کتابخانه های ایران از جمله کتابخانه ی گندی شاهپور دست یافتند دست نگه داشتند و از خلیفه در مدینه کسب دستور کردند و این عمر پسر خطاب خلیفه ی عرب بود که بفرمود تا کتا بها را محو کنند !۳-در سراسر دوره ی حضور امامان شیعه (ع) که تشیع جُرم و گناه نابخشودنی بود بسیاری از آثار روایی تاریخی اصحاب امامان با برچسب «کتب ضاله» ، سوخته و نابود می شد تا آنجا که از چهارصد اصل(=کتاب) روایی شیعه امامیه تنها چند کتاب جان سالم بدر برد و همه ی آن آثار در آتش حماقت تسنن بسوخت ! ۴- در

سراسر سده های سوم ، چهارم و پنجم هجری و جنگ های فرقه ای ، بسیاری از کتب و کتابخانه های شیعه امامیه در آتش حماقت تسنن بسوخت که برجسته ترین آنها در آتش سوختن کتابخانه مهم و معتبر مرحوم شیخ توسی است !۵-وجود «باب احراق کتب ضاله» در فقه مذاهب نشان از پیشینه ی تاریخی این کتاب کتاب سوزی ها دارد !

۲-حضرت علامه طهرانی (ره) در صفحه ۱۴۶-۱۴۵کتاب مذکور فرموده اند : « این همه سر و صدا برای عظمت فردوسی و جشنواره و هزاره و ساختن مقبره و دعوت خارجیان از تمام کشورها برای احیاء شاهنامه و تجلیل و تکریم از این مرد خاسر زیان برده ی تهیدست برای چیست ؟! برای آن است که در برابر لغت قرآن و زبان عرب که زبان اسلام و زبان رسول الله است ، سی سال عمرخودرا به عشق دینارهای سلطان محمود غزنوی به باد داده و شاهنامه ی افسانه ای را گرد آورده است ... فردوسی با شاهنامه افسانه ای خود که کتاب شعر (یعنی تخیلات و پندارهای شاعرانه) است خواست باطلی را در مقابل قرآن علم کند و موهومی را در برابر یقین بر سر پا دارد و خداوند وی را به جزای خودش در دنیا رسانید و از عاقبتش در آخرت خبر نداریم ... ما در زمان خود هرکس را دیدیم که خواست عجم را در برابر اسلام علم کند و لغت پارسی را در برابر قرآن بنهد با ذلت و مسکنتی عجیب جان داده است . فاعتبروا یا اولی الابصار !» .

پاسخ :

اصولا ستیز یا ناخرسندی یک ایرانی مسلمان از فردوسی و شاهنامه ناشی از عرب زدگی محض است لیک ساحت قدس حضرت علامه ی فقید (ره) از این بلیه پاک و بدور است چراکه خود فرموده اند :« ما ابدا علاقه ای به عرب از جهت عروبت نداریم » .بنا براین سخنان حضرت علامه ی فقید (ره) درباره ی فردوسی و شاهنامه را باید مصداق بارز کلام مولا علی (ع) در نهج البلاغه دانست که در توصیف پیروان گزافه گویش فرمود : « محبّ غال »(= دوستدارگزافه گو). بی گمان حضرت علامه ی فقید دانای به تاریخ بوده اند لیک شگفتا از داوری آن حضرت در حق فردوسی و شاهنامه ! چراکه فردوسی شیعی پیش از هرچیز برای ملت اش به تبرئه ی اسلام از زندان اتهام کودتاچیان سقیفه و خلیفگان تبهکار اموی عباسی پرداخته و هرگز به نژاد و زبان و فرهنگ اقوام نتاخته بلکه تنها پرده از کردار اشغالگران تازی و ترک برداشته و از ستم مضاعف اشغالگران عرب یادکرده که در آغار ، شعار وعده ی آزادی و عدالت و رفاه وبرادری و برابری می دادند :

زجنی سخن گفت و وز آدمــی   زگفتار پیغمبـــــــــر هاشمی

ز توحید و قرآن و وعد و وعید   ز تایید و وز رسم های جدید

لیک در پی اشغال و استقرار ، دمار از روزگار مردم ایران برآوردند و چنان ستمی روا داشتند که در پیشینه ی تاریخی ایران بی مانند بود ! فردوسی هرگز در اندیشه مقابله با قرآن نبوده و در سراسر شاهنامه چنین ادعا یا اتهامی وجود ندارد! حضرت علامه ی فقید (ره) که دانای به قرآن بوده اند بنا به نص آیه شریفه ی : « یا ایها الناس ! انا خلقنا کم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...»

ذات باری تعالی پس از خلق خلایق ، جعل ملیت و هویت (=زبان و فرهنگ)اقوام و ملل را فرموده و آن هارا به رسمیت شناخته تا شناخت متقابلِ معارف امم و ملل حاصل آید ! فردوسی با الهام از این آیت ربانی و درهمین راستا به تبیین و تدوین و تعریف هویت ملی و احیای زبان قومش پرداخته تا تراکم تحریف و تحقیراشغالگران را یک سو زند و شخصیت حقیقی و حقوقی قومش را اثبات نماید !

۳-حضرت علامه طهرانی [(ره)] **در صفحه ۱۵۳-۱۵۴ کتاب مذکور فرموده اند : « ایرانیان می دیدند که سربازان اسلام مردمی صادق و امین و از روی هدفهای روشن و ایمان و اعتقاد کاملشان به رسالت تاریخی شان و اطمینان کامل به صحت هدف و ماموریت ، اعم از اینکه بکشند یا کشته شوند ، و اعتقاد عمیقشان به خداوند واحد و روزجزا جنگ می کنند ...... اینها را ایرانیان می دیدند و می شنیدند و فریفته و جان باخته می شدند و از طوع و رغبت ایمان می آوردند ... ».**

پاسخ :

شگفتا از حضرت علامه ی فقید [(ره)] که سپاهیان سقیفه را «سربازان اسلام» معرفی فرموده و شگفت تر آن که چپاول گران را «امین و صادق» توصیف کرده اند ! تعاریف واوصافی که هیچ یک از مورخان و محققان به سپاهیان سقیفه نداده اند بلکه به سرزنش رفتار و نکوهش کردارشان پرداخته اند! بجز اشرافیت اقتصادی و بقایای رژیم ساسانی که صاحبان ثروت و مالکان بزرگ املاک و دیه ها و دستکرت ها بودند و با اشغالگران همدست شدند، اگر بخش هایی از توده های ایرانی شیفته ی شعارها و فریفته ی آزادی و عدالت و برابری و برادری موعود شده به اشغالگران روی می آوردند ، زان پس که رفتار و کردارشان را می دیدند پای پس می کشیدند و دچار کیفر ارتداد می گشتند ! همین واقعیت ها بود که داستان اشغال کامل ایران نزدیک به دوسده به درازا کشید و در بخش هایی از ایران بزرگ مقاومت توده ها تا سده ی سوم هجری ادامه داشت !

۴-حضرت علامه طهرانی [(ره)] **در صفحه ۱۶۴-۱۶۳و۱۷۱-۱۷۴کتاب مذکور فرموده اند : « ... بر مسلمین واجب است زبان عربی را زنده نگهدارند زیرا زبان قرآن است و زنده بودن آن به گسترش آن در محاورات عمومی و تکلم و گفتگو به آن و نوشتن کتب و نامه ها و تدریس رسمی و قوی آن در مدارس بلکه در کودکستانها بلکه در خانواده ها و سخن گفتن با مادران است و هرچه از لغات عرب بیشتر در لغتهایشان داخل کنند لسانشان را به زبان قرآن نزدیکترکرده اند و هرچه از لغات غیر عرب اعم از باستانی خود و یا از لغات اجنبی داخل زبانشان نمایند ، بیشتر از این مرحله دور افتاده اند . و محصّل مطلب آنکه بواسطه تکلم در محاورت و روی آوردن به قواعد عربی و حفظ لغات باید به مرحله ای برسند که خود بتوانند به عربی سخن گویند خواه زبان اول و مادری آنها عربی باشد خواه نباشد .... در صورت امکان باید در مرحله اول زبان مادری را عربی قرار دهد که غنی ترین زبانهاست و از زبان فارسی فعلی شیرین تر و قوی تر است....راه این مطلب آنست که : در مرحله اول زبان عربی را زبان دوم گردانیم یعنی با کثرت استعمال لغات عرب و دور داشته لغات فارسی و غیر عربی ، اولا زبان همه مردم را به عربی گفتن آشنا کنیم بطوریکه همه مردان و زنان بتوانند به عربی مذاکره و گفتگو کنند و سپس در مرحله دوم به مردان و زنان بگوییم : دیگر از این به بعد با اطفال خودتان که می خواهند زبان باز کنند با عربی گفتگو کنید ....اگر قدرت و نیرومندی اسلام در اثر اسلام و تعهد**

علمای ایران باشد ، در صورت عربی بودن زبان مردم ایران ، آیا این قدرت و نیرومندی افزون نمیگردد ؟! » .

پاسخ :

این بخش از سخنان حضرت علامه ی فقید نیز مصداق بارز «مُحِبّ غال» است! و گر نه آن فقید سعید به یقین می دانستند که نخبگان علم و ادب ایرانی از همان آغاز، حساب اسلام و زبان عربی را از رفتار و کردار اعراب جدا کردند ! نخست برآن شدند تا الفبای نارسا و دست وپاگیر پهلوی ساسانی را کنار بگذارند و الفبای زبان عربی را الفبای زبان ملی و مادری خویش کنند و کردند ! آنگاه درعین وفاداری به زبان ملی و مادری خویش ، ادبیات عرب را در صرف و نحو ومعانی و بیان و بدیع پی ریختند و سرانجام آن را تدوین و تالیف کردند .عالم و ادیب نامدار ایرانی عمروبن عثمان بن قنبر(زاده ی بیضای فارس) معروف به «سیبویه» (مرگ ۱۸۰ هجری) کتاب مشهور و معروف « الکتاب» را در سال ۱۶۰ هجری تالیف کرد ! و این نخستین کتاب علمی و آکادمیک ، بر اساس اصول زبان شناسی در ادبیات عرب بود [۱]! حضرت علامه ی فقید به یقین می دانستند که نسل نخست تا سوم محدثان ، فقیهان ، متکلمان ، مفسران ، مورخان اسلام ، و در همه ی علوم و فنون ایرانیان بودند ! آن فقید سعید می دانستند که بیشترمولفان کتب صحاحِ ششگانه ی تسنن و مولفان کتب چهارگانه ی شیعه امامیه (یعنی مهم ترین و اصلی ترین منابع روَایی فقهی مذاهب اسلامی)ایرانی بودند ! نهضت ترجمه که طلیعه ی تمدن و فرهنگ اسلامی بشمار می رود در کف با کفایت ایرانیان بود و همه ی مترجمان زبر دست و چیره از زبان های یونانی و ایرانی و هندی و سریانی وآرامی و...ایرانی بودند ! تا آنجا که اگر ایرانیان و نبوغ ایرانی نبود اسلام در همان قالب های نخستین اش منجمد و در شنزارهای جزیره متوقف می شد ! نخبگان علم و ادب ایرانی از همان آغاز تا کنون در گفتار و نوشتار به زبان عربی مسلط و در فصاحت و بلاغت این زبان ،رشک و حیرت ادبای عرب را بر انگیخته اند ! جاحظ(مرگ۲۵۵ هجری)برجسته ترین خطیب و مولف عرب از چیرگی ایرانیان به زبان عربی و فصاحت و بلاغت شان در شگفت بود و از این که می دید نخبگان علم و ادب ایرانی در محافل علمی و ادبی به دو زبان عربی و فارسی بس بلیغ و فصیح سخن می گویند مدهوش می گردید ! ایرانیان زبان عربی را پروردند و با جان و دل آن را گرامی داشتند و بهترین آثار فقهی کلامی عرفانی علمی و هنری خویش را به این زبان رسا و نیرومند می نوشتند و اصولا زبان علمی ایرانیان مسلمان و حتی نامسلمان ، زبان عربی بود!و اکنون نیزهیچ ایرانی مسلمانِ عالم و ادیب در رسایی و توانایی و زیبایی زبان عربی تردیدی ندارد در عین حال که به زبان ملی و مادری خویش سخت وفادار است ! بی گمان زبان عربی نقش مادر را برای زبان فارسی دارد و در گذر زمان واژگان بسیاری از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته است واصولا هرفرد عامی و عادی و ادیب و عالم ایرانی باید زبان عربی را دانسته باشد تا زبان فارسی را بداند به ویژه اگر استاد زبان وادبیات فارسی باشد و گرنه بی سواد است و از نوشتن نامه ای ساده ناتوان می باشد!واقعیتی که امروز در همه ی عرصه های رسمی وغیر رسمی مشهود است ! آیا همین کافی نیست ؟!

۵- حضرت علامه طهرانی (ره) درصفحه ۱۷۵-۱۷۴ کتاب مذکور فرموده اند : « عجیب است از مرحوم شهید مطهری رحمه الله علیه که گفته اند :« اگر زبان فارسی از میان رفته بود ما امروز آثار گرانبها و شاهکارهای اسلامی ارزنده ای همچون مثنوی و گلستان و دیوان حافظ و نظامی و صدها اثر زیبای دیگر نداشتیم ... » پاسخ آنستکه : اگر با از بین رفتن زبان فارسی ، خود ملای رومی و سعدی و حافظ و نظامی هم از بین رفته بودند مطلب همینطور بود که افاده نموده اند ، ولی با وجود زندگی و حیات این بزرگان ، و غوطه ورشدن در ادبیات عرب و ساختن و پرداختن مثنوی و گلستان و دیوان حافظ و نظامی به لسان عرب ، می دانید چه غوغایی برپا شده بود ؟!..... مگر مقامات حریری و بدیع الزمان همدانی در عربی به پای گلستان نمی رسد ؟ حالا شما ملای رومی و سعدی و حافظ و نظامی را از جهت قریحه و استعداد فرضا بالاتر بدانید ، این اعلام و بزرگانِ بالاتر اگر قریحه و استعداد خودرا در زبان عربی مصرف می کردند و مثنویها و گلستانها و دیوانهای حافظ و نظامی قوی تر و لطیف تر و عظیم تر تحویل می دادند ، شاهکارهای دلپذیرتر بوجود نمی آوردند؟! .....» .

پاسخ :

باید به عرض علامه ی فقید رساند که مرحوم علامه ی شهید درست فرموده اند و پاسخ علامه ی فقید به علامه ی شهید باز مصداق بارز «محب غال » است و نادیده گرفتن مصداق و مفهوم آیه ی شریفه ی «... و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...» یعنی نادیده گرفتن یا انکار « جعل ملیت و هویت ملی زبانی فرهنگی اقوام و ملل از سوی حضرت باری تعالی ». و شگفتا از استدلال علامه ی فقید که براستی چنین ادراک و استدلالی در شان علمی آن علامه ی عالیقدر نبوده و نیست ! به یقین علامه ی فقید می دانستند که شاهکارهای ادبی عرفانی هر قوم و ملت ، برآمده از فرهنگ ، زبان و ادبیات آن قوم و ملت است و ریشه و پیشینه در خاطره ی قومی و جهان بینی اساطیری تاریخی آن قوم دارد ! آیین حنیف و شریف اسلام به ویژه اسلام شیعی به مثابه قلمه ی جوان و شاداب و نیرومندی بود که در دل درخت کهن سال و سترون چندهزارساله ی فرهنگ ایران پیوند یافت و آن را به برگ و بار رساند که فرایند آن گلستانی از گل های رنگارنگ و بوستانی از میوه های خوش آب و رنگ است و گل ها و میوه های سرسبد آن : فردوسی ، خیام ، مولوی ، سعدی و حافظ اند ! پنج اقلیم هویت و حضور ، و در مجموع جهان بینی نوین ایرانی اسلامی را پدید آوردند ! بی گمان اگر این نخبگان ادب و عرفان ایرانی ، عرب می شدند چیزی در حد «سبعه ی معلقه» می سرودند !

۶- حضرت علامه طهرانی (ره) در صفحه ۱۸۴ کتاب مذکور فرموده اند : « ما ابدا علاقه ای به عرب از جهت عروبت نداریم ، اینها همه برای اسلام است ، برای قرآن است ....» .

پاسخ :

بی گمان اگر این سخنان از جهت عروبت بود ، علامه ی فقید مصداق بارز عرب زدگی بودند لیک خدای را سپاس که ساحت ایشان از این بلیه و پلیدی پاک بوده است ! بنا براین سخنان حضرت علامه ی فقید مصداق بارز کلام علوی « محب غال = شیعه ی غالی یا گزافه گو) است . [۲]

---

(۱) در کتاب مراتب النحویین /تالیف ۳۲۰ مهشیدی(=قمری) آمده است : « درمیان اهل ادب در گذشته و حال کسی مانند سیبویه نبوده و نیست . عمرو پسرقنبر معروف به سیبویه داناترین کس به دانش نحو است . سیبویه در نحو کتابی نوشت که مردم آن را "قرآن نحو" نامیدند ...» ن.ک : مراتب النحویین ۶۵.

(۲) در پاسخ به یاوه گویانی در درون و برون مرز که فقط به جنین سخنانی بسیار کمیاب می چسبند و یاوه می گویند ، خوب است بدانند که درحوزه های علمیه ی شیعه ی امامیه و در میان روحانیت اصیل ایران بزرگانی گرانمایه هم هستند که این گونه حریم و ساحت فردوسی را گرامی می دارند و خدمات ملی و دینی فردوسی را ارج می نهند : « **حاج شیخ جواد مروی**(دام ظله) در درس خارج فقه مطالبی در رابطه با برخی از**شعرای آیینی** پارسی گوی بیان کردند که به نقل آن در این جا می‌پردازم : **شاعران جان-برکف** ....برای نمونه به دو شاعر از این شاعران اشاره می‌کنیم: **حکیم ابو القاسم فردوسی** یکی از مطالبی که کاملاً مرزبندی بین شیعه و اهل سنت است بحث رؤیت خداست. حکیم فردوسی شاعر فارسی بلند آوازه را از همه‌ی حقوقش محروم کردند به خاطر فقط یک شعر. وقتی فردوسی شاهنامه را به **سلطان محمود غزنوی** تقدیم کرد، اطرافیان سلطان محمود در شاهنامه جستجو کردند و به سلطان گفتند: فردوسی از اهل سنت نیست. گفت: چرا؟ گفتند: فردوسی در شعری چنین گفته است: به بینندگان آفریننده را/ نبینی مرنجان تو بیننده را/سلطان محمود جایزه‌ی بزرگی را که قرار بود به فردوسی بدهد از او دریغ کرد و فردوسی هم قصیده‌ی مفصلی در این رابطه گفت و در ابتدای شاهنامه‌ی خود قرار داد: ایا شاه محمود کشورگشای/ز کس گر نترسی بترس از خدای/مرا غمز کردند کان بد سخن/به مهر نبی و علی شد کهن/منم بنده‌ی هر دو تا رستخیز/اگر شه کند پیکرم ریزریز/من از مهر این هر دو شه نگذرم/اگر تیغ شه بگذرد بر سرم/منم بنده‌ی اهل بیت نبی/ستاینده‌ی خاک پای وصی/گرت زین بد آید گناه من است؟/چنین است و این رسم و راه من است/بدین زاده‌ام هم بدین بگذرم/چنان دان که خاک در حیدرم/ ابا دیگران مر مرا کار نیست......اگر کسی صلابت شاه محمود را در تاریخ خوانده باشد و این عمل فردوسی را بداند به پایه‌ی شجاعت این مرد واقف می‌شود. **فردوسی از مفاخری است که باید با قصد قربت به زیارت او رفت. او مرد بزرگی بود که دینش را به خاطر تقرب به سلاطین از دست نداد و با شجاعت از مکتبش دفاع کرد**» . ن . ک :http://farohani.persianblog.ir/post/44/

دیدگاه خوانندگان!

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی اهله

بسمه جلت اسمائه ، در پستی که گذاشته اید شما خود گرفتار محبتی که باعث گزافه گویی و غلو است شده اید و عجیب است که این مسئله را به آن عارف کامل فقید اعلی الله نفسه الزکیه نسبت داده اید.قرآن قبایل و شعوب را فقط و فقط برای شناخته شدن ابنای بشر از همدیگر عنوان نموده است نه اینکه بقول سخیف جنابعالی "به رسمیت شناخته" باشد.چیزهایی که مرحوم علامه عنوان نموده با نگرشی اخروی عنوان شده و روح تسلیم شده آن عالم عامل ربانی در برابر اسلام را نشان میدهد یعنی نگرش ایشان به زبان بعنوان وسیله ارتباطی است پس چه بهتر که وسیله ما با وسیله ای که خداوند متعال با آن با خلقش سخن گفته یکی باشد.در مورد تک تک سوالاتی که به زعم خویش آنها را پاسخ داده اید لازم است توضیحاتی را به عرض برسانم:

اول اینکه نوشته اید احتراق کتب فرقه امامیه به دست اهل تسنن بوده است در حالی که این امر به دست خلفای ظلم و جور یعنی بنی امیه و بنی عباس لعنت الله علیهم اجمعین بوده است نه به دست اهل تسنن. و اگر هم اسمی از اهل تسنن در این بین موجود است صرفا به خاطر موضع گیری در قبال تشیع است نه اینکه راوی حقیقتی باشد. در رابطه با باب احتراق کتب فرق ضاله اطلاعاتی ندارم و لذا در باره آن نیز با شما بحث نمیکنم. عمر در ماجرای حمله به ایران نماینده اسلام

است و هر سخنی که در باب مخالفت با عمر ابن خطاب ، اعراب ، آداب و رسوم کهن و باستان ایرانیان و غیره و ذلک ایراد می شود صرفا در جهت مخالفت با دین مبین اسلام است. چه اینکه حضرت علی (ع) نیز در جنگ ایران و اعراب مشاوره جنگی داده است. ایرانیان کافر ذمی بودند و اعراب مسلمان.ضمنا در رابطه با حمله اعراب باید بگویم در روابط دیپلماسی رد کردن پیشنهاد صلح تفاوتی با اعلان جنگ ندارد. پاره کردن نامه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم توسط خسرو پرویز ملعون در مرحله اول و نوشتن نامه به حاکم یمن مبنی بر اینکه سر پیامبر مبارک اسلام را به حضور خسرو پرویز ببرد در مرحله ثانی دو اعلان جنگ از طرف ایرانیان بود بنابراین اعراب ادله کافی و وافی برای حمله به ایران را داشتند.در باره تجاوزات اعراب و جنایات و خونریزی های موهومی که در کتب پان فارسیست ها آمده باید بگویم که اکاذیبی بیش نبوده است . همانند نگرش هر کشور مغلوبی به سران کشور غالب ایرانیان در این مورد دچار چنین خطایی شده اند. همانند نگرش هندی ها به نادر شاه یا ما ایرانی ها به اسکندر و چنگیز و تیمور و ...ابومسلم خراسانی درست ۱۰۰سال پس از حمله اعراب به ایران ، خلفای بنی امیه و در اصطلاح عام اعراب را شکست داد. اما ایرانی ها به محض رهایی از بند اعراب به پیشینه خود یعنی آیین شرک آلود زرتشتی که حاوی مفاهیم غیر الهی همانند ثنویت بود بازنگشتند بلکه همچنان مسلمان باقی ماندند. لابد در جواب می گویید همه ی زرتشتی ها مرده بودند یا چه میدانم همه به اجبار مسلمان شده بودند. حال آنکه همین الان نیز گفتار نیک ، پندار نیک ، کردار نیک چماقی در دست قومی ره از عالم عصبیت به عالم معنی نبرده می باشد. . و گردنبند فروهر را نماد خدا می دانند.در مورد زبان عربی باید بگویم که افتخار به آداب و رسوم و سنن گذشته دارای هیچ گونه فایده و پشتوانه دینی نیست. ملاک ارزش از دیدگاه حضرت حق تقوا است نه چیز دیگر. اسلام به هیچ عنوان هیچ قومی را بر قوم دیگری برتری نداده است مگر به شرط تقوا.آنچه که مهم است مرزهای جغرافیایی یا چه می دانم تاریخ و تمدن ملل مختلف نیست بلکه دین و اعتقاد است. الان شیعه پاکستانی ، عراقی ، بحرینی ، لبنانی ، عربستانی و ... با شیعه ایرانی کاملا یکسان و برابر است و نباید هیچ تفوقی در این مسئله برای ایرانی یا غیر ایرانی قائل شویم.زبان عربی ، زبان قرآن است برای اینکه عضوی از جامعه قرآنی شویم لازم است که این زبان را یاد بگیریم و رسمی بودن این زبان چه به لحاظ برتری دستوری و ادبیاتی نسبت به هر زبان دیگری من جمله فارسی و چه به لحاظ اتحاد با ملل اسلامی از اوجب واجبات است. جای ننگ و عار است که ملل کفر زبان انگلیسی را به عنوان زبان واحد خود انتخاب کرده اند و افکارو عقاید باطل خود را با آن گسترش میدهند و بچه مسلمان رفتن به زبانسرا را از ضروریات عصر حاضر میداند ولی وقتی یک آیه برایش تلاوت می شود پشت سرش باید ترجمه ناقص و نارسای فارسی هم بیاید تا مثلا فکر کند که فهمیده است که این آیه چه چیزی میخواهد بگوید.ضمنا نوشته اید که اگر ایرانی ها نبودند اسلام در شنزارهای جزیره منجمد می شد.بگویید ببینم این ایرانی ها که قبل از اسلام هم بوده اند چه گلی بر تمدن کشور خودشان زده اند؟ چرا دین زرتشت را شکوفا نکردند؟ انوشیروان شما تحصیل را برای فرزندان غیر اشرافی ممنوع کرده بود ولی این اسلام بود که با اشاعه علم و ادب در اقصا نقاط قلمرو بزرگش باعث شکوفا شدن استعدادهای مختلف در سراسر قلمروش (نه فقط ایران) شده است. شعرای بزرگی چون سنایی ، مولانا ، سعدی ، حافظ و غیره همگی در مکتب قرآن و اسلام به چنین افراد بزرگی تبدیل شده اند نه اینکه صرف ایرانی بودن امتیازی محسوب شود. همه ی اندیشمندان بزرگ ایران بعد از اسلام پا به منصه ظهور گذاشته اند. جابر ابن حیان ، فارابی ، ابوعلی سینا ، و هزاران نمونه دیگر نشانگر این قدرت قرآن و اسلام است.از امثال این اندیشمندان زیاد نه ،فقط۱۰نفر که شهرت جهانی دارند برای ما لیست کنید تا بدانیم ایران باستان چه کسانی را به دنیا تحویل داده و ایران بعد از اسلام چه گوهرهای کمیابی را به عرصه نمایش گذاشته است.در مورد مرحوم علامه گفته اید ایشان محب غال است .واقعا مایه بسی تاسف و تاثر است که به مقامی چنین شامخ توهینی به این بزرگی روا داشته شده است.سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست / قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود یا به تعبیر مرحوم استاد شهریار : هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ/نشود خرد به بد گفتن بهمان وفلان شما چطور به خود جرئت می دهید که امثال کسانی (همچون شیخ مروی) را که حتی به درجه اجتهاد هم نرسیده اند با دانشمند فخیمی همچون علامه طهرانی نور الله تعالی مرقده الشریف مقایسه کنید؟شمایی که مخالفت با فردوسی را نمادی از عرب زدگی می دانید باید بگویم مخالفت با اسلام و اعراب و عربی و هر آنچه به این دین مربوط می شود همانند همان جاهلیت اعرابی است که اسلام با برچیدن آن کار خود را شروع کرد. روح تمدن اسلامی همواره زنده است و هرگز قومیت و زبان و رنگ و نژاد و این اباطیل را بر نمیتابد. این حرکت شما مثل افتخار یک نفر به روند بودن کد ملیش در مقابل دیگر هم وطنانش می باشد. والسلام علی من اتبع الهدی.

سجاد علوی سولدوزی

دوم جمادی الثانی سنه۱۴۳۴هجری قمری.

تعریفِ هویّتِ ملّی!

پرسش :

با درود و شادباش های نوروزی ! در سه دهه گذشته ، موضوع "هویت ملی" دغدغه یا دل مشغولی بسیاری ازروشنفکران و نخبگان ایرانی گشته وجای گسترده ای را در عرصه اندیشه و فرهنگ گرفته و هرکسی از بهر و گمان خویش در معنا و مفهوم و جغرافیای هویت ملی سخنانی گفته و می گوید . در این نوشتارها و گفتارها غرض و مرض های روشنفکری- ماتریالیستی – ناسیونالیستی و دیدگاه های باستانگرایانه افراطی و کور نیز به چشم می خورد ! صاحبان این دیدگاه ها می کوشند تا از آب گل آلود موجود ماهی بگیرند و نسل جوان ناآگاه را در دام اندازند ! چه خوب است که در وبلاگ "ایران شناسی" به بحران هویت ملی پرداخته شود که مثلا : ۱- آیا برای" ایرانی بودن "، زادن در جغرافیای طبیعی ایران کافی است ؟ ۲- معنا و مفهوم و مصداق هویت ملی چیست ؟ آیا " هویت ملی " ریشه و سرچشمه در" فرهنگ " دارد ؟ یعنی آیا در فرهنگ ملی ، هویت ملی شکل میگیرد؟ یا که در جغرافیای طبیعی ایران ؟ عناصر سازنده هویت ملی چیست ؟

۱- آیا برای" ایرانی بودن "، زادن در جغرافیای طبیعی ایران کافی است ؟

پاسخ : شرط لازم هست ولی شرط کافی یا جامع و مانع نیست ! درست مانند زادن نوزادی که از مادر بزاید لیک در آغوش مهر و محبت مادرنپرورد و شیره ی جان مادر را نمکد و زبان و فرهنگ مادری را نداند و با آن احساس خویشاوندی روحی روانی عاطفی نکند! بیگانه پسند و بیگانه پذیر باشد ! پستان هر بیگانه ای رابگیرد و بچوشد و در دامان هر بیگانه ای رشد کند ، در فرهنگ هر بیگانه ای پرورده شود و سرانجام خادم بیگانه و خائن مام میهن گردد ! برای دریافت این حقیقت تنها کافی است شرح حال انتقادی رجال علمی فرهنگی سیاسی خائن به ایران راازآغاز تا کنون بکاوید و بپژوهید! سوگمندانه درخواهید یافت که اینان چنین سرنوشتی داشته اند ! خواهید دید که اینان شناسنامه ی ایرانی داشته و دارند اما با اندیشه ، فرهنگ ، جهان بینی ، گوهرشریف و روح لطیف ایرانی بیگانه بوده ! پرورده ، دست آموز ، دل بسته ، دلباخته ، سرسپرده ی فکر و فرهنگ و سیاست بیگانه بوده و هستند !

۲- معنا و مفهوم و مصداق هویت ملی چیست ؟

پاسخ : همان خلق و خو ، مهر و محبت ، زبان و فرهنگ و حرمت مادری ! همان گوهر، روح ، اندیشه ، خاطره ی قومی هزاره ها و جهان بینی ایرانی ! همان ریشه های ژرف اساطیری و پیشینه ی بلند تاریخی! همان سرشت آیینی و روح عرفانی! همان حضور هماره در اقالیم پنجگانه ی هویت است ؛ در اقلیم فردوسی ، اقلیم خیام ، اقلیم مولوی ، اقلیم سعدی و اقلیم حافظ که در مجموع ، قلمروهویت ایرانی را تشکیل می دهند !جغرافیای ایران "ظرف" است و فرهنگ ایران "مظروف" و ارزش هر ظرفی به مظروف آن است !ارزش های فرهنگ ملی مظروف و محتوای این ظرف است ، هرچه «محتوا و مظروف» گرانمایه تر و پربارتر باشد ، هویت ملی بیشتر وزین ، سنگین ، شکوفا و رخشان است! هویت ملی در چنین نگاهی« وزن مخصوص »یا« گرانیگاه»ایرانیت است ! با توجه به جغرافیای رنگارنگ انسانی ایران ، بی گمان «وزن مخصوص» هر فرد یا هرقوم و قبیله ای که به این قلمرو مرزمند نزدیک تر یا در آن حضوری پررنگ تر داشته باشد رقم می خورد و شکل می گیرد

! و هر فرد یا قوم و قبیله ای که با فرهنگ ملی نا آشنا و بیگانه یا از آن بدور باشد ، بی هویت، فرومایه و انیرانی است هرچند که شناسنامه ی ایرانی داشته باشد!

۳- آیا " هویت ملی " ریشه و سرچشمه در" فرهنگ " دارد؟

پاسخ : بی گمان چنین است ! هویت ملی ریشه در خاک دارد و فرهنگ ملی ، خاک و بذر و آب و کود هویت ملی است !

۴- آیا در فرهنگ ملی ، هویت ملی شکل می گیرد؟ یا که در جغرافیای طبیعی ایران ؟

پاسخ :جغرافیای طبیعی ، ظرف یا حصار باغ است و فرهنگ ملی ، مظروف یا خاک و آب و بذر و کود !

۵- عناصرکلی سازنده هویت ملی چیست ؟

پاسخ : ۱-ابزار و محتوای زبان فارسی ، ۲- ودایع واجد تفکراساطیری آیینی تاریخی ، ۳- آیین ها و آداب و سننی که خاطره قومی هزاره ها را در خود دارند !

پرسش:

۱ -خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟۲- چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟ ۳- هویت و عناصر آن چیست ؟ ۴- آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟ ۵- آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟ ۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . حاج فرج دباغ با نام مستعار سروش و داریوش شایگان به این مقوله پرداخته اند.شایگان به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما هویتی چهل تکه است و در توجیه این چند پارگی هویت ، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . ایا می شود به" اعتباری بودن یا قراردادی بودن هویت "باور داشت ؟ ۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

******

پرسش و پاسخ زیر : نگارش :۲ اردی بهشت ۱۳۸۹ خورشیدی / ویرایش :۲۱فروردین ۱۳۹۱خورشیدی

پرسش : ۱

-خاطره ی قومی و ودایع قومی چیست ؟

پاسخ : ۱ -منظور از» خاطره ی قومی «همان«*Archetype* »یا» صورت اَزَلی «است که عبارت است از :صُوَرخیال، باورها و تصاویرموروثی روحی روانی ناشی از هزاران سال آزمون های پیاپی نیاکان یک قوم در گذر تاریخ و روند تکامل اندیشه و فرهنگ جمعی آن قوم! بنا براین : خاطره ی

قومی ؛ مجموعه ای است از یادها ، آیین ها ، آموزه ها و درس هایی که یک قوم در تاریخ تکامل خویش آموخته وباید به یاد داشته باشد تا احساس هویت کند . ودایع قومی :مجموعه ای است از میراث های فکری فرهنگی آیینی نیاکان یک قوم که پشتوانه ی خاطره ی قومی است و عناصر هویت ملی را می سازد!

پرسش :۲ -چرا ایرانیان اسلام را پذیرفتند و آیا به زور مسلمان شدند ؟

پاسخ : ۲ -حقیقت این است که انسان ایرانی همواره از افراط گرایی آیینی خسته و فرسوده می شود ، راه گریز می جوید و سرانجام علیه آیین می شورد . آنگونه که از ولنگاری و بی بند و باری نیز زود زده و خسته می شود و به معنویت گرایی روی می آورد . شاهنشاهی آیینی ساسانی که یاد و خاطره اش هماره در تاریخ گرامی باد ، در آیینی کردن کشور بسیار کوشید و در اجرای احکام آیین به مدت چهارصدوبیست سال سخت گیری بسیار کرد . این افراط به ناسپاسی و عصیان رعایا انجامید و شورش های محلی و منطقه ای بسیاری را در پی داشت تا که رعایا راه گریز یافتند و خواه ناخواه آنچه را که تازیان با خویش آوردند پذیرفتند . بدیهی است که این پذیرش عمومیت نداشت و فراگیر نبود اما آنچه چشم و دل رعیت را می ربود سادگی مطلق آیین نوین بود که همه قید و مرزهای آیین پیشین را برداشت و بدین سان رعایا احساس آسایش و آرامش کردند!

پرسش : ۳-هویت و عناصر آن چیست ؟

پاسخ : ۳

-هویت ملی ، شناسه میهنی یک قوم است . هویت یا شناسه آمیزه ای است از عناصر سازنده روح جمعی یک قوم که در عرصه ی فرهنگ آن قوم آشکار می شود . عناصر سازنده هویت عبارتند از : ودایع و خاطره ی قومی!

پرسش :۴ -آیا اسلام عنصر بنیادین هویت ملی است؟

پاسخ : ۴ -اسلام عنصر پایه ای یا بنیادین هویت ملی است . بدیهی است که منظور ، اسلام ایرانی است که به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هویت ملی است!

۵ -آیا اسلام را می توان از هویت ملی نادیده گرفت؟

پاسخ :

۵ -اصلا چنین امکانی وجود ندارد . حذف اسلام ایرانی از فرهنگ و هویت ملی مانند گرفتن آب از بوستان و نور از شبستان است . اگر اسلام ایرانی را از فرهنگ و هویت ملی برداریم باید از فردوسی تا حافظ را از تاریخ و فرهنگ ایران حذف کنیم . باید میراث باشکوه چهارده قرن ادبیات ، عرفان ، شعر و موسیقی و ... را از فرهنگ ایران محوکنیم ! فرومایگان بی دانشی که به حذف اسلام از هویت و فرهنگ ملی ایران می اندیشند گویی نمی دانند که الفبای زبان پارسی الفبای تازی است ! مادر زبان پارسی زبان تازی است ! پشتوانه ی لغوی ادبی زبان پارسی زبان تازی است! دستور زبان پارسی قواعد و دستور زبان تازی است! این فرومایگان نادان نخست بروند «زبان والفبای میخی پهلوی

ساسانی» یا «زبان والفبای ۶۳ حرفی دین دبیره روزگارساسانی» را بیاموزند و یک بند شعر شاهنامه را با این الفبا بنویسند! اگر توانستند چنین کنند ، وانگه شعار دهند و یاوه گویند!

پرسش :۶ -درباب هویت ملی برخی از سه هویت یا سه عنصر هویتی نام می برند: هویت ملی ، هویت دینی و هویت مدرن . «حاج فرج دبّاغ» با نام مستعار» عَبدُ لَکِ سروش «و«استاد داریوش شایگان» به این مقوله پرداخته اند. «پرفسوردکترشایگان» به این نتیجه رسیده که هویت امروزین ما» هویتی چهل تکه «است و در توجیه این» چند پارگی هویت «، کتابی نیز نوشته و به همین نام چاپ کرده است . آیا می شود به»اعتباری بودن «یا» قراردادی بودن هویت«باور داشت ؟

پاسخ : ۶

-این تقسیم ها قراردادی و اعتباری است و اصالتی ندارد. سخنانی روشنفکرانه ، بی پایه و مایه و پوشالی است و کاربردی کوتاه مدت دارد . به عبارت دیگر هرسه ، یکی است . حد اکثر چنان است که بر پیکری یگانه چند رنگ پاشند لیک آنچه پایدار است رنگ ذاتی و اصلی است که می ماند و سرانجام »بازگشت به هویت فطری وملی «است که آرمان و آرزوی انسان ایرانی می گردد» ! چند فرهنگی یا چند هویتی«به معنای مدرن معاصر ، فرآیند تمدن و فلسفه ی انسانی غرب است .انسان غربی به دلیل ماهیت فلسفه ی غرب ، انسانی است» بی تعلّق« ، همه زمانی و همه جایی و همه قومی ، بی آن که هویت و فرهنگ ویژه ای داشته باشد یعنی بی ریشه است و در نتیجه تعلق خاطری به جایی پیدا نمی کند . هویتی چند گانه دارد . گویی فرزندی است چند پدره ! بی آن که احساس بحران هویت کند . هرچند که با گذشت یکی دو نسل ، احساسی ناسیونالیستی پیدا می کند و برایش نژاد و رنگ و قومیت ، ارزشمند و اثر گذار است ! واقعیتی که امروز غرب به آن گرفتار است . بی گمان برای انسان شرقی عموما و ایرانی خصوصا چند فرهنگی و هویت چند گانه مطلوب و مقبول نیست ونمی تواند باشد. در ایران ، فرهنگ فرایند آیین است و مبتنی بر» خاطره قومی «که در آن ، عنصر»زمان«، از پیوستگی گسست ناپذیری بر خوردار می باشد . یعنی زمان »گذشته «در» حال «و »حال «در»گذشته «معنا و حضور پیدا می کند. تعالی روح و تجلی اندیشه و بروز جهان بینی ایرانی در چنین فضایی از زمان کرانمند شکل می گیرد . ادوار تاریخی ایران مبین این حقیقت است : روزگار اشکانیان)به مدت ۵۵۰ سال (یکی از برجسته ترین فصول عبرت انگیز تاریخ» انسان ایرانی «است . دوره ی بلندی که چند فرهنگی حضوری تحمیلی یافت و نظام ارزشی ساخت و چند نسل را پرداخت و همه ی ارزش های یونانی و رومی را پذیرفت و انسانی» یونانی ماب «پرورد.اما این دگر دیسی یا تحول، بی ریشه و پوشالی بود . زیرا انسان ایرانی یونانی مآب ، آن فرایند را بر نتافت و در بازگشت به هویت ملی خویش ، به نهضت آیینی ساسانی پیوست و حکومتی آیینی برقرار ساخت که ۴۲۰ سال دوام داشت . افراط اشکانی به تفریط ساسانی انجامید!

پرسش :۷ -آیا سکتاریسم یا فرقه گرایی با هویت و وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ بلند این سرزمین سازگار بوده است ؟

پاسخ :۷ -بی گمان در آیین و فرهنگ ملی باستان ایران ، فرقه گرایی یک بدعت بود. آنچه بنیان وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می کرد و اقتدار ملی را به خطر می انداخت همواره غیر قابل گذشت بود .در آیین آریایی باستان یکی از گناهان کبیره که کیفر مرگ داشت فرقه گرایی بود . شاهنشاهی های ایران که ابر قدرت های روزگار خویش بودند هرگز فرقه گرایی را بر نمی تافتند و با

قاطعیت بدعت گزاران را سرکوب می کردند. برای دریافت این حقایق ، کافی است شاهنامه را بخوانیم . در روزگار ساسانی ، اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانیان همه ی اقوام ناسپاس و بدعت گرای آریایی را قلع و قمع کرد . انوشه روان ساسانی نیز اقوام سرکش و بدعت گرای آریایی را سرکوب نمود). ن.ک :شاهنامه ۶/۱۳۸ .(برجسته ترین بدعت های آیینی روزگارساسانی آیین مانی و آیین مزدک بودند .با وجودی که اولی پرتوی از اندیشه ی متعالی عرفان آریایی را نمایندگی می کرد و نوری بود در ظلمتِ شریعت ، ولی به دلیل خامی ، بی بنیانی ، بیگانگی با سرشت آیینی ملی و تهدید هویت و تمامیت ارضی و اقتدار ملی ، باید سرکوب و برانداخته می شد و شد. نهضت یا آیین مزدک که از دل آیین زرتشت برخاسته بود و نوعی نهضت اصلاحی یا اعتراضی در دل آیین رسمی بود ، به دلیل تهدید هویت ملی و اقتدار زدایی ملی ، باید سرکوب می شد وشد. مشکل درک هویت ملی در فهم پیشینه ی تاریخی ایران و راز بقای آن است!

عفـونـت انـدیشـــــه

پرسش۱ :

درود. امروز بامداد ادینه به تماشای یکی از تلویزیون های برون مرز نشسته به سخنان نماینده ...... وفردی مجهول الهویه موسوم به "میرزا آغاسی" نماینده اسلام گوش دادم .انچه موجب حیرت و سوال برایم شد مواضع اعتقادی فردی بود که به نمایندگی از اسلام سخن می گفت: ۱- لطفا مرا روشن کنید که این چه مواضعی است و این فرد ازچه فرقه و جماعتی است که تنها قران را قبول دارد و سنت و تاریخ و فقه و کلام و همه علوم اسلامی را نمی پذیرد ؟......

پرسش۲ :

با سلام و ادای احترام و عرض ارادت و تبریک ماه مبارک رمضان ! حتما مستحضرید که چندماهی است در یکی از بوق های فارسی زبان وابسته به دشمنان ایران فردی بی وطن و فراری از میهن ومرتد ملی و مزدور بیگانه موسوم به "الی رزا میبدی " حرامزاده ، چند بوزینه را گرداورده و میزدرازی چیده و در یک سیاه بازی روحوضی هر بوزینه ای را به نمایندگی از ادیان اسمانی سامی و آریایی به بازی گرفته و در کنار این ادیان "فرقه ضاله" را نیز شسته و رفته و بر کرسی دیانت نشانده !! اما آنچه موجب شگفتی است آن دو بوزینه ای هستند که به نمایندگی از آیین زرتشت و اسلام سخن می گویند! این دو بوزینه در جهالت و حماقت دست اسلاف یاوه گوی خویش را از پس و پیش بسته و یاوه های شگفت می بافند !! از جناب عالی که به یقین این سیاه بازی را ملاحظه فرموده اید انتظار نقد و نظر دارم . بسیار مناسب خواهد بود که اشارتی به این شیطنت استعماری بفرمایید التماس دعا.

پرسش۳ :

وهوالعلی العلیم . دعاگوی ان وجود ذیجود ، سلام دهد و احترام کند و گوید : الحق که مقالت ان سرور در افشای ماهیت«تسنن» از مواهب الهی است. خدای متعال بر قوّت قلم بیفزاید و صحت و سلامت و عافیت کامل تن ارزانی دارد تا بقای ان وجود ذیجود موء دّای حقایق مکتوم باشد .آمین یا ربّ العالمین . این حقیر فقیر را خواسته و عرضی است که مدتی دراز در ابراز و اظهار آن دچار تردید بودم که ایا عرضه بدارم و مزاحم ان وجود مبارک بشوم یا مصدّع اوقات شریف نگردم . لیکن با مطاله مقالت «تسنن» مرا حظّ وافر حاصل آمد ، سخت مسرور گردیدم به خود جرئت داده به عرض مبارک می رسانم : در این سی و اندی سال اخیر که اخیار خوار و اغیار برسرِکار و خَسان کسان وخَلاشگان خَواجگان اند ،«فرقه ضاله مضلّه بهایی » از«بیت الخلا» سر برآورده در داخل و خارج مملکت جولان می دهد و با حمایت اجنبی از رادیو و تله وی زیون گرفته تا اینترنت و ماهواره به شستشوی نجاسات«الی مملِ ریخویِ اُبنَه ای شیرازی» و تطهیر«میزا هصین الی ریخوی ناری مازندرانی» و ... روی اورده و می کوشد تا از این انکسار و انحطاط و اعوجاج بهره گیرد شباب لاابالی بی سر و پا و رعایای جاهل و فاسق را از چاله به قعرچاه ویل اندازند ! آن وجود مبارک نیک مستحضرند که این «فرقه ضاله مضلّه» ، سرسپرده اجنبی و حافظ منافع استعمار است و از همان آغاز تاکنون دایم در خدمت بیگانه بوده و به جاسوسی علیه منافع و مصالح ملی ایران اقدام کرده و می کنند ! ازحضرت عالی تقاضا دارم به ماهیت ضد ملی این فرقه ضاله اشارتی بفرمایید بسا گوشی مستعد شنیدن و نجات باشد . ادام الله ظلکم العالی.

پاسخ ۱و۲و۳:

فرد مورد نظر متاثر از سنیانِ شاخه ای از« اخوان المسلمین » دهه ۱۹۵۰میلادی مصر و دیگرکشورهای عربی است ! این شاخه از اخوان المسلمین به دلیل ناسازگاری ها و وجود تناقض و تضاد ها در کتب ششگانه تسنن=) صحّاح ستّه (**و اختلافات بسیار میان مذاهب چهارگانه ی سنیان=)**حنفی ، حنبلی ، شافعی ، مالکی (**به این نتیجه رسید که بهتر است ترک«سنت» کند و تنها به قرآن بچسبد ! این شاخه با این دیدگاه به بخشی از «سلفیه »و «وهابیت» می رسد که در آغاز پیدایش نامش را «نهضت پاک دینی » گذاشته بود . حسن البناء و سید قطب سردسته ی این جریان در مصر و کشورهای عربی بودند ! این تفکر در دهه های بیست وسی و چهل خورشیدی به ایران راه یافت و پیروانی پیداکرد که علی اکبرحکمی زاده ی قمی)** با انتشار مجله همایون درسال ۱۳۱۳خورشیدی و سپس نوشتن کتاب هشتاد صفحه ای اسرار هزارساله(**[1]**، احمد کسروی تبریزی**[2]**، حیدرعلی قلمداران قمی ، برقعی قمی ، شریعت سنگلجی و... از سردمداران این جریان بودند و شاگردان و مریدانی یافتند و از سوی وهابیان سعودی و شیوخ کرانه ی خلیج فارس حمایت مادی و معنوی می شدند ! و این همه در ستیز با «هویت ایرانی وفرهنگ ملی ایران» بود ! فرد یاد شده یکی از شاگردان بازمانده ی این افراد است ! فرد یاد شده دانش و صلاحیت لازم را برای اظهارنظردر باره ی اسلام ندارد ! اواز دانستن زبان فنی علمی عربی محروم است واصولا زبان علمی اسلام را نمی داند ! بازی جاهلانه او با واژه های قرانی و ترجمه های من درآوردی روشنفکرانه که نشان از فقرمطلق دانش اوست ،روشنگر این واقعیت است لیک مانند دیگر صیادان شیادِ فرصت طلب از آب گل آلود کنونی و زمینه و زمانه ی مساعد بهره برده مشغول ماهی گیری است و اصولا به همین دلیل دست های پشت پرده اورا برگزیده نماینده و سخنگوی اسلام معرفی کرده اند ! فزون بر این ، فردیادشده دچار بیماری مزمن و افات مرگبار روشنفکری نیز هست که در نتیجه از وی جاهلی مرکّب ولی بزک شده ساخته است ! او نه تنها به اسلام بلکه به سنن و فرهنگ ملی ایران سخت جاهل و بیگانه است ! سخنان او درباره فرقه یادشده نشان از بیماری روشنفکرانه ی او دارد که برای خوشایند بیگانه و جلب توجه نسل گریزپای پریشان ره گم کرده و عوام کالانعام درون و برون مرزاست ! میبدی " بابی " است نه " بهایی" و دارد انجام وظیفه می کند ! از کوزه همان برون تراود که دراوست!**

)۱ (حکمی زاده قمی(صاحب امتیاز مجله همایون) و کسروی تبریزی هر دو هم صنف و در این مجله (که تا سال ۱۳۱۴ و انتشار ده شماره بیش دوام نداشت)همکار بودند. سیردگرگونی این دو و دیگران از یک سو در تبلیغات گسترده ی وهابیت و اخوان المسلمین که دود آن به ایران رسیده بود و از دیگر سو در باستان گرایی کور ، جاهلانه و احماقانه ای بود که در ایران آغاز شده بود ! روندی که بسیاری را دچار یاس فلسفی وتباهی فکری وبرخی را سرانجام به دامان کمونیسم روسی و چینی و کوبایی و ... کشاند . مقاله بی مایه احمد کسروی در نخستین شماره ی مجله ی همایون(مهر ۱۳۱۳خورشیدی) «ایران» نام دارد و مقاله حکمی «خداپرستی ، بت پرستی ، خودپرستی » . در این مقاله گرایش های وهابی گرایی حکمی به روشنی دیده می شود. محمد همایون پور (که حمایت مالی این مجله را برعهده داشت و بعد ها بنیان گذار حسینیه ی ارشاد تهران گردید) نیزکه مدیر داخلی مجله همایون بود در نخستین شماره ی این مجله مقاله ای دارد به نام «توحید » که گرایش های وهابیت در آن به چشم می خورد ! آرم یا شعار مجله همایون ، آیه ی شریفه ی : «ولتکن منکم امّه یدعون الی الخیر» بود! شعاری که در دهه ی ۱۳۴۰ خورشیدی آرم حسینیه ی ارشاد تهران گردید و حرف و حکایت های بسیار پدیدآورد! لازم به یادآوری است که محمدبن عبدالوهاب و سپس اخوان المسلمین مصر با همین شعار ، حرکت خویش را آغاز کردند ! به تعبیر مولا علی) ٤ : (کلمه حق یراد بها الباطل ! = سخن حقی که به آن باطل خواهند !

)۲ (برای نمونه و شناخت این جماعت مرده و زنده ، سزد که به سیر قهقرایی احمد کسروی توجه کنیم : سیداحمدحسینی کسروی تبریزی، روحانی زاده ، زاده ی تبریز، طلبه ی مقدماتی و مبتدی، معمم و ملبس ، مسبّل و مروّش ، مدّرس صرف و نحوعربی ، مولف کتابی در صرف و نحوعربی ، مباها ت بسیار به سیادتِ خویش ، تغییر لباس از عمامه و عبا و قبا به کلاه و کراوات ، تاسیس مجله ی "پیمان " ، مقلّد عقاید گاندی ، نقد تمدن غرب ، درافتادن با مذاهب دینی و عرفانی ، ستیز با زبان عربی و افتادن به جان زبان فارسی، انکار ادبیات و فلسفه و عرفان ، نفی احادیث و روایات و تاریخ و سنت اسلام ، ستیز همه جانبه با تشیع امامیه ، گرایش و دفاع آشکار از آرای وهابیت ، ستیز با تفسیر و تاویل آیات قرآن ، ستیز با زیارات و قبور امامان ، تاسیس روزنامه ی

پرچم ، تشکیل مجالس قرآن سوزی ، تشکیل محافل سوختن مثنوی مولوی و دیوان سعدی و حافظ و آثار عرفای ایران و سوختن کتاب های دعا ! ملاحظه می شود که این سیر قهقرایی روشنفکرانه !! ناشی از روندباستان گرایی کور و تبلیغات ضد هویت و ملیت و فرهنگ ایرانی وهابیت بود ! در این سیر قهقرایی ، فرومایگی ذاتی قومی قبیله ای و عقده های کهتری وهویتی کسروی نمایان است !

اسلام وایران ؛ مذهب و ملّیتِ ایرانی

پرسش :

با درود به شما کتاب نایاب "اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی" نوشته جناب عالی که در سال ۱۳۷۷ خورشیدی به چاپ رسیده گویا مورد نقد جدی قرارگرفته است . متاسفانه نقد این کتاب را نیافتم اگر مقدور هست و صلاح می دانید نقد کتاب یادشده را در وبلاگ ایران شناسی بگذارید و نظر خودتان را هم از این نقد بیان فرمایید .پیشاپیش تشکر دارم .

پاسخ :

متن نقد از کتاب یادشده به نقل از منبع آن ، به قرار زیر است :

نقد و بررسی کتاب

اسلام وایران ؛ مذهب و ملّیتِ ایرانی

نوشته

دکترمحمودرضاافتخارزاده

چاپ اول: تهران۱۳۷۷خورشیدی

ناقد : دکترعلی بیات

«کتاب ماه ـ دین ـ تیرماه ۱۳۷۸خورشیدی ـ شماره ی ۲۱»

این کتاب با مقدمه‌ای از مولف زیر عنوان«سخنی با خواننده» و طی سه بخش به ضمیمه فهرست اعلام و کتاب نامه در مجموع ۲۷۰صفحه نگاشته و به چاپ رسیده است.پاسخ به چگونگی حضور اسلام در ایران که دغدغه شعوبیان در تاریخ ایران پس از اسلام بوده و نیز دو پرسش زیر که«چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند»؟و«چرا و چگونه مردم ایران اسلام را پذیرفتند؟»که«در سده معاصر خورشیدی به ویژه از دهه چهل که نقطه اوج روند باستان گرایی بود»(مقدمه،۷)از جانب «روشنفکران لائیک،ناسیونالیست و باستان گرای ایرانی»(مقدمه، ۸)طرح شده است،موضوع اصلی کتاب است.به نوشته مولف محترم،این کتاب«می‌کوشد تا ضمن پاسخ به پرسش‌های مربوطه،حقیقت مظلوم و مکتوم و مخدوش را از زندان اتهام تاریخ و تجربه و واقعیت تبرئه کند و نشان دهد که چگونه اسلام نه تنها بخشی،بلکه سازنده هویت و فرهنگ ملی ایران است و موضوع مورد اعتراض و انتقاد روشنفکران ایرانی عناصر خالص ایرانی است و نه عناصر سامی و اسلامی».(مقدمه،۸).مولف محترم جهت نیل به اهداف فوق در فصل اول زیر عنوان«نگاهی به دوران تاریخی باستان»تلاش کرده ساختار اشرافی تاریخ ایران باستان و رستاخیز و احیاء آیینی ساسانی، مبانی قدرت و قداست روحانیت مزدیسنا،تشکیلات،وظایف، آداب و احکام آیین و سرانجام فرجام حکومت موبد شاهی عصر ساسانی را بشناسد و مبانی و مایه‌های فکر و فرهنگ و مذهب قوم ایرانی را در دل تاریخ گذشته‌اش بنمایاند.در فصل دوم زیر عنوان«اسلام و ایران»از مطالب و مفاهیمی چون اسلام نخستین یعنی حقیقت ناب دین و نیز اسلام تاریخی یعنی فهم و تعریفی از اسلام مطابق شرایط و مقتضیات عصری و نسلی در قالب‌های

ذهن عربی(تسنن)و ایرانی(تشیع)سخن رفته است.«اسلامی که در ایران ماند»عنوان مطلبی از همین فصل است که نویسنده استنتاج کلی خود را در آن ارائه کرده است.بر اساس این استنتاج،اسلامی که در ایران ماند روایت ساده حقیقت ناب الهی یعنی اسلام نخستین و قرائت عربی یعنی اسلام تاریخی قومی عرب را از دست داد و اسلامی باقی ماند که متناسب با روح و خلق و خوی ایرانی بود.فصل سوم کتاب،نیز با عنوان مبانی و عناصر هویت ملی به دو عنصر ملی-دینی که به نحوی غیر قابل تفکیک،با هم مرتبط و پیچیده شده‌اند،اختصاص یافته است.یکی عاشورا و مطالب مرتبط با آن یعنی سنن ایرانی سوگواری و تعزیه؛و دیگری نوروز و مسائل و آداب و سنن آن شامل:آداب و اعمال و ادعیه نوروزی،هدیه‌ها و فضایل نوروز و اعتبار شرعی توقیت نوروز.پاسخ به چگونگی حضور اسلام در ایران که دغدغه شعوبیان در تاریخ ایران پس ازا سلام بوده و نیز دو پرسش زیر که«چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟»و«چرا و چگونه مردم ایران اسلام را پذیرفتند؟»که در سده معاصر خورشیدی به ویژه از دهه چهل که نقطه اوج روند باستان گرایی بود از جانب«روشنفکران لائیک ،ناسیونالیست و باستان گرای ایرانی»طرح شده است،موضوع اصلی کتاب است.به طور کلی جای کتابهایی از این نوع که با دید و روشی تحلیلی و تا اندازه‌ای انتقادی نسبت به پیشینه و کار نامه فرهنگ و فکر و اندیشه دیر پای ملی و نیز دینی جامعه ما نوشته شده باشند، در عرصه نشر خالی است.از این حیث مولف به طور قطع متحمل رنج و زحمت فراوان شده است.با این حال پاره‌ای از مطالب محتوایی کتاب جای تامل و نقد جدی دارد و بعضی کاستی‌های صوری نیز در آن چشمگیر است.اما پیش از بیان موارد فوق،اشاره به این نکته ضروری است که زبان بیان مولف محترم در مواردی چند نشان از رنگ و بوی حزم و احتیاط و در پرده سخن گفتن دارد که بنا بر ملاحظاتی بیرونی است که نیازی به ذکر آنها نیست.

۱- تحلیل و نقد محتوای کتاب:

۱- در صفحه‌های ۹۲ و ۹۳ آمده است:«اسلام...هر گونه ولایت،وکالت،حاکمیت،جباریت و سلطنت انسان بر انسان را نفی و نهی می‌کند...بر همین اساس محمد،بشری است مانند دیگر افراد بشر که فقط به او وحی می‌شود،او فقط بشارت دهنده و یاد آوری کننده است،بر مردم سلطه ندارد،محمد وکیل وو صی مردم نیست،پاسبان مردم نیست،ولی و سرپرست و قیم مردم نیست،شفیع مردم نیست...محمد به عنوان بر گزیده و فرستاده خداوند حق ندارد مردم را به بندگی خویش بخواند».آنچه مولف محترم به حق ادعا کرده است فقط می‌تواند در مقام نبوت و انجام رسالت الهی رسول خدا[(ص)]صادق باشد.در این مقام او سلطه‌گر بر مردم و وکیل و وصی و مسیطر بر آنان نیست؛اما نباید از نظر دور داشت شوون شخصیت آن حضرت فقط محدود به جنبه نبوت و رسالت من عند الله نیست.بعد و شان دیگر آن حضرت ولایت و امامت در مراتب ولایت معنوی،مرجعیت فکری و رهبری سیاسی است.آیه ۵۵ سوره مائده:«انما ولیکم الله و رسوله...»بر این معنا تصریح می‌کند که خدا و رسول بر مردم ولایت دارند.مطلب دیگر آنکه گر چه پیامبر[(ص)] از جانب خود حق شفاعت ندارد،اما در قرآن کریم بر شفاعت به اذن خدا اشاره روشن شده است:آیه ۲۵۵ سوره بقره«من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه...»و آیه ۳ سوره یونس«ما من شفیع الا من بعد اذنه...»و نیز آیات ۸۷ سوره مریم،۱۰۹سوره طه و ۲۳ سوره سبا.۲- در صفحه ۱۰۸ چنین آمده است:«نجران...که بزرگترین مرکز دیانت و مدنیت جهان مسیحی و سرشار از ثروت و نعمت و قدرت اقتصادی بود».اولا نجران بزرگترین مرکز دیانت و مدنیت(!)جهان مسیحی نبود؛مگر آن که بتوان چنین ادعایی را ثابت کرد.اما می‌توان جمله را چنین اصلاح کرد که«بزرگترین مرکز دیانت و مدنیت مسیحی جزیره العرب بود.ثانیا«سرشار از ثروت و نعمت و قدرت اقتصادی بود»وصفی است کلی که معنای روشن و تصوری واقعی را به خواننده القاء نمی‌کند.این

عبارات نیاز به قیود زمانی و مکانی و...دارد،تا بر ارزش و دقت علمی کتاب افزوده شود.۳- در همان صفحه ۱۰۸ نوشته شده«وگرنه چگونه است که در پی فتح مکه...محمد نجران را نگشود...و به جای لشکرکشی به چهار سوی جهان،پیام مکتوب توحید را به سران جهان ارسال داشت».این عبارت چنین توهمی را بر می‌انگیزد که اعزام سفیران به سران و پادشاهان کشورهای جهان آن روز پس از فتح مکه بوده است.حال آنکه پیش از فتح مکه در سالهای ششم و هفتم هجرت بود.۴- در صفحه ۱۱۰ از جمع ایرانیان و صنعتگران ایرانی در مدینه و دیدار پیامبر(ص)همراه سلمان از آنان سخن رفته است.مطلبی بدین مهمی ضرورت داشت،با دقت و تامل بیشتر ارائه می‌شد و ماخذ و اسناد آن،شمار ایرانیان و سبب حضور آنان در مدینه نقل می‌شد.۵- صفحه ۱۱۱:«ایرانیان عینیت این حقیت را در زندگی روزانه محمد می‌دیدند که یاران بر جسته او همه از بردگان و گمنامان جامعه،از نژادها و ملیت‌های و رنگ‌های گوناگون هستند، برای‌شان آشکار بود که ابوذر غفاری از برهوت جزیره،بلال حبشی از اقصای حبشه،صهیب رومی از کرانه‌های دور روم غربی و سلمان فارسی از ایران مرکزی،از نزدیک‌ترین یاران محمد هستند که هماره با او بسر می‌برند و محمد در خوراک و پوشاک از آنان کمتر می‌خورد و بدتر می‌پوشید» .اولا،یاران بر جسته پیامبر (ص)همه از بردگان و گمنامان جامعه و از نژادها و ملیت‌ها و رنگ‌های گوناگون نبودند.شاید شمار آنان که از نژادها و ملیت‌های گوناگون بودند به شمار انگشتان یک دست هم نمی‌رسد.ثانیا، مشخص نیست که منظور مولف محترم از برهوت جزیره چیست؟آیا منظور نام وادیی است در حضرموت که مسلم چنین نیست.یا منظورش مکان سخت بی‌آب و علف است؟.ثالثا، کرانه‌های دور روم غربی،ذهن خواننده را به نواحی غربی اروپا می‌کشاند.اما مقارن ظهور اسلام جز نام و نشانه‌هایی از آثار مادی دولت روم غربی بر جای نمانده بود و گذشته از آن به نوشته عسقلانی (الاصابه،۲/۳/۲۴۵)صهیب اصلش عرب بود و پیش از اسلام بر کرانه‌های دجله سکونت داشت؛اما چون رومیها در کودکی او را ربودند و در روم پرورش یافت به رومی مشهور شد.فاصله جغرافیایی عرقا تا کرانه‌های دور روم غربی فاصله شرق و غرب جغرافیایی آن روزگار است.رابعا،آنان هماره با پیامبر(ص) بسر نمی‌بردند،کافی است به شرح حال دو تن از آنان:ابوذر و سلمان مراجعه شود تا دریابیم،اولی،پس از آن که در سال چهارم یا پنجم بعثت به اسلام گروید تا سال حدود ششم هجرت در سکونتگاه قبیله خود می‌زیست نه در مدینه و همواره با پیامبر(ص) !دومی نیز،پس از سال چهارم هجرت با پیامبر(ص)دیدار کرد و به اسلام گروید،اما جایی ندیده‌ام که او همواره با پیامبر(ص)بسر می‌برده است.خامسا،عبارت پیامبر از آنان بدتر می‌پوشد،نه از دقت در وصف بر خوردار است و نه از ارزش یک کتاب علمی.هر چند غرض مولف به طور قطع این است که پیامبر(ص)از آنان ساده‌تر می‌پوشید.۶- بعضی عبارات هم در پرده ابهام ارائه شده است.مانند عبارت صفحه ۱۳۰«بنابراین شگفتا از برخی روشنفکران ناسیونالیست و لائیک ایرانی معاصر که در ستیز با فضای آیینی و خلق و خوی دینی و اخیرا با واقعیت سیاسی-اجتماعی موجود که اصولا یکپارچه ایرانی است و ربطی به فرهنگ سامی ندارد، ناآگاهانه و نابخردانه،اسلام را هویت ملی و فرهنگی ایرانی نمی‌دانند».آنچه که با دقت و تامل از این عبارت استنباط می‌گردد این است که واقعیت سیاسی-اجتماعی موجود یعنی دو دهه اخیر اصولا یکپارچه ایرانی است.ای کاش مولف روشن می‌کرد که آیا منظور آن است که آنچه در این دو دهه به عنوان تحولی بزرگ به نام دین رخ نموده است در مبنا و ماهیت و جوهره ایرانی است و نه دینی؟یا ایرانی است به این اعتبار که این تحول دینی بزرگ بر پایه ملیت و فرهنگ ایرانی استوار شده است؟.۷- در صفحه ۱۳۷ کتاب،مولف بر آن رفته است که«در روایت تشیع از اسلام ، ایرانی همه نیازهای عادی و عالی سرشت معنویت‌گرا و خلق و خوی آیینی و جلوه‌های متعالی روح خود و صور کلامی عرفانی آنها را یافت.آداب و شعائر و مراسم ملی ایرانی پالایش و پیرایش شد و از این روایت رنگ و رو و محتوا گرفت.در نقل و انتقال عناصر اصلی چیزی از قلم نیفتاد،تنها تصفیه فرهنگی صورت گرفت؛همه مشخصه‌های روح و روان ایرانی عناصر فرسوده و

منسوخ خویش را رها کرد و جان مایه‌های جدیدی گرفت».بر اساس مطالب فوق مولف فهرستی از نیازمندی‌های معنوی روزانه مردم ایران باستان و دوران پس از باستانی یا به تعبیر روشن‌تر دوران اسلامی را مورد مقایسه قرار داده است.به چند نمونه از این فهرست مقایسه‌ای اشاره می‌کنیم: ۱-دعای رفع یبوست شکم(باستانی)،تعویذ قرقره شکم(اسلامی).۲- دعای دفع چشم درد(باستان)،تعویذ درد چشم(اسلامی).۳- دعای رفع دزد و راهزن(باستان)،دعای ضد دزد و خرابی (اسلامی).۴-دعای دفع درد نیمه سر(باستان)،تعویذ درد شقیقه و درد دهان(اسلامی).حال پرسشی که به ذهن خطور می‌کند این است که آیا روح و روان ایرانی پس از گرایش به اسلام همه عناصر فرسوده و منسوخ خویش را رها کرد و جان مایه‌های جدیدی گرفت یا خیر؟و آیا حقیقتا پالایش و پیرایش شد یا آنکه فقط اصلاحاتی صوری در آن پدید آمد؟اگر فهرست مقایسه‌ای مولف ملاک این داوری قرار گیرد در می‌یابیم که بسیاری از عناصر فرسوده و منسوخ روح و روان ایرانی با حفظ معنا و محتوای باستانی خود،رنگ و ظاهری اسلامی گرفته است و نه محتوایی اسلامی.بنابراین مشکل بتوان از تصفیه مایه‌های فکری و فرهنگی ایران باستان به دوره اسلامی سخن گفت.این دعاوی چنین قضاوتی را در پی می‌آورد که مولف کتاب بر آن است همه چیز را حتی دین،اسلام و تشیع را از منظر نگاه قومی و منظر تاریخ ایرانی مورد تحلیل و تفسیر قرار دهد.چنین منطقی در قرائت و روایت از اسلام و تشیع،میزان و ماهیت و اصالت حضور وحی ناب در تفسیر قومی را با تردید جدی روبرو می‌سازد.۸-در کیفیت بهره گیری از ماخذ نیز گاه دقت لازم به چشم نمی‌خورد.در پاورقی صحفه ۱۹۷ چنین آمده است که«ایرانیان مقیم مدینه و جزیره...مشکلات خود را با امام علی در میان می‌گذاشتند و آن حضرت پشتیبان آنان بود».الغارات ابو اسحاق ثقفی یکی از ارجاعات این مطلب ذکر شده است.در پنج صفحه ارجا داده شده به این کتاب فقط در یک صفحه آن(ص ۷۰)نوشته شده که هنگام تقسیم عطا دو زن،یکی عرب و دیگری از موالی حضور علی(ع)رسیدند و او به تساوی عطایشان را پرداخت کرد. بنابراین در میان گذاشتن مشکل از جانب ایرانیان با امام علی(ع) صحت ندارد.۹-در همان صفحه ۱۹۷ به این عبارت بر می‌خوریم:«رعایا و اشراف ایرانی انبار...در جلوی امام علی خود را به خاک انداخته، زمین ادب می‌بوسیدند».این عبارت،توصیف ذهنی مولف محترم از اخلاق عمومی ایرانیان و دهقانان در استقبال از رهبران و مقامات سیاسی است و مستند به واقعیت تاریخ نیست.در کلمات قصار نهج البلاغه(شماره ۳۷)شیوه رفتار ایرانیان چنین توصیف شده است: «و چون دهقانان انبار هنگام رفتن امام به شام او را دیدند،برای وی پیاده شدند و پیشاپیش دویدند».۱۰- در صفحه ۲۳۰ می‌خوانیم:«اما آنچه در این دو دهه اخیر موجب شگفتی و یا ناخشنودی نهادهای سنتی و مدرن سیاسی،ملی و مذهبی جوان و نوجوان ایرانی درون و برون مرز شده تجلی کامل وحدت پیشوایی و شهریاری آیینی ایرانی است که با عنوان حاکمیت مطلق سیاسی پیشوایی آیینی ظهور یافته است که به دلیل ناآگاهی ناقدان از ریشه و پیشینه ایرانی تاریخی باستان آریایی آن،هضم و تحلیل این پدیده دیر پای آریایی ایرانی برای ناقدان و مخالفان ناممکن گشته و همین امر موجب حمله و هتاکی به اسلام گردیده است که گویا این پدیده صد در صد ایرانی،فرآیند آیین و فرهنگ سامی است».مولف محترم باز هم چنین می‌نماید که به عمد در پرده و ابهام قلم زده است.آنچه که نگارنده این مقاله از عبارات فوق استنباط می‌کند این است که منظور مولف از«تجلی کامل وحدت پیشوایی و شهریاری آیینی ایرانی که با عنوان حاکمیت مطلق سیاسی پیشوایی آیین ظهور یافته است»ظهور انقلاب اسلامی بر اساس نظریه ولایت فقیه و تشکیل نظامی سیاسی-دینی بر پایه آن نظریه است. به زعم مولف ، این نظریه«پدیده‌ای صد در صد ایرانی و آریایی»است. این دیدگاه و داوری که در موار بسیاری از کتاب به چشم می‌خورد به دقت و تامل و نیز نقد اساسی نیازمند است.

۲- کاستی های صوری:

۱-عناوین مطالب و صفحه‌های فهرست ابتدایی کتاب با عناوین و صفحه‌های مندرج داخل آن مطابقت کلی ندارد.بعضی عناوین مندرج در فهرست،در متن ذکر نشده و یا با کاستی و یا افزودگی و حتی تغییر در متن درج شده است.۲-در ارجاع به صفحه‌های ماخذ در پاورقی‌ها ترتیب عددی در موارد بسیار رعایت نشده است.به عنوان مثال به پاورقی‌های صفحه های:۱۲۶،۱۱۴،۱۱۳،۲۱،۲۰،۱۴ و...مراجعه شود.۳- ذکر تمامی صفحه‌های مسلسل در پاورقی ضرورتی ندارد.این نقیصه نیز در موارد بسیار وجود دارد.۴-لازم است عنوان فصل دوم مندرج در صفحه ۷۷ کتاب«اسلام و ایران،پیوند دو روح؛تکوین انسان نوین ایرانی»به«اسلام و ایران،پیوند دو روح تکوین هویت نوین ایرانی»تغییر یابد.۵-در یک پژوهش علمی شایسته است کتاب نامه پایانی،از ترتیب الفبایی نام ماخذ یا نام مولفان بر خوردار باشد.متاسفانه کتاب نامه پایانی فاقد نظم الفبایی است.

******

دیدگاه خوانندگان !

باسلام و عرض ادب . نقد نویسنده بجز چند مورد خاص مابقی بیشتر به جرزنی میماند! مورد ۷ خصوصا چیزی نیست که اصرار "نویسنده ی محترم" باشد واقعیتی است که میتوان ده ها حدیث و روایت را بیشتر از شیعه و نیزکمتر سنی را کنارش گذاشت!یک مورد شگفت فتاوی ابوحنیفه؟ و برخی فقهای حنفی مذهب پیرامون مباح بودن ازدواج با محارمی چون مادر وخواهر است که حد ندارد! سخت میتوان چنین نگرشی را ازملیت و اصالت ابوحنیفه جدا کرد! بهرحال اینکه کسی موبدزاده و یهودی زاده و... باشد انتقال دهنده مفاهیمی فکری و دینی و فرهنگی هست .شگفت نیست که با این نقدهای علمی و بنیانئ افکن! این کتاب نایاب وغیرقانونی؟ است .بنده بطور تصادفی چند سال پیش در یک کتابخانه ی قدیمی کوچک دولتی این کتاب را یافتم وقتی شما گفتید نایاب است تعجب کردم پس از گذشت مدتی وقتی ان کتابخانه و کتب قدیمیش تعطیل و با کتابخانه ی دیگری ادغام و منتقل شد اسلام و ایران ! و چند کتاب دیگر گم شدند!! اما خوشبختانه یک نسخه از آن را کپی کرده بودم.توسط mmj : سه شنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۰ساعت: ۲۰/۵۱: دقیقه.

بـحـرانِ حــــادِّ هـــویّت!

پرسش :

مُحرّر این سطور و دعاگوی آن وجود ، زان پیش که پرسشی کند، اجازه خواهد تا چکامه ای گوید : دیدی که دوش ، در لانه بیگانه، کِریم قصّابِ دیوانه ؛ با دست و دهانی خون چکان ، چگونه چون سگی هار ، درنده و خونخوار ، بر آن نُفَسِ نانفیسِ نگون بخت بی زبان بتاخت ! بحق که این فرقه جنایتکار تبهکار ، این مرتدانِ در ملیتِ ایرانی و دورویانِ در مذهبِ ایرانی ، و در مجموع این خیانتکاران به ناموس ملی ایران ، چگونه خوار و ذلیل و تار و مار شدند ؟ تدبیر اهورای ایران زمین را دیدی که چگونه این حرامیان نابکار اهریمن سرشت را کیفردنیوی و اخروی داد و در آتشی که خود افروختند سوختند ! دیدی که چه سان جاسوس چند جانبه و الت قتاله بیگانه گردیدند و به خُلق کشی پرداختند و در قتل عام ها دست داشتند و پیشگام بودند و کنون آواره لیکن همچون سگان هارگرسنه و تشنه طعمه قدرت ، قدّاره بندانه ، نیش می نمایند و در خدمت همه دشمنان تاریخی و کنونی ایران سر می سایند و در آستان سازمان های جاسوسی جهان کرنش می کنند! ایا ایران در تاریخ چند هزارساله خویش دشمنانی لدود تر و عنودتر از این حرامیان بالفطره داشته است ؟ ایا در میان دشمنان بی شمار تاریخی و کنونی ایران ، حرامی تر از این حرامیان تبهکار وجود داشته است ؟ آیا تاریخ ، خیانت و جنایت این جانیان را فراموش خواهد کرد ؟ آیا توده های ایرانی به عمق خیانت و جنایت این اهریمن سرشتان ضدایرانی پی خواهند برد ؟ و اما پرسشم این است که : در این سه دهه نسل نورسته دچار بحران هویت ، می کوشد تا خویش را آریایی جازند ! یعنی ریشه و پیشنه و آمیختگی تخمه و تبار تازی و ترک و تاتار و ... اش را نادیده ونادانسته می گیرد و یک سره به ژرفای تاریخ باستان می پرد و خویش را از تبار کورش و داریوش و...معرفی می کند ! و در این حماقت چنان دچار افراط می شود که نام و نشان خویش فرو می نهد و نام باستانی برخویش می نهد و به اصطلاح رد گم می کند ! یعنی قلی تُرکه و غلام لُره وکنیزکُرده و ... می شوند : کورش و داریوش و آناهیتا !! آیا این بحران هویت ، ریشه در فرومایگی و احساس حقارت ذاتی ندارد ؟

پاسخ :

ایران دارای تاریخ و فرهنگی «پیوسته» است و در آن گسستی نیست تا گریزی از «حال » به «گذشته»ممکن باشد یا بتوان «گذشته» را نفی و «حال»را اثبات و یا «حال » رانفی و «گذشته»را اثبات کرد ! پنداری این چنین ، پیامد فقر فرهنگی تاریخی و بیگانگی مطلق با هویت ایرانی است ! بی گمان در این انفعال و بحران حاد هویت ، فزون بر فقر فلسفی فرهنگی و جهل تاریخی ، فرومایگی و احساس کهتری نیز نقش دارد ! و اصولا احساس کهتری فرایند فقر فلسفی فرهنگی و جهل تاریخی است !به یقین در پریشانی و گمراهی نسل نورسته کنونی ، صیادانِ شیادِ برون و درون مرز نقش مهمی دارند ! این شیادان که خود مصداق بارز فرومایگی و سمبل فقَر مطلق فلسفی فرهنگی و جاهل به تاریخ ایران و دچار بحران حاد هویتهستند ، بنا به فرموده ی دشمنان دانای ایران ، در این پریشان سازی و گمراهی نسل نورسته پیشگام اند !

زبان وادبیات پارسی!

فدایت گردم ! ترجمه شما از« نهج البلاغه» مولا علی ، شاهکاری است در ادبیات فارسی ، نثری است ماندگار و بی مانند در پارسی نویسی و کوتاهی و ایجاز ادبی ، همه ی صنایع ادبی در این ترجمه یا گزارش بکار رفته ! ترجمه نامه ۶۳ مولا به ابوموسی اشعری شاهکاری است بر شاهکار ! برای نخستین بار در گذر این هزارسال ،این نامه به پارسی درست برگردانده شده است . برای اگاهی خواننده این وبگاه ، ترجمه نامه ۶۳ را که از «کتابخانه مجازی تبیان» گرفته ام ! نگاه کنید:

از نامه ی حضرتش) علیه السلام (به ابوموسی اشعری،

کارگزار حضرتش در کوفه آنك که دریافت وی مردم را از پیوستن به حضرتش

در پیکار جمل بازمی دارد.

(۶۳)

»از بنده ی خدا علی امیر مومنان به عبدالله پسر قیس«!

»اما بعد! هان که از تو سخنی رسیده ام که تو را سود است و هم زیان! آنك که فرستاده ام بر تو درآمد، دنباله ات را گرد آر و کارهایت را سامان ده و ز جایگهت برون آی و هر که همرهت بُوَد فراخوان، گر به حق آویخته ای بیا و گر ترسیده ای بمان، به خدای که تو هر جا بَوی آیی، و زین پریشانی نرهی که آیا سره ات را ناسره ات و ترت با خشکت آمیزد و ندانی که برخیزی یا نشینی و از پیشت چنان ترسی که از پست هراسی، که این آشوب چندان ساده نیست که تو خواهی، که آن بُوَد بزرگ آشوبی، رهوارش را باید سوار شد و سختتنایش را باید کوبید و سنگنایش را باید هموار ساخت. پس خِردَت را استوار ساز و کارت را دست آر و بخش و بهره ات را گیر، و گر نخواهی که جنگی در تنگه ای و نه بر تپه ای پناه گیر و سزد که تو خوابیده باشی و مردان جای تو گیرند، تا آنجا که گفته ناید: کجاست فلانی؟ و به خدای که این پیکار حق است و با حق دار و نباکم که چه سازند ناباوران! بدرود.«!

امامزاده یعقوب را شیر بر فراز مناره درید!

پرسش:

با سلام و عرض تسلیت ایام شهادت مولا علی علیه السلام و درک فضیلت لیالی مبارکه قدر . حقیقتا که سخت متاسف و متاثر از یاوه پراکنی های یک رسانه بیگانه و دشمن ایران و ایرانی شدم که دقایقی پیش برنامه ای زنده داشت و چند نفر از ایادی خویش را در سلک کارشناس آورده بود تا یاوه هایی پراکنند که از هر جهت بسیار ناصواب و سخت در خطا و تحریف حقایق بود! که به یقین حضرت عالی این برنامه را دیده اید ! به یاد آن مرد شیاد افتادم که در جمع بی سوادان و نادانان در یک کوره ده فریاد می زد : مردم بدانید که امام زاده یعقوب را شیر بر فراز مناره در مصر درید !!! که روزی برحسب اتفاق دانایی درآمد و چون این یاوه و تحریف و دروغ را شنید دلش به حال جمع نادان سوخت و گفت : بدانید که یعقوب نبود و یوسف بود وامام زاده نبود و پیامبرزاده و پیامبر بود ، مصر نبود و کنعان بود ، فراز مناره نبود و ته چاه بود ، شیر نبود و گرگ بود و تازه اصل داستان هم دروغ بود یعنی نه شیری بود و نه گرگی بلکه نقشه برادران حسود یوسف بود !! یکی از این ایادی در لباس روحانی و دیگری موسوم به" مهدی خلجی" قمی که گویا طلبه جامع المقدماتی بوده و به دلیل انحرافات اخلاقی (............)تعزیرواز حوزه رانده شده و به خدمت دستگاه های بیگانه درآمده و در سلک کاردان و کارشناس در خدمت اجانب برای امرار معاش خبث طینت و پلیدی نیت خویش را می نمایاند ! بلی این .... یاوه های بسیار گفت که فزون بر یاوه بودن نشان از جهالت مطلق این مزدور بیگانه داشت ! یاوه هایی در باره کتاب شریف«روضه الشهدا»! یاوه هایی در باره کتاب« شرح نهج البلاغه میثم بحرانی» که مدعی بود در روزگار صفویه و به دستور دربار نوشته شده !! و سرشار از غلو است)!! جهالت و حماقت را ببیند که تا کجاست (!! و روایتی را از «شرح اصول کافی »مرحوم ملاصدرای شیرازی بسیار غلط خواند) افعال را به صیغه معلوم خواند (و بدیهی است که غلط فهمید و به اصطلاح ترجمه کرد! پیداست که این ...... مقدمات صرف و نحو عربی را هم نخوانده! زیرا کارش .... بوده است !! خواهش دارم در باره کتاب «روضه الشهداء» که توسط حضرت عالی تحقیق و تصحیح شده و به گونه بسیار شایسته ای سال ها پیش به چاپ رسیده توضیحی بفرمایید . به عرض برسانم که مجری برنامه «افق» موسوم به "........"و" ...." در صدای بیگانه از ایادی فرقه.......... هستند .اعظم الله اجورکم . دعاگوی وجود مبارک سید ابوالحسن تقوی.

پاسخ:

۱ -دراین سه دهه حمله به کتاب «روضه الشهداء» از سوی رسانه های بیگانه گاه و بی گاه ادامه داشته و دارد ! شاید دستاویز این حمله ها سخنانی است که به «مرحوم مطهری» منسوب است و گویا که او فتح باب این یاوه گویی ها راکرده است بنابراین وزر و وبال اش بر گردن خود آن مرحوم است و من در همین وبگاه چند سال پیش به این موضوع پرداخته ام![۱]آن مرحوم که در دهه ی پنجاه تحت تاثیر فضای چپ زده ی فرهنگی مذهبی قرار داشت و می کوشید تا در دنیوی کردن دین و تفسیر ماتریالیستی آیین از «شریعتی» کم نیاورد لذا آن سخنان روشنفکرانه را زد ! و به پندار خویش با «تحریفات عاشورا»مبارزه کرد ! در حالی که «مرحوم کاشفی» نویسنده کتاب«روضه الشهداء» به گواهی تاریخ و آثارعلمی فلسفی عرفانی تفسیری روایی کلامی ادبی اش از «مرحوم مطهری» بسیار بسیار با سواد ترودانا‌تر به«تاریخ» بود تا آنجا که مطهری شاگرد کاشفی هم نمی شود ! این حقیقت را آثار بجا مانده از مرحوم کاشفی به روشنی نشان می دهد ! مرحوم کاشفی یک عارف ایرانی اصیل بود ، تازی زده نشده بود و دارای جهان بینی متعالی ایرانی درعرفان و تاریخ بود! دانشمندی اسطوره شناس بود و ساختار «روح ایرانی»و تاریخ ایران را به درستی می شناخت ! او به روزگار بای

قراییان =) بقایای تیموریان (در هرات=) پای تخت خراسان بزرگ(می زیست ! در روایت کاشفی «اسطوره و تاریخ» درهم آمیخته و این کار، بسیار آگاهانه انجام یافته است تا فراخور روح و روان و خاطره ی قومی ایرانی باشد ! حقیقتی که مرحوم مطهری آن را درنیافته است چراکه دهه ی پنجاه نقطه ی اوج چپ زدگی و تازی زدگی مذهبی بود ! بینش ماتریالیستی توان تفکرعرفانی و ایرانی را از همه گرفته بود ! کتاب «روضه الشهدا» پیش از «نهضت ملی صفویه» نوشته شده است !

۲» -شرح نهج البلاغه» ی مرحوم کمال الدین میثم بن علی معروف به« میثم بحرانی»(-۶۳۶ ۶۷۹هجری) میراث شیعی سده ی هفتم هجری است یعنی سیصد سال پیش از صفویه نوشته شده ! در "دربار "هم نوشته نشده بلکه در" غار کوه" نوشته شده زیرا آن مرحوم ازسوی سنیان ناصبی به جرم «تشیّع» تحت تعقیب بوده است ! این شرح را که شرحی است لغوی،عقلی، نقلی و بسیار مستحکم و مستدل در هنگامه فرار از غاری به غاری نوشته است و در آن هیچ نشانی از «غلوّ» نیست!

---

(۱) پرسش :۱۳۸۷/۱۱/۱۲خورشیدی

باسلام و احترام . نظر مبارک در مورد مطلب زیر که از«استاد مطهری»است چیست ؟ « ... خواندن کتاب روضة الشهدا، خواندن همان کتاب پر از دروغ. از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین را مطالعه نکرد«....

پاسخ:

نخست این که به گواهی تاریخ و آثار موجود ، مولف کتاب یادشده ، از گوینده این سخنان باسوادتر و داناتر به تاریخ و حدیث بوده است . سپس آن که این سخنان روشنفکرانه ، میراث آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی است که رقابتی بس شگفت و شور انگیز مبتنی بر «آگاهی کاذب» در ارایه ی تصاویر ایدئولوژیک روشنفکرانه ی چپ گرایایانه از دین و مذهب درمیان بود . روشنفکران مذهبی مکلاّ(به تعبیر خود گوینده ی سخنان بالا)،"روضه ی مارکسیستی" می خواندند و روشنفکر شدگان مذهبی معمّم ، برای این که کم نیاورند می کوشیدند تا در مذهب نوآوری کنند و این فرمایش ها از نوآوری های آن روزگار است! کتاب یادشده دارای دو بُعد روایی است : اسطوره و تاریخ ! بُعد تاریخی آن نه تنها دروغی ندارد بلکه از راست هم راست تر است ! زیرا مولف کتاب ، فقیهی بسیار نکته دان و مجتهد و مرجعی آگاه به حرمت ها بوده و همه ی وقایع را از منابع موجود روزگارش نقل کرده و به جرح و تعدیل اسناد و رجال هم دانا بوده است. ویژگی بی مانند مولف کتاب یادشده که باعث این سوء تفاهمات گردیده ، در آگاهی های ایرانی اوست ! کاشفی مردی به غایت ایرانی و ملی بود و با یادمان قومی ایرانی و ودایع فرهنگی اسطوره ای نهفته درآن ، می زیست و آشنایی تام و تمام داشت که پیش و پس از او هیچ یک از مدعیان آیین دانی را چنین آگاهی هایی نبوده و نیست! آن گونه که در" مقدمه مصحح " گفته ام ، بعد اسطوره ای کتاب ، روایت ایرانی از یادمان قومی خویش است یعنی گرانیگاه پیوند مذهب امامیه و ملیت ایرانی که در آستانه نهضت ملی صفویه ظهور یافت ، به ثمر نشست و به وحدت ملی ، تمامیت ارضی ، احیای فرهنگ ملی واستقلال ایران انجامید .حقیقتی که گوینده سخنان روشنفکرانه فوق و اسلاف و اخلاف او از آن بی خبرند ! بدیهی است که» اسطوره «،» وقایع «نیست تا» تاریخ « شود ، روح و روان متعالی آریایی هماره به" وقایع "قانع نبوده است زیرا تقدیس آیین و مقدسات آن باید مبتنی بر اسطوره و خرق عادات باشد ، اسوه های تاریخی باید اسطوره شوند تا

قداستی مضاعف و جاودانه بیابند ، آریایی به حکمت و کلام و تجربه ، درگذر هزاره ها دریافت که قهرمانان آیینی باید فراتاریخی یا فرازمانی باشند تا ساحت مقدس شان را تاریخ نیالاید! کاشفی مولف کتاب یاد شده این حکمت آریایی را به درستی می دانست از این رو روایتی ملودرام با ویژگی های آریایی آن خلق کرد که جاودانه است ! بدیهی است که این روایت با بینش ایدئولوژیک و تاریخی نگر نمی سازد و دروغ و خرافه جلوه می کند !بینش ایدئولوژیک و تاریخی نگر ، نیاز به قهرمان تاریخی دنیوی دارد از این رو مقدسات اسطوره ای الهام بخش را از عرش به فرش می آورد تا پشتوانه و ابزار قدرت شوند! برای آگاهی بیشتر به مقدمه من بر آن کتاب نگاه کنید!

مقدّمه ی تاریخی دیوانِ حضرتِ حافظ!

پرسش:

با سلام وعرض تحیت و ارادت و سپاس از روشنگری های تاریخی ادبی کلامی فلسفی جناب عالی بویژه اشارتی تازه یاب که درباب «مذهب حضرات مـــولـــوی و حـــافـــظ» فرمودید که الحق چشم همه دوستان نادان و دشمنان دانا و بیگانگان بویژه سنیان بر این حقیقت بسته بود و بسا که برخی با دیوان این دو بزرگوار آشنایی هم داشته باشند و این نکات ناب را نیافته یا ندیده باشند ! در مقالت پیشین (مولوی و حافظ و تشیّع امامیّه !)از مقدمه گردآورنده دیوان حافظ یادکرده نکته ای بدیع را برآوردید که اشک اندوه بر دیدگان این حقیرفقیرسراپاتقصیر روان گردید ! آنچه بیش از همه مایه تاسف و اندوه و درد جانکاه است ، درافتادن فرومایگانی فعله زاده وچپ زده و بی ریشه و پیشینه بی هویت و بی دانش چون منفورمقبورملعون«غلام اشکم پاره» با نام مستعار«شاملو» و اخیرا ابلهانی افسار گسیخته و گستاخ و بی مایه و معلوم الحال و المقال چون«قلی ننه جگرکی» با نام مستعار«حرامک مشیری» و... و.... به جان میراث گرانقدر ملی و هویتی ایران چون شاهنامه حکیم توس و مثنوی مولوی و دیوان حضرت حافظ و... افتاده هر بول و بُرازی که به خلای دهان شان می ریزد برون می پراکنند و در این اشفته بازار و تباهی روزگار که هر خسی کسی وهر خاشه ای خواجه ای می نماید ، توده های فرومایه و نسل بی مایه و خودباخته و باخترزده را مخاطب ساخته اند ! از حضرت عالی تقاضا دارم چنانچه صلاح می دانید و اوقات شریف حضرت عالی اجازه می دهد ، مقدمه دیوان حضرت حافظ را در وبگاه ایران شناسی منعکس فرمایید تا حقایق بسیاری آشکار شود ! ادام الله ظلکم العالی . دعاگوی وجود مبارک الاحقرسیدابوالحسن تقوی .

پاسخ :

مقدمه ی تاریخی دیوان حضرت حافظ در نسخه ی چاپ مرحوم حضرت علامه ی قزوینی آمده است ! این مقدمه دارای نکات ادبی بسیاری است که مرحوم علامه ی قزوینی در پاورقی به شرح آنها پرداخته است . امید که توفیق بازنویسی و شرح نوین این مقدمه ی تاریخی فراهم آید ! اماآنچه در این مقدمه ، قابل توجه است ، سه نکته ی مهم تاریخی است :

۱- فرازی کوتاه از چگونگی زندگی حافظ :«... اما به واسطه ی محافظت درس قرآن ، و ملازمت بر تقوا و احسان ، و بحث کشاف و مفتاح ، و مطالعه ی مطالع و مصباح ، و تحصیل قوانین ادب ، و تجسس دواوین عرب[۱] ، ...».

۲- حافظ به دلایل زیر،خودش به تدوین دیوان خویش نپرداخته و انجام آن را از همین شاگرد و مرید گمنامش خواسته ، و او پس از مرگ حافظ به این مهم پرداخته است : «... بجمع اَشتات غزلیات نپرداخت و به تدوین و اثبات ابیات مشغول نشد ، و مسوِّد این ورق (عَفَیَ اللهُ عنه ما سَبَق)، در درس گاهِ دین پناه مولانا و سّیدنا استاد البشر قوام الملّه و الدّین عبـــــــــــــدالله[۲] (اَعلَیَ اللهُ درجاتِهِ فی عِلّیین) ، بکرّات و مرّات که به مذاکره رفتی و در اثناء محاوره گفتی که این فراید فواید را همه در یک عِقد می باید کشید و این غُرر را در یک سِلک می باید پیوست ...وآن جناب حوالت رفع ترفیع این بنا بر ناراستی روزگار کردی و به غَدر اهل عصر[۳] عُذرآوردی.... و بعد از مدتی سوابق حقوق صحبت ، و

لوازم عهود محبّت و ترغیب عزیزان با صفا و تحریض دوستان با وفا....حامل و باعث این فقیر شد برترتیب این کتاب و تبویب این ابواب...».

۳- سال درگذشت حضرت حافظ : «... تا در تاریخ سنه ی اثنی و تسعین و سبعمائه (۷۹۲) ودیعت حیات به موکّلان قضا و قدر سپرد و رحت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون برد ...» .

۱- این فراز کوتاه و بسیار موجز همه ی شایعات تاریخی و یاوه هایی را که پیرامون زندگی حضرت حافظ پراکنده اند پاک می سازد و زندگی عارفانه وآکنده از تقوا و تقدس حافظ را نشان می دهد !

۲-منظور حضرت حافظ است . عبدالله ؛«عبدانیت» عالی ترین مقام عرفانی است که هرکه به آن مقام رسد اورا «عبدالله »نامند . ن.ک : در محضرحضرت دوست . فهرست آثار/ ایران شناسی

۳» -ناراستی روزگار و غدر اهل عصر«این دوجمله بسیارکلی و سربسته حکایت از تنگنای حضرت حافظ دارد که درچه روزگاری می زیسته است ! روزگارغلبه ی شریعت برطریقت و خفقان مذهبی ومیدان داری متشرّعان متصلّب و متعصّب و آزار عارفان!

.

مـولـوی وحـافـظ وتشیـّع امامیـّه!

پرسش:

با سلام و تحیّت وقبولی طاعات درماه صیام . حضرت عالی در «آثار» مبارک وبویژه مقالات این «وبگاه» مکرراز» اقالیم خمسه: فردوسی ، خیام ، مولوی ، سعدی و حافظ « یادکرده و فرموده اید » :انسان و جهان ایرانی در این پنج اقلیم شکل می گیرد«! از طرفی سنیّانِ پان عربیست بجز «فردوسی» بقیه بویژه» حافظ«و»مولوی «را "سنّی "می دانند و از دیگر طَرف حضرت عالی »تسنّن «را در تمامی انواع و اشکال آن ، ضدِ هویت ، فرهنگ و سرشتِ ایرانی می دانید و تکیه شما بر» تشیّعِ امامیّه «است ! در این مورد چه می فرمایید ؟

پاسخ:

آنچه مهم است بینش و نگرش و جهان بینی عرفانی انسانی این پنج اقلیم است که ایرانی خالص است و هیچ رنگ و بو و نشانی از پان عربیسم یا تسنن ندارد ! تسنّن چیزی جز برهوتِ تیره و تار و خشک و بی حاصلِ بَدَویّت وعربیّت نیست !پس کَی تواند که جهانی سراسر گلستان ازعرفـان و معرفت و حکمت و اندیشــه و اسطوره و نبـوغ برآورد !؟ من این حقیقت را در کتاب "بازخوانی رباعیـات خیــام"(زیــرچــاپ) نشان داده ام ! وانگهی در تشیّعِ مولوی و حافظ هیچ تردیدی نیست ! این حافظ است که می سراید:

مردی؟ زِ کَنندَه ی درِ خَیــبر[1] پُـرس

اَســرارِ کَرَم زِ خواجه ی قنبر[2] پُرس

گـر طالبِ فیضِ حقّ، بِصِدقی حافظ

سرچشمه ی آن زِ ساقیِ کوثر[3] پُرس

۱ -درِ دژِ خیبر را مولاعلی) ع (از جای برکند .۲-قنبرغلامِ مولاعلی) ع (بود. ۳- ساقی کوثر، لقب مولاعلی) ع (است.

ودر شرح حدیث نبوی)ص(» علیّ قسیمُ الجنّة والنّار»=«علی است که بهشت و دوزخ راتقسیم کناد!» حضرت حافظ می سراید:

قَسّامِ[1] بهشت و دوزخ آن عِقدِه گشــای[2]

مارا نگــذارد کــه درآییم زِ پــــــای

تا کَی بُوَد این گُــرگ ربــایی، بنمای

سرپنجه ی دشمن افکن ای شیر خدا[3]ی

۱ -تقسیم کننده ، بخش کننده . ۲- مشکل گشا ، گره گشا . ۳- اَسَدالله الغالب ، لقب مولاعلی)ع(

(ن .ک : دیوان حافظ . چاپ مرحوم قزوینی . رباعیات :۳۶۱ ، ۳۵۷/انتشارات علمی . تهران . ۱۳۴۲ خورشیدی)

این تعابیر را جز شیعه ی خالص و مخلصی بر زبان نراند ! و سنّیان را این الفاظ و معانی خوش نیاید ، بل از آن گریزند و آن را پوشانند ، و گوینده اش را نکوهند وتکفیر کنند و گر توانند زبان برند و گردن زنند یا که زَهر خورانند یا که آزارکُش کنند! و شگفتا که در مقدمه ی گردآورنده ی دیوان حافظ(که مرید و شاگرد حافظ بوده) **آمده است : " ...مولانا الاعظم السّعید ، المرحوم» الشّـــــهید «، مَفخَر العلماء ، استاد نَحاریر الأُدباء ، معدن اللطائف الرّوحانیه ، مخزن المعارف السّبحانیه ، شمس الملّه و الدّین محمّد الحافظ الّشیرازی... " .مرحوم قزوینی در پاورقی فرموده» :** چنین است در اغلب نُسَخ موجود نزد اینجانب (۷ نسخه از یازده نسخه) و مقصود از این کلمه در اینجا یعنی در مورد خواجه درست معلوم نشد که به چه مناسبت اطلاق کلمه ی» **شـــهید** «بر او شده است. «ن.ک : همان . مقدمه ی مرحوم قزوینی ./صفحه ی ق/۷۸ . **علت معلوم است ! بی گمان مرگ حضرت حافظ طبیعی نبوده و اورا زجر کش یا زَهر خورانده شهید کرده اند ! گردآورنده ی دیوان حافظ که از مریدان و شاگردان او بوده در مقدمه اش به این حقیقت تصریح نموده است ! هرچند که تاریخ رسمی حاکم سکوت کرده است !**

****

گلایه ای از مرحوم حضرت علاّمه ی قزوینی !ایشان درمقابله و تصحیح وتحشّی ی مقدمه ی تاریخی دیوان حضرت حافظ ، در انتقاد از یک نسخه ی متاخّر که گویا به حسب نظرصائبِ ایشان ،جمله ی مورد نقد بر مقدمه تاریخی افزوده شده،فرموده اند: " ...بدون شک الحاقی می باشد از متاخّرین در عهد صفویه به قصد این که خواجه را نظر به بعضی مصالح ، شیعه قلمداد کنند" .شگفتا از مرحوم علامه که خودحضرتِ ایشان ابیات فوق را پس از مقابله با بیش از بیست نسخه خطی ، تایید فرموده اند که از حافظ است و از این رو در دیوان پذیرفته و به چاپ رسانده اند ، لیک در هنگام تصحیح و مقابله ی مقدمه ی تاریخی به گونه ای رفتار کرده اند که گویی آن ابیات را ندیده یا از یاد برده اند!! من این سهو را ناشی از کهولت سن و خستگی مفرط ایشان می دانم!

****

جــلال الــدین محمّـــــد بلــخی خـــــراســـــانــی معروف به» مولوی «در معنای حـــدیـثِ نَـبـَـوی(ص» (هرکه را مولای اویم ، این علی مولای اوست » =«مَن کنتُ مَولاهُ فهذا علیّ مَولاه ُ» می سراید:

کیست «مَــولا ؟» آن که آزادت کنـد

بندِ رِقیِّـــت[1] زِ پایـــــــــــت بَر کَند

چون به آزادی نبــوَّت هـــادی[2] است

مومنـــان را ز انبیــــا آزادی است

۱ -بردگی .۲- رهنما ، رهگشا.

و در نفی مذاهب چهارگانه ی تسنن می سراید:

عشق را جز دولت و عنایـــت نیست

جز گشاد دل و هدایـــــــــت نیست

عشـــــق را» بوحنیفه «شرح نکرد

»شــــافعی «را در او روایت نیست

»مالک «از سرّ عشق بی خبر است

»حنبـــــلی «را در او درایت نیست

و در شرح ولایــت و امامـــت مـولا عـلی) ع (می سراید:

رومی! نشد از سرِّ عـــلی کس آگاه

زیرا که نشد کس آگـــه از سرِّ اله

یک ممکن و این همه صفاتِ واجب

لا حَـــــولَ وَ لاَ قُـــــوَّةَ اِلاّ بِالله

و در مدح مولا علی) ع (می سراید:

تا صورتِ پیــوندِ جهان بُود علی بُود

تا نقشِ زمین بُود و زمان بُود علی بُود

شاهی که وصیّ بُود و ولیّ بُود علی بُود

سلطان سخـــا و کَـرَم و جُود علی بُود

مَسجُود مَلایـــک که شُد آدم زِ علی شُد

آدم چُو یکی قِبـــله و مَسجُود علی بُود

و....

این تعابیر تنها از ژرفای ایمان یک پیروِ راه و رسمِ مولا علی) ع (بر زبان روان می گردد نه از دهان یک سنی!

بازشناسی عناصرِفرهنگ و هویّتِ ملّی ایران!

پرسش:

با درود .دانشنامه "ویکی پدیا "متن زیر را از سخنرانی «استاد مطهری» درمقاله «ایران ستبزی»مندرج در آن دانشنامه نقل کرده است خواهش دارم پاسخ شایسته ای به این «دانشنامه» و به من و دیگر جوانان ایرانی بدهید. سپاس دارم ».مرتضی مطهری در مورد نمادهای باستانی ایران) نوروز و چهارشنبه سوری(اینگونه گفته‌است »:بخدا ننگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن . ننگ باشه بر اینها که بعنوان پرورش افکار این‌ها را به مردم نمی‌گویند و شما احمقها هم این حرکات را هر سال انجام می‌دهید بلکه آنها شما بدبختهای احمق را تمجید می‌کنند تشویق می‌کنند اینها از اسلام نیست اینها ضد اسلام است ... نیاکان ما در گذشته جشن می‌کردن؛ پس ما هم باید چنین کنیم چهار شنبه آخر سال می‌شود؛ بسیاری از خانواده‌ها که باید بگویم خانواده احمقها آتش روشن می‌کنند و هیزمی روشن می‌کنند و آدمهای سر و مر و گنده با آن هیکلهای نمی‌دانم چنین و چنین از روی آتش می‌پرن که‌ای آتش زردی من از تو سرخی تو از من این چقدر حماقت است خب چرا چنین می‌کنید می‌گویند پدران ما چنین می‌کردند ما نیز چنین می‌کنیم اگر پدران شما چنین می‌کردند و شما می‌بینید که آن کار احمقانه‌است و دلیل خریت پدران شما است رویش را بپوشید چرا این سند حماقت را سال به سال تجدید می‌کنید؛ این یک سند حماقت است که شما هی می‌کوشید که این سند حماقت را زنده نگهدارید و بگویید ماییم که چنین پدران خری داشته‌ایم ... پس شما باید بگویید که الحمدالله در روز نحس قرار نگرفته‌ایم؛ اتفاقا باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس هست روز اول فروردینماه هم نحس است بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین؛ دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است ما از این نحس باید خارج بشیم چه باید بکنیم ؟؛ بریم بیرون سبزه‌ها را گره بزنیم از نحسی خارج می‌شیم ؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می‌شیم ؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم ؟ بیچاره بد بخت چرا خانه ات را ول می‌کنی میری بیرون؛ از این کارهای زشت بیا بیرون از این عادت زشت بیرون بیا؛ از این حرکات زشت خودت خارج شو تا از نحوسات بیای بیرون از این حرکات زشت و کثیف و پلید که به آن گرفتار هستی خارج شو تا از نحوست بیای بیرون سیزده چه گناهی دارد ؟ از سمنو چه کاری ساخته‌است ؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته‌است ؟.«

پاسخ:

پیداست که حضرت استاد شهید ، به جستجو و بازشناسی یا بازیابی و بازخوانی عناصر مورد نقد در گستره ی تاریخ و فرهنگ ملی ایران نپرداخته اند.نقد سخنورانه ی آن حضرت بیشتر متوجه کردارنادرست انبوه توده هاست که هماره ویرانگران و تحریفگران عناصرفرهنگ ملی اند! چراکه توده ها هماره آفت فرهنگ اند ، ضد فرهنگ اند ، به تمامی معنای کلمه «لمپن و لجن » اند!بی گمان حضرت استاد علامه می دانستند که «آب وهوا وآتش و گیاه و حیوان و زمین» و همه ی عناصر

خالص طبیعت ، در آیین شریف باستان بسیار مقدس و محترم اند که آلودن و بی حرمتی به هریک از این عناصرمقدس ،کفاره و کیفرسخت و عقوبت بسیار سنگین داشته است ! بنابراین آنچه توده ها می کنند ربطی به عناصراصیل فرهنگ ملی ندارد ! حقیقت این است : کاری که توده های فرومایه با «آتش» می کنند آلودن واهانت به این عنصر مقدس است که «فروغ اهورا مزدا» ست ! آنچه اصل واصیل است «آتش»است که «پرتوی از فروغ ایزدی» است و آنچه ناصل و نابخردانه است «آتش بازی و آتش سوزی و ویرانگری» توده های فرومایه است که هیچ ربطی به فرهنگ ملی ایران ندارد ! حضرت استاد شهید می دانستند که در آیین شریف باستان «هفته و روزهای هفته» وجود نداشت ! سال آریایی دوازده «ماه» داشت و هر «ماه» نام یکی از «اَمَشاسپندان»=«جاودانگان بی مرگ» را برخود داشت و هر «روز»ی به نام یکی از «ایزدان آریایی» نامزد بود و «نیایش» ویژه خود را داشت و چیزی به نام «سعد و نحس ایّام» در فرهنگ آریایی وجود و معنا نداشت!افروختن «آتش مقدس» با نهایت احترام و ادب و رعایت آداب و احکام شرعی در پیشاپیش جشن ها بویژه آیین «نوروز»، نوعی عبادت و بزرگداشت آیینی آتش مقدس و حرمت جشن های آیینی و گونه ای چراغانی بود! «هفت سین» را اصالتی نیست و کردارتوده ای «قراردادی» است! آنچه اصل و اصیل است»سبزه وگیاه و دانه و میوه «است که نشان»تمدن آریایی=) «کشاورزی و دامپروری(است وحرمت آیینی داشت و در بزرگداشت جشن ها و آیین های شرعی آغاز سال نو و پیدایش نوروز بر سر سفره گذاشته می شد ! بنابراین آلودن ، سوختن و ویران کردن طبیعت ، کندن و لگدمال کردن گیاه ، گره زدن سبزه ، بی حرمتی به عناصرمقدس طبیعت ، کردارتوده های فرومایه است و ربطی به فرهنگ ملی ایران ندارد !

درجستجوی حقیقت؛بازخوانی فرازی ازتاریخ!

پرسش :

سرور و دانشور فرهیخته درود و داد و دهش های ایزدی تورا یار و یاور و همراه باد . انگیزه این نوشتار نخست پیشکش درودی و سروری و نمودن دلبستگی و دلدادگی به گفتار و نوشتار نغز آن دانشور ارجمند و سپس آوردن این پرسش که : چندی است که چند ...... فراری از میهن در بلاد فرنگ یعنی در دویچلند ، بساطی ساز کرده یعنی تیاتری درآورده ،«زرین تاج قزوینی» را از بایگانی «تاریخ» برآورده با روایتی ..... اورا سر دست بلند کرده سمبل آزادی و آزادگی زن دانسته ! مرا خواهش این است که روشن فرمایید آنچه در« بدشت»گذشت چه بود و چه انگیزه داشت ؟ من زمانی بس دیر و دور و دراز پیرامون کردار «زرین تاج» بسیار پژوهیدم واندیشیدم ولی هیچ درنیافتم که آن گفتار و کرداراز چه روی روی داد !! وانگهی آنچه مرا می آزارد و در اندیشه می دارد خاستگاه «زرین تاج» است که از بطن و متن یک خاندان ریشه دار وارسته و پرهیزکار روحانی برخاسته بود ! پس آن گستاخی و پرده دری و بی ناموسی از چه روی رویداد ؟!! مرا پای فشارانه و بی تابانه خواسته و خواهش این است که این «چیستان» بزرگ تاریخ معاصر را راز بگشایید ومرا پاسخ فرمایید ! روزگار همواره به کام باد . صدرالدین قونوی.

پاسخ :

بدان که در «اساطیر» و «تاریخ» و روزگار کنونی ما بس فزون بوده و هستند کسانی که پای از قلمرو ستوده ی خاندان خویش فرا نهند و دست و دل از باورهای استوار خویش بردارند واز راه به بیراهه روند ! پس آن «رویداد» جای شگفتی ندارد ! آنچه از آغاز پیرامون پیدایش آن« دار و دسته» عموما و پیرامون گفتار و کردار«بانو»ی یادشده خصوصا نوشته اند ، ژرفکاوی روان شناسانه یا روانکاوانه نبوده است !آنچه منصفانه می توان پیرامون آن «دار و دسته» گفت این است که «هسته ی نخستین» آن «دار و دسته» پیامد «حماقت مطلق مذهبی» بود و سپس آن «هسته» در دامان «سیاست بیگانه» پرورش و آموزش یافت ! حقیقت تلخ این است که پیدایش آن «هسته» و پرورش این «دارو دسته» خیانتی بس بزرگو نابخشودنی به «ناموس ملی و آیین و فرهنگ اساطیری کلامی تاریخی ایران» است!حقیقتی که سوگمندانه تاکنون به آن پرداخته نشده و آنچه بررسی و نقد گردیده یاوه های سرکرده های این «دار و دسته» بوده و هست !اما آن «بانو»! بنگر که بانویی بسیار جوان و زیبا که در چهار دیواری سنتی خانواده و خاندان خویش خوش خورده و نوشیده و خرامیده و غنوده و نازپرورده گشته ، سیزده ساله بوده که بدون «بلوغ جنسی» بنا به سنّت و فرموده ی پدر ناخواسته به خانه ی شوی رفته و بی درنگ و بازناخواسته مادر سه بچه شده و به دلیل همین «ناخواسته ها» بوده که به شوی و بچه ها هرگز رغبتی نداشته! ودرپگاه نوجوانی نخست دچار شیفتگی و شیدایی مطلق اندیشه ی عارفانه ی متشرعانه ای شده که با باورهای سنتی او به گونه ای خویشاوندی و آشنایی داشته ، سپس ناخواسته لیک شیفته و شیدا زده ، دلباخته وگرفتار جریانی ناشیانه ورقیبانه و برآمده از«حماقت مطلق مذهبی و خیانت به ناموس ملی ایران» و دگم های کلامی خویش گردیده و بی آن که بخواهد می بیند که «سرکرده های جریان» اورا فرا تراز آنچه هست و برتراز پنداروانتظارش می ستایند! و او در گذر ایام و روند حوادث در می یابد که این «جریان» از همان آغاز یک «بازی» ناشیانه و بی خردانه بوده وسرانجام به نوعی« پوچی» می رسد واز وقتی درمی یابد که «بازی» است و خود را باسوادتر و داناتر و زرنگ تر از «سرکرده های بی سواد و بی

دانشِ جریان» می یابد ، آن «بانو» دیگر یک «باورمندِ» شیفته و شیدا نیست او نیز یک «بازیگر»می شود!(و این سرنوشت همه ی حرکت های سرّی نابهنجار تاریخ است) تا که در «بدشت»(= روستایی در ۷ کیلومتری خاور شاهرود درسال ۱۲۶۴ مهشیدی) این «پوچی مطلق» رخ می نماید به این صورت که : تا وقتی برسر «عقیده» ای هستی «اخلاق» جان مایه ی «حرکت» است لیک وقتی درمی یابی که«بازی» است دیگر چیزی به نام «اخلاق» معنا ندارد ! یعنی دیگر « باید باشدی وجود ندارد تا باید بودی »(= اخلاق) وجود داشته باشد ! بانوی یادشده از پگاه کوچِ از دیار ، دست از«شوی» شسته و تا هنگامی که در قلمرو «عقیده»بوده بر «غریزه» غالب می آمده لیک ازهنگامه ی دریافت بازی بودن جریان ،غرایزجنسی و خواست های طبیعی غریزی سرکوب شده ی او به تدریج فعّال شده ! آمال جنسی نابرآورده و ناکامی های جنسی حاصل ازازدواج ناخواسته ی سنتی و تحمیلی او بیدار می شود ! درمیان آن جمع ۸۱ نفری بدشت، جوانی ۲۷ ساله حضور داشته که از همان آغاز«جریان» و آشنایی «بانو» با وی ، چشم و دل آن «بانو»ی زیبا روی رشیده ی رسیده ی خوش یال و کوپال و سال ها "شوی" ندیده را ربوده بوده ! او کسی است که بسیار جوان است لیک داعیه رهبری و رقابت با آن «بانو» را هم دارد ولی پای بندی به «عقیده» اجازه ی ابراز «غریزه»را نمی داده اما از هنگامی که «باور»، «بازی» می شود و«باورمند» ، «بازیگر» ، دیگر تعهدی وجود ندارد و مهار غریزه رها می گردد! « بدشت »عرصه ی ظهور و رهایی غریزه و تفوّق و غلبه ی آن برعقیده است ! و آن چنین است که : «بانو»بارهاآن جوانِ مدّعیِ ریاست و رقیبِ سرسختِ خویش را به حضور می طلبد لیک آن جوانِ دیرینه کیش که در قَدَمت بر بانو برتری دارد و هنوز «باورمند» بوده روی برمی تابد ! و اینجاست که پوچی آن بانو و غلیان غریزه که اینک از قید و بندهای «عقیده و اخلاق» رها شده به ظهور می رسد و آن بانو بی تاب از طغیانِ غریزه ، خویشتن داری از کف می دهد و خود با پیکری نیمه عریان به سراغ آن جوان ۲۷ساله می رود ! و در آنجاست که توده ی باورمند واکنش نشان می دهند ؛ برخی گلو می درند و برخی پای به فرار می گذارند و از «بازی» کنار می روند و تنها ۲۱ نفر می مانند تا از «سردسته ی جریان» توضیح بخواهند ! لیک هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد ! و بانو خود بی درنگ به توجیه کردار خویش می پردازد و فریاد می زند که :« ازهم اکنون شریعت نسخ شد !» آن جوان ۲۷ ساله ی معترض نیز نخست با دست چهره می پوشاند تا پیکرعریان و هوسناک بانو را نبیند! اما با تدابیر سردسته ی جریان ، سرانجام با بانو در یک «کجاوه یا هودج = حجله» ، قرار می گیرد و بانو کامروا می شود ! هرچند که آن جوان ۲۷ ساله اندکی بعد پس از «رویداد دژتبرسی» از پای در می آید ! در اسناد این «دار و دسته» به این فراز پایانی هیچ اشارتی نشده لیک تنها یک گزارش است که به«حجله»و آنچه در آن گذشته اشاره دارد و آن گزارش «علی الوردی» عراقی است که «رویداد بدشت» را نوشته و این گزارش مورد قبول این «دارو دسته» هست و به آن استناد می کنند !

عارف وشاعرنامی ایران مرحوم مجذوب علیشاه!

پرسش:

در اذهان و افواه عوام و برخی خواصّ شایع است که این بیت از حضرت مولاناجلال الدین بلخی خراسانی است که می فرماید : یک شب آتش در نیستانی فتاد - سوخت چون اشکی که برجانی فتاد . هرچه در مثنوی و دیوان شمس و ... گشتم این شعر را نیافتم . مستدعی است مرا راهنمایی فرمایید!

پاسخ:

این بیت ازعارف بزرگوار حضرت شرف الدین میرزا محمّد «مجـذوب علیشاه» شاعر نامی ایران سده ی یازدهم مهشیدی روزگار صفویه است !علت این پندار و انتساب آن به مولانا ، تشابه وزن شعری و واژه ی «نی» و« نیستان» است که در آغاز «مثنوی مولوی» هم آمده است ! در این شعر بسیارعارفانه و پرمعنا و بی مانند ، گویی جدالی است میان «عشق انسانی» و «عشق الهی» که آن یکی با این یکی نمی سازد !لیک «آتشی» که در این میان برافروخته می شود اشارتی است که در«عشق انسانی» باید ذوب شد وپیراسته و ناب گردید تا به «عشق الهی» نایل آمد! متن کامل این شعرعارفانه ی ناب با اختلاف اندکی در واژگان چنین است:

یک شب آتــش در نَیســـــــتانی فتاد

سوخت چون عشـــقی[1] که برجانی فتاد

شعـــــــله تا مشغول کـــــارخویش شد

هرنَی ای شمــــع مـــــزارخویش شد

نَی به آتش گفت: کاین آشـــوب چیست؟

مر تورا زین ســـوختن مطلوب چیست؟

گفت آتـــــــــش: بی سبب[2] نفروختم[3]

دعــــــــوی بی معنیت را ســـوختم

زان که می گفتـــــی نَی ام با صد نمود

همچنان در بـــــند خـود بودی که بود

با چنین دعـــــوی چــرا ای کم عیار

برگ خـــود می ساختی هرنوبهـــــار؟

مـــــرد را دردی اگر باشد خوش است

درد بی دردی عــــلاجش آتــش[4] است

۱-اشکی .۲ -ثمر.۳ -نفروخته ام. ۴ -آتش عشق

نسخه ی خطی دیوان آن مرحوم به این نشانی در کتابخانه ی مجلس موجود است :شماره نسخه: ۱۴۱۴۵/۳۷)۸۰پ-۹۰پ). گویا این دیوان در سال ۱۳۳۱خورشیدی با نام«مجذوب علی شاه همدانیکبودرآهنگی» دو بار در تهران به چاپ رسیده است!



اَلـدِّراســاتُ الايــرانيِّـــة

اَسْــئلة و اَجْــوبَـــة

حَوْلَ خَلْفيّةِ ايرانَ اَلتّاريخيّة والثّقافيّة والْحضاريّة

****

IRANOLOGY

QUESTION & ANSWER

About historical , cultural & civilizational background of Iran

www.iranologi.blogfa.com

IRANOLOGY11@GMAIL.COM